

تاریخ رشتیان

پس از ساسانیان

نگارنده و گردآورنده
شید همردان

تهران
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

پاپ راستی

تاریخ رشتیان

پس از ساسانیان

www.tabarestan.info
نگارنده و گردآورنده
رشد شهمردان
تبرستان

تهران
فروردین ۱۳۶۰ خورشیدی

حق چاپ محفوظ

چاپ راستی

بروئادی فروہر تاناک انوشہ روان ارباب رشم کیو
بانئ بنئیا درشم کیو کہ دہشہائش بیچارو ہمہ دارائہامی اورا فراکرتہ



وہ تدرستی بانوی ارجمندش مروارید کیو
کہ ہمارہ در سفر و حضر مایہ و مسازو و در کارنامی و ہشی با او ہمیاری داشتہ است

مندرجات

۱۰۷	پیروزیهای خراسان	۷	پیشگفتار
۱۰۹	زادن فرخ	۱۲	انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین
۱۱۱	فیروز زرتشتی ملقب بسنباد	۱۴	عربستان
۱۱۲	انجمنها	۱۷	قباد
۱۱۳	یارسان	۱۸	انوشیروان
۱۱۵	اخترشناسان اخیر زرتشتی	۲۰	هرمزد
۱۱۷	ستمهای برزرتشتیان	۲۸	خسرو پرویز
۱۱۸	خبرهای گوناگون	۲۹	شیرویه - اردشیر سوم
۱۲۹	سدره و کشتی و قربانی و پنچایت	۳۰	پوران دخت
۱۳۱	بزد	۳۱	آزمید دخت
۱۳۶	کتا بخانهای زرتشتیان	۴۶	بزدگرد سوم
۱۳۹	کلانتران زرتشتی	۴۷	قضاوت تاریخ درباره یزدگرد
۱۳۹	رونوشت تعهد موبدان یزد	۴۹	فیروز پسر یزدگرد
۱۳۹	بمانکجی	۵۰	نرسی دوم - پشنگ
۱۴۳	فهرست کتب نویسندگان زرتشتی	۵۱	نوادگان یزدگرد - الوهن
۱۴۳	مردان نامور زرتشتی	۵۱	چهدکده شاهنشاهی از همپاشید
۱۵۵	موبدان موبدایران	۵۳	سهم بزرگ ایرانیا در پیشرفت
۱۵۹	پیرشهریار	۵۵	نخستین جنبش اسلامی
۱۶۳	خدمات فرهنگی وزرتشتیان	۵۵	جنگ قادسیه
۱۶۴	هند در ایران	۵۶	جنگ نهاوند
۱۶۴	موبدی که اسلام آورد	۵۷	نفوذ اسلام در گیلان
۱۶۵	اورامان تخت	۵۸	فرمانروایان زرتشتی در تبرستان
۱۶۶	روستاها و پیش از اسلام در یزد	۵۸	اسپهبدان گاو باره
۱۷۰	ذکر بعضی پذیرشگاهها	۶۰	اسپهبدان غار نوندی
۱۷۱	آتشکدهها	۶۰	اسپهبدان باوندی
۱۷۳	بلای آسمانی در خراسان	۶۱	استنداران بادوسبانی
۱۷۴	پل گیرها	۶۴	نامه مهدی فروغ بن شخسان
۱۷۵	اوضاع اجتماعی زرتشتیان	۶۸	خاندان زیاری
۱۷۹	ایران در سده اخیر	۶۹	دیلمیان
۱۷۹	محمود افغان و یک سردار زرتشتی	۷۳	کارگزاران عرب در تبرستان
۱۸۵	آثار ایرانیا باستان در انگلستان	۸۶	شورش تبرستانیا
۱۸۷	زرتشتیان و اکبر شاه گورگانی	۸۸	زرتشتیان در سدههای اولیه هجری
۱۹۶	زرتشتیان یزد در دوره خان بزرگ	۹۰	زرتشتیان اورامان
۱۹۹	در اطراف گوشه ای از تاریخ	۹۰	ابن مقفع
۲۰۱	نفوس و فرهنگ زرتشتیان	۹۱	المقنع
۲۰۶	گفتار گوناگون	۹۲	نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان
۲۱۴	سخنرانی مانکجی هاتریا	۹۸	تهاجم تازیان بر خراسان و پیگار
۲۲۰	آغاز تماس زرتشتیان ایران با پارسیان هند	۹۹	خراسانیان
۲۲۰	نخستین ازدواج پارسی با زرتشتی ایرانی	۱۰۱	راه دادن خراسانیان اعراب را
۲۲۶		۱۰۴	غارن هراتی و جنبش سیستانیان
		۱۰۵	قتیبه ونیزک با غیسی
			خونریزیهای قتیبه و سوزاندن
			فاریاب

۴۱۷	نفوذ مزدیسنی در بابل	۲۳۴	آغاز مهاجرت زرتشتیان ایران
۴۱۹	ادامه زرتشتیگری بین ملت‌های باستان	۲۴۲	بخش دیگر از تاریخچه کا مل زرتشتیان ایران
۴۲۰	گسترش پیام اشوزرتشت بین هندوان و یونانیان	۲۴۸	استادان زرتشتی دانشگاه زرتشتیان وجهان
۴۲۲	گسترش فلسفه ودین قدیم ایران در اروپا	۲۴۹	ملاگشتا سب کرمانی
۴۲۶	قلمرو گسترده دین کهن ایران در آسیا، اروپا و آفریقا	۲۵۶	از گذشته با دید پندگرفت روانشا دکیخسروجی خانصاحب
۴۲۹	دین اشوزرتشت در چین	۲۶۰	دستور اردشیر کرمانی
۴۳۲	دین هونها و مردم نواحی طی دوره هائی زرتشتی بوده	۲۶۹	موفقیت‌های دختر خردسال زرتشتی
۴۳۶	آغاز مسافرتی که بمهاجرت انجامید	۲۷۷	در دیا ربیگانه پاسخ به پرسش آقای اردشیر برزگر
۴۳۸	تاریخ رویدادهای هفتصدساله زرتشتیان در سده اخیر	۲۸۱	موبدان و علمای اسلام
۴۴۲	بانک زرتشتیان	۲۹۳	مرزبان ظهراب و روستای مبارکه
۴۴۳	تجارتخانه جمشیدیان	۳۰۳	وزین آباد
۴۴۴	نزول بلای آسمانی و دولتی بزرتشتیان	۳۰۹	اوضاع فرهنگی پارسیان در پنج قرن گذشته
۴۴۵	زرتشتیان قزوین	۳۱۳	مانکی و انجمن زرتشتیان کرمان
۴۴۷	وجود ۱۴۱ تنک اوستا در چهار سده پیش	۳۲۵	جندی‌شاپور (گند شاپور)
۴۴۹	زرتشتیان و انقلاب مشروطیت ایران	۳۳۱	توضیحی بر گوشه‌های از تاریخ کرمان
۴۵۱	کشتار زرتشتیان در شهرهای مختلفه ایران	۳۴۰	استعمال روزمه زرتشتیان
۴۵۹	آمار زرتشتیان ایران	۳۴۵	بوسیله مورخان اسلامی
۴۷۱	فرزانه جمشید	۳۴۹	چتراپاتی شیواجی
۴۷۲	دبیران و آموزگاران زرتشتی	۳۵۷	ایرانیان و زرتشتیان در هند
۴۷۴		۳۶۳	از روزگاران کهن نفوذ دین زرتشتی در هند
		۳۶۹	مسافرت زرتشتیان ایران به هند
		۳۷۷	در سده‌های اخیر
		۳۸۱	نامهاردوان سوم بشهر شوش
		۳۸۳	ساختمان ایوان مداین از کیست پارسیان کمبایت و سید دولت
		۳۸۷	تصحیح اشتباهی مورد اشکانیان
		۳۸۹	تاریخ کشف اوگاندا
		۳۹۱	میترا در دین زرتشتی
		۳۹۲	صورت فرمانهای جماعت جلوس یزدگرد شهریار اردشیر
		۳۹۶	بابکان
		۴۰۴	در مهرهای سلسله جویا رکمران
		۴۰۷	فرهنگ ودین ایرانیان بین غیر ایرانیان
		۴۱۵	گسترش دین بین ایرانیان و ملت‌های دیگر

اشکانیان
۲۶۰

پیشگفتار

بنا م خداوندیکتا

نموا هوره مزدا درودوستایش به اشوزرتشت اسپنتمان، کهن و خشورجهان و گروه پیمبران و سروشا و رزان و مسمغان و گروه مغان و دلپتان و روشنلان و رادمردان و رادزان و سیوشا نسها و سودرسانان و آزادی بخشایان و راستی پویان و راستی خواهان و راهنمایان جهانیا ن آنها نکه ازجهان رفته اند و آنها نکه زنده اند و آنها نکه بجهان خواهند آمد.

اما بعد چنین گوید این با شنده هندوستان نگارنده و گردآورنده ایسن برگهای تاریخی زرتشتیان که در ۳۵ سال پیش اندیشه فرا هم آوردن تاریخ زرتشتیان پس از پایان خاندان ساسانیان مرافرا گرفت. بجستجو و مطالعه پرداختم. مآخذ و نوشته های چاپی و خطی پیشینیان را بدیده تحقیق نگریستم و یادداشتها برداشتم اما مطالب اندک یافتم. از دانایان، دبیران و آموزگاران گروه در ایران، در مورد کارنامه فرزندان در گذشته خودمان استمدا دستم لیکن دست یاری بجز چند نفر بسویم دراز نشد بلکه یکی از آنان در دوره سوم مجله هوخت در پیروا صلاح سهوی در گفتارم مرا بسخریه گرفت و سراسر نامه خود بمجله هوخت که مربوط با صلاح سهوم که با نگیزه عدم مراجع و تنها از شنیدن اخبار شفا هی بوقوع پیوسته بود با علامت استهزا و تعجب پر کرده بود. چون نظر بمفرا هم آوردن تاریخ و یادبزرگان گروه بودا زمیدان بدرنرفتم و دنباله کار خویش را گرفتم تا اینکه که کمتر از نیم قرن میگذرد، با مسافرت های بسیار و تحقیقات محلی توان گردآورده مطالب بیشماری بدست آوردم. لیکن کار بیایان نرسیده ولی عمر بیایان سیرن زولی خویش نزدیک شده است. امیدوارم جوانان دانشمند گروه، که بخواست اهورا مزدا شماره آنها روز افزون است در رفع نقایص آن اهتمام ورزند.

طی دوران بررسی و پژوهش در گوشه کتابخانه های هند بصورتی از کتابها بیبرخوردم که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند. صورت کتب نامبرده را کتبی که بنظر نگارنده نرسیده در برگهای این کتاب آورده ام و عنوان بسا کتابهای دیگر نیز در صفحات ۲۱۳-۲۱۷ فرزانتگان زرتشتی نوشته نگارنده ضبط شده است. در کتاب نامبرده و صفحات مذکور در مسورد نقص شایسته چهار چمن نوشته فرزانه بهرام فرها دگفتگوئی داشته ام. در کتابخانه خورشیدجی

رستم‌چی‌کا ما در بمبئی بکتاب خطی شارستان بنشانی (R72) برخوردارم که کاتب اسفندیار بن رتن‌جی بن منوچهر شاه‌بن دهنجی شاه‌بن پدم‌شاه در سال ۱۱۷۸ یزدگردی در خاتمه کتاب چنین آورده

" و سبب ناقص ماندن این کتاب (شارستان چهارچمن) آنست که بیان کرده میشود که فشوم‌خانی و گروه‌شان مکانی دستورکاس بن رستم‌سنا نا عرف میرزا خسرو بیک چون بطرف شاهجهان آبا دبم‌صوب فرزندان و قبایل نیکسا عتخان تشریف شریف ارزانی داشته بودند و چندی از صاحبان بخصوص گروه‌شان مکانی دستوران دستورکاس و منجم‌بن فریدون جی فرمایش کتابهای چند بطرف شاهجهان آبا دبمیرزا مذکور فرستاده بود اما وقت نیافت و مدت مدید برای گذشته و بعد از آمدن نیکسا عتخان ببندر مبارک سورت باز اتفاق شاهجهان آبا دبمیرزای مذکور افتاد و دربار چوک شاهجهان آبا دبمیرزا در میان کتابهای دیگر این کتاب شارستان چهارچمن بنظر درآمده و بقیمت چهار روپیه خرید کرده اما آن کتاب در خانه پادشاهی بمهرشاهی مزین شده بود و میرزای مرحوم مذکور میان مغلیه و غیره حسن و قبح شریعت اسلام از این کتاب وانموده بیان میکرد تا خبر بشریعت پناهی قاضی القضاات شاهجهان آبا دبمیرزای مرحوم مذکور را طلب داشته دعوی نمود که این کتاب از کتابخانه من دزدیده رفته است در این باب جهد بسیار شد و آخر الامر چند کسان میان آمده مقرر نمودند که نقل آن را بمیرزای مذکور بدهند چون که بهشت بهره میرزا خسرو بیک برای مراجعت نمودن ببندر مبارک سورت مستعجل بود از این سبب ناقص ماند و جای دیگر این کتاب بنظر در نیامده مگر کسی در شاهجهان آبا دبمیرزا در آگره و یا در لاهور تلاش نماید مقرر در آنجا بوده باشد چرا که آن صاحبان دین آبا دبمیرزا و شاگردان حضرت ذوالعلوم آذرکیوان در آنجا نب ربط سیرداشته اند البته که بهم میرسد و کتاب چهارچمن بصحت آنجا مد چونکه این کمترین کاتب را بسمع رسیده بود تحریر یافت "

باز در کتاب خطی دیگر در همان کتابخانه کا ما در بمبئی بنشانی (R84) چنین آمده " تواریخ شیدآیین، جمشاسپ نامه، آیین خسروی، آیین بهمنی، باستان نامه، تواریخ یزدانیان این شش کتابها را که بر مدت هفتصد نهصد سال موبدان و هیربدان کامل متقدمین تصنیف نموده بودند حضرت عرش‌آشانی جلال‌الدین محمداکبر بادشاه غازی بخواهش تمام از ولایت ایران طلب نمود. نقل از مکتوب ایران "

کتاب مهم دیگری داستان ادرسه میباشد که بگفته صاحب دبستان المذاهب تذکره عارفان و صاحبان و بزرگان زرتشتی است و کتاب دیگر بنام بزمگانه نوشته موبد خوشی هراتی که آنهم کارنامه صاحبان و خدایان زرتشتی است و گلستان دانش تالیف آذرپژوه بن آذرآئین بن کستم که در مورد بزرگان باستان گفتگو میکند. کتابهای مذکور در چهارصد سال پیش موجود بوده و فرزانه بهرام فرهاد صاحب شارستان چهارچمن و موبد کیخسرو پور دستور آذرکیوان صاحب دبستان المذاهب از آنها نقل قول یاد کرد

مینمایند. مطلب دیگری که ذکر آن خالی از فایده نیست پادشاهان گورگانی هندیها پادشاهان مغول بویژه اکبر شاه، همایون و شاهجهان طالب کتابهای بوده اند که بوسیله زرتشتیان نوشته شده بود و آنها را در کتابخانه های خود نگهداری میکردند و چنانکه در بالا ذکر شد شاهستان چهارچمن که در شاهجهان آباد بوسیله میرزا خسرو بیگ خریداری شده بود مهر کتابخانه شاهیه را داشته است و فرزانه بهرام فرهاد کتاب مذکور را در هند برای اطلاع موبدکی خسرو فرزند مرشد و پیر خویش دستور آذرکیوان بنگارش در آورده بود.

برای یافتن کتابهای نامبرده که در بالا شرح داده شد با کمک مالی انجمن پارسی پنچایت بمبئی همه کتابخانه های ملی و دولتی و شخصی هندوستان را تا آنجا تیکه اطلاع داشتم در نور دیدم لیکن نشانی از آنها نیافتم. یکی از استادان دانشگاه اله آباد هند اظهار داشت تجسس خود را با بیستی هفتاد سال پیش قبل از تقسیم هند آغاز کرده باشم. زیرا در آن دوره هرج و مرج کتابهای بیشمار خطی و چاپی نایاب نابود شد و طعمه آتش گردید. طی مسافرت خویش بدلهلی جوئی کتابخانه قاضی القضاات شاهجهان آباد گردیدم تا شاهستان چهارچمن کامل را که از میرزا خسرو بیگ غصب کرده بود بدست آورم ما گفتند کتابخانه او بکتابخانه مسجد جامع دهلی منتقل گشته است. بدانجا روی آوردم ما مسجد اظهار داشت هفت ماه پیش یکی از اروپائیان همه کتابهای کتابخانه مسجد را با بهائی گزاف خریداری کرده و با خود برده است از اسم خریدار و شهرش جوئی گشتم گفت از اسم و عنوان و ملیتش بی اطلاع میباشد.

ضمن پژوهش و مطالعات بنگارش فرزنانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتیان پیردا ختم بسیاری از رویدادهای تاریخی را در آن دو کتاب که شاید زندگی مبنایان رسد، هر چند خارج از موضوع بوده گنجانده ام تا از خطر فراموشی در امان باشد. دکتر ریچارد فرای ایرانشناس مشهور آمریکائی که سالها در ایران در موسسه آسیائی دانشگاه پهلوی شیراز سمت استادی داشت، هنگام ورود به بمبئی و ایراد سخنرانیهای در تالار کتابخانه کا ما چون کتاب فرزنانگان زرتشتی بنظرش رسیدنگارنده را بمسافرت با ایران و ادامه تحقیقات و پژوهشهای محلی تشویق نمود.

در دوران پژوهش و مطالعات در دهلی اطلاع یافتم حدود هشت هزار جلد کتب خطی فارسی از کتابخانه شاهان مغول که در قلعه سرخ دهلی موجود بوده یکسال پس از انقلاب ۱۸۵۷ هند که انگلیسها آن را شورش مینا مندلندن منتقل گردیده و فهرست آن تاکنون بچاپ نرسیده است. خبر دیگری اینکه شاه افشار پس از حمله به هند و ورود با پیروزی بدلهلی شصت هزار جلد کتب کتابخانه پادشاهی هند جمع کرده همایون و اکبر شاه گورگانی را با نضام تخت طاوس و غنائیم هنگفت دیگر با خود با ایران برده است. گفتار دکتر فرای

مبنی بر تحقیقات محلی در ایران و امید یافتن کتب گمشده خویش که روشنی افکن بر تاریخ زرتشتیان میباشند در بین کتب کتابخانه پادشاهان گورگانی هند، در ایران یا لندن موجب شد که در سال ۱۳۳۴ یزدگردی برای ادامه کار خود در خارج از هند تلاش نماید. لیکن بسبب ناتوانی مالی، بودجه عظیمت خویش را که در آن زمان بالغ بر ۲۵ هزار تومان میگشت از کجا تهیه کنم؟

اندیشه ام با نجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی کشید که چند سال جلوتر بواسطه پژوهشهای تاریخی ام و گواهی و توضیح نگارنده در دادگاه در دعوی دادگستری بمبئی پیروز گشته بودند، از آنها برای ادامه پژوهش تاریخی استمداد جویم که با وجود داشتن بودجه ویژه‌ای به پیشنهادم پاسخ منفی دادند.

لیکن گشایش کار از آهورا مزداست. از اتفاقات روزگار را درمرد خیراندیش آقای فریدون فلفلی فرزند رستم جمشید خدا رحم جاوید نرسی آبادی بنیان گزار و مدیر عامل شرکت سپینتا به بمبئی وارد و در همان روز اول ورود در خیابان بنگارنده برخورد و اظهار داشت مدت‌هاست در ایران منتظر ورودم میباشند علت تاخیر چیست؟ پاسخ دادم عدم بودجه کافی مرا از حرکت و ادامه پژوهشهایم باز داشته است. فرمودند هر قدر از بودجه کسر بشود بهنگام ورودت با ایران میپردازم. بزودی حرکت کن و کار خود را ادامه ده روز بعد بهوتلی که اقامت داشت رفته پس از اظهار سپاس از همت والایش گفتم شاید از این مسافرت پژوهشی آنچه منظور است بدست نیاید و هزینه و تلاشها بهدر برود. با خنده که عادت اوست فرمودند با کوشش خویش و جدا نمودن شرمنده نخواهد بود و چنین اندیشه‌ای بخود راه ندهم. در اینجا بابت تذکردهم کتاب حاضر نوشته‌هایی که پیش از این در ایران نگاشته‌ام نتیجه مساعدت و یاری این را درمرد خیراندیش میباشد که در مواقع لزوم از همراهی خود دریغ نفرموده اند آهورا مزدا او و خانواده اش را همواره در پناه خویش از هرگونه رنج و اندوه مصون داراد.

اما در مورد تجسس کتابهای گمشده، هنگام ورود با ایران بهمه کتابخانه‌های کشور سرزدم و نشانی از آن نیافتم. بکتابخانه سلطنتی مراجعه نمودم با میدا اینکه شاید کتابهای پادشاهان گورگانی هند را در آنجا بیابم. متأسفانه از ۶ هزار کتاب که نادر شاه با خود با ایران آورد فقط سه هزار کتاب در کتابخانه سلطنتی موجود بود. بقیه بوسیله شاهزادگان قاجاریه غما رفته و برخی از آن با مهر شاهزادگان در کتابخانه‌های فرانسه و انگلستان و بقیه اگرنا بودند نشده با شد در کتابخانه‌های اشخاص با ستراحت مشغولند. در کتابخانه‌های شهرهای افغانستان، ترکیه و انگلستان نیز اثری از آنها پیدا نشد. در کتابخانه آندیا آفیس لندن جوای هشت هزار کتاب فارسی قلعه سرخ دهلی گردیدم که در بالا از آن صحبت شد. کتابهای مذکور بظن قریب بیقین با دیدن از پادشاهی اورنگ زیب جمع شده باشد.

کتابداران اظهار داشت پس از ۲۳ سال مشغول تهیه فهرست آن میباشند. چون اصرار بر دیدن آن داشتیم صورت کتابهای مذکور را آورد، لیکن اسم گمشده خود که روشنی بر تاریخ زرتشتیان روزگار گذشته میافکند در آن نبود. باندیشه فرورفتم و با خود گفتم طی چند سده هوای مرطوب هند و دوران چندین هرج و مرج و پیکارهای منطقه‌ای در آن کشور بزرگ و جنگ هند و مسلمانان که خانمان یکدیگر را در آتش قهر میسوزانند. کتب معدود خطی ما که شاید چند نسخه بیش نبوده با احتمال قوی راه نیستی را پیموده باشد.

نگفتد نگذارم با انتشار مجله هوخ در تهران گفتارهای از بمبئی بعنوان گوشه‌ای از تاریخ برای اطلاع همکیشان و حفظ از دستبرد روزگار برای درج بآن مجله میفرستادم. اینک که به تهیه تاریخ زرتشتیان اقدام نمودم با سپاس فراوان از صاحب امتیاز و سردبیر مجله گفتارهای پراکنده مذکور را هم در این کتاب ضم نمودم.

در پایان گفتار از خانم پریوش فریدون سروشیان (خانم سروش) که با دقت تمام در ماشین کردن برگهای کتاب رنج برده اند و خانم مهرا نگیز بهرامشید کتابدار کتابخانه بیگانگی که هنگام مراجعه بکتابخانه کمال مساعدت را داشته اند و آقای کیخسرو فرود خسرویانی راستی و مالکان چاپخانه راستی که در چاپ و نشر این تاریخ اهتمام نمودند سپاس دلی خود را پیشکش مینمایم. سالمه آسمان ایزد و دیماه ۱۳۴۹ یزدگردی برابر ۳۷۱۸ زرتشتی.

رشید شهردان

۱۲ انگیزه شکست ساسانیان از مهاجمین عربستان و پایان دولت پارسیان

شکست ایرانیان از مهاجمین عربستان در پایان دوران خاندان ساسان ننگ بزرگی است که برگهای تاریخ درخشان ایران را لکه دار و تیره ساخت. چه بود انگیزه‌ای که یک ملت متمدن و بزرگی چون ایران از یکمشت مردم عربستان شکسته و نابود گردید؟ ایران باستان در دوران تاریخ پرشکوه خود با چنین شکست ننگین روبرو نشده بود مگر در آخر پادشاهی خاندان هخامنش که از ملت متمدنی چون خود و بیگفته پارسیان اسکندر گجستک شکست فاحشی دید. ولی آن شکست از ملتی هم برابر و رقیب خود بود نه مردم گرسنه بیابان. شکست از هر که باشد خواه از دشمن بزرگ یا کوچک ننگین و اندوهگین میباشد. رویدادهای زیادی در صفحات تاریخ جهان ثبت است که ملت‌های بزرگ بدست ملت‌های کوچک نابود گشته‌اند و خاندان بزرگ و توانا بدست مردمان بینوا و ناتوان اسیر و برده شده‌اند.

با کشته شدن یزدگرد سوم و پایان یافتن پادشاهی ساسانیان گردننگ بزرگی بر سروروی ایرانیا ن پاشیده شد. پاک کردن این گردننگ امکان پذیر نیست ولی باید دید انگیزه‌های آن شکست چه بود تا در آینده از تکرار آن خودداری گردد و باشد که گروه ایرانی و پارسی ما نندگذشته با دسیسه و دورویی در شالوده زندگانی اجتماعی و سیاسی خود خلل وارد دنیا و روند.

تا زیان در پیشرفت و پیروزیهای خود چنانکه مشهور است معجزه و کرامتی نشان ندادند، بلکه بدبختیهای چند گروه ایرانیان را پایمال ستم و اعراب را بسروسا مان رسانید. سایه شوم بختیهای که با ایران رسیدا گر کرانه ممالک دیگر را تیره میساخت از دشمنانی کمتر از اعراب نیز نابود و بر باد می‌گشتند.

ابن خلدون تاریخ نویس عرب در کتاب خویش المقدمه تحت عنوان "جایهائیکه عرب گرفت بزودی خراب شد." مینویسد "عرب ملتی است وحشی. برای پختن خوراک و دست کردن اجاق سنگ لازم دارد. دیوار بنائی را خراب میکند تا سنگ را از آن بردارد. چوب برای برپا کردن خیمه لازم دارد سقف بنا را میشکند و چوب آنجا بر میدارد. بعلاوه عرب خوی غارتگری دارد و دارای مردم را میچاپد و حدی را برای تاراج و ربودن مال مردم قائل نیست. قابل توجه است چگونه تمدن شهرهای که عرب فتح نموده از بین رفت و جمعیت شهرها تقلیل یافت بلکه نابود شد. حتی خاک آن شهرها هم تغییر ماهیت داد. تمدن ایران در عراق عرب نیست گردید و همینطور است حال سوریه معاصر."

حمله ناجوانمردانه صدام جبار عراقی و سربازان عرب او در پیکار تحمیلی با ایران امروز دسترسی به بندر خرمشهر و غارت کالاهای بازرگانی مردم در انبارهای

گمرک، راستی گفتار این خلدون را ثابت میکند. ایرانشناس نامور استاد کریستنسن در تالیف گذشته این خلدون در کتاب وضع ملت و دولت و درباره دوره شاهنشاهی ساسانیان نیز ترجمه مجتبی مینوی گوید "در او خرازمه شاهنشاهی ساسانیان مرکز کلیه فروشکوه داستان درباره خسروان مخصوصاً کاخ تیسپون شده بود که امروزه باقی کسری نامیده میشود از این فقط قصرا پدانه یعنی تالاربان با وجود اصرا ر خلفای عباسی در تباها کردن کلیه آثار ظریف و صنعتی ایران هنوز با دیوارهای سترک خویش در بیا بان برپاست."

از گفته بالا، قول تاریخ نویس عرب و استاد کریستنسن میتوان قضاوت نمود و حدس زد که ز پیروزی مهاجمین عربستان چه اندازه خرابی و خسارت با ایران رسید. پارسیان دین خود، فرهنگ و ادب خود، تمدن خود، کتابهای دینی خود و کتا بخانهای بزرگ پزشکی و علمی خود را بتوسط ناراضیان مغرض نابودیا فتند. سدها و کوشکهای زیبا و شهرهای خرم و آباد ایران و خشک گشت و با شنندگان آن کشته یا فراری شدند.

اینست انگیزه های شومی که ایران را بشکست و مهاجمین عربستان را بسروسان رسانید:

- ناخشنودی سپاهیان و بزرگان.
- کشتار هر مزد، بزرگان و سرداران و مردمانی را که طرفه توجه پدرش انوشیروان بود سرکشی بهرام چوبین در پاپان پادشاهی هر مزد و جنگ خانمان براندازا و با خسرو پرویز.
- پیکار دامنهدار با رومیان و تباهی هردو کشور.
- نیرومندی، خودپسندی، خودخواهی و سرکشی سرداران و خوا و خیال آنها بر پادشاهی و تاسیس سلسله بنام خود.
- رشک، کین و دورویی بین سپهبدان، سرداران و بزرگان.
- بی آرمی و آشوب بین کارگران و کشا و رزان بواسطه آموزشهای مزدک و پیروی آنها از هر سرکشی برای رسیدن با آزادی.
- کشتار دستجمعی شاهزادگان، سرداران و بزرگان بوسیله شیرویه.
- طغیان دورود دجله و فرات با هم.
- بروز بیماری و با و طاعون.
- پادشاهی ۱۱ نفر زن و مرد و کودک در مدت چهار یا پنجسال.
- انتقام خاندان آل مندر بوسیله قبیله بنی لخم بواسطه کشته شدن نعمان بفرمان خسرو پرویز.
- پروانه قامت قبیله ربیع در عراق بوسیله انوشیروان.
- بدتر از همه جانفشانی مهاجمین برای رسیدن با ایران بهشت موعود، پرازانسوا ع میوه جات و گوشتها و زروسیم و لئو و مرجان و حور و غلمان بود.

تخم شوربختیهای نامبرده که منجر به پایدانی یافتن دولت پارسیان گردید در زمان پادشاهی قباد بر سرزمین ایران پاشیده شد و خسرو پرویز آنرا آبیاری نمود و شیرویه در درو کردن آن همت گماشت .

اینک در بیان این انگیزه ها بقدر امکان میکوشیم .

قباد -

قباد با همراهی سوخرا سردار با شها مت پارسی بیادشاهی رسید . عربها و اسوفرا نامند و در شاهنا مه بنام سرخه هم یاد شده . پادشاه او را طرفتوجه قرار داد . رسیدگی با مورکشوری و لشکری را بدست او سپرد . پس از شخص پادشاه بزرگترین مردان ایران بشمار میرفت . رگ رشک رقیبان بجنبید و در برابر انداختن او هم پیمان شدند . در گوشه و کنار سخنان زهر آگین درباره او بگوش شاهنشاه فرو میخواندند ، تا آنکه شاه بدگمان و از او نگران شد . ولی از ترس نمیتوانست آشکارا با او مخالفت کند . شاپور سرداری از اهل ری برای آوردن و بند بر نهادن او قدم جرئت پیش نهاد . بگفته فردوسی :

نداردا ز ایران ز گنج و سپاه	همیگفت هر کس که جز تا ج شاه
جهانی شده بنده سوخرای	نه فرمانش باشد بچیزی نه رای
بر او این سخنها همی کرد یاد	هر آنکس که بدر از د ر قباد
چرا کردی ای شهریا ر بلند	که از شهر یاری بنا می پسند
بباید گسست از جهان رنج او ی	ز گنج تو آگنده تر گنج او ی
بزرگان پرستنده او شدند	همه پارسی بنده او شدند
زرنجش بدل بر نکرد ایچ یاد	ز گفتار بندش دل گیقباد
که سایند بر چرخ گردنده دست	ترا بندگانند و سار ، مست
بدر ددل بدکنش سوخرای	چو شا پور را زی بجنبد ز جای
هنرها بشست از دل آهو گرفت	شنید این سخن شاه و نیرو گرفت

سوخرا مردی بلند همت و شاه و ایران پرست بود . چون نامه شاه را که شاپور برایش برد بخواند خود را تسلیم او کرد . شاپور بند بر او و برنهارا دو بپا یتخت برد . پادشاه خوبیهای سوخرا را فراموش کرد و او را بکشت و اموالش را ضبط نمود و فرزندان او را از ایران خارج گشتند . کشته شدن سوخرا چون مردی فرزانه و نیک منش بود بر بزرگان و مردم پارسی گران آمد و از شاهانندیشمند شدند .

در زمان ساسانیان گروه ایرانی دو بخش بودند . بخشی بزرگان توانگروز میندار بودند که دهقانان نامیده میشدند . زنها و کنیزان و چاکران زیاد داشتند و همه نوع وسایل آسایش و آرامش برای آنها فراهم بود . بخش دیگر بینوا و ناتوان بودند که بچاکری و خدمتگزاری توانگران و بزرگان باسختی و موارت زندگی مینمودند . در آن اوان بواسطه

کم آبی خوار با رکم شده بود. توانگران و دهقانان گندم و خوردنیها را انبار نموده ببهای گران میفروختند. مزدک با مداد یکی از موبدان بود بطرفداری بینوایان برخاست و اصول برابری، همان اصول کمونیستی مروزی را تعلیم میداد. گرسنگان و بیچارگان بدورا جمع شدند. بزرگان و درباریان و موبدان بسیار نیرومند و با نفوذ بودند و شاه از آنها اندیشه داشت. برای تضعیف نفوذ و نیروی آنها با مزدک همراه گشت. مزدک میگفت چرا یک نفر بایده چندین کنیز و چاکر داشته باشد و خوراکیهای لذیذ گوناگون بخورد. و دیگری بحال تجرد و سختی و تنگدستی زندگی کند و با شکم گرسنه بخوابد. توانگران بایده کنیزان زیاده خود را آزاد کنند و خواران را از انبار در آورده بین بینوایان ببهای ارزان تقسیم کنند. بگفته فردوسی مزدک به پیشگاه قباد در رفت و پرسشهای نمود و پاسخها شنید. ما نند:

بد و گفت کاکس که ما رش گزید	همی از تنش جان بخواهد پیرید
یکی دیگری را بود پاد ز هر	گزیده نیا بد به تریاک بهر
سزای چنین مرد گوئی که چیست	که تریاک دار در دم تنگ نیست
چنین داد پاسخ و راه شهریار	که خون نیست آن مرد تریاک دار
چنین گفت کای نامور شهریار	کسی را که بندی به بند استوار
خورش با زگیرند از او تا بمرد	به بیچارگی جان شیرین سپرد
مکافات آنکس که نان داشت او	مرا این بسته را خوار بگذاشت او
چه باشد بگوید مگر پادشاه	که این مرد داننا بدویا رسا
چنین داد پاسخ که مسکین تنش	که خونی است نا کرده در گردنش

مزدک پس از شنیدن جواب از بارگاه پادشاهی بیرون میآید و به پیروان و مردم گرسنه و بیچاره میگوید هر جا گندم را به بینید بردارید و اگر بهای عادلانه خواهد هدیده. مردم عوام و بدبخت و بیچاره بتاراج و چپاول انبارها پرداختند چنانکه نمونه آن را در همین دوره در شهرهای هندی بینیم که مردم بازاری چگونه بتاراج و غارت داری مردم میپرداختند. توانگران از اغتشاش و آشوب کارگران بشا هنشاه شکایت کردند. مزدک را طلبید و چگونگی را پرسید. مزدک بگفته فردوسی چنین جواب داد:

اگر داد گرباشی ای شهریار	در انبار گندم نیا بدبکار
شکم گرسنه چند مردم بمرد	که انبار آسوده جانش ببرد
جهان راست بایده باشد بچیز	فزوننی توانگر حرام است نیز
نباید که باشد کسی برف زود	توانگر بود تا رود رویش شود

پادشاه را گفتا مزدک خوش آمد و توانگران انبار را برانند. دلش میخواست رعایا کارگران و کشاورزان در زحمت نباشند و بروشی از نفوذ زیاد موبدان و بزرگان و دهقانان بکا هدیرا شاه از آنها اندیشمند بود. بزرگان و موبدان از شاه سخت برنجیدند و دسیسه کرده بر سرش ریختند و او را گرفته در زندان فراموشی بند بر نهادند و جا ما سب را بپادشاهی برداشتند.

ایران شناس نامور ارتزکریستنس در مورد نفوذ موبدان گوید (وضع ملت و دولت و دربار در دوره شاهنشاهی ساسانیان تالیف ارتزکریستنس ترجمه مجتبی مینوی ص ۵۲ - ۹۵) "عزل و نصب عمال دینی بیشک با موبدان بود. از طرف دیگر قریب بیقین است که خود او شاه را معین میکرده است. وی بتاسیس انجمنهایی برای فحص عقاید و شکنجه بددینان مخصوصاً در خطههایی که در مخالفت با دین جماعت، قیام شدید میشود مساعدت میکرده. در هر موردی که پای دین در میانست وی مشاورشاهسته یا باید با شد و عموماً از لحاظ اینکه رهبر اخلاقی و مرشد و مدبر روحانی شاه اوست و میتواند نفوذ عظیمی در کلیه امور مملکت بکاربرد.

آگاشیاس میگوید، "مغان اقتدار روحانی داشتند. دولت، ایشان را حاکم بر جان و مال و عرض مردم کرده بود. اجرای عقدازدواج و صحت اطلاق عنوان حلال زادگی و صدق تملک و سایر حقوق در دست قدرت ایشان بود. تطهیر کسان از ننگ بیدینی و ارتکاب گناه با اختیار ایشان بود. همه این حقوق باعث نفوذ کامل ایشان شده بود. اما ماهیه نفوذ ایشان تنها همینها نبود بلکه ایشان زمیندار نیز بودند و عایدات کثیری از مردیای و غرامات شرعی داشتند و اموالی بعنوان زمیندار و نذرها و وقف و حبس حاصل میکردند و این همه به نفوذ و عظمت مقام ایشان کمک میکرد. از این گذشته استقلال بسیا وسیعی هم داشتند بلکه اگر بگفته آمیانوس که "مغان بر موجب شرایع و قوانین مخصوص بخود میزیستند بتوان اعتماد کرد با بدگفت که ایشان در قلب دولت ایران، دولت دیگری ایجاد کرده بودند. در دوران پادشاهی قباد بزرگان ایران دودسته شده بودند دسته‌ای طرفدار شاه بودند و سزدهسته آنها سیاهوش نام داشت. دسته دیگر برخلاف او و موبدان نیز با این دسته همراه بودند بزرگان آنها گشنسب داد بود چون این دسته نیرومند بودند قباد را از تخت بزرکشیستند.

چون ما سب نتوانست از پیشرفت نفوذ مزدک جلوگیری بعمل آرد. بزرگان نیز که قباد را به پیروی مزدک متهم کرده بودند از جلوگیری مردم و بیداری آنها ناتوان گشتند. از این جهت آنها فقط دشمنی با قباد بود که میخواست از نفوذ آنها بکاهد و بکارگران و کشاورزان استرا و آسایش بدهد. قباد با کمک طرفداران خود از زندان بگریخت و بهیاه پناه برد و از آنها استعانت جسته لشکر با ایران کشید. در این گیرودار چاه سبب بمرد و قباد بدون پیکار دوباره پادشاه شد. دوست و دشمن خود را بشناخت و چاره جوئی نمود. گشنسب داد را بکشت و سیاهوش را گرامی داشت و بزرگترین مقام لشکری او را سپرد.

قباد از نفاق و دوروئی سرداران و بزرگان کشور با خبر بود میخواست سومین فرزند خود انوشیروان را جانشین سازد که با واطمینان داشت و موبدان هم طرفدار او بودند زیرا او با مزدک و مزدکیان مخالف بود بنا بر این در وصیت نامه‌ای که مخفیانه نوشته و بموبدان موبسد سپرده بود او را بسلطنت نامزد نموده بود. پس بزرگ قباد کاهوش نام داشت و طرفدار مزدک بود دسته کارگران و پیروان مزدک و یا آشوب طلبان او را با پادشاهی میخواستند. دسته‌ای از

بزرگان و سرداران لشکر من جمله اسپهبد خالوی انوشیروان خواهان پادشاهی زم بودند که فرزندان دوم قباد و در جنگها و پیکارها عدیم المثال و یک چشم خود را از دست داده بود . چون ناقص العضو نمیتواند پادشاهی رسد قرا بر آن دادند که فرزندان او را بنام قباد پادشاه سازند و زم بعنوان نایب السلطنه صاحب اقتدار باشد . نیرو و نفوذ دسته موبدان بیشتر بود پس از مرگ قباد انوشیروان را براریکه شاهنشاهی بنشانند .

انوشیروان -

انوشیروان پس از تا جگذاری سیاه و شاکه فرمانده کل لشکر و طرفتوجه پدر و متهم بمزدکی بود بقتل رسانید . سپس مزدک و گروهی از مزدکیان را بر انداخت بقیه مزدکیان خود را پنهان و بزیر پرده رفتند . پادشاه پس از ختم کار مزدکیان برسیدگی کار مخالفان خود پرداخت . بسیاری از بزرگان دربار چون باطنایا ظاهرا "بگفته صاحب ایراننا مره بمانوی یا مزدکی متمایل و مخالف شاه محسوب میشدند آنها را نیز بقولی چهل نفر و بقولی ۵۱ نفر بدیار عدم فرستاد . من جمله اسپهبد خالوی خود پادشاه که طرفدار سلطنت قباد برادر زاده او بود با برادران خویش کاهوس و زم را نیز بکشت . قباد قبلا فرار کرده بروم پناهانده شد و بفرزند خواندگی امپراتور روم درآمد . بعدها همین قباد ب سرداری اسیران ایرانی که در روم گرفتار بودند در مرزهای مغربی روم برای امپراتور روم مبارزه و پیکار مینمود . پادشاهی انوشیروان مانند پادشاهی مهرداد اشکانی با کشتن اعضای خانواده شاهنشاهی آغاز گشت . کاری را که او شروع نمود بدست شیرویه پسر خسرو پرویز بآ خر رسید . کلیه افراد خانواده سلطنتی کشته شدند . آن پادشاه خونخوار متولد از مادر عیسوی دودمان ساسان را بر انداخت و ایران را ب قهقرا و شکست سوق داد .

انوشیروان برای آسایش مردم و آرامش کشور بکوشید تا بدنفوذ آموزشهای مزدک از بین برود . ولی در تحکیم شالوده عظمت و نیروی خویش بیشتر فعالیت بخرج داد . اصولی تعلیمات مزدک برخلاف رویه جاه طلبی او بود و کارگران و مردم را با اغتشاش و آشوب راهنما میکرد بنا بر این او را بر انداخت و پیروانش را بکشت .

پادشاه جاه طلب و نیرومند و خودخواه ، بزرگان و درباریان و سرداران لشکر ، پول پرست و حریص و موبدان متعصب و خود پرست بودند . بنا بر این کشمکش بین بانوایان و بینوایان چندی در زیر پرده مخفی و تخمی را که مزدک در دل مردمان کاشته بود در حال نموبماند و بوقت خود هنگام ضعف پادشاهان با رور گردید و ایران و پارسیان را خردوله نمود و یکی از انگیزه های شکست ایران و پایان دولت پارسیان و اضمحلال سلسله ساسانیان گشت .

قانون نظامی ایران بسیار سخت و گاهی از اوقات سرداران و سپاه شکست خورده بجای ایمن نبودند . رفتار انوشیروان با آزرث فرمانده سپاهی که در روم می جنگید دل شکننده بود . فرمانده نامبرده با دادن تلفات بسیار بر سپاهیان روم پیروز گشت ولی نتوانست انتاکیه را که مقصد کلی بود بگشاید . بسا اوقات سخت گیری بفرمانده شکست خورده او را

و اداری سرکشی و عصیان مینمود. چنانکه بهرام چوبینه در جنگ با ترکان پیروز گشت ولی در جنگ با روم در قفقاز شکست خورد هر مزدا و را توبیخ نمود و دوک و لباس زن برای او ارمان فرستاد و باعث شد که آن فرمانده یابی گردد. گویا دولت ایران راهی غیر از اینگونه سخت گیریها نداشت تا سپاهیان و سرداران بجا نفسانی و مجاهدت بپردازند و در پیکار رستی ننمایند.

رویدادهائی در تاریخ ایران میبایم هنگامیکه بزرگان بخصوص فرماندهان سپاه بیش از قدر لزوم نیرومند میگردند، نفوذ و مقام و بزرگی پادشاه بهمان اندازه در نظر مردم کم میشود و دربارشاهنشاهی ضعیف و شیرازه امور کشوری و لشکری درهم و برهم میگردد. بزرگان دولت و سران سپاه نسبت بیکدیگر رشک میورزند و آتش نفاق بین آنها شعله ور میشود و پادشاهی نیرو و وضعیف و آلت دست آنها میگردد و اگر چنانچه استقامت و رز دجانش در خطر و زندانی یا کشته میشود. ثمره از تخت بزرگشیدن و یا کشته شدن پادشاه بیدبختی مردم و تباهی ملت منجر میگردد.

هرمزد

هرمزد در آغاز پادشاهی با رعایا بداد و انصاف رفتار میکرد. بضعیفان و وزیردستان رافت و مهربانی نشان میداد. امتیازی بین دینها نمیگذاشت. همه را بیک نظر مینگریست. موبدان از او چشم داشتها داشتند و ایراد می گرفتند که چرا یهودی و نصارا را طرفت و توجه خود قرار میدهد. هرمزد میگفت، ایران کشور بزرگی است و اقوام مختلف با ادیان گوناگون در آن زندگی میکنند. پادشاه باید همه را با دیده مساوات و برابری به بیند و خود را ویژه یک گروه مخصوص نسازد. بکشا و رزان توجه مخصوص داشت و اگر کسی اندکی بر آنها تجاوز میکرد بسخت ترین مجازات میرسید. بگفته فردوسی چون اسب خسرو پرویز محصول کشتا و رزی را خورده و لگد مال کرده بود پادشاه هزاره را مسئول قرار داده و فرمان داد چندین برابر خسارت غرامت بکشا و رز بپردازد. میگویند پس از بزرگمهر و ورق برگشت و اوضاع بر بار پادشاهی دگرگون گردید.

بگفته تاریخ نویسان، اطرافیان هر مزدهمه خود خواه، خود پسند و دور و وستم پیشه بودند. شاه را با گفتارهای دروغ از مردم ترسانیده و برنجانیدند و مردم را از پادشاه منزجر ساختند. چنانکه همه را زداران و مشاوران پدر را بکشت و دشمنان فراوان در اندرون و بیرون کشور برای خود فراهم ساخت.

دادگری بیک میزان بین بزرگان و وزیردستان، بانوایان و بینوایان و عدم امتیاز بین طبقه بالا و پست و همه را بیک نظر نگرستن، باعث گسیختن شیرازه امور کشور و ناامنی میگردد. پادشاه داد دگر در حالیکه آسایش رعایا و وضعیفان را در نظر دارد، بایستی رعایت حال بزرگان را نیز بنماید و فرقی بین آنها قائل شود و ننگار دستم بزرگان برضعیفان چنان باشد که رعایا بتنگ آمده فریاد نمایند. بگفته فردوسی هر مزدمیان روی را از دست داده بود.

چنان دادگستری که پسند ضعیفان باشد و بزرگان را بستوه آورد، انگیزه بزرگی است برخرابی کارپادشاه و بدبختی او. بقول مسعودی، میرخوند، طبری و تاریخ نویسان دیگر هرمزد در اوایل سلطنت پادشاهی دادگرو ضعیفان و بینوایان را پشتیبان بود و بزرگان و سرداران سخت می گرفت. گفته اند سیزده هزار نفر از بزرگان بفرمان او کشته شده اند. ممکن است در این شماره مبالغه شده باشد ولی در عین حال نماینده حقیقی است که طبقه بزرگان از او منزجر و متنفر بوده اند. انقلابی در آن زمان شروع شد که هر دو طبقه با لاپوشین را خرد و خمیر نمود.

جنگ میان روم و ایران ادامه داشت. گاهی این و گاهی آن پیروز می گشت. تا اینکه بواسطه ناخشنودی بزرگان، آشوبی در داخله ایران تولید گشت و هرمزد دچار مشکلات نوین گردید. اعراب عراق که همواره چشم بر اهضعف حکومت مرکزی بودند، بر بین النهرین حمله و بتاراج و چپاول و کشتن و بستن پرداختند. مردم خزار از راه شمال غربی برارمنستان هجوم آورده با ذرآبادگان رسیدند. ترکان بتحریک رومیان و آگاهی از آشوب و اغتشاش در بارونا خشنودی بزرگان، از مرز مشرق بقصد غارت و چپاول بایران حمله کردند. رومیان از جنگ بستوه آمده بودند و میخواستند توجه ایران را بمرزهای دیگر معطوف سازند.

پادشاه، مرزبان اردبیل، بهرام چوبینه را مامور جنگ ترکان نمود. بهرام از خاندان مهران و از نژاد اشکانیان بود. با دوده ساسان که خاندان آنها را برانداخته بودند دل خوشی نداشت و با جبار طاعت می کرد. در پی فرصت بود که دودمان ساسان را براندازد و دودمان خود و اشکانی را بنام نماید. بهرام چوبین با ۱۲ هزار مرد کاکار آزموده ترکان را شکست داد. ساه شاه، خان آنها در پیکار مقتول گردید. بقول صاحب ایران نامه، ساه با یستی تحریف چا و وو Chew-Wow باشد که لقب سران ترکان اطراف جیحون بوده. پرموده پسر ساه شاه پس از کشته شدن پدر دربار روی استواری متحصن گشت و بشرطی بتسلیم حاضر گردید که زینها رنایا مه با مضای شاه با و داده شود آنگاه با روی را با آنچه در اوست و اگذا ر کرده بدست بوسی شاهنشاه می رود. بهرام با پیک مخصوص زینها رنایا مه نامبرده را با و رسانید.

بهرام چوبینه پس از شکست ترکان و آرا مش بخشیدن بمرزخا و برگشته تا ریخ نویسان ۵۰ هزار بار شتر از غنایم بیایتخت فرستاد. هرمزد بجای آنکه او را بنوازد یا رفتی نشان دهد بسبب نخوت و تکبری که از پیروزی بهم رسا نیده و رفتارنا سزائی را که بشاه ترکان نموده بود از او آزرده خاطر بود و طر فوسوء ظن درباروشاه واقع گشت. ولی هیچ بروی خود دنیا و رذیرا رفع غائله رومیان و طایفه خزر در قفا باقی بود که با یستی انجام داده شود. بهرام در جنگ قفقا ز شکست خورد. پادشاه بواسطه آزرده گی خاطر از او دوک و لباس زنانه برایش فرستاد.

اگرچه این تنبیه در ایران سخت نبود و سران سپاه بواسطه خطاهای کمتر از این سزاهای سخت میدیدند ولی در این هنگام که سرداران سپاه از پادشاه دلخوشی نداشتند بهرام فرصت را غنیمت دانسته آغاز سرکشی نمود و سپاهیان و سرداران دیگر را با خود همراه ساخت. در آن موقع بهرام در حوالی رود ارس بود. شاه او را از فرماندهی معزول ساخت بهرام بجای اطاعت از فرمان شاه بواسطه نخوت و عصیانیت ذاتی، نامه تندویی ادبانه بشاهنشاه نوشت و او را دخترانوشیروان خطا بکرد. پادشاه بجای آنکه سخما اقدام موثری بنماید، سرداری را بنام سارام برای گرفتاری و آوردن بهرام مامور ساخت. سردار نامبرده بدست بهرام گرفتار و بفرمان او در پای پیل افکنده کشته گردید. از آن طرف سپاهیان که در نصیبین، مرز جنوب غربی مستقر بودند با بهرام یگانگشته بسوی تیسفون و پاپیتخت حرکت کردند. با نزدیک شدن سرکشان پاپیتخت بروحش و ترس و بدگمانی هر مزدافزوده میگشت و کارش بیشتر خراب میشد. بهرام از هر مزدکه پادشاه بود بیم نداشت زیرا از آنجا رخا طربزرگان کشور نسبت با و آگاهی داشت. ترس او از خسرو پرویز پسر شاه بود که مردم و بزرگان طرفدار او بودند و او را بشاهی میخواستند. پس ب فکر چاره افتاد که پیش از نا بودی هر مزدکار خسرو را با نیرنگی تمام کند و او را بدست پدر بقتل رساند. سکه هائی بنام خسرو ضرب نمود و بتوسط بزرگان در پاپیتخت رواج داد چنانکه سکه ها بدست خود شاه برسد و از پسر بدگمان گردد. خسرو پرویز از نیرنگ بهرام باخبر شد و با اطرافیان خویش با ذریباجان فرار نمود. از سوی دیگر بهرام از پرموده پادشاه ترکان بنا برفتار و سلوک نا هنجار خویش پوزش خواست و پیما ن دوستی بست.

هر مزد چون از فرار پسر آگاهی یافت سوء ظن او نسبت بوی بیشتر گردید و یقین حاصل نمود که ب فکر پادشاهی وقتل اوست. بنا بر این تمام هواخواهان و بستگان خسرو را از جمله بستام و بندوی خالوهای او، همه را در زندان انداخت. زندانیا ن، شورشیان را با خود یگانگه کرده شبانه از زندان خارج و بکاخ شاهی حمله نمودند و هر مزد را گرفته کور نموده زندانی ساختند. خسرو از کوری و زندانی پدر با خبر گردید با سپاه خود بپاپیتخت شتافت. بزرگان شهر با استقبال شتافته او را بر تخت شاهی نشاندند.

چنین بود عاقبت کار هر مزد و آغاز شاهنشاهی خسرو پرویز. ناامنی در کشور، نفاق و دورویی بزرگان و نزدیکان سلطنتی، سرکشی سرداران لشکری و نخوت درباریان و بی مبالائی بارج مقام پادشاهی که در زمان هر مزد پدیدگشت با جلوس خسرو پرویز در سال ۵۹۰ میلادی ب جنگ خانمانسوز داخلی و کشتار بیشمار بزرگان و سپاهیان و سرداران تبدیل و تا پایان دولت پارتیان و اضمحلال دودمان ساسان ادامه پیدا کرد و ملت ایران را بدست اسیر، خوار و به ننگین ترین شکست دچار و کشور آبا دو خرم را ویران و نشیمن بوم شوم ساخت.

خسرو پرویز —

خسرو پرویز در ابتدای سلطنت با آشوبان درونی و جنگ خانگی و تهدید همسایگان

گرفتار بود. بخش بزرگی از سپاه ایران در فرمان بهرام چوبینه و بحمله بپایتخت نی حاضر بود. نسبت به بزرگانی که او را بشاهی برداشتند اعماد داشت و بواسطه رویدادهای که برپدرگذشت بیمناک بود. با بهرام چوبینه از در ملائمت و سیاست پیش آمدنا مهئی پراز مهربانی با هدایای گرانبها برایش فرستاد. بهرام نپذیرفت و در عوض نامسه بسپارتنده بخسرو نوشت و او را تهدید کرد که از تخت سلطنت بزیزاید و پناه جوید تا او را فرمانده یکی از استانها سازد. سپاه هر دو جنگجو در برابر هم ایستادند و هر دو با سخنرانیها خود در جلب سرداران یکدیگر بکوشیدند. بهرام کامیاب گردید و سرداران خسرو را بگذاشتند.

خسرو بناچار با تفاق خالوها پیش بستام و بندوی وزنان و کودکان و معدودی از سواران بروم پناهنده گشت. بهرام چوبینه به تیسفون وارد و بر تخت پادشاهی جلوس نمود. رفتار بهرام براعلام فوری شاهنشاهی خودکار اقلانه نبود زیرا که غیر از خسرو فرزندان دیگر قبادا استحقاق جلوس را داشتند. مردم ایران کسی را که غیر از دودمان شاهی باشد برسمیت نمیشناسند و بزرگان و سرداران بشخص چون خود بزودی سراطاعت فرو نمیاورند. باید دانست که بزرگان از هر مزد آزرده بودند و از خسرو هم بواسطه مخالفت با پدرش بیم داشتند ولی بستگی آنها با دودمان ساسان استوار بود و باسانی بپادشاهی بهرام چوبینه تن درنمیدادند و او را با نظر حقارت و نفرت مینگریستند. اما آنها نکه برخلاف هر مزدبیلند شده بودند از کینه جوئی خسرو ویزوحشت داشتند. لذا بهرام را بپادشاهی تشویق میکردند و امیدواری مقامهای بزرگ از او داشتند. یکی از آنها شهران گراز بود که در زمان خسرو پرویز فرمانده سپاه بزرگی بود و بعد از شیرویه پسرش اردشیر را بکشت و برای چند صبا حی خود پادشاه گردید.

بگفته فردوسی بهرام چوبینه مجلسی از بزرگان آراست و همه بتاسی یکدیگر او را بشاهی مبارکباد گفتند مگر خزروان خسرو که برخلاف چاپلوسان در همان مجلس باندش دو

بدو گفت اکنون که چندین سخن	سرا ئید برنا و مرد که سن
سرا انجام اگر راه جوئی بداد	هیونی برا فکن بکردار باد
همان دیرتا خسرو سرفراز	بکوبد به بیاد راه دراز
ز راه گذشته بیپوزش گرای	سوی تخت گستاخ مگذار پای
که تا زنده باشد جهاندار شاه	سپهدن باشد سزاوار گاه

اما بهرام چوبینه بنا بحرصی که بپادشاهی داشت و تشویقات چاپلوسان که سود خود را در شاهی او میدیدند سخن خزروان خسرو را بهیچ گرفته برمسند شاهنشاهی جلوس نمود و اشخاصی را که گمان میکرد هواخواه خسرو پرویز میباشند یا بکشت و یا آنکه در زندان انداخت. با وجود همه نوع سختگیریها فتنه نخواهید. بندویه خالوی خسرو خود را از

زندگانی نجات داد و هواخواهان خسرو را جمع کرده با سپاه بهرام در افتاد. در این جنگ شبانه بهرام پیروز شد و بندویه با ضربات بجا ن فرار کرد. هواخواهان خسرو که بدست بهرام گرفتار شدند بقتل رسیدند.

خسرو پرویز از امپراتور روم ماریکیوس برای پس گرفتن تخت و تاج ایران از دست بهرام چوبینه غاصب، استعانت جست. امپراتور دختر خویش را بقصد ازدواج او درآورد و با هفتاد هزار سپاهیان روم او را با ایران فرستاد. بهرام چوبینه در مصاف خسرو از بیوفایی سرداران شکست یافته فرار نمود و سپس کشته شد و خسرو دوباره بر تخت شاهی پدید جلوس نمود. خسرو پرویز نخستین دهسال پادشاهی خود را در استواری شالوده استقلال داخلی و رفع آشوب و ناامنی کشور و شکست و نابودی بهرام چوبینه فعالیت نمود. سپس به براندازی کشتگان پدیدار تخت و کسانیکه در آن غائله دست داشتند از او ایمن نبودند. در آخر در کشتن بندوی و بستام هر دو خالوهای خود اقدام نمود. زیرا اگر رعایت خویشاوندی و کمکهای که آنها در راه شاهی او کشیده بودند مینمود، مردم، با فواید شایع شده از طرف بهرام دایر بر اینکه خسرو در قتل پدر دست داشته یقین میکردند. بنا بر این بندوی را غافلگیر کرده در درجه غرق نمود و بستام که در خراسان فرماندهی میکرد بپایتخت طلبید. اما او از واقعه خبردار گشت و عاصی شده پرچم استقلال برافراخت و سکه بنام خود ضرب نمود. خسرو پرویز سرداران و فرماندهانی که در قتل پدر دست داشتند و از کسانیکه بدگمان و بیمناک بود کلیه رانان بود ساخت تا بر او مانند پدر دست نیازند. آنگاه بعیش و عشرت و ناز و نعمت پرداخت. لیکن از امور مردم و بزرگان و سرداران غافل نبود و دوست و دشمن سر بفرمان بودند.

سپاهیان خسرو پرویز بفرماندهی شهروان زوشاهین از دوسوی، در جنگهای طولانی با روم بسیاری از قلمرو آنها را از جمله سوریه، فلسطین و مصر تا حدود مرز حبشه تصرف نمودند. شاهین از سوی دیگر تا بدریای بسفور رسید و قسطنطنیه پایتخت امپراتوری روم در خطر افتاد. در این پیکارها غنایم فراوان نصیب دولت و سپاهیان گردید. در جنگ فلسطین یهودیها بقول تاریخ نویسان روم، بنا بدشمنی و کینه دیرینه با مسیحیان و رومیان یکمک سپاهیان ایران میجنگیدند. چون شهر اورشلیم پس از ۱۸ روز محاصره و دیدن صدمات و خرابیهای فراوان در سال ۶۱۵ میلادی فتح گردید، جهان یکام کلیمیان شد. بنای غارت و قتل شهر و عیسویان گذاشتند. کلیساهای شهر و مزار حضرت عیسی را سوزاندند. صلیب مقدس که مسیح بر آن مصلوب شده و در صندوق زرین محفوظ بود تصرف کرده بخزانة ایران فرستادند. میگویند یهودیان ۳۵ هزار عیسوی را اسیر و برده نمودند. خرابیهای که آنها بواسطه کینه خود با رومیان و عیسویان بر اورشلیم وارد آوردند بنام پادشاه ایران تمام شد و دنیای مسیحیان را برخلاف ایران برانگیخت. زیرا که یهود بدون پشتیبانی

دولت ایران از اقدام بآن عملیات شنیع عاجز بودند.

هرقل امپراتور روم چون پایتخت را در خطر دید، هدایای گرانبها با درخواست آتش بس و پیشنها دصلح بوسیله شاهین فرمانده سپاه بشاهنشاهی ایران فرستاد. پادشاه آنرا نپذیرفت و بقصد بسط قلمرو کشور از سوی مغرب، فرمان پیشروی بیشتر داد. اما سپاهیان و سرداران در طی ۳۸ سال جنگ چنانکه گفتیم صاحبان ایم هنگفت گردیده، میخواستند بشهر و دیار خود برگشته بدیدار زنان و فرزندان و خویشاوندان برسند و بنای نعمت زندگی کنند. اما خسرو در کشورگشائی حریص بود و چندین بار پیشنها دصلح رومیان را نپذیرفت.

شهر را زوشاهین برهشتا دهزار سرباز فرماندهی میکردند و در پیکارها هم پیروزی میافتند. از باد نخوت و تکبر خود را از همه کس برتر میدیدند و منتظر بهانه‌ای بودند تا مانع بهرام چوبینه سربعصیان بلند نمایند. نفاق و دورویی و کینه‌بشدد در میان سرداران پدید آمد. میکوشیدند شاهنشاهی را با زیچه دست خود قرا ردهند. خسرو از رویدادهای بیدرد ره‌راس بود.

هرقل امپراتور روم چون دید پیشنها دصلح پذیرفته نگشت بناچار روبه‌پنهانی بتخلیه پایتخت پرداخت و خزاین کشور و اشیاء گرانبها را در کشتیها با رکرده بکار تا ژتونس حالیه بفرستد. نقشه‌ها و کشف شد و مردمان مانع از تخلیه گشتند. کشیشها و اسقفها در یک مجمع پرجنجال در میدان شهر، با سخنرانیهای شدید خود، مردم را بفداکاری دعوت نمودند و جنگ سیاسی را بجنگ دینی تبدیل ساختند. بمردم گفتند در اوندار خود در میان ریزید و برای پس گرفتن صلیب مقدس و انتقام سوزاندن کلیساها و مزار مقدس مسیح جانبازی نمائید. تمام کلیساها پهن پرازسیم و زروجواهرات و مردم دار و ندار خود را برای هزینة جنگ بدست هرقل دادند. جوانان حتی پیران نیز برای میدان نبرد نام نویسی نمودند. شور و غوغائی که عالم عیسویان مغرب در مورد صلیب بلند نمود، عیسویان ایران را نیز متاثر ساخت و بدسیسه برخلاف دولت مرکزی پارسیان مشغول فعالیت گردیدند. جنگ سیاسی را عنوان اختلاف دین قرار دادند. احساسات عیسویان را بر حفظ دین خود و خلاف دین زرتشتی برانگیختند. ستم و نابکاریهای یهود بر عیسویان شام و فلسطین و آتش زدن کلیساها و مزار عیسی و ربودن صلیب مقدس را بزرگترین توهین بجهان عیسویان قلمداد کردند. عالم عیسویگری بضدایرانیا بشورش افتاد. اما پارسیان چنین جوش و خروش دینی نداشتند. بلکه خسرو پرویز را نیز بواسطه داشتن زن مسیحی و فراخی حوصله و آزادگذاشتن مذاهب، عیسوی میشمردند. خسرو از رفع تهمت عاجز بود و ایرانیا عیسوی نیز دشمن پادشاه گردیده بگرفتن کین آمده شدند. خسرو با همه دشواریها و آشوبهائی که در پیش نظر میدید حاضر بصلح و آتش بس نمیگشت. چون کار دبر استخوان رومیان رسید حس مذهبی و نفرت را برخلاف ایرانیا برانگیختند و سپاهیان آنها بفرماندهی هرقل

خود امپراتور ناگهان بر سپاهیان و سرداران ایران شبی خون زده شهرها را غارت کرده میسوزانیدند و فرامیکردند.

چنانکه گفتیم سرداران لشکر از نبرد سالیان دراز و حمله بنقاط مختلفه و اعزام بمرزهای دیگر خسته و کوفته و بیاددلدادگان خود بودند. بواسطه پیروزیهای پی در پی بخود مغرب و با کمترین سرزنش شاهنشاهی از بی‌مبالاتی با مورچنگ عاصی و سرکش میگذشتند. قلمرو کشور بسیار وسیع شده بود. از مشرق تا بمرز ترکمان و از جنوب تا بنوبه و حبشه و یمن امتداد داشت. اگر پادشاه بیداردل میبود با یستی پایگاه نظامی خود را بسپاهیان و جنگیان نزدیکتر سازد، تا از حرکات آنها و هم دشمنان با خبر باشد ولی او برخلاف نیا یخویش انوشیروان که در ۸ سالگی در میدان پیکار بنظر ارت جنگ میپرداخت، با آرایش و استراحت و ناز و نعمت خو گرفته بود. در دستکره سه منزلی راه به تیسفون با فوجی از خدمه و کنیزان بعیش و عشرت مشغول و انتظار داشت فرمان او را فوراً در میدان جنگ بموقع اجرا گذارند. بگفته تاریخ نویسان چون سفره شاهان و گسترده میشد یک هزار تن چاکر و پیشخدمت در خدمت او ایستاده بودند و هزار تن را مشگر بریاست با ربدینواختن و سرودن نغمه‌های شیرین، شاهنشاهی را شاه دو خرم میساختند. در صورتیکه سرودست و پادشاه و سینه رعیت‌های بدبخت در میدان نبرد بباک و خون آغشته میگذشت. نفاق و سرکشی سرداران و بزرگان و موبدان و سلازش نصا را بر ضد پادشاه و پیری و نفرین عامه و بیکیسی و دسیسه حرم و دربار کار را بر پادشاه دشوار ساخت و شاهنشاهی که از بزرگترین و خوشبخت‌ترین پادشاهان جهان بشمار میرفت، بواسطه تکبر و غفلت و عیش و نوش و پول پرستی بدبخت‌ترین پادشاه گردید.

شت.

هر قل برای حمله با ایران برای هزینه جنگ پول و سپاهیان بیباک و متهور لازم داشتند. از آن دوخته‌های بیشمار کلیسیاها بود چه جنگ آماده گردید. جوانان برای کین تیزی و گرسلیب مقدس در سپاه و نام نویسی نمودند. بنا بر این در روزی فرخنده در سال ۶۲۲ میلادی در سرسپاهیان خویش بسوی ایران رونمود. کشتیهای حامل سربازان و نیا زمندیها بادبان برافراشته با سکنندرون وارد شدند. شاهین فرمانده ایران که تا کرانه‌های بسفور را اشغال کرده بود، در کار حرکت آنها مداخله ننمود و از رفتن آنها جلوگیری بعمل نیاورد. هر قل در آن بندر بتربیت و تمرین و مشق جنگی سپاهیان ناآزموده خود پرداخت. در نیمه آن سال بمرز ارمنستان و عیسوی نشین ایران روی آورد. اسواران مرزی را بشکست و آسپر ساخت و در ارمنستان بیارامید. در بهار سال بعد با کمک عیسویان آن بوم با آذربایجان هجوم آورد. هر چه را در عرض راه میدید غارت میکرد و دهات و قصبات و شهرها و آتشکده‌ها را میسوزانید تا آنکه بنزدیکیهای گنجه رسید. خسرو پرویز در آن موقع با سواران خود بیایبوسی آتش مقدس آذرگشسب بشیازآمه بود. شهر و راه را زوشاهین با وجود دستورا کیسده شاهنشاهی، از پیشروی رومیان در ارمنستان و آذربایجان جلوگیری ننمودند و همال ورزیدند. چون شاه سپاهیان دشمن را نزدیک دید با شتاب هر چه تمام آتش مقدس و چیزهای

گرانها و جواهرات بر روی هم انباشته در آتشکده را هر قدر توانست با خود برداشته بسوی دستکراه پیگانه عیاشی خویش فرار نمود. شهر بدون جنگ بدست رومیان افتاد. سپاه روم انتقام اورشلیم شهر مقدس خود را از این شهر مقدس زرتشتیان گرفتند. آنرا غارت و ویران کرده بسوزانیدند. آتشکده مقدس آذرگشسب که آتشکده شاهنشاهی و از پرستشگاهای بزرگ پارسیان بود و شاهنشاهی نامور ایران در بزرگداشت و آبادانی آن همت گمارده بود، همانند بیت المقدس و مزارعی گردانیدند که از دست کلیمیا آسیب فراوان دیده بود. اندوخته های فراوان این آتشکده که در طی سده های متمادی بوسیله پادشاهان و بزرگان و دلدادگان برهم انباشته شده بود بدست رومیان افتاد. هر قل پس از این پیروزی چون شنید شهر و راز بسوی او پیش می آید، بپایگانه خود امنستان برگردید.

دستکراه در شمال شرقی تیسفون واقع و بگفته استادپوردا و دازسال ۶۰۴ تا ۶۲۸ میلادی پایگانه خسروپرویز بود. این پادشاه عیاش در طی مدت ۲۴ سال یکبار هم به تیسفون نرفت که پایتخت شاهنشاهی و بقا صله ۱۰۷ کیلومتر قرار داشت. هر قل در اوایل سال ۶۲۸ میلادی برای شهرم ناگهان بتاخت و آنرا غارت و خراب کرد و امیدوار بود که صلیب مقدس را در این شهر بیا بدولی بجای آن ۳۰۰ پرچم رومی بیافت که در پیکارها طولانی بدست ایرانیا افتاده بود. خسروپرویز بگفته تا ریخ نویسان به بهار د شیر گریخت. رومیان چنان دستکراه را خراب نمودند که دوباره روی آبادی بخود نرسیدند. ویرانه های آن در سر راه باستانی بین قصر شیرین و بغداد واقع میباشند. هر قل خود را آماده محاصره تیسفون ندید و دوباره بآذربایجان مراجعت کرد. بگفته آقای بوری "هر قل در طی مدت پنج سال یعنی از سال ۶۲۲ که بمرز ایران روی نهاد تا سال ۶۲۸ که دستکراه را ویران ساخت، شش بار برای ایران حمله نمود. زمینهای آباد آذربایجان را با خاک یکسان ساخت. آثار زرتشتیان را که بنظر اونها نشانهای بیدینان بود، بکین توی اورشلیم و صلیب مقدس از میان میبرد مردم ایران سوخته شدن دهات و آتشکده و خانه و زندگی خود را بسبب علاقه خسروپرویز بشیرین زن عیسویش گناه امیدانستند و موبدان نیز از او متنفر و منزجر بودند.

پس از سقوط دستکراه، نقشه پادشاه برهم خورد و ایرانیا در چار بختیهای عظیم گردیدند. خسروپرویز هفتاد ساله و پیر و بمرئی نقرس گرفتار بود. میخواست تاج و تخت شاهیه را بیک از فرزندان خود واگذارد. در حدود بیست پسر داشت. بزرگترین آنها شهر پدربزدگرد بود که هنگام عصیان بهرام چوبینه و فرار خسرو بروم در رکاب پدیرجان نشانی میکرد. از مریم دختر موریس امپراتور روم نیز چند فرزند داشت که شیرویه و پوران دخت از آنها بودند. از شیرین محبوبه عزیزش نیز چهار پسر داشت از میان آنها مردان شاه را برگزیده میخواست سلطنت را با و بسپارد. بقول سرپرستی سایکس و تاریخ نویسان مغرب زمین، علاقه خسرو بمردان شاه بواسطه عشقی بود که بما درش شیرین داشت. اتفاقاً این

شاهزاده بواسطه تربیت ما در بدین مسیح متمایل بود. موبدان با نفوذکا مل خود در دربار رسخت برآشفتنند. از طرف دیگر مسیحیان پایتخت بسبب رفتارناهنجا ریهودیان در اورشلیم و سوزاندن کلیساها و کشتار عیسویان و ربودن صلیب مقدس هنگام پیروزی ایران چنانکه گفتیم از پادشاه و دولت پارسیان نفرت داشتند و طرحی میریختند تا شیرویه که ما درش مسیحی و دخترا مپرا توروم بود و خودش نیز چندان بدین زرتشتی علاقه نداشت برتخت نشینند. از ذکر این نکته نیز ناگزیریم زرتشتیانی که بدین خود را ترک کرده و بدین عیسوی را می پذیرفتند و آتش می گشتند نه بمیهن علاقه داشتند و نه پادشاه و نه بهم میهنان زرتشتی و همه را کافر و بیدین می پنداشتند. در آن هنگام دسیسه های بزرگ در دربار و اندرون شاهنشاهی در کار بود و خود پادشاه بسبب ناخوشی و گرفتاریهای خارجی و داخلی از سازشها و نقشه کشیهای خانگی بیخبر بود.

بگفته طبری، فرخان وزیر دست او شهران گراز بقیصرنا مه نوشتند و او را ملاقات کردند و گفتند ما کشور ترا گرفتیم اینک خسرو بر ما حسد و روزی ده در پی کشتن ما ست حاضریم با تو یکی شده او را ارتخت بزیر کشیم از سوی دیگر گردن اسب فرمانده گاردشاهی دربار و موبدان و دونفر از فرزندان شهرور از حاضری دربار پتخت و ۲۲ نفر از بزرگان و شیرویه پسر خود پادشاه با هم یگانه گشته و در ۲۹ فوریه سال ۶۲۸ و بقولی ۶۵۰ میلادی شاه را غافلگیر و در کاخ شاهنشاهی دستگیر و زندانی نمودند و سپس جلوس شیرویه را برتخت شاهنشاهی اعلام کردند.

انگیزه سرکشی شهران گراز هوا و هوسی بود که میخواست ما نند بهرام چوبینه بر اورنگ پادشاهی ایران جلوس کنند و انگیزه سرکشی سرداران زیر دست رنجش و ترس از سیاست و خشم خود پادشاه و سرکشی بقیه سرداران خستگی از بیکار رودوری از زن و فرزندان خاندان خود بود و میخواستند صلح و آراش در کشور برقرار گردد تا در شهر و بوم خویش بر زندگی کنند.

چنانکه هرقل عیسویان جهان را برخلاف دولت پارسیان برانگیخت خسرو نمیتوانست غیرنصارا را بر ضد رومیان و عیسویان بشورش برانگیزاند. بعلاوه مسیحیان ایران در خود پایتخت صاحب نفوذ و در امور کشوری بطور مستقیم و غیر مستقیم دخالت داشتند و بسبب شاه بانوی ایران ظاهرا "محبوب شاه و هر چه دلشان میخواست میکردند و در بنای کلیساها هم فعالیت میکردند.

سرکشی و سازش برخلاف خسرو پیرویزا زیکتر فها ز شهران گراز بود که با قیصر ساخت و پاخت کرد و از طرف دیگر گنداران اسب فرمانده گارد شاهنشاهی که با شیرویه مدعی سلطنت همداستان گردید. بقول کریستنسن پادشاه در بهار د شیر با سهل گرفتار شد. مردان شاه و شهریار و دو پسرش بخدمت او بودند و او را بپایتخت آوردند. شیرویه از بیم از پدر فرصت بدست آورده با گشمنسب اسپید برادرشیری خود و شمسطه مسیحی و نیوهر مزدو

و جمعی دیگر پادشاه را گرفته در دژ فراموشی زندانی نمودند .

نخستین کارشیرویه با تفاق همداستان خود این بود که مردانشاه پسر خسرو و شیرین نامزد سلطنت را در برابر چشم پدر بکشتند . سپس شاهزادگان دیگر سلطنتی را که بقولی پانزده و بقولی چهل نفر بودند همه را بکشت .

خسرو پرویز سرانجام بسال ۶۲۹ بقولی و ۶۵۰ میلادی بگفته طبری که مدت پادشاهی او را ۴۸ سال داده و پادشاهی هر مزد را ۲۳ سال و انندی کشته میگردد . خسرو پرویز بواسطه پیروزیها و جمع ثروت هنگفت در او و خرابی پادشاهی خویش برخلاف انوشیروان که همواره میان روی را پیروی میکرد مغرور گردیده و روش اعتدال را از دست داده بود ، چنانکه سرداران و فرماندهان او در وحشت و هراس میزیستند .

خسرو پرویز در دوران پیکار با روم ، شبی در مجلس عیاشی بواسطه دسیسه یکی از سادات^ن نعمان سوم از خاندان آل منذر پادشاه حیره و ایراندوست را بکشت . خاندان منذر از قبیله بنی لخم از ترس آزار او و قبیله شیبا ن پناهنده شدند . خسرو ، ایاس بن قبیصه را که روزی هنگام فرارش بروم با او مدد کرده بود بمرزبان^ن آنجا برگماشت .

بگفته رحیم زاده صفوی " دولت ساسانی از شهرهای عربی نشین فقط ولایت حیره را بحال استقلال باقی گذارد که پادشاهی آن با خاندان آل منذر از طایفه بنی لخم بود . این خاندان ایران دوست نفوذ ایران را بر طوایف نبطی و عشایر عربی در ساحل غربی فرات تا نجد و شام استوار میداشتند . از زمان انوشیروان که ولایت یمن بتصرف ایران درآمد ، تقریباً تمام شبه جزیره عربستان یا بوسیله مرزبان ایرانی یمن و یا بوسیله خاندان آل منذر که شاهان حیره بودند تحت نفوذ ایران قرار گرفت . بعضی از پادشاهان حیره نسبت بشاهنشاهان ایرانی سمت لله کی و آتابکی داشتند . از جمله حکایت بهرام گور و استادومربی او نعمان و کوشی که برای رسیدن بهرام بتاچوتخت موروثی مبدول^ش شد در شاهنامه و تواریخ ایران ثبت گردیده است . "

برانداختن خاندان آل منذر که خاندان صدیق و دلسوز ایران بودند ، از اشتباهات بزرگ خسرو پرویز بود ، زیرا محبوبیت و نفوذ دیرین منذریان در مقابل تجا و زپسندی و غارتگری اعراب گرسنه بیابان سده محکم بود و داد و دهش آنها نسبت بمشایخ و بزرگان اعراب و اقداماتی که برای دلجوئی اعراب و جلب عطوفت دربارشاهنشاهی بحال آنها و داداشتن آنها بخدمت ایران بعمل میآوردند از هر جهت برای امنیت عراق گرانبها بود . کشته شدن نعمان بنا بگواهی تاریخ تولید حوادثی نمود که اعراب را حتی در دوره پادشاهی خود خسرو پرویز گستاخ ساخت و دنباله آن گستاخی به پیروزیهای اسلامی منجر گشت .

خسرو پرویز برای سرکوبی خاندان شیبا نی بعلت پناه دادن به خاندان آل منذر سی هزار نفر فرماندهی ایاس بن قبیصه مرزبان تازه حیره بگفته نولدکه در سالهای

۶۰۴ و ۶۱۰ میلادی ب جنگ قبیله شیبان فرستاد. پس از جنگ و گریزهای چندی که در ذوقار بوقوع پیوست عربهایی که در خدمت دولت ایران بودند خیانت کرده فرار کردند. سپاه دولت شکست خورد و جمعی از سربازان ایران کشته شدند. اعراب این شکست را بفال نیک گرفتند و گستاخ شدند.

شیرویه :

شیرویه پسر خسرو پرویز پس از قتل پدر بنام قباد دوم بر اورنگ شاهی نشست اما بزرگترین پسر شاه و ولیعهد نبود. با هوای سلطنت در سر جمعیتی از عیسویان و غیر آنها با او همراه بودند. چون مادرش مریم دختر موریس امپراتور روم بود، گروهی نصراً طرفدار او و میدواریهها از او داشتند. شیرویه بنا بفشارهواخواهان یا بمیل خود چنانکه گفتیم پدر را از میان برداشت و بعد برادران و کلیه خاندان سلطنتی از اعمام و نبی اعمام و غیره را با کسانیکه اندکی از آنها بدگمان بودند بنا بود ساخت. ولی با زهم بین هواخواهان خود دشمنانی داشت از جمله شهروراز فرمانده سپاه شام و فرزندان او بودند که در قتل خسرو پرویزی را یاور بودند.

شیرویه پیشنها صلح بروم فرستاد که با خوشحالی پذیرفته شد ولی بشرط برگرداندن صلیب مقدس با احترام تمام بروم. پس از امضای پیمان صلح، شیرویه فرمان تخلیه خاک روم را بفرماندهان نظامی خود داد. اما شهروراز با شصت هزار سرباز بفرمان او و فرماندهان شاهنشاهی سرپیچید و آسیای صغیر قلمرو اشغالی را تخلیه نکرد. میخواست شخصاً "جداگانه" و با شرایط مخصوص پیمان صلح با دولت روم امضا کند.

با یددانست هرقل امپراتور روم در مدت شش سال که در خاک ایران تاخت و تازها نمود و شهرها را ویران کرده سوزاند، نتوانست شهرهای اشغالی دولت ایران را هنگام جنگ طولانی پس بگیرد. تا ریخنویسان روم و غرب پیروزیهای هرقل را در خاک ایران چنان با آبتاب شرح داده اند که خواننده تصور میکند دولت ایران در برابر هجوم آنها از پای درآمده و یا آنکه تمام خاک ایران را رومیان اشغال کرده بودند.

شیرویه نتوانست طبق ماده پیمان صلح صلیب مقدس را بروم برگرداند زیرا بقولی بواسطه شیوخ بیامری طاعون از نتایج طغیان دجله و فرات درگذشت و بقولی فرزندان شهروراز او را مسموم کردند تا راه پدرشان برای سلطنت بازگردد. صلیب مقدس در زمان پادشاهی پوران دخت بتاریخ ۱۴ سپتامبر ۶۲۹ میلادی بروم برگردانیدند.

اردشیر سوم :

اردشیر سوم (۶۲۹) هفتساله بود که پدرش شیرویه درگذشت. بزرگان کشور او را بر اورنگ شاهی نشانند و مهر گشسپ، خوانسالار خسرو پرویز، سردار سالخورده و مائاب رای را نایب السلطنه و قرار دادند. ولی در آن اشنا شهروراز زمانند بهرام چوبینه پرده از ازدرونی خود برداشت و چنانکه گفتیم برخلاف فرمان شیرویه آسیای صغیر را تخلیه

ننمود و بقیصر پیغام داد، در صورتی قلمرو اشغالی را بروم واگذار خواهد کرد که او را رسماً بشا همنشاهی ایران بشناسد. قیصر او را ملاقات و پیمان صلح را با او امضاء نمود. آری چنین بود خواهش ناپاک یک سردار سالخورده و معروف ایران که پس از سالها درازنمک خواری و خدمت بمیهن و شاهنشاهی خویش، اینک خیانت پیشه کند و نقشه های غصب تاج و تخت شاهنشاهی را طرح نماید. هنگام ورود بپایتخت با تفاق شصت هزار سرباز، مانند بهرام چوبینه با بزرگان کشور پرخاش آغاز کرد که بدون مشورت با او کودکی ناشایسته که پدرش قاتل شاهنشاهی بوده بر تخت نشاندند. با این بهانه پادشاه را بگرفت و بکشت و بسیاری از بزرگان مقتدر را که برخلاف خود تصور میکرد با تهم کشتن خسرو پرویزنا بود ساخت. مهرگشسب نایب السلطنه بیگناه را نیز بکشت و تاجشاهی بر سر نهاد. مدت پادشاهی اردشیر را تاریخ نویسان باختلاف از شش ماه تا یکسال و نیم ذکر کرده اند.

بگفته فردوسی شهرور از پیش از ورود بپایتخت به پیروز خسرو فرمان داد شاه را تبا سازد. او هم از ترس جان خویش بناچار تکیا بچنین عمل زشت تن در داد. بقول فردوسی سپاه جاوید بر شهرور از عاصی شده او را پس از چهل روز و بقولی دوماه در شکارگاه با تیر بکشتند.

پورا ندرخت :

پورا ندرخت خواهر شیرویه از مریم دختر موریس، با سیاست و کفایت و درایت ودانان بود چون مردی را از خاندان ساسان نیا فتند سرداران و بزرگان او را بشاهی برگزیدند. بنا بنوشته غالب تاریخ نویسان در زمان پادشاهی او، ابوبکر برای فتح ایران لشکر فرستاد. حمزه اصفهانی و مجمل التواریخ و ابن اثیر نخستین لشکرکشی عرب را با ایران که بسال ۱۱ هجری شروع شد، در زمان پادشاهی اردشیر سوم نوشته اند. بنا بگفته طبری خالد بن ولید با فتح حیره و سواد عراق، شهرها و آبادانیها را ویران نمود. دهقانان حیره و سواد خشمناک گشتند. آزادبدهقانان را بدور خود برای حرب با خالد جمع کرد و پسرا و که بطلایه رفته بود کشته شد. آزادبده فکر حمله را داشت که خبر آمدن اردشیر ملک عجم بمردواهل عجم متحیرند و کسی را نمیبابند که بشاهی بنشانند لذا از حیره بگریخت.

پس از کشته شدن اردشیر بدست پیروز خسرو یا شهروراز، انقلاب و آشوب بزرگی در ایران پدید آمد. در هر گوشه و کنار ایران مدعیان سلطنت بلند شدند و چند روزی چند ماهی نام پادشاهی بر خود گذاشته و نابود میگشتند. بحران سختی در آن زمان در پایتخت حکمفرما بود. باین ترتیب بروایات مختلف در طی چهار پینجسال دهیادوازده نفر پادشاه شدند. دسته های مختلف، تشکیل میگشت و هر دسته شخصی را برای پادشاهی در نظر داشت. بگفته بسیاری از مورخان مانند بلاذری، یعقوبی، مجمل التواریخ، طبری، حمزه اصفهانی، حبیب السیر، جنگ جسر سرداری ابو عبیده ثقفی که سپاه عرب نابود

گردید در زمان پادشاهی پوران و خلافت عمر واقع شد. بگفته یعقوبی، چون عمر، ابو عبیده را بعراق فرستاد خسرو مرده بود و پوران دخت بجای او بر تخت سلطنت نشسته بود. لشکرا ^{عبیده} شکست خورد و همه کشته شدند. بنا بر این فشا را ولیه جنگ اعرا ب برای پوران پوران دخت واقع گشت. پوران بگفته یعقوبی یکسال و چهار ماه و بگفته عیسی بن کسروی یکسال و چند روز و تاریخ نویسانی دیگر شش ماه پادشاه بود.

آزمیدخت :

پس از درگذشت پوران، بروایتی گشنسب بنده و سپس آزمیدخت که خواهرنا تنی پورانند بود بپادشاهی برداشته شد و بروایت عیسی بن کسروی قبل از او گشنسب بنده و خسرو بن عابدین هر مزد و فیروز مدت چند ماهی پادشاه شدند.

آزمیدخت را بدان نش و عقل و فهم و کیاست و زیبایی زیاده دستورده اند. ولی دسته مخالف او قوی بود. سپهبد سالخورده ایران فرخ هرمز بطمع شاهی یا از روی هوا و هوس با او اظهار عشق و مهر ورزید تا با این ازدواج سلسله شاهنشاهی بنام خود بوجود آورد. اما دولت وقت ضعیف بود. آزمیدخت نمیتوانست آشکارا خواهش او را رد سازد. با تدبیر او را از میان برداشت. پسرش رستم فرخزاد، سپهبد اریزدگرد در جنگ قادسیه، تیسفون را محاصره نمود و با کشتار مخالفان گستاخانه بکاخ شاهنشاهی درآمد و آزمیدخت و هواخواهان او را بکشت. تا جلوس یزدگرد بجران شدیدی در ایران حکم فرما بود. مدعیان شاهی بسیار پیدا گشتند. از جمله هر مزد پنجم نوه خسرو پرویز یا نوشیروان بود که بعضی سرداران او را در نصیبین بپادشاهی برداشتند. پس از او خورزاد بن خسرو پرویز برای چند روزی و گشنسب بنده برای یکماه اسماء پادشاه شدند. چنانکه گذشت از زمان پادشاهی هر مزد پسر نوشیروان تا یزدگرد سوم همه پادشاهان ایران بدست سرداران و بزرگان کشته شدند و ای بحال کشوری که مردم ^{نشین} نسبت بپادشاهان و بزرگان خود گستاخ و خاین گردند.

مورخان مختلفه اسمی پادشاهان بعد از خسرو پرویز تا جلوس یزدگرد شهریار را در مدت چهار پینجسال بروایات گوناگون نوشته اند. طبری نام ۱۱ نفر را میدهد، عیسی بن کسروی ۹ نفر، حمزه اصفهانی و مسعودی ۷ نفر، ناسخ التواریخ و جنرال سیکس ۱۲ نفر و مورخان دیگر ۱۱ نفر.

ارتوکرستینسن در مورد آتش استقلال طلبی سرداران و بزرگان ایران که منجر بتباهی دودمان ساسان گردید مینویسد: "معهد آتش استقلال طلبی قدیم فرو نمانده بود و نجبا با ردیگر تهدید کننده تاج و تخت شدند. این با خطر از سبک نظامی جدیدی که خسرو اول (نوشیروان) ایجاد کرده بود تولید گردید. پادشاهانی که بعد از خسرو اول بتخت نشستند آئین قدیم را که خود داخل جنگ شوند فرو گذاشتند و این بضررشان بود. نتیجه آن این ^{میشد} که سپاهیان خود را بسرداران خویش بیشتر وابسته میدیدند تا بشاه غایب دور از نظر، خاصه وقتی که سرداران ایشان را بفتح و ظفر نایل میکردند. چون پس از اصلاحات خسرو اول عده

سپاهیان ثابت فراوان شده بود. هر یک سپهبدیایک سپهسالار خود را دارای یک قوه فرماندهی غیرعادی میدید، بسهولت و سوسه برانگیختن یک جنگ خانگی برای ربودن تاج بخاطرش راه مییافت. سوخرا در آخر قرن پنجم بسیار قویتر از شاه یعنی قباده شده بود. بهرام چوبین یک قرن بعد بوسیله سپاهیان منتخب و منظم خویش موفق شد که چند ماهی بر تخت نشیند. آن یکی فردکامل ملوک الطوائفی بود و این دیگر سردار و فرمانده سپاه بود. در میان این دو نمونه فرق بینی موجود است. وقتیکه خسرو دوم نان بخلاف پدر خویش برخاست، توانست در آذربایجان، شاهی خویش را بسپاهیان و مرزبانان بشناساند. در مدت جنگهای دائمی زمان خسرو پرویز، سپاهیان بیش از پیش ملطم و جنگ آزموده میشدند و سرداران اعتماد بیشتری بدیشان داشتند. تکامل بجانبیک امارت نظامی ارشی سیر میکرد. بطوریکه بر سپاهبندی، آن ربع از مملکت را که در تحت فرماندهی نظامی او بود، تقریباً "بمنزله یک تیول ارشی بسبک قدیم میدانست. مخصوصاً" از هنگامیکه پس از مرگ خسرو دوم، خاندان شاهی در منتهی درجه انحطاط افتاده بود. شهربراز سپهسالار همان عمل بهرام چوبین را تکرار کرد و موفق نیز شد. هر چند راست است که کار او نیز مانند کار چوبینه چندان طول نکشید. معهذامارت زنان و تحریکات درباری کار او را منجر باینقرای خانوادهاشاهی و تباها شدن اساس شاهنشاهی نمود. سپاهبند آذربایجان بنام فرخ هرمز برای خویش بوسیله ازدواج با ملکه آرمیدخت طرح شاهی ریخت. وی در آن هنگام مقتدرترین مردم مملکت بود. ملکه که جرئت رد تقاضای او را بدو تمهید مقدمات نداشت او را بکمین گاهی کشانیده تلف و تباها ساخت. رستم فرخزاد پسر فرخ هرمز، لشکریان پدرش را بمداین میآورد و شهر را میگیرد و ملکه را میکشد و شاه پیداست که بیش از همه مسا عدت جلوس یزدگرد بر تخت شاهنشاهی مینماید. عاقبت الامر در همین مواقع فرمانروایان نظامی ولایات کوچک سرحدی، مخصوصاً در اقصای شمال و در مشرق ایران خویش را بمنزله شاهان کما بیش مستقلی گرفته اند. استیلای سرکردگان لشکری آخرین طریقی بود، که در سلسله تغییرات متوالی شاهنشاهی ساسانیان در راه تکامل سیاسی احداث شد. لیکن این سبک ملوک الطوائفی نظامی جدید، مجال استحکام نیافت. زیرا اندسالی پس از جلوس یزدگرد سوم مهاجمین عربستان، شاهنشاهی ساسانیان را منقرض نموده، با ایران اشرافی عهد قدیم خاتمه دادند.

یزدگرد سوم

یزدگرد سوم پسر شهریاری آخرین پادشاه دودمان ساسان و دولت پارسیان است. نخست هنگامیکه شیرویه دست بکشتار دستجمعی شاهزادگان و بزرگان زد، با مادرش با ستخرگر و در آنجا گمنام میزیست. بگفته طبری، رستم و فیروزان از پوران دخت نام زنها و کنیزان خسرو پرویز را خواستند و او پشانرا طلبیدند تا نام مردی را از نسل خسرو نشان دهند. آنها نام یزدگرد را دادند که با مادرش بیارس گریخته است، او را پیدا کردند و در آن تشکده وارد دراستخر بیادشاهی برداشتند.

ملت ایران در آن زمان از نفاق و دورویی بزرگان و سرداران و کین تیزی آنها از همدیگر و دسته بندیها و تاجگذاری پادشاهان و کشته شدن آنها پس از اندک مدتی و هرچ و مرج کشور و غارت و چپا ولی که مزدکیان در داخله کشور و اعرا ب در مرزهای کشور مینمودند و سرکشی آنان و باشندکان غیرایرانی در عراق بتنگ آمده جویای پادشاهی بودند که در زیر پرچم او جمع کردند، زیرا که اعرا ب بادیه نشین آن دوره با ورنگ شاهنشاهی ایران چشم طمع دوخته بودند. از گفته طبری که تا جگداری یزدگرد در استخر و درآ تشکده اردشیر برگزا رگزدید چنین برمیآید که گویا تیسفون پایتخت شاهنشاهی از قلمرو ایران خارج گشته و یا آنکه در خطر بزرگی واقع بوده.

تا ریخ و سرگذشت یزدگرد، داستان بدبختی و سیه روزی ایرانیا ن و پارسیان است که ترو خشک با هم سوخته شدند. زمانیکه یزدگرد کودک بود و با مادرش بیارس بگریخت از ترس جان گمنام میزیست و کسی از حال آنها خبر نداشت لذا تربیت و پرورش که بشاهزادگان داده میشدند داشت.

در تاریخ جلوس پادشاهان بعد از انوشیروان بویژه بعد از شیرویه اختلاف فراوان بین تاریخ نویسان موجود است. طبری مدت سلطنت هر مزد و خسرو پرویز را بقول منجمین به ترتیب ۲۳ و ۴۸ سال داده است، و چون با تفاق آراء تا ریخنویسان انوشیروان در سال ۵۹۹ میلادی در گذشته بنا بگفته طبری سال مرگ خسرو پرویز در سال ۶۲۸ میلادی که مورخین اروپائی نوشته و پذیرفته گردیده اند درست و برابر ۵۰۶ میلادی میگردد و این مطابق است با حساب زایچه هر مزد و خسرو پرویز که در کتاب القرائات و تحاویل ضبط شده و استاد بهروز آنرا حل نموده است. کتاب مذکور بنشانی ۲۵۸۱ در کتابخانه ملی پاریس موجود است. لشکرکشی اعرا ب را با ایران، برخی از تاریخ نویسان چنانکه در پیش گفتیم در زمان اردشیر سوم نوشته اند و بعضی در زمان پوران دخت. بدین طریق اردشیر سوم را معاصرا بوبکر و پوران دخت را معاصر عمر دانسته اند. روایتی در اخبار الطوال دینوری ضبط است که یزدگرد و قتیکه بر تخت سلطنت ایران جلوس کرد، کودکی ناآزموده بود و پوران دخت نایب السلطنه و این روایت پذیرفتنی نیست زیرا که بعد از پوران دخت بنا بصورتیکه در بالا داده شده چندین نفر پادشاه بوده اند و امکان ندارد در حیات پوران که دانا و صاحب برای بؤ دیگران پادشاه شوند. بعلاوه اگر یزدگرد نایب السلطنه لازم داشت یکی از بزرگان و یا سرداران را بنیابت سلطنت مقرر میداشتند نه یکنفر زن را. قول اخبار الطوال و روایت نامبرده گویا در تائید مغلطه های تاریخ سازان تهیه شده باشد. سال جلوس یزدگرد را بر تخت شاهنشاهی ایران در گفتار جلوس یزدگرد و اردشیر با بکان بدرستی معین گردیده. چون سال ۶۳۲ میلادی را همه پذیرفته اند ما هم همان قول را بکار میبریم ولی بیقین با دانست که نا درست میباشد.

شورش و آشوبیکه از گذشته در خسرو پرویز و پس از او در سرتا سرتا ایران تولید گشت سبب

نا امنی کشور و پریشانی و بدبختی مردم ایران گردید و شدت آن در عراق و اطراف پایتخت بیشتر بود و دودمان ساسان از این پیش آمدها روبا ضحلال میرفت . غالب باشندگان عراق ، اعراب و ساسانی نژاد بودند که در فرمان دهقانهای ایرانی صاحبان مقام مهم ، زندگی میکردند و منتظر فرصت بودند که بشورش برخیزند و از آنها انتقام بگیرند . هنگام پادشاهی شاپور دوم که کودکی جوان بود بشورش برخاستند . ولی پادشاه دلیر و رزمی بود با تدبیر صاف و بفتنه را خوب با ند ، بسیاری از اعراب را بکشتن پانندان نمود و آشوب خوابید . در عصر خسرو پرویز یکبار دیگر عراقیان سرکشی نمودند و جنگی در ذوقا رچنانکه گفتیم بوقوع پیوست که بشکست دولت ایران منجر گشت . اما جنگهای دامنه دار شاهنشاهی ایران با روم فرصت دماغ تکانی اعراب را با ایران نداد . اما پیروزیهایی که در روم نصیب دولت ایران میگشت اعراب را بوحشت انداخت و آرام نشستند . آنگاه که رومیان با ایران هجوم آورده و شهرها را میسوزانیدند و غارت میکردند و خسرو عقب نشینی اختیار کرد و دسیسه درباریان و سانش عیسویان ایران و سرداران برخلاف شاه ، مایه امیدواری اعراب گردید و شیوخ جاه طلب آنها ب فکر عصیان افتادند .

شکستهای پی در پی رومیان از ایران ، سپس خرابیها و شورش داخلی در ایران عظمت و وقار دولتین روم و ایران و ترس و لرزی که اعراب با آنها داشتند از بین برد . دونفر از شیوخ عرب یکی مثنی بن شیبانی و دیگری سوید عجلی در اطراف حیره و ابله ، مغرب و مشرق عراق بچپاول و غارت و کشتار پرداختند . چون شاهان وقت کودکی نا آزموده و یا بانوئی جوان بودند و درباریان بواسطه اختلافات اندرونی ضعیف و شاهان هم از خود اقتدار نداشتند ، بسرکشی شیوخ عرب و چپاول و غارت آنها و شکایات مردم اعتنائی نمیکردند و مردم ایران و سپاهیان از جنگهای طولانی خسته و کوفته بودند . برعکس خلفای عرب در کشور عربستان ، سالخورده ، آزموده ، رزم دیده ، با همت و صاحب اراده متین و ملت آنها بواسطه خرابی اوضاع اقتصادی و جوش و خروش دینی سخت جان بودند . میدان رزم را بر میدان بزم ترجیح میدادند زیرا یقین داشتند در رزم غنائیم زیاد نصیب آنها خواهد گشت و کشور ایران و روم بنظر آنها بهشت موعود پرازانوا غلذایند و زروسیم و حور و غلمان بود و برای رسیدن بآن از هیچگونه فداکاری کوتاهی نمینمودند و بواسطه زندگانی در بیابان خشک و بی آب عربستان بسختی و گرسنگی عادت کرده بودند برعکس مردم ایران از ستم و اختلاف بزرگان و موبدان و سرداران و رسوم گوناگون و انضباط سخت مثل نماز بردن و دست بکش ایستادن در حضور پادشاه و اربابان و بزرگان شخصیتی از خود نداشتند و بنده و فرمانبردار بودند . اما اعراب با زندگانی ساده و اخوت با هم دیگر شاد و خرم و با امید بودند و چنانکه گفتیم زندگانی در محیط نامساعد آنها را سخت بار آورده و هر مشکلی را آسان می شمردند .

ایران نمودی از بیرون داشت و از عزم و استقامت و اراده متین خالی بود از همه

بدتر دشمنی و رقابت زرتشتی و مسیحی یا مانوی و مزدکی و عیسوی، شیرازه زندگی اجتماعی کشور را از هم پاشیده بود. اکثریت مردم یک کشور با مردم بیجا ره و طبقه پائین است. چون اوضاع اقتصادی آنها از نتیجه انقلابهای سیاسی خراب میگردد عا جزونا تسوان میگرددند. اگر نهضتی ایجاد یا رهبری پدید آمد دیوانه و اربرجان طبقه بالا و فرماندهان افتاده آنها را نابود و جا معه از نو تشکیل میدهند. چنین بود وضعیت ایران و عربستان پس از پادشاهی شیرویه و خلافت ابوبکر نخستین خلیفه اسلام بسال ۱۱ هجری (۶۳۲ م).

میگویند در زمان نوشیروان در حجاز زمین اطراف آن قحط سال شد و گروهی از قبیله ربیعیه ناچار گشتند که از جای خود کوچ کرده بمرزهای عراق پناهنده شوند. شیوخ آنها بدر بارانوشیروان راه یافته و از خشکسالی و حالت زار خود شرحی عرف کردند و دستخواستند که پادشاه بر آنها ببخشد و یاری کند. نوشیروان فرمود که در مرز عراق بمانند بشرط آنکه چپاول و فتنه نکنند و بمرم از آزار نرسانند. اینها پذیرفتند و ماندند ولی ماند آنها ماندند و رودماندن ایل سلجوق شد که در شاه سلطان محمود غزنه بسوی خراسان آمدند و بدستور او در خراسان جا گرفتند و چندی نگذشت که مهمان برای میزبان بلای میدان شد و در انجام پسر سلطان محمود را که مسعود نام داشت شکست داده مالک خراسان گشتند.

همچنان این جماعت عرب در زمان هرج و مرج که پس از مرگ خسرو پرویز و پیدای قبا یل دیگر متفق شده گفتند از این سفره بیغما که بر سر تا سر عراق گسترده شده ما نیز بهره ای بیابیم و در فرمان مثنی بن حارث شیبانی که نزدیک بکوفه (حیره) مکان داشت پرچم عصیان را برافراشتند و جنگ ایران و اسلام آغا زگشت.

خلیفه اسلام ابوبکر از سرکشی آنان و بینظمی و آشوب ایران استفاده کرد و چنانکه اشاره شد خالد بن ولید سپه دار معروف را با دوهزار تن بیاری مثنی فرستاد. در آن وقت حیره مرکز مارت عرب بود که رئیس آنجا دست نشانده ایران و تابع دولت ایران و نام او ایاس و بجای نعمان حکومت مینمود. چون خالد بمرز عراق رسید. مثنی با کسان خود با وی پیوست. خالد بسرعت یکی پس از دیگری باره های شیوخ و دهقانهای عراق را تسخیر کرد. در آنجا هم شیوخ عرب و هم مرزبانهای ایرانی بودند و اینها در نبودن کمک از بی مرکز با هم اتفاق کرده با مسلمین عرب بکشمکش افتادند. خالد در نزدیکی بصره بهمراه سویدا قبیله ایله را بشکست و پس از آن به بنی بکر رسید و از آنجا رو بشمال رفت و سرداری را با دوهزار سوار بسوزمین با نقیا فرستاد. مرزبان آنجا داد و بیداد پورفرخان خدا میداند بچه علت بدون جنگ به تیسفون گریخت و اعراب آنجا صدهزار درهم داده صلح کردند. پس از آن درال لیس و برسماسپاه عرب و ایرانی مختصر جنگ نمودند و فرمانده سواران ایران شخصی بود بنام آزاد به که تا بحمله مسلمین را نیاورده بگریخت.

ایاس بن قبیصه حاکم حیره ناچار گشت که صدیا دو بیست و نود هزار درهم بمسلمین داده صلح کند و این نخستین چیرگی مسلمین در عراق بود و تا آنوقت دولت ایران مستقیماً

مقابل مسلمین نشده ولی اخبار غتشاش حدود و جنگ و شکست، بدربارتیسفون میرسید و بزرگان ایران حس کرده بودند که با یک دشمن تازه و توانا با دید پنجه نرم کنند ولی سبب نفاق و آشوب چاره کار را نمیدانستند و نمیتوانستند نقشه‌ای بکشند و برای رفع فتنه چاره بجویند هر کس با ندیشه خویش بود و پادشاه بیچاره و بی اطلاع و با زیجه بزرگان ابوبکر نخستین خلیفه اسلام از این پریشانی دربار ایران غافل نبود و امید پیروزی داشت. از این رو از هر جا که برای خالد کمک میفرستاد تا اینکه شما ره سپاه خالد به هجده هزار رسید و با این سپاه که برای عرب لشکر معظمی میشد بسوی جنوب رفت و مصمم گشت که زمین غربی رود فرات را کاکاملا مسخر کند. مهمترین نقطه فرات در آن وقت شهر ابله بود که ۱۲ میل انگلیسی از بصره دور بود و آنجا را دروازه هند مینامیدند. (مراد از هند در اینجا خوزستان و بخشهای مغرب خلیج فارس میباشد). هر مزدنیام استان را آنجا بیست هزار سپاه در فرمان داشت و پیش از آنکه جنگ خالد برود از شیر حاکم جزیره یاری خواست ولی هنوز کمک نرسیده بود که جنگ معروف باذات السلاسل در گرفت هر مزد شکست خورد و غنیمت فراوان بدست مسلمین افتاد. ولی ابله همچنان در دست ایرانیان ماند تا اینکه در عصر خلیفه دوم در سال ۱۴ هجری گشوده شد. نده

ایرانیان و عربهای متحدان در لیس گرد آمدند در آنوقت بهمن جا دویه فرما جوان در قشینا تا بود. اردشیر پادشاه با نوشت که هر مزد را یاری کند، بهمن سرداری بنام جابان فرستاد و با دستور داد که تا برود خود و بهمن در جنگ تا مل کند و بسوی اردشیر رفت که در جنگ مشورت کند، اتفاقاً اردشیر بیما ربود و ضمناً جابان منتظر بهمن نشده با مسلمین نبرد سختی کرد ولی شکست خورد و در این جنگ خالد سوگند یاد کرد بود که در صورت پیروزی چندان تن از دشمنان بکشد که خون آنها در جوی روان گردد و چون چیره شده چنان کرد. مسلمین نیز تلفات داشتند. خالد بحیره شتافت. فرمانده نظامی آنجا آزادبده بود. در آن موقع اردشیر از جهان درگذشت. آزادبده پست همت شده از بحیره فرار کرد. خالد بحیره را تصرف کرد و ایاس بن قبیمه بدادن جزیه حاضر شد. خالد با او بنرمی پیش آمد که سبب میدواری دهقانان و شیوخ دیگر عرب گشت. از اینرو آنها در دفاع سست شدند. همه این زد و خوردهای محلی بدون نقشه جنگ بود و از مرکز سلطنت نیز از آنها جلوگیری بعمل نیامد. چنین بود اول عشق، که آئینده عالمگیر شد و همه عراق که سهل است بر همه ایران محیط گشت و کشور شاهنشاهی ایران، استانی از شهنشاهی عرب شد.

مجا همدین اسلام روزانه، سرکشان را یکی پس از دیگری از میان بر میداشتند و دهقانان ایران بیچاره میشدند و نمیتوانستند طوفانی که از حجاز بلند شده از آن جلوگیری بکنند و بییقین کشاورزان عرب از خدمت بآنها نفرت داشتند و در پی نجات دهنده بودند. بواسطه نبودن فرمانده کارگاه، پس از آنکه ایرانیها در نمارق و سقا طیه و بر سما

شکست خوردند بسوی دجله پس نشستند و مسلمین در آنجا نیرویافتند و ببط الحی رسیدند و با قیما نده^۶ مقبوضه ایران در عراق بخطر افتاد و اتفاقاً "درمیان اینهمه تفرقه یک پیروزی مختصر نصیب ایرانیان گشت .

بنا بگفته طبری جنگ عرب و ایران از زمان پوران دخت آغاز شد ، دربارشاهنشاهی دید که سرداران لشکریکی پس از دیگری شکست خورد . بهمن خوش ابرو (ذوالحاجب- بهمن جا دویه) را با سی هزار سوار و سی زنجیر فیل بدفع عربها مور نمود و برای تشجیع سپاه درفش کاویانی راهمراه او کرد . عرب در فرمان ابو عبیده ثقفی ده هزار نفر میشدند . ولی در عراق شیوخ دیگر بودند که برخی از آنان بدولت ایران خدمت میکردند و بعضی بسبب هم نژادی هوا خواه مسلمین بودند و چونکه رسماً "از رعایای ایران محسوب میشدند ، در لشکرگاهای ایران بودند و وظایف مطیع ایران . لیکن در گیر و دار جنگ حرکاتی مینمودند که سبب شکست لشکر میشد و البته لشکری که از دوست و دشمن ، موافق و منافق تشکیل بشود ، در جنگ کامیاب نمیکردد و این نقص همواره در عراق بود و چون سپاه ایران و عرب بهم نزدیک میشدند ، بهمن بسردار عرب پیغام فرستاد که یا او از شرط بگذرد یا بگذارد که ایرانیها بگذرند . ابو عبیده گذشتن خود را ترجیح داد و از رود گذشته صفوف خود را راست کرد و جنگ آغاز گشت . ایرانیها فیلها را جلو انداختند و از پشت آنها عربها را تیرباران میکردند ، اسبهای عرب از فیل وحشت گرفتند ، بنا بر این سرداران عرب پیاده شده حمله آوردند . ابو عبیده شخصاً برفیل سفید که پیش آهنگ پیلان دیگر بود حمله کرد و خرطوم او را مجروح نمود . فیل بیتا بگشته و از زیر پایش گرفت و پامال نمود . ایرانیان از کشته شدن سردار عرب همت یافته ، حمله سختی کردند . از بزرگان عرب پس از ابو عبیده برادرش حکم و پسران او و وهب و مالک ، و زحیر کشته شدند . آنگاه حیره بن نفیر ثقفی پرچم اسلام را برداشت و رزم کرد و پس از او سلیم بن قیس رئیس لشکر شد . چون او نیز کشته گردید ، عبدالله بن مزید ثقفی مخ تشجیع لشکر ریسمانها ئیکه جسرا بر آن بسته بودند برید و فریاد کرد که اینک جسرییده شد با یددشمن را برانیم یا رانده شده در آب غرق گردیم . پس از آن بردشمن حمله آورد و کشته شد و جای او مثنی امیر لشکر گشت و فرمان داد که سپاه عرب پس بنشینند . چونکه جسرن بود بسیاری در آب غرق شدند و دو هزار که سالم در رفتند بجای خود برگشتند و دیگران با مثنی بلشکرگاه نخستین رسیده در لیس قرارگاهها ختند . مثنی چگونگی را بخلیفه نوشت و از او یاری خواست .

با این ترتیب موقتاً ایرانی بر عرب چیره شد ولی اگر در مرکز سلطنت نظم بود و در میدان جنگ سردار کاری فرمان میداد ، احتمال داشت که از چنین پیروزی استفاده بکنند و زمین سواد را از سپاه عرب پاک سازد ولی در این اثنا خبر رسید که در پایتخت اختلاف واقع شده ، برخی برخلاف رستم فرخزاد بلند شده اند . مهلوج نام پهلویان عراق ایران جانب رستم را گرفته و مردم فارس هوا خواه فیروزان شده آشوب برپا کرده اند و از این سبب بهمن بدون اینکه نتیجه قطعی از پیروزی که کرده بود بیا بد با سپاه به تیسفون برگشت . این پیروزی

بجای اینکه آغاز پیروزیهای دیگر بشود، مقدمه شکست بزرگ ایران شد. زیرا که خلیفه استعداد دکا ملتر دیده مصمم شد که کار را یکسر ه کند و عبدالله بن جریر بجلی را با سپاه تازه روانه نمود و نقبا بمیان قبایل عرب فرستاد تا آنها را بجنگ واخذ غنائم تطمیع و تشویق و امیدوار کند که سپاه دیگری بیاوری آنها خواهد رسید.

آگاهیه دهندگان این اخبار را بمركز رسا ندادند و بمشوره پورا نذخت از فوج مخصوص شاه ۱۲ هزار تن در فرمان مهر مهرویه همدانی که میان عرب پرورش یافته بود از مرکز حرکت کردند و جنگ در گرفت اینبار عربهای مسیحی با مسلمین اتفاق کردند و جنگ ایران و عرب، گذشته بر جنگ دینی، جنگ نژادی نیز گشت. ولی جوش نژاد دین که در عرب بود ایرانی نداشت و ایرانیان مسیحی همان اندازه از ایرانیان زرتشتی کینه و نفرت داشتند که عرب مسلم داشت. ایرانیان مسیحی چه در مرز روم و چه در مرز عرب، خواهان آن بودند که زرتشتی ایران شکست بیابد و نابود گردد. مسلمین عرب یکبار دیگر جنبه تجا و ز را گرفتند. مهر مهرویه از رود فرات گذشته بسوی حیره رفت و با مثنی در البوی برزم نمود و گرچه سربازان ایران خوب رزم کردند ولی پیشرفت نکردند. بلکه شکست خوردند و بسوی تیسفون پس نشستند عربها نیز احتیاط کرده و منتظر شدند که سپاه تازه از حجاز برسد.

خلیفه وقت عمر بن خطاب که شخص کاری آرموده بود با تصویب صحابه سعد بن مالک معروف بسعد و قاص را فرمانده سپاه نمود و او را با هفت هزار سوار و پیاده بسوی عراق روانه کرد و پشت سرا و تدریجا" و بدون انقطاع سپاه میفرستاد تا آنکه سپاه سعد بسی هزار رسید و با هم کمک برای او میرسید سپاه مثنی نیز بسپاه سعد پیوستند. سعد بسه منزل از کوفه رسید و سه ماه در آنجا توقف کرد و روزانه با مرکز خلافت رابطه داشت. بالاخره در قاصیه مصاف داد. ایرانیان چون از هجوم اعراب آگاه شدند، رستم فرخزاد ناچار بشخصه از پایتخت در آمد و هنوز مسلمین عرب بدر نظر او عظمتی که داشتند نیاخته بودند. نمیدانست که آنان با تصمیم کوه شکن آمده اند و میخواستند که با راده آهین، عراق را از ایران آزاد کنند و از رود فرات و دجله و زمین حاصلخیز آنجا بهره مند گردند. در صورتیکه فرماندهان ایران نه بخود اعتماد داشت و نه بیا رانش در پایتخت که او را بخاطر نمیآوردند.

سپاه رستم به هفتاد هزار میرسید و سپاه سعد و قاص بنا برنا سخالتوا ریخ بشت هزار ^{سید} رستم در جنگ درنگ میکرد و فردوسی حالت تذبذب و تردید را بخوبی در شاهنامه شرح داده است. رستم برکنار سوار و نشسته بود و سپاه سعد ملک را غارت همیکردند. مردم بشاه شکایت کردند که رستم مردگار زار نیست و عرب سوار را غارت میکند. شاه با فرمان نوشت که در جنگ درنگ نکنند ولی رستم جواب داد که در پیکار رشتا ب نتوان کرد.

در روز اول جنگ همگروه قاصیه ایرانیان فیله را جلوانداختند. اسبهای عرب مانند همیشه رمیدند. بنا بر این سواران عرب پیاده شده حمله کردند و چنان مینمود که ایرانیان چیره بشوند. زیرا طلیحه سردار عرب نتوانست توازن را نگاهدارد. در آن ا شنا

دو تن از جا سوس که ایرانی بودند و مسلمان شده جا سوس عرب گشتند بسعد گفتند اگر بر چشم فیل تیر بزنند، یا خرطوم او را مجروح سازند فرار میکنند. عاصم بن عمرو تمیمی بفرمان سعد با دسته ای از تیرزن و پیا دکان پیش آمد و فیلان را تیر با ران کرد. فیلان تا بزخم تیر نیا ورده پراکنده شدند. بهمن خوش ابرو معروف ببهمن جا دود را این جنگ کشته شد. روز دوم جنگ سردا رعب حیل بکار برده، شبانه پنجه را سوار را برای شام فرستاد و دستور داد که در نیمه روز خود را بمیدان جنگ برسانند در آن روز سپاه عرب نزدیک بود که بهزیمت شوند. از دور غبار دیدند و دشمنان را دیدند و تکبیر گفتند که از شام کمک رسیده است، همت کرده در جنگ پافشاری نمودند.

چنانکه پیش از ما کرده کردیم رستم در تذبذب و تردید بود و چند ماه بگفت و شنید گذراند. با وجودیکه از پایداری تا کید می شد که مسامحه نکنند و جنگ بکنند و نگذارند که کمک بمسلمین برسد و در تذبذب ماند و نمی دانست چه اقدامی نماید. رعایا از چپا و ل عربها بستوه آمده بدر بار عرض کردند آنها را از زیاده روی و هجوم عربها نگهداری کنند یا بگذارند که بآنها تسلیم گردند. رستم بنا بفشارد در بار بادل ناخواست بقاء دسیه رسید. در میان راه سربازان و افسران ایرانی گاهی مست شده مردم را از آزار می رساندند. سعد و قاص از جزئیات حرکات سپاه ایران آگاه بود. آگاه کننده نیز خود ایرانی یا رعایای عراقی ایران بودند که گرفتار شده بلشکر گاه عرب می آمدند. ایرانیا خسته در شب لیل الهه لهریر که غافلگیر شده بودند جنگ سختی کردند و ایستادگی نمودند. چند تن از دلیران عرب بقلب سپاه جاسیکه رستم بود حمله کردند و عقب سرا و سرداران دیگر با سواران تا ختنند و برخی از سخنوران عز با سخنان بلیغ خود، چنان جوش و خروش در میان مجاهدین اسلام پیدا کردند که سواران مسلم پیاده با شمشیر حمله می کردند و از نعره های تکبیر در میدان جنگ غلغله افتاد. فیروزان و هرمزان که قلب سپاه را حفظ می نمودند فرار کردند. مسلمین برستم نزدیک شده، رستم از تخت فرود آمد و تا دیر زمان سوار بر اسب مردان نهرزم نمود.

بنا بر نوشته رالنسن سربازان ایران بیشتر نوجوان و ناآزموده بودند که از دیده ها آنها ترا گرد آورده، دولت بمیدان جنگ فرستاد و اینها با اعرابی که همه عمرشان بسختی و قتل و غارت گذرانده بودند، هم سنگ نمیشدند. بهر صورت شب گذشت و روز پدید آمد و باز چند ساعتی تفوق با ایرانیا بود. ایرانیا عربها را پس نشانده بآنجا رسیدند و لسی مکان میان دونه بود و در عین گیر و دار رهنگام ظهر با دتند عراق بلند شد و بشدت روبا ایرانیا وزید. چنانکه طنا بهای چادرها را برکنده و لشکر گاهای ایران را درهم و برهم کرد. گویا نصرت ایزدی بود که بیاری مسلمین رسید. هر کس در عراق باشد میداند که این چه باد است که دنیا را تیره و تار میکند. وای بحال او که بر صورت و روی او بوزد و خاک و ریک بر صورتش بزند و روز را بچشم او شب کند. نخلها را از ریشه بر کند.

هرمزان حاکم خوزستان و فیروزان که در آینه درنهای وند سردار کل سپاه شد، تازه

بیاری رستم آمده بودند. میدان جنگ را تخلیه کرده جان بسلامت بردند، صفو سپاه ایران از هم شکافته و دریده و سپاه از نظم خارج شد و سربازان پراکنده گشتند و شخص سپهسالار بخطر افتاد و با دهمچنان شدت میوزید تا اینکه چادر رستم بیفتاد و رستم خواست برشتری سوار شود که گروهی از دلیران عرب بقلب لشکر رسیدند. هلال بن علقمه استرهای حامل خزینه را دیده بطمع غارت رسنهای کیسه های زر را ببرید و یکی از آنها بر رستم افتاد و چونکه سنگین بود صدمه سخت با و رسانید. رستم خواست خود را بآب بیفکند و عبور کند ولی او را مهلت ندادند و بضر بشمشیر یکشتند. هلال بفرز تخت رفت و بآواز بلند گفت که رستم را بکشتم. سپاه ایران چون سردار را کشته یافت بهزیمت رفتند و بسیاری در آب غرق شدند. تلفات سپاه ایران را بسی هزار نوشته اند. چون بعضی سرداران از کشته شدن رستم آگاه نبودند جنگ را ادامه دادند اما نند شهریا رپور هیر بد و فرخان اهوازی و خسرو شنوم همدانی تا آنکه کشته شدند.

بنا بر نوشته مدائنی چهار هزار نفر از دیلمیان که در جنگ قادیسیه در فرمان رستم بودند پس از شکست سپاه ایران بعر ب تسلیم شدند و اسام پذیرفتند و در خدمت اسام در فتح مدابن و جنگ جلولا شریک شدند و در انجام در کوفه بماندند.

انگیزه های شکست ایرانیا ن در جنگ قادیسیه

۱- ترتیب جنگ عرب مسلما ن: ایرانیا ن همواره با سپاه منظم روم یا با غارتگران هون جنگ کرده و ترتیب معین آنها را میدانستند و اگر چه مسلمین عرب ترتیب تازه ایجاد نکرده بودند ولی جوش دیانت و طمع فراوان بغارت و اتفاق وفداکاری سرداران آنها را برای ایران آرام دوست و بی اتحاد برتری داده بودند.

۲- در لشکر ایران مرگ یا گریز سپهسالار شکست لشکر بود. ولی در عرب با گریز سپهسالار کشته میشد فوراً یکی دیگر پرچم بدست می گرفت و جنگ را جاری میداشت.

۳- مجاهدین عرب از ۱۲ سال در جنگ داخله عربستان رزم نموده و آزموده و در سختی میتوانستند صبر و تحمل بکنند و بر عکس سربازان ایران جوانهای روستائی بودند که از دهات آنها را گرد آورده بمیدان جنگ فرستادند. نه جوش دیانت داشتند و نه طمع غارت، زیرا که عرب چیزی نداشت که بآن طمع بیند. بگفته فردوسی، برهنه سپهبد برهنه سپاه

۴- فرار هر مزان و فیروزان و کشته شدن رستم.

۵- نبودن پادشاه مقتدر و با سیاست در ایران، چشم و گوش مردم بر شاه. چه فرمان یزدان چه فرمان شاه و بعد بر سپهسالار لشکر است. اگر آبخشمه زلال و پاک باشد، در همه جوی آب زلال و پاک روان گردد، ولی وای در صورتیکه آب سرچشمه گل آلود گردد، امید بکامیابی نباشد. پادشاه بجز اسم رسمی نداشت و مردم ترس و امید از او نداشتند. قیادت بدست سپهسالاری بود، که عقب سرا و در دربار و مخالفین زیاد داشت و باطن او ناراحت بود. ولی سپهسالار اسام به پشت سر همه یا رویا و رداشت و از آنها هیچگونه اندیشه بدنداشت.

امن و سکون اندرونی با نا راحتی و اضطراب در اجرای امور اهمیت فراوان دارند . پس از جنگ قادسیه : سعد در تعاقب سپاه شکست خورده ایران سه ستون سپاه فرستاد . یکی از آنها بجای لیلوس در حرار رسید و او را شکست داد و بکشت . ستونهای دیگری بدون نتیجه بلشکرگاه سعد پیوستند . بیشتر از سربازان ایران سالم به تیسفون رسیدند . شکست قادسیه ایران را از پس گرفتن زمین ساحل راست فرات نا امید کرد . ولی هنوز خطری با استقلال ایران نبود . ولی موقعیتی که ایران آنوقت داشت اگر شاه توانا و یا اهمیت داشت یا سرداران کاری پیدا میگشت ممکن بود با قیمانده مقبوضات ایران را در عرا حفظ کند . ولی بدبختانه یک سردار که فی الجمله کاری بود یعنی رستم از میان رفت و کسی دیگر جانشین او پیدا نشد ، که سپاه از جان گذشته عرب را ، پس از آنکه از نعمت غیر مترقبه که سواد عراق با شد بهره مند شدند ، بریکستان بیحاصل عرب پس نشانند . پادشاه خردسال نه تجربه داشت نه همت ، نه حکم و نه اقتدار که بتواند مانند پادشاهان دلیر که نیاگانش بودند ، آماجوی رفته را با زبجوی بازگردانند . بمیدان جنگ شتافته دشمن را بکشد یا کشته گردد . او بود و یک عده زیاد از چاکران و کنیزان و هر چه از آنها میشنید میکرد . بسرداران نزدیک التماس مینمود که از دشمن جلوگیری بکنند و بسرداران و فرماندهان دور از مرکز نامه ها مینوشت و درخواستها مینمود . با وجودیکه دشمن تا نزدیک بمرکز رسیده بود بجای اینکه خزینه و اشیاء گرانبها را بجای محفوظ منتقل کنند در تذبذب و امید و مشوره وقت گرانبها را تلف کردند . بزرگان دربار میاندیشیدند که اگر چیزهای قیمتی سلطنتی را از میان نقل مکان دهند سبب نا راحتی و اضطراب مردم و نشان ضعف دربار خواهد شد و کار بد را بدتر خواهد ساخت . یا اینکه محض بی پروائی و بینظمی و سهل انگاری سبب شد که از زمان شکست قادسیه یکسال ونیم با بین ترتیب وقت گرانبها درگذشت و دربار ایران برای دفاع از دشمن اقدامی نکرد و دست بردار نشد به بیند دشمن چه اقدامی خواهد کرد .

با اواخر در سال ۶۳۷ عرب با زبجانبید . در اثنای یکسال ونیم دو پایگاه نظامی منظم و مستقل یکی نزدیک ابله که بعد بنام بصره شهر مهمی شد و دیگری نزدیک بحیره که بنام کوفه معروف گشت . بدین طریق موقع مجاهدین اسلام در ساحل راست فرات کاملاً محکم گردید . شیوخ عرب بناچار مطیع شدند و بجای اینکه بدولت ایران خدمت کنند ، دین اسلام را پذیرفته با عربها برادر دینی شدند . سپاه مسلمان آماده شد که از نوبایران بتازند و بداخله ایران راه یابند و از گنجینه های تیسفون و استخر بهره مند گردند . ایرانیه پس از شکست قادسیه در برابر جمع شدند و فیروزان که از میدان قادسیه جان بسلامت برد و پس از رستم مقام او را داشت سر لشکر گشت . سعد بقولی در سال ۱۵ هـ و بقولی ۱۶ هـ بگشودن با بل از جای خود حرکت کرد و فرماندهان ایرانی که میان راه بودند برخی جنگ کردند و بعضی تسلیم شدند از جمله سرداری بنام بستام بود و آنانکه

تسلیم شدند بسپاه عرب کمک میکردند و برای آنان پل میساختند و خواربیا رفراهم مینمودند.
 دریا بل گذشته برفیروزان، سرداران دیگر چون هرمان و مهرا ن و چهرگان نیز بودند ولی با یدهمه دل شکسته و نا امید باشند. زیرا که هیبت مجاهدین عرب آنانرا فرا گرفته بود و بگفته فردوسی: چه یکمرد جنگی چه یکدشت مرد، بودند و منتظر بها نه و فرستی که از میدان رزم چون ملخ پراکنده شوند. چنانچه همه از با بل گریخته جا ئی بنام کوشی در فرمان سرداری بنام شهریار جمع شدند و چون سپاه عرب با نجا رسید، شهریار بدست غلامی از بنی تمیم کشته گردید. دهقانان اطراف یک بیک تسلیم شدند و سپاه ایران در بهره شیر در محاصره درآمد. پس از دو ماه تسلیم شدند. اعراب برود دجله رسیدند و با کمال جسارت اسب درآ برانده عبور کردند.

فردوسی گوینده دل سوخته ز درد دل چنین مینالد:

زایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه ایران نه ترک و نه تازی بود	سخنها بکردار بازی بود
ز پیمان بگردند و از راستی	گرامی شود کژی و کاستی
کشا و رز جنگی شود بیهنر	نژاد و بزرگی نیاید بهر
ربا یدهمی این از آن، آن از این	ز نفرین ندانند باز آفرین
بگیتی نماند کسی را وفا	روان و زبا نهها شود پرجفا
همه گنجها زیردا من نهند	بکوشند و کوشش بدشمن دهند
چنان فاش گردد غم و رنج و شور	که رامش بهنگام بهرام گور
نه جشن و نه را مش نه گوهر نه نام	بکوشش زهرگونه سازند دام

سعدوقاص پس از تسخیر تیسفون برای استحکام شهرهای مفتوحه پیشروی ننمود ولی سپاهیان چند بدنبال سپاهیان نراری فرستاد. از جمله سردارها هم چون با سپاهش بجلولار رسیدند، سپاه ایران که در فرمان مهرا ن بیش از شماره عرب بودند همت نداشتند که حمله بکنند. هاشم نیز تا ششماه از جنگ پرهیز کرد تا اینکه برای او از شام و دیگر جاها بیست هزار مجاهد کمک رسیدند و با این شماره کافی حمله آورد و ایرانیا را بشکست و مهرا ن بقتل رسید. بنا بر اعثم کوفی و ناسخ التواریخ منوچهر پور هرمز بر حلوان فرمانده بود. چون شنید که سپاه اسلام با نجا نزدیک شدند، بدون جنگ از آنجا بگریخت.

بگفته بلعمی، علاء بن الحضرمی حاکم بحرین با پنجهزار تن با کشتی بساحل فارس حمله آورد. شهرک فرمانده فارس بود. در آغا ز علاء پیشرفتی کرد و چون شنید که شهرک با استعداد کافی بسوی او میآید. پس نشست و آماده گشت که اگر ناچار گردد با سپاهش سوار کشتی گردد. اتفاقاً طوفان سختی بلند شد و اکثر از کشتیها غرق شدند. علاء نه تاب پیش رفتن داشت و نه وسیله بازگشتن. از خلیفه کمک خواست. از راه هوا از پنجهزار

مردبا و کمک رسید و با ین وسیله با جنگ و گریز از دست شهرک نجات یافت . این شکست عرب و موسا محه ایرانیا ن در یاری و همکاری با یکدیگر ، چون یزدگرد آگاه گشت نامه بشهرک نوشت . در آنوقت هر زمان در مقابل عرب سخت درفش را بود و شهرک او را یاری نکرده بود . یزدگرد او را نکوهش کرد و نوشت که ایرانیا ن باید ما ننند مسلمین یار و مددکار همدیگر با شند . اگر شهرک بیاری هر زمان میرسید . هر زمان شکست نمیخورد و او از آنصرف ایرانیا ن خارج نمیگشت .

هر زمان پس از دست دادن رام هر مز ، دربار ه شوشتر ما ند و عرب بد آنجا هجوم آورد . هر زمان تقریباً " ۳۴ هزار مرد با خود داشت . ابو موسی از هر طرف هر زمان را در فشار آورد و از باره گاه و بیگانه بر عرب میتاخت و جنگ طولانی شد و نتیجه قطعی حاصل نگشت . تا اینکه خاینی بنام نسیمه بن دادویه خود را ب لشکر گاه ابو موسی رساند و او را طلب شد که عرب را بگرفتن شهر رهنما باشد . بشرطی که بجا نماند . ابو موسی خشنود شد و او را امان داد و نوازش کرد . نسیمه یکتن از عرب را با خود گرفت و از گذر آبا و را با ندر و ن باره برد و بخانه خویش آورد و روز دیگر او را منزل هر زمان و دیگر سرداران نشانداد . از کوچه و بیزن آگاه کرد . چون شب شد با دیگران و راهی که آورد بود ، بدر برد و ب لشکر گاه ابو موسی رساند و گفت اگر از این راه با ندر و ن باره شوید باسانی میتوانید شهر را تصرف کنید . ابو موسی آنروز را تا صبح کرد . چون شب شد هفتاد تن از دلیران لشکر را برگزید و آنها را از همان راهی که نسیمه نشان داده بود با ندر و ن باره رسیدند . پاسانها را بخوابیافته همه را کشتند و در باره را بکشودند و بانک تکبیر دادند . مسلمانان با و از تکبیر بدانوشتا فتند و داخل شهر شدند . هر زمان وقتی خبر دار شد که کار از کار گذشته بود :

ایرانیا ن ساکن یمن و با زماندگان سپاه باذان که در آنجا بودند چون از مرکز ایران و پایتخت با وجود الحاح و اصرار زیا دکمک با آنها نرسیدند اسلام پذیرفتند و با عربها همراه شدند . چون عمرو بن عاص در سال ۲۰ هجری مصر را فتح نمود لشکر او ایرانیا ن یمن را نیز شامل بود .

چون عرب با صفهان را بگشود ، با دوسبان فرمانده آنجا مقهور گشت و فرار نمود و یزدگرد با فرس پناه برد . با دوسبان فرمانده صفهان با عبدالله بن بدیل خزاعی جنگ میکرد . چون دید مردم شهر با او همراهی نمیکنند با چهل تن تیرانداز بکرمان رفت که بشاه پیوست شود عبدالله او را تعاقب کرد و با جنگ واقع شد . با دوسبان بر عبدالله حمله کرد و او را کشت و عبدالله بر زمین افتاد . ولی با دوسبان بجای اینکه بزخم دیگر او را بکشد گفت خوش ندا رم تو را بکشم . بهتر است بگذار بشهر با زگرم و شهر را بتو بسپارم و جزیه را هم قبول دارم بشرطیکه در امان باشم و هم چنان کرد . در سال ۲۲ هجری یک دسته از سپاه عرب با ذریجا ن حمله کرد و آنرا متصرف شد و دسته دیگر

بفارس یورش برد. مرزبان فارس که شهرک بن ماهان نام داشت و هنگا میکه هرمان در هوا زتحت فشا و عربها بود بوی کمک نرسا نید. اینک مردانه در فارس دفاع میکرد. یزدگرد در استخر بود آنجا را بگذاشت و بکرمان رهسپار شد. سپاه عرب از هر سوی بنواحی فارس حمله آوردند. بنا بر این رویه سپاهیان شهرک بناچار برای حفظ خاندان خود بشهرها و نواحی خودروی آوردند و از شما رهسپاهیان شهرک بسپارکاست و شهرک درمیدان جنگ بقتل رسید.

مرزبانان ایرانی بگفته ناسخالتواریخ، بدون بخت آزمائی یا کوشش در دادن مصافعرب، فرار میکردند و یا آنکه تسلیم گردیده بشرایط آنها گردن مینهادند. چنانچه پس از سقوط ری، فرماندهان قم و کاشان، از استماع حرکت سپاه عرب بسوی آنها، با صفهان گریختند. یزدگرد در آنجا بود، خود را باخت و با دوسبان را فرماندهان صفهان ساخت، خود با ستخر رفت. مرزبانان قومش، دما و نندودا مغان بدون جنگ تسلیم شدند. فرماندهان یک منزل با استقبال سپاه عرب شافت و اسلام پذیرفت و با جگذا ر آنها گردید. آذربایجان در سال ۲۲ هجری بتصرف عرب بدرآمد فرماندهان آنجا برای دفاع بکوشیدند و بقتل رسیدند. کرمان در سال ۲۳ هجری گشوده شد.

بگفته بعضی از تاریخ نویسان در سال ۱۷ هجری احنف بن قیس بگشودن خراسان ما مورپی شد که جای تردید است. مجاشع بن مسعود برای اردشیر خوره و شاهپور و عثمان بن ابی العاص ثقفی برای کرمان و عاصم بن عمرو التمیمی برای سیستان و حکیم بن عمیر تغلبی برای مکران برگزیده شدند. البته سرداران نامبرده در انجام ما موریت خود کامیاب شدند.

فرماندهان ایرانی در کارها تا ملینداشتند بشتاب تسلیم میشدند و یا از زندگی محروم میگشتند برخی نیز ما نند مردم دینور، سروان، دربند و جاهای دیگر که ذکر همه سخن بدرزا کشد بشرایطی صلح میکردند. تنها استانی که دست نخورده بود و فی الجمله نیروئی داشت خراسان بود و آنهم تا وقتیکه پادشاه برای نام در آنجا مقام داشت. در چنین موقع حساس که با یستی فرماندهان استان با پادشاه دست بهم داده از خود دفاع بکنند ب فکر خود افتاد و کار دشوار که فتح آن استان بود، برای عرب آسان کرد. احنف بن قیس که ما مور فتح خراسان بود از راه طیس بهرات رسید و آنجا را گرفت و سرداران خود را ما مور گرفتن شهرهای دیگر خراسان کرد و خود بمر و شافت. یزدگرد در آنجا بود و بمرور و دپس نشست. از آنجا بخاقان ترک و بزرگان سغد نامه نوشت و بیاری خواست. چون برای احنف از کوفه سپاه تا زهر رسید از مر و بسوی مرور و دپس رفت و یزدگرد از آنجا ببلخ شافت. چون عرب از پی او ببلخ رسیدند با آنان جنگ کرد. گویا این نخستین جنگ بود که پادشاه شخصاً در آن شریک بود. ولی تا بمقامت در خود دنیا فته، عقب تر رفت و خراسان همه بتصرف عرب بدرآمد.

یزدگردا زستیزوآ ویزدست نکشید، پس از آنکه از بلخ عقب نشست بود گروهی از ایرانی و ترک گردآ ورده برآ نجا حمله کرد و بگرفت و سپاه عرب که در آنجا بودند عقب نشست و بیه احنف بن قیس در مرو پیوستند. در آن اثنا ترکها متحدین یزدگردا را و دوری کرده از رزم با اعراب دست کشیدند. یزدگرد پس از تسخیر بلخ، مرو و ساهاجه را محاصره کرده بود چون شنید که یاران ترک بلخ را تخلیه کرده پس رفته اند، بناچار از محاصره دست کشید. خواست با گنجینه و اثاره بسوی کشور خاقان برود و با پیوند دولی سرداران او میخواستند که بعرب تسلیم شود و با آنان صلح کند و جانی را در خراسان برگزیده بماند. یزدگرد خواهش آنان را نپذیرفت. میان او و سرداران اختلاف پیدا شد. سرداران بر او شوریدند و آنچه از خزینه داشت از او بگرفتند. یزدگرد با دست خالی بخاقان پیوست و در فرغانه مقیم شد و آنجا بود تا زمان خلافت عثمان. خراسانیهها بر عرب بلند شدند و با نامه ها نوشتند و او را طلبیدند و هم با زگشت و آخربین جنگ با عرب کردند و بعد کشته شد. سردارانی که گنجینه شاه را بزور از او گرفتند با اعراب صلح کرده گنجینه را بآنها سپردند و بخانه های خود با زگشتند میگویند گنجینه با ندها زه ثروتی بود که عرب در قاصدیه یا مداین یافته بودند بنا بر نوشته و اقدی چون شهرک پورما هک در فارس کشته شد، فرمانده کرمان با یزدگرد بخشونت و جسارت رفتار کرد. یزدگردا فسرده گشت، از کرمان در آمد و آهنگ خراسان نمود و بمرور رسید. فرمانده آنجا که ما هویه نام داشت و رود را خوش نداشته به طخطا خ نام از خانه های ترک نامه نوشت و او را بمرور خواست تا یزدگرد را بیرون کند یا گرفتار کرده زندانی نماید. طخطا خ بمرور آمد. چون یزدگردا زدسیسه ما هویه فرمانده مرو آگاه شد، نیمه شب با رسن از کوشک فرود آمد و خواست بجائی پناه بدهد کسی از چاکران با او نبود، راه و بیراهه میرفت تا اینکه چشمش بروشنائی افتاد و بآسورفت. آسیابانی را دید و از او یار خواست.

فردوسی طخطا خ را بیژن نامیده مینویسد که ما هویه نمیخواست یزدگرد در خراسان بماند بنا بر این به بیژن که فرمانده سمرقند بود نامه نوشت که شاه ایران اکنون در خراسان است و بآسانی میتوان او را گرفتار کرده توپا دشا بشوی و کین نیگان را از او بگیری. بیژن با سرداران خود مشورت کرد و بصلاح آنها برسام نام سرداری را با ده هزار تن بشهر توس فرستاد که در آنجا یزدگرد را غافلگیر کرده گرفتار سازد. یزدگردا زانندیشه دشمنان آگاه شد و با آنان جنگ کرد و در میان جنگ ما هویه که ظاهراً در لشکر پادشا بود گریخت و سپاه مختصر پادشا شکست خورد و خواست بجائی پناه بدهد شود پریشان یکه و تنها میرفت و بآسیابانی پناه برد و در آنجا بدست سواران ما هویه کشته گردید.

عقب نشینی و سیر یزدگرد چنین بود. از مداین بحلوان و از حلوان ببری و بعد با صفهان و فارس و یزدبا ستان و از سفینه پهلوی و کرمان و سینستان و خراسان و مرو و رود و بلخ و فرغانه و در آخربمرو با زگشت و نزدیک بقریه رزق کشته شد. تاریخ نویسان

بهمین روش ذکر کرده اند ولی نام اشخاصی که سبب کشته شدن یزدگرد شدند با اختلاف ذکر کرده اند.

دو نفر از بزرگان ایران در مرو بودند و پادشاه خدمت میکردند، یکی بنام ورازو دیگر سنگان، میان آنها دشمنی بود. وراز میخواست بوسیله پادشاه حریف خود را از میان بردارد یزدگرد خواهش او را پذیرفت. زنی این راز را به سنگان گفت و دل او نسبت به پادشاه بد شد. وراز چون ضعیف بود از ترس سنگان بگریخت. بعد سنگان آهنگ پادشاه نمود و او ناچار از کاخ فرار کرد و سرا سیمه میگشت تا بدست آسیا بان کشته گردید. در این روایت سنگان جای ماهویه را میگیرد.

اعراب گرچه در میدانهای جنگ ایرانیا را شکست میدادند. ولی مملکت کاملاً مطیع نشد. تبرستان تا چند سده در تصرف اسپهبدان آنجا ماند. در سال ۲۳ هـ که عبداللّه وسهل بن عدی بن تنخیر کرمان را مور شدند. بندویه پورسیا و ش با آنها رزم نمود و شکست یافت. مردم کرمان ظاهراً تسلیم شدند. هم در آن سال سیستان و شهر زرنج بدست مسلمانان افتاد و عرب بمکران رسید ولی زد و خورد همچنان جاری بود. هرگاه یک گوشه مملکت امن مییافت از گوشه دیگری سربلند میکرد. چون که این نوع مقاومت انفرادی بود سرانجام مقهور میگشتند. اینگونه مقاومت در سراسر دوره بنی امیه و بنی عباس جاری بود. از جمله در زمان عثمان بن عفان، ما هک پور شهرک - بلند شد و با عبداللّه عباسی جنگ کرد و عاقبت صلح نمود و فرمانداری استخریا پنده ماند. خراسا نیها نیز در همان ایام بلند شدند و پس از پیکارها در نیشاپور و جابیهای دیگر چون مرکزی نداشتند کاری از پیش نمیبردند. خاندان استووند درری تا سال ۴۱ هجری مقاومت کرد و گیلان و تبرستان تا دیر زمان در استقلال ماندند. سیستان نیها با عبدالرحمن بن سمره جنگهای سخت کرد چون دیدند دشمن تواناست بدادن جزیه تن در دادند.

بهمین روش انقلاب در ایران پاینده ماند، تا اینکه در آخر خلافت بنی امیه تقریباً ۱۱۲ سال پس از جنگ قادسیه، خراسا نیها در فرمان ابو مسلم خراسانی بلند شدند و دستگاه خلافت را از خراسان که سهل است از پایتخت خلافت که دمشق بودند نیز برچیدند. بعد از عصر هارون و معتصم با زسرداران ایران بر علیه خلیفه سزها کردند. چونکه جنبش آنها انفرادی و از روی غرض شخصی بود کامیاب نمیشدند. تا اینکه امارت نیمه مستقل طاهری در خراسان و بعداً امارت صفاریه و سامانی و غزنه و دیالمه و بویه و غیره که همگی مسلمان ایرانی بودند در اطراف ایران بلکه در شمال عراق تشکیل شدند و خلافت عباسی برای نام زنده ماند و زبان پارسی با ردیگر جانی تازه یافت و زبان عربی بحرستان مرا کرد. اما این ایران، ایران عصر ساسانی و پارسی نبود. بلکه ایرانی بود که خوی عرب در آن رخنه نموده بود.

بنا بگفته طبری یزدگرد هنگام کشته شدن ۲۸ ساله بود و بر روایت اخبار الطوال

دینوری چون بتخت نشست کودکی ناآزموده بود. لذا دختر جوانی نداشت که عربها او را با سارت ببرند و حسین بن علی او را به مسری اختیار کنند. بگفته تمام تاریخ نویسان یزدگرد همواره با خانواده خود از عربها بسیار دور بود. فقط در زمان خلافت عثمان یکبار در پیکاری که جنگ خانگی بود بشخصه شرکت داشت و در جنگ بلخ با ترکان همراه بود. دختری که بنام دختر یزدگرد و شهر با نوشهرت یافته و مزار او در رری بنام بی بی شهر بانو زیارتگاه زنان اسلام است، معبداننا هیته میباشد و ایرانیا ن برای حفاظت آن داستان دختر یزدگرد و بانوی امام حسین را پروراندند.

قضاوت تاریخ در باره یزدگرد

پروفسور شوشتری صاحب ایراننا مه در مورد یزدگرد چنین قضاوت میکند "بدبختی ما گاهی از حوادث روزگار و گاهی از غفلت و خطای خودمان و بیشتر از خطاهای نیاگان و پیشینیان ما است. آنچه هستیم از آنچه بود و شد، هستیم. پیشینیان تخم کاشتند و محیط پیشین آنرا آباد و ما آن تخم هستیم که سبزشده ایم. از اینست که نتیجه خطا و فساد و اخلا ما بخود ما تمام نمیشود. بلکه بنسل آینده بمیراث میرسد و آنرا با نوع آلام گرفتار میسازد. از پدر و مادر، فرزند پیدا میشود. خواه بیماری تنی باشد یا روانی. مقصر پدر و مادر میشود و فرزند بیگناه با ید بدر آنها مبتلا گردد.

"و اسپین شاه یک خانواده بسیار اوقات فدای خطای نیاگان خود میشود. در خاندان شاه ایران اگر برخی از و اسپین شاه خانواده را با هم موازنه کنیم، داریوش سوم هخامنشی را در میا بیم که نیاگانش بنا زونعمت مبتلا شده و چون نوبت با و رسید، شیرازها مور شاه از هم گسیخته شده بود، بگانام پیشکار حرم و دربار، اردشیر سوم و ارشاک را مسموم کرده بخون شاهان تشنه بود. میخواست شاه مطیع و چاکر او باشد و هر نوع که او و برقصا ند بر قصد. دستهای او نیرومند بود. گرچه پیا له زهر که او و بداریوش داد که بخورد، داریوش بخود او خوراند و از شر او موقتاً آزاد شد. اما حزب و هوا خواهان او و گرفتن کین تصمیم گرفتند و دسیسه آنها شیرازها از هم گسیخته کشور را چنان گسیخته ترک کرد که پیوند آن از اختیار داریوش خارج گردید. اگر چه داریوش در سه پیکار بزرگ دلیرانه جنگید و در دوازده آنها شخصاً پیشوائی و فرماندهی لشکر را داشت که با اسکندر نبرد مینمود، اما حریف سپاهها داشت که با و اطاعت میکردند و در هنر لشکر کشی و نظم و قیادت لشکر، برداریوش برتری داشت. در انجام کار خیانته و بیوفائی سرداران مزید بر علل گردید و داریوش نا کام از جهان در گذشت. گذشته، گذشته او ایرانی بود. در باره او تاریخ قضاوت میکند که شخصاً دلیر بود ولی در مهارت جنگ بیایه حریفانمیرسد و در کشور داریوش، چون نیایش که داریوش اول با شده نری از خود نشان داد.

"دوم ارتبان پنجم اشکانی، با اردشیر مردانه جنگید و بسبب خیانته سپاه بسویژه سپاه فارس کشته شد.

"سوم سلطان حسین صفوی که روزگارا ورا بر تخت نشاند، در صورتیکه شایسته تاج و تخت نبود. او بایستی مرشدی یا درویشی بشود و طلسم و تعویذ و دعا بنویسد. نه کشورداری میدانست و نه لشکرکشی، و نه در مقابل دشمنی توان داشت. مسئولیت بدبختی او پای خود اوست."

"چهارم احمد شاه قاجار و پنجم یزدگرد سوم، این دو تن از شاهان آخر خاندان خود از بعضی جهات هم مانند بودند. هر دو در کودکی بشاهی رسیدند. هر دو در میان حرم و میامردمانی بودند که بسپاه و لشکرکشی کاری نداشتند. پدران هر دو شیرازه شاهیه را چنان از هم گسیخته بودند که برای آنها کشوری پرا ز آشوب، ملتی پرا ز اضطراب، سردارانسی منافق و بیعرضه گذاشته بودند. هر دو اسم "پادشاه و رسما" هیچکرا نبودند و هر دو با همه نواقص بکشور خیانت نکردند. بلکه ملت با آنان بیوفائی کرد. یکی در ملک غربت در جوانی از جهان درگذشت و دیگری دور از پایتخت بیگناه کشته شد. هر دو با ندازه ای که توانستند با مخالفان ملت مبارزه کردند. حریف احمد شاه پادشاه شد و رقیب یزدگرد خسرال دنیا و الاخرة گشت."

فیروزپسریزدگرد سوم (۶۷۸-۲۵۲)

چنانکه در پیش گفتیم یزدگرد از خراسان بمرزچین عقب نشست. از آنجا سفیری با هدایای گرانبها بدر بار خاقان چین فرستاد. مورخین چین نام سفیر را موسیان Mosepan (مرزبان) ضبط کرده اند. خاقان هدایا و سفیر را پذیرفت ولی بیادشاه ایران همراهملی و کاری ننمود.

فیروزپسریزدگرد از دختر شیرویه که شاهانوی یزدگرد بود متولد گردید. هر چند فردوسی از زبان ماهوی مینویسد که یزدگرد فرزندانداشته، در اشتباه است شاید در آن موقع فیروز با پدر همراه نبوده. چون یزدگرد بدسیه ماهوی چنانکه گفتیم کشته شد، فیروز بجا پدر خود را پادشاه ایران خواند. تاریخ نویسندگان از او چندان یاد نکرده اند و اگر ایدی هم شده در چندین سطر میباشد. نویسندگان چین در مورد او و بتفصیل سخن نرانده اند. بگفته نویسندگان ایران فیروز در تختارستان ماند و در نبرد با سپاه عرب و مسلمانان در سال ۶۴۱ میلادی توفیق بدست نیامورد. از خاقان چین که او را بیادشاهی ایران میشناخت یاری خواست اما چندان کمک با و ننمود. پیروز با مسلمانان در نبرد بود و سپاه عرب را نیرومند و هم میهنان خود را بی حس و ناتوان یافت و پیشرفتی نصیب او نگردید. خانهای ترک با پیروز همراهی داشتند، اما در سال ۵۸/۶۵۶ ترکان از چین شکست خوردند و دولت چین بجای آنان فیروز را بیادشاهی قلمرو ترکان شناخت و نظم و امنیت آن سرزمین را با و واگذار کرد.

فیروز شهری بنام تسی لینک Tsi Lin را مرکز فرمانروائی خویش ساخت اکنون نمیتوان موقعیت آنرا بدرستی معین کرد. با احتمال قوی در گوشه شمال شرقی

افغانستان کنونی بوده و قلمرو پادشاهی اوتا مرزهای زرنج و سیستان می‌رسیده. عربها در سنوات بعد بد آنجا فشا را آوردند و فیروز بتخارستان عقب‌نشینی نمود. در سال ۶۷۴ میلاد سفیری بدربارچین فرستاد که با احترام پذیرائی از او بعمل آمد. فیروز در سال ۶۷۷ در شهری بنام چانگن یا سنگن فو Changngan, Singan Fu آتشکده بنا کرد و فیروز در زمان خلافت معاویه حدود سال ۶۷۸ درگذشت.

بگفته نویسنده‌گان چین، فیروز مکرراً زنفغورچین یاری خواست. خاقان ازپیکار با عرب خودداری نمود ولی اجازه داد محلی در حدود ترکستان برگزیند که با او گذار شود. فیروز چنان نمود و فرماندهان استان مرزی چین گردید. دربارچین شهری بنام جیان با ختیار و گذاشت. بعدها فیروز شخصاً "بدربارچین رفت و رتبه سرگرد دست راست یافت.

فیروز ۲۶ یا ۲۷ سال فرمانروائی داشت. اگر در سن ۱۴ یا ۱۵ خود را جانشین پدر ^{خت} بایستی هنگام درگذشت ۴۲ ساله باشد. بطن قوی دسته‌ای از ایرانیان که در خدمت یزدگرد بودند، در خدمت او نیز ماندند و بعضی‌ها نیز او را ترک و بمنازل خود بازگشته و برخی در سمرقند و فرغانه و تخارستان و جاهای دیگر پراکنده شدند. صاحب‌دستان المذاهب از زرتشتیانی صحبت میدارند که با سمرقند و فرغانه ارتباط داشته‌اند. هجرت زرتشتیان با پارسیان از قرا معلوم دو جانبه بوده یکی بطرف شمال شرق و یکی بطرف جنوب. کشوری که فیروز حکمرانی میکرد تزی کیک TZI KEEK نامیده شد. بقول صاحب ایراننا مه ایرانیانی که با او بودند و یا بعدها با او پیوستند تا یک یا تا جیک نامیده شدند و بگذشت روزها فارسی زبانان آنجا گشتند. کشور تا یک یا تزی کیک در شمال شرقی افغان کنونی و اکنون جمهوری تاجیکستان شوری نامیده میشود. فیروز در شهر چین کینگ ^{یان} Chin Keang نیز آتشکده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ اتفافی پیش آمد که دولت وقت پیشوا دینهای آن سرزمین را بگرفت و معا بدشان را خراب کرد و ضمناً آتشکده‌ها نیز از میان رفتند.

در نامه‌های تاریخی چین نامهای بنام "تانگ" که بخاندان شاهی تانگ مربوط است در مورد ارتباط چین و ایران نیز اشاره مختصری شده است، میگوید که فیروز پسری یزدگرد در سال نخستین لونسو (۶۶۱ م) از دربار چین یاری خواست. خاقان وان منگ یوان Wangmingyuvan نام فرمانده استان لون چاو Lunchow بنام نان تیوان Nantian دستور داد که با فیروز همراهی کند و او در شهری لن Jinlin حکومتی تشکیل داد و فیروز را فرمانده آنجا نمود. فیروز در آنجا فرمانروا بود و بدولت چین باج میداد. پس از چندی بدربارچین رفت و با احترام پذیرفته شد و رتبه سرگرد دست راست یافت. در سال سوم نیفونگ (۶۷۸ م) خاقان بسپهبدفوی هینک شیان Fuihingsian فرمان نوشت که فیروز را با سپاه کافی با ایران برساند و او را شهرانشی Anshi پیش آمده و در آنجا توقف کرد و فیروز تنها پیش رفت ولی در خود تا بمقامت با عربها ندید بتخارستان

با زگشت و در آنجا بیست سال ماند. همراهان او چندین هزار تن ایرانی بودند که بمرور کم شدند و پراکنده گشتند و در سال دوم چن لونک با ردیگر در سال ۷۰۸ میلادی بدربارچین رفت و لقب سرگرد دست چپ یافت. پس از چندی در پاپتخت چین درگذشت. برخی از همراهانش آنجا بماندند. چنین است آنچه در نامه تانک قدیم نوشته شده و در تانک جدید نیز با اندک اختلاف چنین آمده:

خاقان تانک کا و چونک بسبب دوری حدود ایران از چین از مقامت با اعراب خودداری کرد. فیروز تا سال ۶۶۱ م در تخارستان ماند. با ردیگر از خاقان یاری خواست. خاقان با حاضر نشدن با عرب بجنگد ولی فرمان نوشت که فیروز جایی را در حدود ترکستان برگزیند تا دولت چین با و واگذار کند. فیروز محلی را برگزید و شهری بنام جی لن با و واگذار شد. چندی پس از یافتن رتبه سرگرد دست راست در چین درگذشت.

نرسی دوم پور فیروز ۸ ر ۷۰۷-۶۷۸ م

نرسی بزبان چینی Niniash نی نیا ش یا Nihishsheh نی هیشه نوشته شده زمان درگذشت پدر دربار چین بماند. پس از ۸ یا ۹ سال در سال ۶۸۷ م خلافت عبدالملک مروان با میدا ستر داد کشور تخارستان با نسرزمین آمدوبیش از بیست سال در آنجا بگذراند و در سال ۸ ر ۷۰۷ بچین با زگشت و در اندک وقتی در همانجا درگذشت. اگرچین رحلت پدر ۲۰ ساله یا ۲۵ ساله بوده بسن ۵۰ رسیده باشد. مورخین چین باختصار از او سخن رانده اند. پیش از این اطلاعی از او در دست نیست.

پشنگ (پوشن هو Pushan huo - ۷۰۸)

نرسی در دربار چین بود و در ۶۷۸ خاقان نیروی کافی بقیادت فون سنگ شیان همراه او کرد تا اگر بتواند کشور خویش را پس ستانند. ولی سردار چین تا شهرانشی آمده، مصلحت ندید که پیشتر برود و نرسی تنها بتخارستان شتافت و بیست سال چنانکه گفتیم در آنجا ماند، تا اینکه همراهانش از پیش رفتن بسوی مرز ایران ناامید شده پراکنده گشتند. نرسی در سال ۷۰۱ در سلطنت چن لونک بدربارچین رفت و لقب سرگرد دست چپ از دربار خاقان یافت و هما نجا تا آخر عمر بماند.

از فرزندانش یکی بنام پوشن هو (پشنگ) در سال ۷۲۲ خود را پادشاه ایران نامید و در ۲۹/۷۲۸ شاهزاده ای بنام خسرو که از نوادگان یزدگرد بوده ذکرش آمده است و در ۳۲ شاهزاده ای که نام او معلوم نیست خویش را شاه ایران میخواند. یکتن کشیش نستوری مسیحی که بزبان چینی نام او را کیلی Kili نوشته اند از جانب و بسفارت بدربارچین رفت. باین ترتیب دودمان ساسان تقریباً ۸۰ سال پس از یزدگرد در استرداد تاج و تخت میکوشیدند. آخرین شاهزاده آن خانواده با یدبا خلیفه هشام بن عبدالملک معاشر باشد.

بنا بر روایت چینیها، کیش زرتشتی در نخستین سنه مسیحی در ایالت کانسو Kansu

وجود داشته ولی شکی نیست که پس از ورود یزدگرد بمرزچین عده‌ای از زرتشتیان ایران بفرغانه و مرزچین هجرت کرده‌اند و نژاد آنها تا امروز در آنجا یافت می‌شوند و کیشی مانند کیش زرتشتی دارند و معلوم نیست که اصلاً "آن دین مانوی است یا زرتشتی است. ناپدید شدن سلاله‌های ساسانی در تاجیکستان با انقراض دولت اموی نزدیک بهم بود. (نقل از ایراننا مه عصر ساسانی ص ۳۷۸-۳۷۴)

نوادگان یزدگرد

صاحب ایراننا مه در مورد نوادگان یزدگرد چنین مینویسد که گفته‌اند ارا پسر یزدگرد دختری داشت که بیگتن از یهود بنام بوستانی ازدواج کرد و پس از بوستانی می‌فرزندان او که از شکم مادران دیگر بودند در باره میراث منازعه شد و فرزندان که از دختران او داشت کنیزان دگان شمرده شدند. اشخاصی نیز در زمان خلافت اموی و عباسی خود را از نژاد ساسانی معرفی می‌کردند و برخی را مورخین متملق بخانواده ساسان نسبت داده‌اند. از جمله سبکتکین که بگفته نویسنده تاریخ فرشته فرزند جوفان پورقرا بچکم پورقزل ارسلان پورخرا مانان پور فیروز پور یزدگرد است. ولی پور فیروز و فرزندان او نیاستی نام ترکی داشته باشند. زیرا که ایرانیهای آن عصر بویژه خانواده شاه‌های ایرانی بودند. تعصب داشتند و نام فرزندانشان با ایرانی می‌گذاشتند، چنانچه دیگر فرزندان و فرزندان دگان فیروز که در چین تولد شدند و آنجا نشوونما کردند نام ایرانی داشتند. احمد بن سهل سپهسالار ما نیز خود را از نژاد کاکا مکار پور یزدگرد معرفی میکند و همچنین دوتن از شاهزاده خانمها در این شهر بودند یکی بنام بابونه و دیگری بنام تهمینه که بدست مسلمین اسیر شدند، مگویند اینها دختران مخدج نام پسر یزدگرد بودند. تهمینه بنوشکان نام شخصی ازدواج کرد و بابونه پیش از ازدواج وفات کرد. تاکنون در فرغانه و مرزچین اشخاصی باشند که نیاگانشان از خانواده ساسان یا از نژاد بزرگان و دهقانان باشند که در خدمت یزدگرد از ایران هجرت کردند

الوهان A-lo-han شاهزاده ایرانی در چین

سیکی Seaki صاحب کتاب The Nestorian Monument in China در صفحه ۲۵۷ کتاب

خویش در مورد احترامات یکی از شاهزادگان ایرانی در چین که سنگ نبشته‌ای بیا دگان او ساخته شده، چنین مینویسد: "کتیبه‌ای بیا درواشا دفرا نده بزرگ ایرانی و سپهسالار جناح یمین سپاه امپراتوری تانگ Ta'ng در سنگ نقر گردیده سپهبدی که دارای لقب دوک بزرگ چین چنگ چون Chin-Ch'eng-Chun و درجه شنگ چوکا شو Shang-Chu-Kuo مراد نخستین ستون شاهنشاهی میباشد.

ترین بنای این سنگ نبشته بیا دگان الوهان A-lo-han شاهزاده اصیل ایرانی و نامور مردم تمام قبیله میباشد. چون در دوره هسین چینگ Hsien-Ching (۶۶۱-۶۸۱ م) زمان پادشاهی فغفور کاو تسنگ Kao-Tsang آوازه خدمات گرانبها و کارهای برجسته این

شاهزاده ایرانی بگوش فغفور رسید، با ارسال چاپا مخصوص، او را بکاخ خویش دعوت نمود. (دوواژه‌ناخوانا) بورود شاهزاده در پایتخت، فغفور چین او را بسپه‌بندی سرافراز فرمود و مسئولیت دفاع مرزهای شمالی چین را با او گذار کرد (یک واژه‌ناخوانا) و بعنوان سفیر مخصوص بقبایل تبت، افرایم Ephraim و شهرهای دیگر گسیل داشت. در مرز غربی افرایم یا دگارسنگی برافراشته شده که هنوز برجاست و اصول تعلیمات دینی قبایل وحشی بر آن نقر گردیده است. قبایل مذکور اینک صلح جو و در آرامش و امنیت زندگی میکنند.

اینها نیست مگر بواسطه کارهای برجسته و راهنماییهای خردمندان شاهزاده ایرانی، سپهسالار بزرگ که بر آن قبایل فرمانروائی میکرد. چندین قبایل بیگانه را دعوت و سازمان‌گذاردها هنشاهی را تشکیل و لشکرهای کشور را منظم، و مرتب نمود. بنا بر این خدمات گرانبهای او بکشور و فرمانروای آن متنوع میباشد

بردیوارهای چی بین کو Ch'i-bin-ko که تالار کاخ شاهنشاهی است و فغفوران چین تمثال ۱۱ نفر از مردان نامور را در آنجا در سال ۵۱ میلادی نقش کرده اند و آنرا کاخ جاویدان سده اول مینامند، نام او برای همیشه نبشته میگردد، شاهسته است دانش‌بیمای و استعداد عجیب و برای سنگنقر گردد. بیقین نام او با ید در تالاریون لای Yun-l'ai (تالار تمثال سپهبدان کاخ شاهنشاهی) نیز ثبت گردد و بیا دگار بماند.

این شاهزاده در ۹۵ سالگی در ماه چهارم سال اول دوره چینگ اون Ching un (۷۱۰ میلادی) در منزل شخصی در هونان Honan fo ناگهان درگذشت. روزانند و هگینی بود که ما این سپهبد و پیشوای قبایل را از دست دادیم. هنگامیکه او درگذشت نسیمی که بر بالای کوهها میوزید، بیش از همیشه آه در دناک میکشد. آفتابی که بر ما میتا بیداز وسط ابرها بیشتر اندوهگین بنظر میرسد. حتی پرندگان نیز در آن روز غمناک درگذشت او از نغمه سرائی بازماندند. بنا بر این چطور ما میتوانیم از باریدن اشک از دیدگان جلوگیری کنیم. درخت کاج از بی آبی در زحمت است و تحمل سکوت حوضهای بسی آب بسیار سخت. چنین بود احساسات کسانیکه در آن روز غم بار بار امگاه بادی او به تشییع جنازه رفتند. وای بحال آنروز.

چه شد که شاه‌های زهم‌پاشید

صاحب‌ایران از آغاز تا اسلام گوید "عصیانهای فرماندهان نظامی که توقع داشتند قدرت عالی را در دست خود بگیرند. استبداد دور قابت‌های شدید در اطراف تاج و تخت کعبه قدرت آن بمرور ضعیف میگردد و پس از همه منازعه حقیقی بشکل جنبش کمونیسم که مباحثه جامع ایرانی را لرزاند و در شهرها و قصبات خون جاری کرد، همه این عوامل برای سقوط شاهنشاهی در همان زمان که وی در نظر جهانیان با وج قدرت خود رسیده بود دست بهم دادند.

ضربات قاطع از سوی دشمنان ایران که مدت چند قرن قوای آن را فرسوده کردند وارد نشد.

“پس از مرگ شاپورد دوم دوره ایست که بیش از یک قرن طول کشیده، در این مدت شاهان فاقد شخصیت برتخت سلطنت جلوس کردند و در این دوره بین آنان و اشراف که با روحانیون مقتدر زرتشتی متحد بودند منازعات برقرار بود. نجبای عالی رتبه، با وجود همه موازینی که موسسات شاهنشاهی برای محدود کردن قدرت آنان اتخاذ کرده بودند، بر اثر رسوم جاری بعضی امتیازات را حفظ نمودند و بعلمت موروثی بودن برخی مشاغل عالی شاهنشاهی در میان ایشان نفوذشان رو به زدیادگذاشت. قدرت پادشاه که بر اثر مخالفت منظم نجبا ضعیف شد و با جاه تعیین جانشین خویش را چنانکه در زمان نخستین شاهان ساسانی معمول بود نمیداد. در این دوره طولانی، ایران بصورتی سلطنتی افتخاری در میان افراد خاندان ساسانی در آمد و بر اثر اختلافات بین دستها طرفداران و طلبان متعدد قطعه قطعه شد.

“مجلس مباحثه و مناظره ای بین روحانیون زرتشتی، مسیحی و مزدکی تشکیل شد، مزدکیان مغلوب و قتل عام شدند و کتائبهای آنان سوخته و ثروت ایشان ضبط و نهضت مزبور خفه گردید. اما افکار آنان بعدها تبلیغ شد و مخفیانه دوام و انتشار یافت. نیم قرن بعد پسرخاقان بزرگ ترکان غربی در راس فقرا و محرومان قرار گرفت و واحه بخارا را تصرف و نجبا و بازرگانان ثروتمند را مجبور بفرار کرد. مع هذا فتح او چندان نپایید. عصیان مزبور سرکوب شد و موجودان وحشیانه اعدام گردید.

“مرگ آخرین شاه بزرگ سدی را که خسرو پرویز از قدرت و قسوت برای مخالفت با هوی و هوسهای مالکان بزرگ یا فرماندهان نظامی برپا کرده بود در هم شکست. کشور بعلمت جنگها، مالیات و ستم خرد شده، در امواج رقابتها و هوسها غرق گردیده بود. شاهزادگان فقط ملعبه ای در دست داشته ها بودند. تاج بر سر میگذاشتند تا چند ماه بعد کشته شوند. چون مردم کم آمدن را برتخت نشانندند. فرماندهان بزرگ قشون نیز با تکاء سربازان خود یا همراهی رومانیان شرقی در صدد تصرف تاج و تخت بودند. هر چند از خاندان ساسانی نبودند و هیچ حقی برای کسب این مقام نداشتند. خلاصه اعضای خاندان ساسانی که تقریباً همه آنان از بین رفتند، چندان نماندند که در سال ۶۳۲ م برای نصب شاه جدید ناگزیر شدند شاهزاده ای را در استخر پیدا کنند و در همان شهرتاً جگذاری کردند، اما دیر بود. شاهنشاهی که سازمان نظامی آن امتحان خود را داده بودند، بسبب همین قشون تجزیه میشود. زیرا فرماندهان که حکام ایالات بودند ناچار حیه حکومتی خود را بمنزله ثیول خویش میپنداشتند. این بوجهی تعجب آور همان حالت شاهنشاهی را در زمان آخرین پادشاه هخامنشی و تسلط شهر با نابخاطرمی آورد. شاهنشاهی خرد

شد و بشکل مجموعه ممالک کوچکی در آن مدکه مورخان اسلام مشخصاً نام آنها را یاد میکنند. هیچ قوه‌ای نتوانست این نشاء را دفع کند و اشرافیت جدید که توسط خسرو اول تأسیس شده بود هنوز بسیار جوان بود و نمیتوانست بوجهی موثر تاج و تخت لرزان ساسانی را که اعتبار آن کاسته شده بود حفظ کند. همه چیز براثر حمله سخت بدویان (فرودان و مزدکیان غیر متمدن) از پای درآمد.

«در ایران هفت رئیس خاندانهای بزرگ قرار داشتند که از زمان هخامنشی بی‌عده محفوظ ماند. وضع ملوک الطوائفی ایشان میراث مستقیم عهد پارت بود. در آن دوره قدرت این خاندانها مانع استحکام و ثبات سلطنت میشد. ساسانیان در حالی که این گروه را پذیرفتند مساعی خود را برای تخفیف قدرت آنها بکار بردند. در نتیجه قدرت این خاندانها در دوره اول سلطنت ایشان تا مرگ شاپور دوم محدود گردید. اما در زمان شاهانی که بعد بر تخت نشستند تا جلوس خسرو اول یعنی تا مدت ۱۲۵ سال عهد اغتشاشات و ضعف مجدداً قدرت خود را بازیافت ولی در زمان دو پادشاه اخیر سلسله مزبور با زهروضعف گذاشت. اشرافیت مذکور در جدالهای خود با دربار برای دفاع از حقوق دیرین خویش یکی از علل انحطاط و حتی انهدام شاهنشاهی ساسانیان بود. امتیازات این خاندانهای بزرگ درست شناخته نیست. محقق است که قدرت آنها در سراسر ایالات نافذ بود و روستائیان آنها میبایست علاوه بر آنچه که بخزانة سلطنتی میدادند با ایشان هم مالیات بپردازند. در عوض این سرداران بزرگ مقام سلطنت را با قوای نظامی خویش پشتیبانی میکردند.»

سهم بزرگ ایرانیان در پیشرفت نخستین جنبش اسلامی

بسا پیش از آنکه در زمان انوشیروان کشور یمن بتصرف ایرانیان درآید، بازرگانان شبه جزیره عربستان تحت تاثیر بازرگانان ایران قرار داشت. گذشته از شهرهای ساحلی مانند جده، در دوشهر مکه و مدینه گروهی از ایرانیان میزیستند. کاروانهای حجاز تا شهر حیره نزدیک تیسفون آمدورفت میکردند. استان بحرین در مشرق عربستان قرار داشت که از خلیج کاظمه نزدیک کویت امروزی آغاز میگردد و در کناره‌های غربی خلیج فارس تا به مزون که امروز عمان گویند ادامه داشت تاریخ عربی فرمانروای این استان را سطرون یا ساطرون نوشته اند که صورت شکسته واژه خشتریان یا شکل یونانی آن ساتراپ یا صورت فارسی امروز شهریان است و نماینده آن است که در روزگار اشکانی این استان یک ساتراپ نشین خاص بوده و جنگهای اردشیر با بکان در کناره خلیج فارس تصرف این استان است. مردم شهرهای این استان، هگربا هجریاها جرکه امروز الاحساء گویند و خط که القطیف نامند و داران یا دارین، سده‌های بسیار پس از اسلام بفارسی سخن میگفته‌اند.

گرداگرد شبه جزیره عربستان بویژه شهرهای ساحلی آن ایرانیا ن میزیستند و در شهرهای داخلی آن مکه ، مدینه و طایفه گروهی ایرانی بویژه پیروان مذهب مانی ، مهر و زروانیا ن سکونت داشتند و عربی آنها را دهری میگفتند . در زمان پادشاهی انوشیروان پس از آنکه حبشیا ن از یمن بیرون رانده شدند ، چندین هزار خانواددهای ایرانی در آنجا نشیمن گرفتند و اعراب آنها را ابناء الاحرار یا آزادگان میخوانند . باید دانست چون عربستان جای دور افتاده ای از مراکز تمدن و سیاست بود ، پناهگاه امنی برای فراریان و مغضوبان آن مراکز بشمار میآمد . خواه این فراریان بسبب ارتکاب جنایت در تعقیب و پیگرد بودند یا بواسطه باورهای دینی مانند مانویان و مزدکیان . نفوذ بعضی از باورهای دینی مزدکی در مسایل مالی فقه در صدر اسلام بدیده میآید . اگر در مباحثه های ابا ذر غفاری با عثمان و معاویه دقت شود دیده میشود تحت تاثیر افکار اجتماعی مزدک قرار داشته است .

صرف نظر از سلیمان و شاپور که پیش از هجرت در مکه در گذشت و سالم وابسته به ابو حذیفه انصاری و دیگران که همه در جنبش اسلام دست بسزائی داشته اند ایرانیا ن مقیم یمن و بحرین بیشتر از خود عربها کوشیده و موثر بوده اند . یمن در زمان پادشاهی انوشیروان بطور مستقیم تحت سلطه ایران در آمد و نزدیک به پنجاه هزار سرباز ایرانی بفرماندهی فرخزاد پورنرسی ملقب به وهریزد در آنجا نشیمن گرفتند و در نباله آنان گروهی از بزرگانان و پیشه وران و صنعتگران ایرانی نیز با نجا مهاجرت کردند . چون ندای پیمبری رسول اکرم با ایران رسید خسرو پرویز به باذان که در آن زمان در یمن فرماندار بود دستور میدهد کسی که در مدینه ادعای پیغمبری دارد به پایتخت گسیل دارد . باذان گذشته از اینکه فرمان نمیبرد ، خودش با خره خسرو ، دادویه و پیروز دیلمی مسلمان میشوند و پیغمبر فرمان حکومت یمن را بنام باذان صادر میکنند و یمن بدون جنگ بتصرف اسلام در میآید . علت این واقعه را بهیچ وجه نمیتوان بیسابقه و معجزه آسا دانست . بیشک گفتگوهای نهانی و پشت پرده درازی طی چندین سال وجود داشته است تا در سال ششم هجری پرده از روی کار بر افتاده .

ستند

در گوشه و کنار عربستان در میان عشایر گوناگون ، کسانی بدعوی پیغمبری برخاستند از جمله ایشان مردی بود از یمن بنام عبهله که او را اسود میخواندند . کار اسود در یمن بالا گرفت و بیشتر عشیره های یمنی بویژه عشیره کنده از اسلام برگشته پیروا شدند . اسود بشهر صنعاء حمله برد و با ایرانیا ن مسلمان جنگید و شهر را متصرف شد و باذان در جنگ با او کشته گردید . وزن باذان که خواهر پیروز دیلمی نوه وهریز است و در کتائبهای عربی بنام مرزبانیه یاد گردیده با سارت اسود در آمد که در کاخ غمدان مسکن گرفته بود . ایرانیا ن که مسلمان شده بودند بر عکس عربها از اسلام برگشتند و تحت رهبری فیروز

دیلمی و دادویه بکوههای اطراف صنعا پناه بردند و از مدینه کمک خواستند. اما پیش از آنکه کمک برسد با یاری مرزبان که در کاخ غمدان نزد اسود بود این مرد را بکشتند و بار دیگر یمن را تصرف کردند. توضیح آنکه فیروز دیلمی و دادویه نهانی به مرزبان پیغام میفرستند که در شب معینی در راه روز زمینی کاخ را با زگذار و در اطاقی را نیز که اسود میخواست بدبا بزنند و او را مشغول سازد. فیروز با همراهان در شب موعود وارد کاخ شده و او را بدبا رنیستی روانه میسازند.

نام فرمانروای بحرین را در زمان پیغمبر اسلام سی بخت نوشته اند و از شگفتی تاریخ است که استان بحرین که فاصله بسیار با حجاز دارد و میان آنها ریگستان بسیار گرمی واقع است چگونه بدون جنگ در تصرف دولت اسلام درآمد است، و بگفته بلاذری در فتوح البلدان نخستین مالیات نقدی از این استان در زمان پیغمبر مدینه رسیده است. آیا میتوان پذیرفت که استان بحرین با همه دوریش از حجاز، بی هیچ مقدمه و زمینه چینی قبلی از ایران جدا و بتصرف مدینه درآمد باشد.

از عجایب آنکه حسن بن بهرام معروف به بهرام جنا بی که تبار خود را بسا سانیان میرساند بحرین را بی جنگ تصرف کرد و حکومت قرمطی را که نوعی مزدکی بوده در آنجا تاسیس کرد و شهر هگریا هجریا الاحساء را پایتخت خود قرار میدهد. این حکومت چنان نفوذ خود را بر شبه جزیره عربستان میگستراند که تا شام و حجاز لشکر میکشد و مکه را گرفته حجر الاسود را کنده به الاحساء میآورد و بیست و اندسال نگه میدارد. سپس بنا بسفارش خلیفه فاطمی مصر با گرفتن پولی گزاف آن را بمکه باز میگردانند.

جنگ قادسیه

بیگمان در جنگهای نخستین اسلامی، گروهی بسیار از ایرانیان تازه مسلمان شرکت داشته اند و در همه جا ستون پنجم بوده که زمینها را برای چیره شدن هواخواهان حکومت جدید آماده میکردند. این ستونهای پنجم از یکسوم انویان و مزدکیان بوده اند که نسبت بزرگتر است و دولت ساسانی کینه سختی در دل میداشتند. از دیگر سوسیوانی بودند که افزون بردشمنی نسبت بزرگتر است و دولت ساسانی زرتشتی، کینه جنگهای ایران و روم و گرفتن صلیب را تا آن روز اذول نزدوده بودند.

بیشک حکومت طبقاتی و صورت مالکیت زمینهای زراعتی یکی از عوامل پیشرفت اسلام بوده که میگفت الزرع للزارع ولوکان غاصبا یعنی کشتزار مال کشاورز است هر چند که غصب شده باشد. هر مزپورا نوشیروان در گفتار خویش هنگام تا جگذاری این نکته را آشکار میکند که هر چند پدرش در ریشه کن کردن مزدکیان بکوشید لیکن تا شیر اندیشه های اجتماعی مزدک در میان طبقات پائین اجتماع از میان نرفته بوده و چون آتش در زیر خاکستر، منتظر زمان مناسب و ورزش با د بوده است و این با در بیا با ن قادسیه و زیدن گرفت.

در جنگ قادسیه بگفته فتوح البلدان بلاذری ، گروهی از سواران ایرانی بویژه آنها که مالک زمین نبودند بسوی دشمن پیوسته اند و در دنباله این افسران سربازان دیلمی و سربازان قبایل دیگر بدشمن پیوسته و دین تازه را می پذیرند . هسته نخستین لشکر سرخپوشان الصرخا بیه در شهر کوفه در قیام مختار پسر ابو عبیده ثقفی و پیکارهای برای اشتر دخالت موثر داشته اند . گروهی دیگر در بصره نشیمن گرفته اند در جاهای که بنام حیالاسا و ره معروف بوده است . رهنما و هسته اصلی جنگهای مسلمانان در خوزستان و فارس و خراسان همین اسواران بوده اند .

بهترین دلیل درستی گفتار بالا ، رفتار اسواران است که از سوی یزدگرد برای کمک به هرمان فرمانروای خوزستان فرستاده شده بودند . نام فرمانده اینان در کتابهای عربی " سیاه سواری " نوشته شده است و گاهی نیز عون آمده است . یزدگرد این مرد را با هفتاد افسروا لامقام دیگر در راه سیصدتن با صفهان فرستاد تا از نقاط بین راه هر چه بتوانند سرباز فراهم کنند و بخوزستان برود و از پشت سربسپاه مسلمانان بتازد . بلاذری بغدادی شرحی در این زمینه آورده که دارای نکات دقیقی است مینویسد که چون یزدگرد بسوی اصفهان شتافت ، سیاه را خواست و او را با سیصدتن در میان آنان هفتاد تن بزرگان بودند با ستخر فرستا دوبا و فرمان داد از هر شهر هر سپاهی را که می پسندد برگزید یزدگرد بدنبال سیاه با ستخر شد و سیاه را بسوی شوش گسیل داشت که ابو موسی حاضر کرده بود . سیاه در کلبانیه ماند تا اینکه ابو موسی شوش را گرفت . سیاه همانگونه ماند تا عماریا سربکمک ابو موسی رسید و شوش را گرد فرو گرفتند . سیاه در جاهای میان را مهرمز و شوشتر و هوا زمانند . در آنجا کسانی از بزرگان را که همراه او از اصفهان آمده بودند بخود خواند و گفت از آن پیشگوئی که میکردیم آگاهید . پیشگوئی میکردیم که این مردم برای این کشور چیره خواهند شد و ستورا نشان در کاههای استخر سرگین اندازند . چنانکه می بینید کارایشان در پیشرفت است . برای خود جا راهای اندیشید و بدین ایشان در آید . همه پیشنها را پذیرفتند و شیرویه را باده تن نزد ابو موسی فرستاد با او پییمان بست و مسلمان شد . شیرویه سواری پس از مرگ زیاد بن امیه زنش مرغانه را بزنی گرفت و کاخ هزار در بگفته فتوح البلدان بلاذری برای او ساخت .

جنگ نهاوند

بدرستی نوشته های تاریخ در شرح جنگ نهاوند که فتح الفتوح نامیده شده تردید رواست ، زیرا بیش از ۲۰۰ سال پس از وقوع وقایع از گفته راویان نگاشته شده است . در نپا و ند بگفته ذبیح بهروز و مشاهده شخصی میدانی وجود ندارد که بتواند ۱۵۰ هزار سپاهیان ایران و ۱۵۰ هزار لشکر اسلام را جاده دهد . دیگر آنکه فرار دسته جمعی سپاهیان ایران در روز سوم پیکار و آنهم در حال پیشرفت بعقل سلیم درست نمی آید . تاریخ اعثم کوفی در مورد

جنگ نهاوند و روحیه قوی ایرانیان چنین مینویسد:

" ازری و سمنان و دامغان و مضافات آن با بیست هزار مرد، اهل همدان و اصفهان باده هزار مردان کار، از قم و کاشان بیست هزار، از فارس و کرمان چهل هزار، از آذربایگان پنجاه هزار که جمله ۵۰ هزار سوار و پیاده از مردان کار و ابطال و سرداران نامدار از هر شهر و هر موضع در آنها و ندیم مجتمع شده اند و هفتاد پیل کوه پیکر آراسته کرده اند و چهار کس از ملوک عجم بر آنها نامیرند، چون ذوالحاجب بن حداد، سفار بن خورزاد، جهانگیر بن برزو، سروش بن اسفندیار. " (در جای دیگر نامها را ذوالحاجب فیروز بن هرمز، سروش بن اسفندیار، جهانگیر بن فیروز و سفار بن خورزاد نوشته است.)

در روز اول جنگ نعمان بن مقرن المزنای امیر لشکر عرب در جنگ کشته شد، سپس معقل بن مقرن برادرش علم برداشت و نیز کشته شد. سپس سوید بن مقرن برادر دیگرش علم برگرفت و نیز سخت مجروح شد. سپس حذیفه الیمانی امیر لشکر شد. روز دوم جنگ مبارزی از اساوره فرس بیرون آمد، براسی بلند نیکو نشسته، در میان دو صف با بیستادو پادشاهان عجم را بست و دوگفت منم بوران پسر گودرز، آیا کسی در میان شما هست بیرون آید. مسلمانان لاف و گزافا و شنیده به جنگ او مبارزت ننمود. بوران بلشکر مسلمانان حمله آورد و از یک جانب دیگر بیرون شد و خود را در صف مسلمانان انداخت و مردی را از پشت اسب بر جود و بلشکر گاه خود برد تا او را کشتند. پس بازگشت و میان دو صف بیا مد مبارز خواست چون او را اجابت نکردند نوبت دیگر بلشکر اسلام حمله کرد و یکی را ربوده از جانب دیگر به لشکر خود آورد. چون سوم بار بلشکر مسلمانان حمله آورد و خواست همان کند که کرده بود، عمر بن معدیکر با زپی او در تاخت و مصمص خویشتن بفرق او فرود آورد چنانچه از خود گذشته سرش را بشکافت تا بسینه او رسید. بوران از اسب در افتاد و جان بمالک دوزخ سپرد. چون بوران کشته شد، لشکر فرس حمله آوردند و نزدیک بصفهای مسلمانان آمدند و تیر با ران نمودند و خلقی را مجروح کردند. چون کفار بر تواتر تیر میانداختند و هیچ خطا نمیکرد، مسلمانان خسته شدند. "

مورخان اسلامی مینویسند که در روز سوم جنگ در حالیکه لشکر اسلام عقب نشینی میکرد سپاهیان ایران از معرکه روی بر تافتند و همگی چون با دصر در شهرهای خود گریختند. منظور آنرا نشان دادن جنبه کرامات اسلامی است. و حقیقت ندارد. شکست ایرانیان را با پیداستون پنجم دانست. توده های ناراضی از جبردهقان و موبدان عامل اضمحلال سلطنت و خالی بودن کشور از شاهزادگان و سرداران مجرب بود که بدست پادشاهان جان باختند.

نفوذ اسلام در گیلان

دراویل خلافت عباسیان اسلام در بین دیلمیها رخنه کرد. با وجود این ابدان از عباسیان اطاعت نمیکردند. از آن پس که دیلمیان، یعنی گیلانیا علیا خلافت خلفا

را قبول کرده بودند، گیلانیا ن سفلی کا ملا " استقلال داشتند. هرکس مورد آزار و غضب خلفای بغداد دوری واقع میشد پنا ه بگیرد و بگیلان میبرد و بگیلانیان ملتجی میشد و برای اولاد و اعقاب میرالمومنین علی ع که بطور پیگیرا ز طرف امویان و عباسیان در اذیت و آزار بودند پنا هگه خوبی بوده است. امروز قبرهای فراوان آنها در شهرها و قریه ها و جنگلهای گیلان دیده میشود. همین اولاد و اعقاب علی بودند که دین زرتشت و اسمعیلیه را کم کم به تزیقات خویش از بین بردند بیشتر از تکایا و مقبره های آنها در جاهای نئی واقع شده که معابد زرتشتیها بوده است.

بگفته صاحب جغرافیای گیلان م لاهیجانی، در زمان سلجوقیان در ایران، در گوشه و کنار گیلان آئین اهور مز د بود و چند معبدکی از آنها بود. لیکن شیخ الجبل در الموت ظهور کرد و با قیما نده گبرها را بمذهب اسمعیلیه دعوت کرد و با آنها را از گیلان بیرون کرده و با بقتل رسانید.

"بسیاری از بقاع و تکایای گیلان روی معابد آتش پرستان واقع شده است که سنند تا ریخی محسوب است مثلاً "در مسجد بزرگ لاهیجان یکی از شبستانهای آن هنوز بظا ق بزرگ و کبیر موسوم با سم قدیم خود باقی میباشد."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان پس از پایان دولت ساسانیان

بگفته ابن اسفندیار صاحب تاریخ تبرستان "بزرگان ایران در ادوار گوناگون و هنگام خطر در تبرستان پنا ه می گرفتند. چنانکه رستم زال پس از آنکه بدست اکوان دیو در دریای قلم (بحر خزر) افتاد بساحل تبرستان رسید و مردم آنجا او را پذیرائی شایان کردند. سهراب پسر او پس از جستجوی زیادیدر خود را در محلی بنام لیکش در رویان یافت که میدان پیکار آنها بود و درهما نجا کشته گردید. بستام از ترس خواهرزاده خویش خسرو پرویز که در صد قتل او بود به تبرستان گریخت و در آنجا دم از استقلال زد و سکه بنام خود ضرب نمود و بواسطه عدرو بیوفائی گرد و پنهان خود و خواهر بهرام چوبین کشته گردید. در زمان ساسانیان پادشاهی بنام سلیمان به تبرستان پنا ه جست و کاخی بنا کرد که بنام کیسلیمان معروف گشت و بزبان تبری مرادخانه سلیمان باشد و این کاخ تا زمان مولف ۶۱۶ هجری و سال ۱۰۰۶ هجری بود."

فرمانروایان زرتشتی در تبرستان بنام اسپهبدان و استناداران معروفند که خاندان دابویه، غارنوندی، باوندی و پادوسبانی و زیاری باشند، برای دوری از زیاد شدن حجم کتاب از شرح کارنامه آنها در میگذریم و بنام و تاریخ فرمانروائی آنها بسنده میکنیم که تا سال ۱۰۰۶ هجری ادامه داشت.

اسپهبدان خاندان دابویه یا گابواره

خاندان گابواره از نسل جاماسب برادر قباد میباشند که با رمنستان گریختنوه او

فیروز گیلان را متصرف و دختری از بزرگان آنجا بزنی گرفت و صاحب پسری شد که بنام گیلانشاه^۵ نامور گردید. پس از گیلانشاه پسرش گیل بپادشاهی برخاست و او سرخاندان گاو باره میباید و ملقب به فرشادگر شاه میباید شد فرمانروائی او از ۲۵ تا ۴۰ هجریست پس از او دابو پسرش بجای پدر نشست و پادوسبان پسر کوچک او اسپهبد رستم دارو رویمان گردید. در زمان پادشاهی پادوسبان و خلافت یزید بن معاویه شخصی که خود را برادر دستوردینیا رمعروف بسلمان پارسی میخواند بر متن عهدنا مه بنام فروح بن شخسان یا بر متن مجمل - التوار یخ ماها ذربن فروخ بن بدخشان نام پهلوی با و نوشته و سه عهدنا مه را یکی بنام خودش از سوی پیغمبر اکرم و بخت حضرت علی و دیگری بنام شادپور خیر اندراس از اولاد دستور آذربایجان را اسپهبد از سوی حضرت علی و بخت امام حسین و عهدنا مه دیگر که سلمان فارسی از عمر بن خطاب گرفته بود دایر بر حفظ آثار و سنن و اوضاع اجتماعی ایران و عدم تعرض برای ایرانیا ن برای نگهداری در گنجور آتشکده با و میفرستد. و نوشت عهدنا مه اولی و دومی در دست است بویژه و نوشت عهدنا مه اولی را صاحب مجمل التوار یخ نیز در کتاب خویش ضبط کرده است. اما و نوشت عهدنا مه سومی در دست نیست. در مورد نام مذکور در بخش استناداران و فرمانروائی شهر اکم صحبت خواهیم داشت. مدت پادشاهی دابو ۴۰ - ۵۶ ه اسپهبد فرخان یکم ملقب بذوالمناقب ۵۶ - ۱۰۱ ه اسپهبد داد مهر ۱۰۱ - ۱۱۳ ه اسپهبد فرخان کوچک کربالی ۱۱۳ - ۱۲۱ ه اسپهبد خورشید ۱۲۱ - ۱۴۴ ه با مرگ اسپهبد خورشید خاندان دابو به آخر میرسد.

آ شود ز کوصا حب تا ریخ گیلان ترجمه محمد علی گیلک چنین آورده "مذهب اسلام بین دیلمیها کمتر ترقی کرد. در اوایل خلافت عباسی بهیچوجه از آنها اطاعت نمیکردند و از آن پس با آنکه دیلمان یعنی گیلان علیا (گیلان شمالی) خلافت خلفا را قبول کرده بودند، گیلان سفلی کاملاً استقلال داشت. هر کسی که مورد غضب خلفای بغداد دوری واقع میشدند نزد گیلانیها محترم بوده و از او پذیرائی شایان میکردند. برای اولاد علی و فاطمه که از جانب عباسیها بخشونت با آنها سلوک میشد، در موقع زحمت و سختی، گیلان یک پناهگاه مطمئنی بشمار میرفت و در اینجا در قبال مجازاتهای سخت مورد احترام و محبت واقع میگرددند و غالباً "مانند مهمان میزیستند. امروز قبر آنها فراوان در جنگلهای گیلان دیده میشود. همینها بودند که اصول زرتشت را کم از بین برده و جای آنرا برای اسلام تهیه میکردند. بیشتری از تکایا و مقبره آنها در جاها نیکه سا بقا "معبد زردشتیها بوده ساخته شده است."

یستند

خلفای اموی ملل تابعه بویژه ایرانیا ن و زرتشتیا ن را بنظر حقارت و پستی مینگرده و هر نوع شکنجه و آزار بر آنها روا میداشتند. زیرا که ایرانیا ن خاندان علی را محترم میشمردند و مخصوصاً تبرستان پناهگاه آنها بود و غالباً در قلمرو فرمانروائی اسپهبدان زرتشتی مانند

مهمان میزیستند و کم در بین مردم آنجا رخنه کرده اسلام را جا یگزین دین زرتشت نمودند.

اسپهبدان غارنوندی

نژاد این خاندان به سوخرای پهلومی رسد که یکی از خانواده های هفتگانه پهلوی بودند. در اردشیر خوره فارس نشیمن داشت و قبا در ازا سارت هیا تله رها بخشید اما رشک و رزان گوش قبا در نسبت با مسموم کردند و قبا د خدمات او را فراموش کرده بقتل آورد. فرزندانش به بدخشان مهاجرت نمودند و نوشیروان را در جنگ با ترکان یاری کردند. نوشیروان از کرده پدر ز آنها پوزش خواست و با خود بایران آورد زرمهر برای در بزرگ به سیستان رفت و غارن برادر کوچک تبرستان را برگزید. پادشاهی خاندان غارنوندی در تبرستان بسال ۵۷۰ میلادی آغاز میگردد.

اسپهبد غارن یکم ۵۷۰-۶۰۹ میلادی اسپهبدوندای یکم ۶۰۹-۶۶۶ میلادی مورخان اسلامی نام او را بغلط البندا ضبط نموده اند مدت پادشاهی او را ۵۲ سال آورده اند. اسپهبد سوخرا ۱۰۵۴۰ هـ اسپهبدوندای دوم ۱۰۵-۱۵۰ هـ اسپهبدوندای دهم ۱۵۰-۲۰۰ هـ اسپهبد غارن دوم ۲۰۰-۲۰۲ هـ اسپهبدمازیار ۲۰۲-۲۲۴ هـ

اسپهبدان باوندی دسته اول

با و سر خاندان این سلسله پسر شاه پور پسر کاوس فرزند بزرگ قبا دست کسه او را بلقب پدشوارگر بفرمانروائی تبرستان منصوب نمود. خاندان باوندی منسوب با و است. آنها به دسته تقسیم شده اند. فرمانروائی دسته اول از سال ۴۵۵ تا ۴۶۶ هجری ادا مه داشت و آخرین آنها اسپهبد غارن دوم مینا شد، اسپهبدان باوندی در کهستان پریم فرمانروا بوده اند. در این مدت مردم کهستان و پادشاهان نشان پیرو کیش اشوزرتشت و در راه و روش نیزی پیرو نیان باستانی (دوره ساسانی) بوده و در ملیت و مذهب و رسوم و آداب ایشان در مدت پنج سده، اندک خدشهای روی نداده است طبق سنن باستانی فروش زمین مزروعی قدغن و دفن مردگان بیگانه در گورستان نشان ممنوع بود. صاحبکتا بحدود العالم من المشرق والمغرب مولفه ۳۷۲ هـ میگوید گوه قارن (مقصود کهستان پریم) ناحیتی است که مرا و راده هزار و چیز ده است و پادشاه او را اسپهبد شهریاری کوه خوانند (اسپهبد شهریاری رسوم) و این ناحیت است آبادان و بیشتر مردم وی گبرگانند و از روزگار مسلمانی با ز پادشاهی این ناحیت اندر فرزندان با و است. " فرمانروائی دسته دومی این خاندان از ۴۶۶ تا ۶۰۶ هـ و با اسپهبد حسام الدوله شهریاری آغاز و کشته شدن اسپهبد شمس الملوک رستم پیا ن مییابد. فرمانروائی دسته سوم از ۶۳۵ تا ۷۵۰ هـ و با اسپهبد اردشیر آغا زوبا اسپهبد حسن فخر الدوله با خر میرسد.

اسپهبدان دسته اول :- اسپهبد با و ۴۵۰-۶۰۰ هـ و لاش از خاندان زرمهری ۶۰۰-۶۸۰ هـ اسپهبد سرخا با و ۶۸۰-۹۸۰ هـ اسپهبد مهر مردان ۹۸۰-۱۳۸۰ هـ اسپهبد سرخا بدوم ۱۳۸۰-۱۵۸۰ هـ اسپهبد شروین ۱۵۸۰-۲۰۰۰ هـ اسپهبد شهریاری اول ۲۰۰۰-۲۱۰۰ هـ اسپهبد غارن ۲۱۰۰-۲۵۴۰ هـ اسپهبد رستم اول

استنداران با دوسبانی ۶۱

۲۵۴-۲۸۲ هـ اسپهبدشروین دوم ۲۸۲-۳۱۷ هـ اسپهبدشهریار دوم ۳۱۷-۳۵۴ هـ اسپهبدداری اول ۳۵۴-۳۶۲ هـ اسپهبدشهریار سوم ۳۶۲-۳۹۷ هـ کتیبه پهلوی برج لاجیم سوادکوه برقبر اوست . اسپهبد سرخا بسوم ۳۹۷-۴۱۰ هـ اسپهبدغارن دوم ۴۱۹-۴۶۶ هـ جری .
دسته دوم اسپهبدان با وندی هشت نفرند . در این دسته اسپهبدانی هستند که بظا هر مسلمانان را با طناً زرتشتی و در پیروی راه و روش باستانی کوشیده اند . اسپهبدحسام -
الدوله شهریار ۴۶۶-۵۰۳ هـ اسپهبدنجم الدوله غارن ۵۰۳-۵۱۰ هـ اسپهبدشمس الملوک رستم ۵۱۰-۵۱۲ هـ اسپهبدعلاء الدوله علی ۵۱۲-۵۳۲ هـ اسپهبدشاه غازی رستم ۵۳۲-۵۵۸ هـ اسپهبدعلاء الدوله شرف الملوک حسن ۵۵۸-۵۶۷ هـ اسپهبدحسام الدوله شاه اردشیر ۵۶۷-۶۰۲ هـ اسپهبدشمس الملوک رستم ۶۰۲-۶۰۶ هـ کشته شد و سلطنت بدست مغول افتاد .
دسته سوم از اسپهبدان با وندی :- در روزگار ان هجوم مغول بایران رشته مورکشور داری ما زندان بواسطه خرابیها و قتل عامهای فراوان که گروه خونریز و سفاک مرتکب میگشتند از هم پاشیده و پیریشان بود . بگفته میرظهیرالدین مرعی " ملک حسام الدوله اردشیر بن کینخوا ربن شهریار بن کینخوا ربن رستم بن داران شهریار که او را ابوالملوک گفتندی در سال ۶۳۵ هـ خروج کرد و سلسله کینخوا ریه را تشکیل داد که دسته سوم از خاندان با وندی میباشد . " شماره اسپهبدان این دسته به هشت نفر میرسد و آخرین آنها ملک فخرالد بواسطه عدربرا در زن خود بقتل رسید و با کشته شدن او خاندان با وندی پایان پذیرفت .
دوره پادشاهی آنها ۱۲۵ سال از ۳۵۵ تا ۷۵۰ هجریست . این دسته از اسپهبدان که با حتمال قوی احساسات اسلامی آنها بر احساسات زرتشتیگری میجربیده یا بتخت خود را از ساری که عبور و مرور لشکریان مغول بود بآمل منتقل ساختند که اکثریت مردم آن شهر ، بواسطه تسلط ناپایان خلیفه و سادات در آنجا بزی اسلام درآمده بودند . چون اسپهبدان نامبرده از نسل با ووا زخاندان با وندی میباشد که صاحب اقتدار گردیده اند نامشان را با مدت فرمائروائی در زیر میآوریم .

اسپهبدحسام الدوله اردشیر ۶۳۵-۶۴۷ هـ اسپهبدشمس الملوک محمد ۶۴۷-۶۶۵ هـ اسپهبد علاء الدوله علی ۶۶۵-۶۷۵ هـ اسپهبدتاج الدوله یزدگرد ۶۷۵-۶۹۸ هـ اسپهبدنصیرالدوله شهریار بن یزدگرد ۶۹۸-۷۱۴ هـ اسپهبدرکن الدوله شاه کیخسرو ۷۱۴-۷۳۸ هـ اسپهبدشرف الملوک بن شاه کیخسرو ۷۳۸-۷۴۴ هـ اسپهبدفخرالدوله حسن ۷۴۴-۷۵۰ هـ .

استنداران با دوسبانی

استنداران با دوسبانی از نسل گیلگاو باره تا سال ۸۷۱ هـ فرمائروائی داشته اند . سپس بواسطه نفاق خانها بر انداختن خلی ضعیف و زیون گردیدند تا آنکه در سال ۱۰۰۶ هـ بدست شاه عباس صفوی منقرض گردیدند . رستم بهرام آیدان صاحب تاریخ تبااهی فارسین مینویسند " اولاد با دوسبانی تا سنه ۸۸۱ هـ در رستم دارورویان حکومت داشته اند . چندتن از ایشان از

آیین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاهی بواسطه حکام بنی عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان انقراضی نمیگرفت . "

استندار پادوسبان یکم ۴۰-۷۵ هـ ، استندار خورزاد ۷۵ - ۱۰۵ هـ ، استندار

پادوسبان دوم ۱۰۵-۱۴۵ هـ ، استندار ر شهریاریکم ۱۴۵-۱۷۵ هـ ، استندار روندا امید ۱۷۵-

۲۰۷ هـ ، استندار عبدالله ۲۰۷-۲۴۱ هـ ، نخستین کسی است که بگفته صاحب تاریخ تبرستان

پس از اسلام ، بظاهریا بحق اسلام پذیرفت و درسلک شیعیان درآمد و فرمانروایان علوی

را درتبرستان شمالی بروی کارآورد . استندار افریدون بن غارن بن سهراب ۲۴۱-

۲۶۳ هـ ، استندار پادوسبان سوم ۲۶۳-۲۸۱ هـ ، استندار شهریاری دوم ۲۸۱-۲۹۶ هـ ، استندار

هروندان بن بنداردیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۲۹۶-۳۰۸ هـ ، استندار شهریاری بن

جمشید بن دیوبند بن شیرزاد بن افریدون ۳۰۸-۳۲۲ هـ ، استندار محمد شمس الملوک ۳۲۲-

۳۲۲ هـ ، استندار ابوالفضل محمد ۳۲۲-۳۴۶ هـ دو نفر از استنداران بالاهو همچنان استندار

عبدالله ظاهرا سلام اختیار کردند ، بمناسبت نام اسلامی نیاید مسلمان تصور نمود .

چنانکه مازیار غارنوندی بدست مامون خلیفه عباسی آشکارا اسلام پذیرفت و بنام محمد

مولی امیرالمومنین موسوم گشت زرتشتی بسیار متعصب بود . همچنان علی بن العباس

المجوسی پزشک عالی مقام زرتشتی در شیراز (درگذشت ۳۸۴ هـ) حدود ۷۵ سال پیش از ابن سینا

شهرت خاصی داشت زرتشتی بوده . زرتشتیان هندی زردروزگاران گذشته وهم اینک

نامهای هندوان و نامهای دیگر بیگانه برخوردارند . استندار رحسام الدوله زرین کمر بن

فرامرزن شهریاری بن جمشید ۳۴۶-۳۸۱ هـ ، استندار سیف الدوله با حرب بن حسام الدوله

زرین کمر ۳۸۱-۴۰۸ هـ ، استندار رحسام الدوله ا ردشیر بن سیف الدوله با حرب ۴۰۸-۴۳۳ هـ ،

استندار فخرالدوله نما و ربن نصرالله بن سیف الدوله با حرب ۴۳۳-۴۶۵ هـ ، استندار ر هزار

اسب بن فخرالدوله نما و ر ۴۶۵-۵۰۵ هـ ، استندار شهرنوش بن هزار اسب ۵۰۵-۵۱۸ هـ ،

استندار کیکاوس بن هزار اسب ۵۱۸-۵۶۰ هـ ، استندار هزار اسب بن شهرنوش ۵۶۰-۵۸۶ هـ ،

استندار زرین کمر ۵۸۶-۶۰۵ هـ ، استندار شرف الدوله بیستون ۶۱۰-۶۲۰ هـ ، استندار

فخرالدوله نما و ر ۶۲۰-۶۴۰ هـ ، استندار شهراکم بن ناما و ر ۶۴۰-۶۷۱ هـ ، ناما پهلوی مهدی

فروح بن شخسان پادوسبان یکم در زمان استندار شهراکم بوسیله موبد برزین رام پور

خورزاد پور سفندیار بزبان محلی بسفارش استندار شهراکم بزبان محلی ترجمه میشود .

فرزانه گرامی مانکجی لیمجی هاتریا ، پارسی هند که در ایران برای بهبودی اوضاع

اسفند انگیز همکیشان خویش فعالیت مینمود ، بسال ۱۸۷۱ میلادی ترجمه ناما مبرده که

بالفبا ی دین دبیره نوشته شده بود بدست میآورد و پس از برداشتن رونوشت آن بالفبا

پارسی ، اصل ناما دین دبیره را با یک کتابخطی دساتیر که تاریخ کتابت آن ۳۵۸ هجریست

و بوسیله موبد نوبها ر کتابت شده به بمبئی بخدمت اردشیر جی سهرابجی دستور کامدین

دبیرانجمن اکابرصاحبان پارسی بمبئی ارسال میدارد. (برای اطلاع بفرزانگان زرتشتی ص ۶۹ رجوع شود).

نامه نامبرده که بفرمان استناد ر شهر اکم بن ناما ورچنا نکه گفتیم ترجمه شده، برای ایمنی از آسیب روزگار و حفظ ازنا بودی در آخر این فصل میآوریم. چنانکه ابن سفندی ر صاحب تاریخ تبرستان ترجمه نامه تنسرموبدان موبدارد شیربیکان ساسانی را که به گشسپ شاه پادشاه تبرستان نوشته بود در کتب خویش ضبط کرد و گرنه ما امروز آن نامه و تنسرو گشسپ شاه و اوضاع آن روزگار بی خبر بودیم.

استناد رفخالدوله ناما و ۶۷۱-۷۰۱ هـ، استناد ارشاه کیخسرو بن شهر اکم ۷۰۱-۷۱۲ هـ، استناد ارشمس الملوک محمد ۷۱۲-۷۱۷ هـ، استناد ر نصیرالدوله شهریا ۷۱۷-۷۲۵ هـ، استناد ر تاج الدوله زیار ۷۲۵-۷۳۴ هـ، استناد ر جلال الدوله اسکندر ۷۳۴-۷۶۱ هـ، استناد ر فخرالدوله شاه غازی ۷۶۱-۷۸۰ هـ، استناد ر عضدالدوله قباد ۷۸۰-۸۰۱ هـ، استناد ر جلال الدوله کیومرث ۸۰۱-۸۵۷ هـ، استناد ر ملک کاس ۸۵۷-۸۷۱ هـ، بگفته میرظهیرالدین مرعشی روز سه شنبه ۱۴ شوال اول مهرماه ۸۷۱ هـ دعوت حق را اجابت کرد. وی از جانب سلطان محمد پادشاه زندران و برادرش برای عرض تسلیمت به پسر ملک کاس و برادرش اسکندر بروز پنجشنبه ۱۵ ذیقعد موافق باول آبانماه قدیم ۸۷۱ هـ متوجه کجور گشتند. بنا بر تاریخ بانه میرظهیرالدین روزوماه زرتشتی را با روزوماه اسلامی میدهد شیوتیست که در آن روزگار آن یعنی قرن نهم هجری و ۸۵۰ سال پس از کشته شدن یزدگرد نفوس زرتشتیان در بخش شمالی ایران یعنی تبرستان و مازندران و گیلان و گرگان بیشمار بوده و گرنه تاریخ زرتشتی در وقایع روزانها ثبت نمیشد. پس از استناد ر ملک کاس پسرش ملک جهانگیر بجایش نشست و تا سال ۹۵۴ هـ فرما نروائی داشت و در همانسال مرد. پس از درگذشت او فرزندانش تحت حکم سلاطین صفویه فرما نروائی میکردند. خاندان استناد ر پادوسبانی بسال ۱۰۰۶ هجری بدست شاه عباس بزرگ صفوی برچیده شد و تمام تبرستان جزوقلمرو سلطنت آنها گردید.

نامه مهدی فروح بن شخسان

بنام یزدان

نامه اور خسرو دادگریا دشا هرستمدار نشاندارا ژشاهنشاها ن اویژه با دوسبان گاوپاره از بنده مهدی فروح بن شخسان.

نماژا وعه دادار اورمزدرا یومندکه مان آفریدوستایش او عه بزرگ دار که پرستید په زرا تشنت اسپنتمان دین و دانش. سپاس او عه دادار و هه اوزینی که ایرهیم نهانیر، و هدین هیم نه

اکدین و آبا دا و عه و خشوران و خشورکه مان اژا هریمن گجسته پهریخته ، و پس درود مرترا که نگهبان و هان و پاسدار دین و هچا شیدارانی ، دادا را ورمزدت بورج و خروه خویش خجسته و فیروز کرداره ایدون باد ترا ج

مرا کام زین آهنجیدن آنکه مردم همی و اجند که ردان و دستوران و هیربدان و دین داوران آن بوم و بر ، اژ دستور دینیا را ژرده و نه خشنودند و نفرین همی کردند و پهریمنی همی نام برند که و هدین ما ز دیسنی و راه فرارون بهشته و دروندگشته و هیا رومنده و ناکاران شده و تازیان را او عهدین آوری رهنموده ، پن اژ شده ها و کنونه نه آگهند که وی تاروژ و دردان اژگیتی په این دین او رمزدنوترا و یگمان تربید ، او عه خروه و ویژه و هدین ما ز دیسنان ایستید ، پنا هم او عه دادا را ز اهریمن گناه مینو .

نخست که ردان و دستوران و تره پدش کردند بها ماوران وشت ، محمد کیش آورتازیان اندر سالاری بوها له منذرتازی آنجا بید ، بوها له اژ دانش و نگارش بهره اش نه بید ، اژ دینیا ر آرزو کرد که مزدانش محمد را آموزگاری کره ، وی هم پذیرفتا و را اژ پرمان دین و هدانش و بینش و فرا رونه بیا گاهانید .

دربا ردوم که اژ و تره دستوران و شته په مه دینه آمد محمد با لیده و بر شده و بوها له کش ستر کرده اژگیتی و درده بید . بانام فرزند ی زنش را گرفته ، چیز و خواستهاش را بدست کرده با ابوبکر و طلحه و عثمان و زبیر و عبدالرحمن و عمر و عمار و بلال و ابوذر و صهیب و مقداد و دیگر سالاران تازی که با گروه و شکوه بیدند بهم دادستانی په تارات چیزهای مردم تخشش کردی .

دستور دینیا ر ، محمد را بدید بشناخت و کنشش دانست و از آنش با زداشت و بیغون نهید که رهی بنیا دنهه تا تازیان که په ددان و خرفسترا ن همی مانندا زبت پرستیدن گردا نه و په یزدان پرستی آره و کاری کره کش نام ارجومند شوه ، محمد خست و و خشنود شده از آن کنشنه زشت بگردید و آنان بهیا ره دینیا را ژوستا و وستا تیرو پیما ن فرهنگ پرمانهای آئینی را په تازی پای چم کردند و قریش را اورآن توختند .

در آغا زرای کشورستانی شان بسرنه و دین ایشان را روی روائی پدید نه بید ، اما چون استار بهیا ره شان بید و بخت از ما روی تا بید ، دستوران و هیربدان پرمان دادا ر و فرارونه کنش بهشتند و دشت و دژ ه و خت و دژ ه و رشت گشتند و خدیوان و خسروان کشور را برانداختند و رنه کجا آن تا بتازیان را بید و توان که با خسروان ماکا ر زاکرند .

هنگامیکه شاهنشاه مینو آرا مگا پرویزا و ربا ددان تیره روان پیام کرد که محمد و همدستانش را او عه درگاه فرسته ، اژ پلیدا ندرونی خویش پدش درنسا خته سخنان ناراست او عه پادشاه ننگا ریده بگوشن و پتت آن تازی مردا ژ راه به نشدی و با تیغش می شمرد ، یا په شاهنشاهش گسی می کرد هنگامه بدینجا نکشیدی .

و دستوران مردم کشور را و تره نکرده و نیا زرده بیدند ، بچهره مهتران ایران درنهایی

عمره‌ها ره کردی . از بدان مدارکه از مردم کشور اژدستوران خشنود بیدند ، تازی سپه را اورهیچ مرز ره ندادی .

ورگجسته ما هوی سوری کش دادا را اورمزدپا دا فراه کره یزدگرد شهنشا هرا نکشتی ، تخت و تاج ما مرتا زیان راکه دادی . چه نگارم چون نیک وینم ویشتر ونا ه اژ خود ما ته واژستی بخت ونا هیاه استاره وپا دا فراه کارها که او عا یین خواری اندریم .

چین اژین پیش بکیفربزه مردم که از جمشید گشتند و او عه بیورا سب تازی پیوستند و برای آن سترک برکشیده دا ورنه راست سخنان را پاک دادا رساله های دراز گیتیان را در استم اندر داشت .

کنون هم اژونا ه و بزه دستوران ساسانیان را نژاد برافتید و دروندا ن چیره آمدند . ات خوانده بوت که اژ این پیش هم اژنا راستی دستوران ، ایرانیان را چه رنجها فتید هنگامیکه دا رای دارا براه گشتند شهریاری اژ خاندان کیان سپری شد . سالها این کشور بی فرارونه وها ل ماند تا بیگانگان اورکشورداری برشدند . اژ شاها ن آن گروه یکی نا پرمان دین اورمزدکار کرد و دخت خویش بزنی گرفت ، دستورانش پا دا فراه نکردند و مروی را بهیاه شدند . که نوزجددینان را بروهان هزوان همجا دراز ه واژشومی آن نهاده نهاد آن خانواده و نام و نشان شان اژ اسکندر بر باد شد .

پناهیم په یزدان ، شد آنچه بایستی وشوه آنچه شدینه نوزا یزدرا سپاس که تودرنشیم و خاندان خویشی ووهان را بفرّدا وربهیاه خودنگاه میداری ، خواهیم اژ یزدان که تا دیر گاهت بمهر و خوره خویش فیروز و بلسند و برتر داره .

چین وینم که خروه با این گروه هم نمانه ، چه دروستا تیر یزدان واجه که وپودحم تویم فرزام نودکا شمرندچم هودز سو فنورکا و سروجیمام هودهام هائم هزتونا فیوا مرفه رمداک و نماینده زالدج .

نوز که سالها نا ودرده ، نهاده که آئین گرشان هشته زیرپا و بر باد شده و از نو بر بستها گزارده ، آئین گرشان هماره اش واته از پیروانش خواسته مردم بکنکی و دژ آهنگی برند و اوربندگان یزدان بدی کردند و در روز پسین اژ دیکر و خشوران شرمندگی با شد و یزدان کیفر پرما یه ، با این آیین اور نام آئین په بردن ونا چیز کردن خواسته مردم ان دست گشاده و زین صدبار شمردن کرفه گیرند ، شگفت ترا اینکه خود را مسلمان خوانند و اژ خاک مردگان هیاه جویند آنرا نماژ گزاردن سودا نند و اژ جندارتنی اژ بر فروشان تازی کیش زنی باشوی از کیش دیکر وینه و مهرش اوردل گیره شویش را تبا ه کره آمیزش با آن زن وی را بایسته و زند آورشوه . وهم گوند با هرکس که نه اژ کیش ایشان بوه رزم بایدا کردن ارا ورا بکشند گروثمان نشیم شوندور خود تبا ه شوند هم په مینورسند و پدین نا راست راها وکاست اندیشه ها چنان وتره بنیا دکرده اند که آهنجیدن نیارم .

وچنان پدیداره که بدین نزدیکی بجز نامی از ایران نبماند و او را ته هر زمان درست آید که چونش بگرفته په عمر آوردند، ویرا بتازی کیش توخت هر زمان نه پذیرفت و بواج بلند بر آئین شان نفرین کرد، بدین روی عمرخواستش برانداختن علی نگذاشت که از نژاده خسروا نه کشتن سزاوار نه عمر درگذشت.

گفت چیزی تو زتابت و او اهلیم هر زمان ویرا نه آرزوئید تا آباد سازه او پرمان عمر همه ایران گشتند و نا دیدند، عمر هر زمان را گفت ویرانی چه آبادی تو زتابت و ازانی دارم، گفت تو ختمت آگاهان نیدن که نیانگان من کشور را چین آباد داشتند بوت که سالها نا و درد که از وتره تا زیان و این نهاد پستشان آبادی ای نیمانه.

اینک واته هر زمان با دیدش و آرزومهان با این زودی از ایشان رفته مهتران خود را همی شمرند و وتره و بیداد همی کردند محمد که مرت همگان از بر بستهای وی پای بدر نهادند عمر با مردم را په تباهی و کشتن داد تا از ترس با زبدهان کیش اندر شدند. با این در پرمان پرمائی خویش سزاواری فاطمه دخت کیش آورشان بر باد داد و نا بود نمود و در اندر برش شکست و بچه اش بکشت و او ته محمد را که در گمرگ برای علی واته بیدیا و دانست و بواج بلند واته های محمد را از ژوبیه و ده اش مرد و هم برهنمائی علی عثمان را بر انداختند.

و هم معاویه که از خویشان عثمان و پرمان نگذاشام بیدار و علی که محمد را پور برادر و ماد و جای نشین و مردی سخت دانا و دلیر و نام آور بید. بشورید و په کشتن اندر دادش. ویزید پور معاویه که بلند شد حسین و عباس پسران علی را بکشت.

و اینک سخت او رهم اندر آشفته و از خود همی شمرند، بر بست و نهادها ئیکه آئین گرشان نهاد شایسته بید، و درنا مه که په نام قرآنش و اجند و از سوی کردگار اشمرند که دینیا رهم اندر فراهم کردن آتش دستی بیده از آئین بهی بسیار نیکه و وهه بر شمرده و نور و زومهرگان و گهنبار را سزیده و خوشوریزدان راستا ئیده چین کش واته بید بن دین یزدان از خوشور زراتشت است و خود محمد و علی در همه جا از فارسیان ستایش کرده، روشهای ما را سزیده و گزیده چین کش واته با پیروان خود که قوموا علی سیدکم بدعب الاعجام و همش واته لوکان العلم فی الزیالوجده رجلا" من رجال فارس پای چم آنکه همی ایستید برای مهان خود بروش پارسیان و اربوب دانش اندر آسمان رسه مردم پارسی را و همیشه بدین نازیدی کش زادن اندرگاه شهریاری خسرو دادگر بیده و بنیان نامه شان بر سه چیزه.

یکی یزدان شناسی و آمیخی دانش که آنرا پی هیچ گردش از تیمار و ستا تیر و وستا اورتازی زبان اندر برده چین که هوزا میم فمه زدان هزه زماس و زماس هر شیور هر دیور را قل اعوذ برب الفلق من شر ما خلق و من شر ما سدا اذا حسد و قل اعوذ برب الناس ملک الناس اله الناس من شرو سوا س الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس آهنجید و

فہ شیدشمتای ہرشنده ہر ششگر زمریان فراہیدور را بسم اللہ الرحمن الرحیم وبیش از این گویا .

دویم بر بستہای کیشہ پیشی زانہم برسای ما پہ مگر چند روش کہ بگونہ خواستاری زمین و ہوا ی نازکانہ ارچہ اژدانہش و فرزانگی و فرہنگ و پزشکی بیرونہ پن وی را و ناہی نہہ چہ اربدان گون فرمان نکر دی تازیان دشتی کہ جالش اندو بدوان خستوما نندی و آئین شرم و راہ آزر مندانستندی و درما و و خوہر و اخدر و دخت و بیگانہ درہم آگشتی جدائی نگذاشتندی و ہر دم با یکی ہم آگش بیدی کجا آوردین و راہ وی اندر آمدی و خدا شناسی پیش گرفتی .

برخی بر بستہای کیشش کہ با خرد و دانش نہ راست آہ بہ خواستاری کنونہ تازیان و تازگان بیدویکی از راہہای اشان اینہ کہ تا چہا رزن عقدی ستانند کہ آنہا را زمانی ننہند کہ تا چندگان ہشان نگہدارند و دیگر ہر چہ خواہند بنام صیغہ و متعہ زن گیرند کہ زنی تا ہر روز کہ خواہند بہائی اندر سالاری خویش آرنند و چین آن روز بسر آہ ویرا برانند و زن عقدی را ہم ہر گاہ نخواہند اژ خویش توانند راندن و آن را طلاق واجند .

سخت این روش نکوہیدہ و نا زیبا ہہ کہ مرد زن خویش را اندر آگوش دیگری ہلہ واژ خویش برانہ پن باز زان راہ کہ تازیان رازین پیش بید کہ روش زنا شوئی نداشتند و نام نمیگذاشتند و چون جانوران با ہم آمیزش ہمی کردند بہاست .

و ہمیشہ و اتہ شصت من آب کہ اندر جائی ستادہ بیدرواست کہ صدتن ہوشاسفی اندر آن روہ ارچہ نہ نیکو بویہ اما چون اندر تازگان آب کم یا بہ و با شنندگان این مرز بسالی یکبار ہم پیکر خویش را با بنشستی با زاین ہم نیکو با شد .

سدیگردا ستان و کارنامہ ہا یہ کہ اژتورات و انجیل با آہنجیدہ کردہ و افسانہ اژہرکس اشنفتہ نبشتہ ، چہ افسانہ سرائی را در تازیان ارجی بزرگ بیدہ و بیشتر مردم این کشور پیروان سرخ شبان و عیسی اند و جز این کارنامہ و داستانہی ندارند و اگر توختی جز آن آہنجیدن پی از بدانش نکشتندی .

بہمہروی نامہ نخستین کہ انگیختند چندان ناپسندیدہ نہ بیدما چون در کیش آوری اور پرمان روائی بر شدند و عثمان اورجای محمد نشست بیوترہ و آزار از ہمہ جا آن نامہ فراہم کردہ تما مش بسوجا نید و اژ قرآنی ساخت و اندر مردم انداخت کہ کنونہش دارند . نیکوئیہا کہ اژ آئین بہی اندر آن بیا دبید پدر کردہ و پیشی اژ بر بست و دہنا دہا ہم پہ گردانید و دیگر ایشان را ہم ارجی نما ندہ .

و این یزید که کنون پرمانگذاره سخت راه بیداد گزیده را اورشما پیام کند ویرا گردن منهد که بزه گراست و از خدا با زگشته و مهتران کیش خویش را هم کشته .
 من بنده بهر آگاهی و او یگمانی آن خسرو دادگرو همه دستوران و وهان رستم دار بر این که دینیا را آئین بهی نهشته و بریزد نهاده نیاکان استوان بیده از محمد نامه سته بیدم که از واته و سرایش علی نگاشته ازان باز نویسی بهرمز گسی داشته ام .
 وهم دینیا را ز عمر بیغون نامه سته که ارکشور ایران تازیان را شوه اندر آئین بهی ویرانی نیا رند و نگذا رند و بر آئین پاک کارندارند .
 اما پس از پیروزی از بیغون بگشتند و ایرانیا را اورتازی کیش خواندند و نامه خانهای بزرگ سو جانیدند و آتشکده ها را لاش و تارات کردند اورمزدا و خشیدار کفرکناد .

هم برای آسایش بهرام شاد پور خیر اندرس که از نژاده آذرباده و دیگر دستوران مگشته چین پیمان نامه از علی سته ام هر سه با این نامه است در گنجور آتشکده اندر سپارند که شایدمانی بکار آید .
 و بفرمایند دستوران مردمان را کشور را از راه آئین آگاهند و آسایش وهان را از یزدان توزند و برادر مرا هم خدامرزی دهند و از بیغاره و بدگوئی بگذرند تا یزدان کامها اندازیده دهید فیه یزدان کامه باد تراج .

سهران ، رسد . تاریخ زرتشتیان پس از ساسانیان . تهران : بی تا ، ۱۳۶۰ ، ۵۰۲ ص ۵۰۲

خانندان زیاری

سرخانندان زیاری مرد آویز ۳۱۶ - ۳۲۳ هـ زرتشتی بود و سایرین از مردم دیلم ، احساسات زرتشتیگری نداشتند یا ضعیف بود . لذا از آنها نام نمیبریم . خانندان زیاری در ۴۳۵ هـ خاتمه یافت .

دیلیمیا ن

ئی

پس از پایان یافتن خاندان ساسانیان و شاهنشاهی پارسیان، قلمرو فرمانروایی آنان بدست مردم شبه جزیره عربستان افتاد. فرهنگ و آثار تمدن و دین ایرانیان دستخو بازیچه مردم نیمه وحشی آن روزگار گردید، که بغیر از تاخت و تاز و چپاول و خونریزی، فرهنگی دیگر سراغ نداشتند. شهرهای ایران یکی پس از دیگری، چنانکه گذشت بتصرف اسلام درآمد. مگر با شنیدن رشته کوهستان البرز که بیشتر آنان دیلمیان و پتوران یا مردم تبرستان بودند که راه دخول بیگانگان را بخاک خود با همت و مردانگی سد نمودند و با وجود کشورگشایی تازیان و هیبت و تهاجم آنها که نیمه از قلمرو رومیان را نیز مسخر ساخته بودند، با دلاوری و وارد ساختن ضربات سهمگین در جلو آنها ایستادگی نمودند و تا چندین سده آزادی و استقلال داخلی خود را ادامه دادند.

مردم تبرستان بزرگترین و نیرومندترین دیلمیان بودند. اسپهبدان خاندانگان و باور یا بگفته مورخان اسلامی آل دابویه که در بخش شمالی کوهستان بردشت و هامون و کناره های دریای خزر فرمانروایی داشتند، با بستن پیمان، از ورود تازیان و جنگ و خونریزی در قلمرو خود جلوگیری بعمل آوردند. اما پس از مدتی خوی غارتگری، تازیان را بر آن داشت که با حيله و تزویر، در آنجا راه بیا بند و پادشاهی خاندان دابویه را برچینند.

اما دیلمیان برخلاف پتوران که بتاخت و تاز خو گرفته و چهار هزار نفر از آنها چنانکه گذشت در جنگ قادسیه اسلام پذیرفتند و در قلمرو اعراب اقامت گزیدند، تا از غارتها و چپاول سهمی ببرند، بقیه در قلمرو خاک خویش در شمال ایران در کمال آزادی زیسته و در دشمنی و کین توزی با تازیان سرسختی نشان دادند و آنها را راحت نگذاشتند و گاه و بیگاه بردسته های آنها حمله کرده از کشتار و چپاول خودداری ننمودند. حمله های آنها ناگهانی و کشتار و چپاول آنها آنی و بسرعت تمام پایا می یافت. فرماندهی اعراب برای جلوگیری آنها و دفاع خویش، قزوین را پایگاه و ساخلو خود قرار دادند و گروهی از جنگجویان ورزم دیدگان خود را در برابر دیلمان نشانند.

بگفته صاحب شهریاریان گمنام "تا او آخر قرن سوم هجری این ترتیب میان دیلمیان و مسلمانان برقرار و بیش از ۲۵۰ سال جنگ و زد و خورد پیاپی در کار بود. دیلمیان از بزرگترین و سهمناکترین دشمنان اسلام شمرده میشدند و حمله و هجوم نا بهنگام و بیباکانه آن گروه ضربالمثل بود. خلفا هر که را بوالیگری جبال (عراق عجم) میگماردند، وظیفه او بود که با دیلمیان جنگ کرده، جلوتاخت و هجوم آنها را بگیرد. در همین زمانها است که حدیثهای از زبان پیغمبر در فضیلت قزوین و ثواب نشستن در آنجا روایت کرده اند. از جمله بگفته صاحب معجم البلدان و نزهت القلوب دروازه قزوین " فرمود قزوین یکی از درهای بهشت است و هر که یکروز و یکشب در آنجا بنیت جهاد نشیمن کند بهشت بر او واجب

شود. " معلوم میشود که سهم و رعب دیلمیان، مسلمانان را فرا گرفته، کنی مایل بنشستن در قزوین نمیشده. این حدیثها را برای تشویق و برانگیختن مردم روایت کرده‌اند و گرنه چنانکه یا قوت حموی متذکر شده صحت آنرا نتوان باور نمود. "

بزرگی و توانائی اسلام و تازیان در آن روزگار بغایت درجه رسیده و قلمرو فرمان فرمائی آنها تا بکوههای پیرینه در اروپا و مرز ترکستان چین در آسیا گسترده شده و این مردم از کوهها و جنگلهای سخت گذشته و کشورگشا ئیها کرده بودند. اما نتوانستند یکمشت مردم کوهستانی ایرانی را در شمال ایران پایمال و بزبون خویش سازند. تصور نشود رشته کوههای البرز، سد پیشرفت آنها بود، زیرا اعراب از چنین کوهها گذر کرده بودند، بلکه مردانگی و دلآوری دیلمیان و تپوران و جانبازیها و پهلوانیهای بود که آنها در نگاهداری خاک زاد بوم خویش و جلوگیری از دشمنان بیگانه از خود نشان میدادند.

بگفته کسروی " تیره دیلم تا قرن هشتم هجری وجود داشته و از تیره گیل و باشندگان گیلان جدا بوده‌اند. در قرن مزبور بگفته میر ظهیر الدین مرعشی، کیا یا ن زیدی، انبوهی از آنان را کشتار کردند و گویا آنچه با زمانند با گیلان درآمیختند و نام دیلمی از میان رفت. ولی بی گفتگوست که گیلکان امروزی فرزندان و بازماندگان هردو تیره‌اند. "

نخستین پیکار روز دو خورد دیلمیان با اعراب در سال ۲۲ هـ پس از جنگ آنها و ندیده است. در آن هنگام همدان و اصفهان و پارس بتصرف اعراب درآمده و یزدگرد آخرین شاهنشاهی ساسانی خراسان را پناهگاه خویش قرار داده و سپاه و لشکرشاهنشاهی پراکنده و در بدر شده و مردم هر شهر و منطقه‌ای برای دفاع و نگهداری خود در تلاش و کوشش بودند. باشندگان دیلم در آن وقت زیر فرمان سرداری یا پادشاهی بودند که موتا نام داشت. این سردار با گروه خود از کوهستان سرازیر و درستی میان قزوین و همدان، بگفته کسروی با پیشقراولان تازی به نبرد و پیکار پرداختند. مردم ری و آذربایجان نیز در آن هنگام با سربازان خود بدیلمیان پیوستند و متفقا براعراب حمله و قلمرو خود را از خطر و تهدید فوری آنها حفظ نمودند. سردار سپاه آذربایجان را نام اسفندیار بود و او رستم سپهسالار معروف ایران را که در میدان پیکار قادیسیه کشته شد برادر میگشت. سردار سپاهری بزرگی بود بنام فرخان زبندی یا زببنده، اما سپهسالاری هر سه لشکر دیلم و ری و آذربایجان را موتا داشت. موتا با سپاهی انبوه برزم اعراب حرکت کرد. نعیم بن مقرن سردار سپاه تازیان نیز با نیروی آماده خود از همدان بمقابل دیلمیان شتافت. دوسپا درواجر و دبین قزوین و همدان بهم برخوردند و پیکاری سخت روی داد. بگفته طبری سختی این جنگ با جنگ آنها و نند و دیگر رزمهای بزرگ هیچ کمتر نبود. نفرات بیشمار از طرفین در میدان پیکار جان دادند. موتا سپهسالار لشکر دیلم نیز در میدان افتاد و سپاهیان

بی سرداران ایرانی ما نندرزهای دیگر که در گذشته یا دشت با ایستادگی نیا ورده پراکنده و در بدروره خانه نما ن خویش برگرفتند .

تا زیا ن بگفته تا ریخنویسان خبر پیروزی خود را بمدینه فرستادند و با دنبال کردن سپاهیان ایرانی بقزوین وری روی آوردند . در بین راه با زیدسته دیگر از رزمیان دیلم وری که دوباره جمع شده بودند برخوردند و با زبا آنها به پیکار پرداختند . در این باره اعرای نیروی خود را دودسته کرده ، دسته ای بسمت آذربایجان واران و ارمنستان فرستادند و دسته ای روی بخراسان نهادند و چنانکه گفتیم با پادشاه تبرستان شمالی پیمان مودت بسته و آن شهر را بحال خود گذاشته به پیشروی بخراسان ادامه دادند . اما مردم دیلم بجز دشمنی و کین توزی روئی با اعرای بنشان ندادند و کینخواهی را دنبال کردند و در مواقع فرصت بر اعرای بحمله و تاخت برده از کشتن روچپا و ل آنها فروگذاری نمینمودند تا آنکه تا زیا ن ناگزیر گشته قزوین را با رزمجویانی مجرب پایگاه ساختند . بگفته بلاذری ، کثیر بن شهاب در زمان خلافت عمر بن خطاب ، و سعدوقاص والی کوفه در سال ۲۵ هـ بر دیلمیان بتاختند و گروهی کثیر را بکشتند . بگفته طبری در سال ۶۱ هـ مردم دیلم بدستی تاخته آنرا متصرف شدند و والی کوفه عمر بن سعد چها ر هزار کوفی رزمیده را بدفع آنها فرستاد . عباسیان در زجر و آزار و حبس علویان میپرداختند و آنها ناگزیر پنهان و خاموش مانده و یا آنکه فرار اختیار میکردند ، سختی و محکمی کوهستان تبرستان و دلیری و مردانگی دیلمیان در سراسر عالم اسلامی آنروز معروف بود ، لذا آنرا پناهگاه خود قرار میدادند و فرمانروایان زرتشتی نیز آنها را گرمی داشته پناه میدادند . پس از آنکه ما زیار بواسطه عدروخیانت برادرش کهیا ر گرفتار کارگزاران خلیفه گردید چون از دارائی او پرسش شد همه رانشان داد . در مورد دفاین از کهیا ر برادرش سند گرفتند که در موقع خود در ساری حاضر کند . مورخان صورت دارائی ما زیار را چنین داده اند .

- ۱- نقدینه ۹۶ هزار دینار ، ۲- هفت دانه زرد گرانبها ، ۳- ۱۶ دانه یا قوت سرخ ، ۴- هشت بار از جامه های رنگارنگ از پارچه های گرانبها ، ۵- دیهیم یا تاج مرصع مکلل یک دانه ، ۶- شمشیر با نیام زر و گوهر نشان یکدانه ، ۷- دشنه گرانبها یکدانه ، ۸- حقه پراز گوهرهای گوناگون یکدانه ، بگفته ابو محمد پسر بن آملی که زمانی دبیر مخصوص ما زیار بوده در آن حقه گوهرهایی نشانده بودند که بهای آن بهجده ملیون درهم میرسیده . بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام کهیا ر طبق سندی که داده بود دفاین و خزاین ما زیار را براسترا ن پار کرده بساری میبرد که در بین راه با ۱۲۰۰ تن از دیلمیان روبرو شد . با و گفتند که به برادر خود بزرگ ما رحم نکردی و دوروئی کردی و او را بدست دشمنان سپردی و اکنون دارائی او را میبری که بتا زیا ن و دشمنان ایران و ایرانی سپاری . بر سر او ریختند و وی را کشتند و دارائی ما زیار را بتصرف خود در آورده بدر رفتند .

یحیی بن عبداللہ از نوادگان امام حسن با شاره فضل بن یحیی برمکی بسال ۱۷۵ھ بدیلمستان پناہ بزد. یحیی در آنجا بیرق دعوت برافراشت کارش پیشرفت کرد و علویان از گوشه و کنار بر او جمع گردیدند و ہارون الرشید خلیفہ وقت از این خبر پریشان خاطر گردید. بگفتہ کسروی "دیلمیان از ہمدستی با علویان نتوانستند خلافت عباسیان را بدست آنان براندازند. اما این ہمدستی و یاری سبب شد کہ کم اسلام پذیرفتند و از کوهستان خود کہ مدت دوسدہ ونیم محصور بودند در آمدند و با مسلمانان آمیز شدند و در اندک مدتی پادشاہان بزرگی از میان آنها برخاستند و ایران و عراق را زیر فرمان خود آوردند."

از فرمانروایان دیلمی بیخبریم، اما در سال ۲۲ھ بنام موتا برمییخوریم کہ ذکرش گذشت. پس از این تا اواخر سدہ دوم ہجری از نام سرداران و فرمانروایان دیلمستان خبری در دست نیست، با وجودیکہ دلوری و کین توزی آنها برخلاف اعراب در برگہای تاریخ ضبط است. اما در اواخر سدہ دوم ہجری نام پادشاہان و خاندان دیلم در تاریخ مورخان تبرستان و اسلامی یاد گردیدہ است و آنہم بطور اختصار. یکی از این خاندان جستانیان است کہ چہار یا پنج نفر پادشاہان آنها زرتشتی بودہ اند. تاریخ نویسان مسلم بطور عموم مردم دیلم را بیدین شمردہ اند، زیرا کہ با روہا و دژہای اسمعیلیان معروف بملاحدہ در قلمرو آنها واقع بودہ. نخستین پادشاہ جستانیان کہ نامش در دست است مرزبان پورجستان میباشد کہ بگفتہ طبری بسال ۱۸۹ھ دروری بخدمت ہارون الرشید رسید. طبری گوید "در این سال چون ہارون بری رسید، حسین خادم را روانہ تبرستان کرد. با اوسہ زینہار نامہ فرستاد، یکی برای شروین پدر غارن و دیگری برای ونداد ہرمزدنیای ما زیار سیمی برای مرزبان پورجستان خداوند دیلم. خداوند دیلم بری آمد خلیفہ جاہل بدو بخشیدہ برگردانید."

نام مرکبیریس از آخرین شکست از سامانیان بسال ۲۹۰ھ چون با تفاق جستان بدیلمان برگشت در آنجا بگفتہ کسروی "بساط راہنمائی و ارشاد در چیدہ بنشر اسلام در میان دیلمان و گیلان پرداخت و چون خود او کیش شیعہ زیدی داشت بلکہ یکی از دانشمندان و مولفان این طایفہ بشما راست ترویج این کیش میکرده و سدہ سال بیشتر جز این کاری نداشت و چون در این وقت نفرت دیلمیان از دین اسلام کمتر شدہ و بجهت آمیزش با علویان اندکانس و آشنائی بدین مذکور پیدا کردہ بودند انبوی از دیلمیان و گیلانیان اسلام و مذهب زیدی پذیرفتند بگفتہ ابن اثیر در حوادث سال ۳۰۱ھ از گیلان و دیلمان و آنچه در آنسوی سپیدرود تا آمل نشیمن داشتند دعوت نام بر پذیرفتند. نام سردر سال ۳۰۱ھ با گروه انبوی از ہمین پیروان خود با ردیگر بہ تبرستان تاختہ سامانیان را بیرون راند و تا گرگان تصرف نمودہ بحکمرانی نشست و دژباستانی چالوس را کہ از زمان ساسانیان ساخلوکاہ بود و پیران ساخت.

کارگزاران خلفای عرب در تبرستان و شورش تبرستانیان

نخستین کارگزار عرب در تبرستان ابوالخصیب مرزوق السندی است که بسال ۱۴۴هـ بفرمان منصور دوانیقی خلیفه طماع و خودخواه بر سر سپاه هی گران برخلاف اسپهبد خورشیددا بویه لشکر کشید و او را منهزم و کشورش را متصرف شد. سپس سردارانی با سپاه برای گشودن رستمدا رورویان شمالی فرستاد و آنجا را بدون پیکار فتح کرد. نسبت به مردم با مهربانی رفتار نمود و آنها را با لطف و کرم باسلام دعوت کرد. چون مردم از ستم و نارواییهای کارگزاران اسپهبد خورشیددا بویه، در رنج و بتنگ آمده بودند، دعوت او را با شادی پذیرفتند. ابوالخصیب سه سال در تبرستان شمالی فرمانروا بود و بگفته ابن اسفندیار "اول عمارت که اهل اسلام فرمودند مسجد جامع ساری ابوالخصیب فرمود روز دوشنبه ماه آبان سال ۱۴۴ هجری".

پس از او خازم بن ابو خزیمه التمیمی مرد خشن و متعصب دوسال در تبرستان فرمانروا بود و بسیاری از خاندانهای بزرگ و سران گروه را که از اسلام دوری می جستند برانداخت. بگفته شیخ علی گیلانی در گرگان بسیار کس بکشت و بگفته ابن اسفندیار بسیاری از جوه و اعیان گبرگان را قتل کرد. پس از او روح بن حاتم مردی سختگیر و فنانا تیک از جانب خلیفه به تبرستان آمد در روزگار فرمانروائی خود بقولی پنجسال و بقولی یکسال ظلم و ستم فراوان ب مردم و اتباع خود نمود و با زماندگان خاندان کهن را برانداخت.

بگفته ابن خلدون و اولیاء اللہ آملی نخستین شورش تبرستانیان برخلاف کارگزاران خلیفه در روزگار فرمانروائی عمر بن العلاء التمیمی و بسال ۱۶۷هـ بوده ولیک صاحب منتظم ناصری سال ۱۶۸هـ ردو بگفته شیخ علی گیلانی "در عهد حکومت او اهالی تبرستان و مازندران و ندادهر مزب و ندای بن السوخرا را بسلطنت برداشته، یکروز صباح تا چاشت موازی شصت هزار عرب را بقتل آوردند. اکثر آنها زنان ولایت را خواسته بودند، آن زنان دستهای مردان خود را بسته با اهالی ولایت می سپردند." ابن اسفندیار و میرظهیرالدین مرعشی شورش بالارا در روزگار فرمانروائی عبدالحمید مضر و بسال ۱۶۹ هجری میدانند.

صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام در مورد شورش تبرستانیان چنین آورده: "مردمان بومی ایزان با وجود پذیرفتن اسلام بدخواه یا بزور و جبر و تهدید، هیچگاه از زبان پدر و مادری دست برنداشته و پیوسته در نگاهداری راه و روش و آداب باستانی خود کوشا بودند. بویژه مردمان پشت کوههای البرز و نقاط دوردست، مانند سیستان و خراسان و ماورالنهر (ورارود) که یا از دستبرد تا زیان مصون و یا از دارالخلافت دورتر بوده و روح ایرانی، سالیانی دراز در ایشان باقی وزنده و نیرومند بوده است. این دسته مردمان که از استیلای عرب و فرمانروایان جور پیشه ایشان دل خوشی نداشتند پی فرصت بودند، تا بر ایشان بشورند، وزنده بودن ایرانی را بهمه بنمایانند."

تبرستان نیها (ما زندرانیا) که از جور و ستم کارگزاران اسپهبد خورشید را بویه آخرین اسپهبدگان و باره نژاد خسته و فرسوده شده و متحمل بسا شکنجه و آزار شده بودند هنگام رسیدن لشکر اسلام و نوید جان بخش ابوالخصیب تا زی که مسلمین و مومنین یسرا درند با مید و آرزوی آزادی و برادری بدور و ورا و گرد آمدند و با سلامیا ن پیوستند و گمان بردند که آیندگان ابوالخصیب نیز همان روش را دنبال کرده و خواهند توانست چند روز زندگان را بآرامش و آسایش بگذرانند ولی آیندگان پس از ابوالخصیب در اثر تعصبات مذهبی و نژادی چه بسا از خاندان کهنسال و بزرگان گروه را بنحوی از انحاء و بیبها نه هائی از میان برداشته و نابود ساختند، با برقراری بدعوتها و رسوم نوین، عوارض سنگین، مالیات گزاف، رفتار زشت و خشن، سختگیریهای بیجا و ناوران، افزون بر این دست درازی بزنان و مردمان بومی، توده را از خود و اسلامیا ن رنجانیده و دور ساختند و کارا بدانجا رسانیدند که کاسه شکیبائی مردم لبریز و بستوه آمده بچاره جوئی برخاستند و ناگزیر شدند که در زیر پرچم آزادی، استقلال بر بادرفته را بازستانده و از زیر بردگی و بندگی دژخیمان و میهمانان خوانده سر و پا برهنه رهای یابند.

در سالی که مردم تبرستان بشورش برخاستند عبدالحمید مضروب از سوی خلیفه مهدی بن منصور در ما زندران فرمائروائی میکرد. یکی از زنان مهدی دختر اسپهبد خورشید گاو باره بود که به همراه ما دروژنان دیگر و خاندان اسپهبد خورشید گرفتار اعراب شده بودند. در زمان همین مهدی حکیم بن هاشم معروف بمقنع در خراسان قیام کرد.

در همان روزگاری که عبدالحمید مضروب در تبرستان بود، استنادار شهر یاریکم از خاندان پادوسبانی پورپا دوسبان دوم در رویان ورستمدار و اسپهبد و ندادهرمزد از خاندان غارنوندی پور و ندادرغا رنکوه که فرشوادگرو سوادکوه با شد و اسپهبد شروین یکم از خاندان دستاول با وندپور سرخا بدوم در هزار جریب فرمائروائی داشتند. اسپهبدان ما مبرده بواسطه دست درازی و حملات کارگزاران عرب، مقر فرمائروائی خود را گذاشته در دورترین نقاط صعب العبور کهستان نشیمن اختیار کرده منتظر فرصت بودند، تا کینه خونخواریها و ستمگریها و ناموس دریهای اعراب را در تبرستان بگیرند.

اسپهبد و ندادهرمزد غارنوندی دلیر، جنگی، خردمند، با حزم و دوراندیش بود عواقب امور را بدرستی میپایید. ساکنین نواحی سوادکوه و امیدوارکوه و جایهای دیگر تبرستان که تحت فشار عمال عرب واقع بودند بپیشاورفته، برای نجات خویش یا وری خواستند. چون سرداران ایران باستان همواره نسبت بشاهزادگان ساسانی احترام فراوان قائل بوده و آنها را از خود برتر میدانستند. اسپهبد و ندادهرمزد نخواست بدون صلاح دید اسپهبد شروین یکم با وند که از خاندان ساسانی بود، پاسخ قطعی بآنها بدهد. اقدامات خود را منوط بکسب تکلیفها زانمود.

وندادهرمزدبیا اسپهبدشروین نامیرده و با مسمغان و لاش فرمای میا ندرود که در کهستان پیریم پناه گرفته بود و استندار شهریا ریکم پیا دوسبانی که آنگاه در رویا جنوبی و بقولی در کلار پناه گرفته بود، رویدا دو چگونگی های وقت و خواهش مردم حوالی دایر بر نجات ازستم اعرا برا در میان نها دوبنا بتصویب آنها، در برداشتن اقدامات موثری در آ زادساختن تبرستان، از تمام سران گروه و دهقانان پیمان وفاداری و جانبازی در راه پیشرفت منظور بگرفت و یکروز ساعتی را معین کردند که در آن وقت بقیام و شورش برخیزند و هر مسلمان و عربی را که به بینند بقتل آرند.

بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "سپهسالار وندادهرمزد در روز ساعست مقرر با گروهی از سپاهیان از هرمزدآباد مقرر خود بیرون آمد و نخست بمرکز سپاه اسلامیا تاخت کرد و هر که را یافت بکشت و دیگران نیز هر یک در حوزه خود، هر که را از مسلمانان در شهر و دهات و برزن و بازار و مسجد و گرما به و خانقاهها یافتند میکشتند و کارا بجایشی کشانید بودند که زنان تبرستانی شوهران مسلمان خود را از ریش گرفته از خانه بیرون میآوردند و بشورشیان سپرده گردن میزدند. سخن کوتاه آنکه در یکروز از مرزگرگان تا مرز گیلان دما را از اسلامیان درآوردند و گویند بیشتر از مسلمانان که از جنگ شورشیان دور و فرار کرده بودند، در جنگل و بیابانها و کهنسارها طعمه جانوران و درندگان شدند و جانی بسلامت در نبردند.

اولیاء الله آملی و میر ظهیر الدین مرعشی در کتاب خویش نام پاسگاهها شیکه در رویان برقرار شده و ۱۵۰۰ تن سرباز در آنجا جایداشته اند ذکر میکنند. ابوالعباس توسی که ایرانی و سومین نائب خلیفه در تبرستان بود و پاسگاههای زمان ساسانی را دوباره آباد کرد و سربازان اسلامی در آنجا بگذاشت و صورت آن در تاریخ تبرستان پس از اسلام آمده ۲۳۵۰۰ نفر سرباز در آن پاسگاهها پاس میدادند. سران و سپاهیان همه این پاسگاهها دستگیر و کشته شدند.

پس از شورش با لونا بود شدن بیگانگان، تبرستان بدست مردم تبرستانی افتاد و اسپهبدان دوباره بمقر پادشاهی خود برگشتند و آن سال ۱۶۷ یا ۱۶۹ هجری بود. در دوران شورش. عماد بن عمرا الذهلی و خالد بن برمک عامل خلیفه بودند در روی و چگونگی را بمرکز خلافت اطلاع دادند. سالم فرغانی معروف بشیطان فرغانی از جانب خلیفه ما مورس رکوبی شورشیان تبرستان گردید. سالم بگفته مورخان تبرستان سرداری بودند نیرومند، گردن کلفت، زبردست، بیباک، دلیر، زورمند و در رزم آزمائی برابر با یک هزار مرد و به همین رو نسزد خلیفه مهدی مقامی بلند و ارجمند داشت و همیشه به یک هزار مرد و به همین رو افزایم گردید.

سالم طر فتوجه و اعتما دخلیفه بود. بفرمان او با سپاهی گران و بسرعت از

کوتاهترین راه از سوی ری بمانندران و بگفته مورخان در دشت اسرم، جنوب خاوری شهر ساری ولیک بگفته ابن اسفندیار در هرزه مال نزدیکی آمل رسید. اسپهبد و نداد هر مزد سپهسالار شورشیان بنا بخواهش اسپهبدشروین یکم با سالم مصاف داد. سالم در روز جنگ براسبی ابلق که یکتا و بیما نند و در عراق عرب مشهور بود سوار شد و تبرزین بیست منه (۶۰ کیلوئی) خود را گرفته به نبرد و نداد هر مزد آمد. جنگ تن بتن در گرفت و سالم نخست با تبرزین حمله نمود و سپر معرو فگیلی و نداد هر مزد را دونیم کرد و سپس عمودی برگردن اسپهبد حواله کرد که کارگرنشد. آن روز تا شامگاه نبرد ادامه داشت.

اسپهبد و نداد هر مزد پس از پایان جنگ، بنا بر تاریکی با سپاهیان خود بهرمزد آباد مقرر فرمانروائی خویش برگشت. در با مدام بخوردن ناشتا مشغول گردید. گویند و نداد هر مزد اسبی سیاه داشت که یکتا و بیما نند بود. فرماندار که زین و لگام زرین بر او نهاد و بخدمت آرند. سپس روی بهمراهان خود کرده گفت، کیست از شما شیر مردان و پهلوانان که این اسب آراسته و یکتا را گرفته ب جنگ سالم برود. سه بار بگفت و پاسخی از جمع حاضرین نشنید. بگفته ابن اسفندیار، و نداد امید و بگفته اولیاء الله، و نداد ایزد ملقب بخداوند کلک یعنی دارنده زلف پرچین آویزان، فرزند جوان اسپهبد و نداد هر مزد در آن مجمع پشت سر پدر حاضر بود. پیش آمد و زمین ببوسید و برای جنگ با سالم حاضر گشت. پدر او را منع نمود و گفت توجوانی و بی تجربه و او و دیویست پیکار دیده و نبرد آزموده. ولیک پسر در راه خود پاجا و ثبات قدم ورزید. لاجرم پدر ناگزیر شد و برضای او تن در داد. اما که پیاور خالوی او را با وی فرستاد تا او را مراقبت و یاور نماید.

که پیاور رزمیان ورزیده را از جمع سپاهیان با خود برداشت. گاو بانای در حوالی هر مزد آباد میزیست و نامش اردشیر با بلورج بود، برای بومدانی (راهنمائی بلدچی) با خود همراه کرده و نعمت و مال زیاد با و وعده داده که آنها را از کوتاهترین راه و کمترین وقت بخیمه و خرگاه سالم برساند. اردشیر چوپانی بود و ارسته و ژولیده موی و از همراه و بیراهه های آنجا بخوبی آگاه. رزمیان تبرستانی را بر راه انداخت و در کمترین وقت بنزدیکی خرگاه سالم رسانید. دلیران تبرستانی چون خود را در پیرامون خرگاه سالم دیدند، خود را آشکارا ساختند.

چند روزی از نبرد و نداد هر مزد با سالم نگذشته بود که سالم بعشق پیروزی بدست نیامده، سرگرم میگساری و بادیه پیمائی گشت. ناگهان نعره دیده بان از نزدیکی دشمن بگوشش رسید. سراسیمه بر اسب سوار شده بمیدان آمد، نعره ای بزد. و نداد امید از صدای نعره او و هراس برداشت. اما که پیاور با و نهیب زد که مترس، ضربت نیزه او را با سپر ردکن و در جای خود بایست و جلونرو چون او پیش آید با شمشیر دونیمش ساز. و نداد امید طبق دستور خالو رفتار کرده سالم خشمگین با و نزدیک گردید. و نداد امید شمشیر خویش را بکمرش حواله

ساخت و او را دونیم کرد. لاشه و بر زمین افتاد. سپاهیان او همه‌ها مان طلبیدند و بدون جنگ گرفتار آمدند.

و نداد دهرمزدا ز نتیجه پیکار بسیار نگران بود. یک سرباز تبرستانی که در میدان نبرد کشته‌شدن سالم را دید، بدون برداشتن و گرفتن نشانی، با میدمژدگانی، خود را بونداد دهرمزدا رسانید و خبر پیروزی را با و داد. اما اسپهبد و نداد دهرمزدا بدون تحقیق، خبر فتح را راست ندانسته بیهوش گردید. چون بیهوش آمد با و رن نتوانست کرد. بگمانش که سربازنا مبرده از میدان پیکار رگریخته باشد. روز دیگر جوانی از جانب پسرش مژده فتح بیاورد و شمشیر سالم بنشانی بونداد دهرمزدا پیشکش کرد. اسپهبد سپاس خدای بجای آورد و بخششهای فراوان نمود. مردم را با استقبال پسر فرستاد و او را و بروی خود بر کرسی زرین نشانند.

مهدی خلیفه عباسی پس از استماع از خبر کشته‌شدن سالم بر تبرستان نیه‌ها خشمناک گردید. فراسه سردار نامی دیگر را با ده هزار سپاهی زبده و ورزیده به تبرستان اعزام داشت. بخالد بن برمک و ورد بن اصغر و حماد بن عمرنا بیان و سرداران خود مقیم ری سفارش نوشت که کمکه‌های لازم را از فراسه دریغ ندارند. فراسه به تبرستان رسید. خله بفرمان سپهسالار اسپهبد و نداد دهرمزدا، راههای تبرستان را با و بازگذاشتند تا بداهستان برسد. خود اسپهبد در بند کولارفت و هر دو تنگه با لایا بین را محکم سنگربندی نمود. از اسپهبد شروین با و ندخواست که آنده سنگرها را ملاحظه نماید، اما اسپهبد بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از سلام با در نظر گرفتن سیاست روز در آمدن کوتاهی کرد، تا فراسه بپندارد عدم حضور اسپهبد شروین، دال بر عدم شرکت وی در جنگ و حفظ بیطرفی است ولی در پنهان از هیچگونه کمک و یاری دریغ نداشت.

گفتیم که اسپهبد و نداد دهرمزدا دلیر و بیباک بود و جانبازی در راه استقلال ملی و سنن باستانی هیچ میدانست و نسل او بسو خرای پهلومیرسید که هنگام اسارت فیروز بزرگان ایران بدست پادشاه هیاتله، بجنگ آنها رفت و ایران را نجات بخشید. در این پیکار آزادی هیچیک از اسپهبدان آشکارا شرکت ننمودند ولی پنهانی کمک و یاری خویش را دریغ نداشتند، تنها اسپهبد و نداد دهرمزدا بر سر سپاهیان زبده خویش با عربها در نبرد بود. بنا بر این او را بلقب سپهسالار میخواندند. صاحب تاریخ تبرستان پیکار او را با فراسه چنین بیان مینماید:

" فراسه همچنان به پیروی خود ادا مهادت با هم رسیده، سپهسالار و نداد دهرمزدا چهارصد تن مردوزن با طبل و دهل و بوق و کرنا (سرنا) و چهار هزار مردوزن سپاهی دیگر تبروده (داس) بدست در دو سمت سنگرها در جنگل و بیشه، بکمین نشاندند و فرمودیدستور او گوش دهند و هر وقت شیپور نواخته شد، از کمینگاه بیرون آمده طبل و دهل و بوق و کرنا

را بصدا درآرندوبه تراشیدن بیشه‌ها پردا زندوا زبالای درختان سنگ و خاک بسردشمنان ریزند. خودبا چها رصدتن دیگرا زورزیده‌ترین همراها ن خویش به پیشوا ز فرا شه شتافت. دشمنان چون شمارش تبرستانیان را کم دیدند بحمله پردا ختند. تبرستانیان از جلو وتازیان از دنبال بحال فرار به تنگه کولارسیدند. چون وندا دهر مزدبسنگرگه خود رسید بدرون جنگل گریخت وتازیان همچنان او وسپاهیان او را دنبال میکردند تا بمحل موغو رسیدند. در اینگه هشیپورنشانی بصدا درآمدو شورشیان از هر سمت، بنواختن وتراش جنگل و دادو فریاد برآمدند. از سوی دیگر آوای مرغان جنگلی و صداهای ترسناک در^{گان} بیشه‌ای در محیط جنگل دست نخورده محصور فراشه وسپاهیان و همراها ن اورا که هیچگاه چنین پیشامدی را انتظار نداشتند، بلکه چنین چیزی را در عمر خود ندیده بودند، بگمان اینکه صاعقه‌ای آمده، سرازیا گم کرده، مات ومیهوت میخکوب شدند. هم در اینگه بود که سپهسالار وندا دهر مزدبا چها رصدتن از شورشیان از سنگرها بیرون آمده بکشتار پردا^{ختند} در اندک زمان دوهزار سپاهی دشمن را از دم تیغ بگذرانیدند. دیگران اما ن طلبیده و فراشه را دست بسته به پیشگاه آورده و گفتند "دشمن شما فراشه است وبسم الله". بدستور وندا دهر مزدبا ورا گردن زدند. قبا وکلاه و کمر فراشه را سپهسالار بنشانه پیروزی بر تن کرد. دستگیرشدگان را بدرون تبرستان کوچانیده و هر دسته‌ای را در جائی دور از یکدیگر جای داد. پس از این پیروزی اسپهبدشروین خود را بسپهسالار وندا دهر مزد در سانسید و پس از شادباش، وندا دهر مزد پرسید اسپهبد چگونه بینی‌کا را پاسبخ گفت مردان چنین کنند. سپس دودانگ غنایم با سپهبد رسید. با زمانده را بوندا دهر مزد با زگذاشت که میا شورشیان بخش کردوا بین واقعه سال ۱۶۹ هجریست.

پس از فراشه روح بن حاتم مردخشن وشهوت پرست ودختران وزنان مردم از اودر رنج وعذاب یکسال در تبرستان فرما نروا بود سپس خالد بن برمک به تبرستان ما مور گشت او با اسپهبد وندا دراه دوستانه وسلامت پیش گرفت وبا مردم بمهرودا در رفتار نمود وهمگی اورا ستایش مینمودند. وکا رگزاران خلیفه با یدان و اذیت مردم، ناتوان بودند. خلیفه در مدت کوتاهی خالد را بیغداد خواست وعمر بن علای بدخووزشت کردار را به تبرستان منصوب کرد. با یددانست که تبرستان شمالی کنار دریا که دشت و بیابان بود در تصرف اعراب بود نه بخشهای کوهستان وجبال مستقل واسپهبدان فرما نروا بودند. عمر با حملات پی در پی خویش اسپهبد وندا در ابدرون بیشه فرستاد. سربازانش یک روستائی را گرفته بخدمت او بردند که از بستگان اسپهبد است عمر فرمان داد که او را گردن زنند. آن مرد گفت اگر مرا نکشیدلانه اسپهبد را بشماندهم. عمر پرسید بر چه پیمانی برتوا عثمادکنم. گفت برگلیمی که در پشت دارم. عمر خندید و با هدایت وبومدانی روستائی در دنبال کردن اسپهبدروان شد. چون بجایگاه او نزدیک شدند

آن مرد گفت صبر کنید تا رفته به بینم در کدام لانه است و بنزد اسپهبد رفته گزارش را شرح داد. اسپهبد و نداد فرما ن حمله فوری داد و در این نبرد فقط عمر با دوسه تن از همراهان جان سالم بدر برد. خلیفه از عمر خشمگین و تمیم بن سنان را بجای او فرستاد. تمیم با اسپهبد و نداد دهر مزد، مهربان بود و کوهستان را دوباره با و سپرد. تمیم بزودی فرا خوانده شد و پس از او یزید بن مزید و سپس حسن بن قحطبه به تبرستان منصوب شدند.

یزید و حسن بنا بتعصب نژادی با اسپهبد و نداد دهر مزد راه دشمنی می پیمودند. با زد و خورد های خود همه سواد کوه را از دست او خارج ساختند و کسان و خویشاوندان او را به بهانه های از میان بر میداشتند. روزی یزید در یکی از جنگلها اسپهبد را بشناخت و زخمی بر او زد چنانکه و نداد دهر مزد نا توان گشت و در بیشه و جنگلها متواری شد و مدت ها آواره بود. تا آنکه های پسر خلیفه بگرگان منصوب گردید. اسپهبد بگفته تاریخ تبرستان پس از اسلام کسان خود را بشفاعت نزدهای فرستاد و از نواب خلفا شکایتها نمود و سوگند وفاداری یاد کرد. های او را نزد خود طلبید. و نداد دهر مزد بگرگان رفت و محترمانه پذیرفته شد و یفرمان های همه سواد کوه دوباره با و واگذار گردید.

اسپهبد تا چندی بملازمت و منادمت های بود. های بعراق رفت و اسپهبد نیز همراهی کرد. در آنجا خبر مرگ مهدی خلیفه با و رسید. بسرعت ببغداد شتافت و بسال ۱۶۹ هـ بخلافت نشست چندی نگذشت که و نداد اسپان برادر کوچک اسپهبد و نداد دهر مزد بگفته ابن اسفندیار شخصی را بنام نوگردن بهرام پسر فریروز که در گرگان بدست های مسلمان شده بود در سواد کوه گردن بزد. خلیفه چون از این واقعه آگاه گردید اسپهبد و نداد دهر مزد را بدربار خویش خواست و فرماندا و که بکین خواهی بهرام او را گردن زنند. اسپهبد اما ن خواسته گفت اینک در پناه خلیفه میباشد و بحکم شرع اسلام، پناههنده مصون و محفوظ است. بعلاوه از کشته شدن او را غمی نیست ولی تذکر میدهد که برادر کوچک او و نداد اسپان با او دشمنی دارد و گردن زدن بهرام زمینه ایست برای قتل او تا پس از او مالک سواد کوه گردد. اگر چنانچه خلیفه او را اما ن دهد حاضر است به تبرستان رفته، سر برادر را بدرگاه فرستد. بگفته ابن اسفندیار عیسی بن ما هان و مراد بن مسلم میانجی شده و خلیفه از قتل او در گذشت و او را با تشکده فرستاد تا سوگند وفاداری را تازه کند. اسپهبد چون به تبرستان رسید به برادر پیغام داد از او دوری گزیند و در بیشه ها منزل سازد و منتظر پیشا مد جدید باشد های خلیفه پس از یکسال بسال ۱۷۰ هجری در گذشت و پسرش هارون الرشید بجای او به خلافت نشست.

بگفته ابن اسفندیار در زمان خلافت هارون الرشید نخستین مسجد جامع در آمل بسال ۱۷۷ هـ ساخته شد و زمین آن را از انبارک نام زرتشتی خریدند. او پس از اسلام آوردن حاضر بفروش شد. زرتشتیان باستان فروش زمین را گناه بزرگی میدانستند

وهرگز بفروش آن حاضر نمیشدند اما زرتشتیان این دوره برخلاف گذشته بویژه پارسیان هند در فروش زمین بریکدیگر پیشی میگیرند و بسوی قهقهرا پیش میروند. تا سال ۱۸۰ هـ نفر از کارگزاران عرب ما موریت تبرستان یافتند. در این سال سلام نامی معروفه بسیار مرد از جانب عبدالله بن حازم نایب خلیفه فرما ندارد رویان بود. مردی بود بداخلاق و شهوت پرست. شیفته یک زن کلاری شد میخواست بزور با او جمع گردد. زن با عفت نگذاشت و دادوشیون بلند کرده برای رهائی از دست او خود را برودخانه انداخت و هلاک گردید. مردم چالوس بهیجان آمده و برهبری صدام قاضی شهر بقیام برخاستند و سلام را از رویان براندند.

مهدی فروح بن شخصان که در فرزنانگان زرتشتی و در بخشی از این نامها از او سخن گفتیم در ضمن نام خویش بپهلوی بیادوسبان گاو با ره چنین آورده "تازیان اگر زنی شوهر دار که دارای مذهب دیگری باشد به بینند و مهرا و در دل گیرند، شوهرش را میکشند تا مقاربت با آن زن بر آنان حلال گردد. بدینروزنان و دختران تبرستان از دست کار گزاران عربی خلافت بغداد در رنج و غذا نبودند.

عبدالله بن حازم بمجرد اطلاع از شورش مردم چالوس خود را بدانجا رسانید و قاضی را که رهبر شورش بود بداد آویخت و مردم را با آرمش دعوت کرد و خواست که بداد را الحکومه آیند. مردم رو بفرمانداری نهادند و آنها را با غی محصور را هنمائی نمودند. ماه رمضان بود و موقع افطار، عبدالله سوار بر اسب بر دروازه باغ بانان وانگور افطار میکرد. بشماره هردانه انگور، مردم را از باغ بیرون آورده سر میبریدند، پس از پیا افطار از چالوس بسعیدآباد رفت. مردم آنجا را که در دژی پناه نهاده شده بودند از دم تیغ بگذرانید و سعیدآباد را چنان ویران کرد که کسی نتوانست در آنجا خانه و زندگی، سرو سامان دهد.

عبدالله از کار برکنار شد و پسران خالد برمکی بنام محمد و موسی بفرمانروائی تبرستان منصوب شدند. این دو برادر به پشتیبانی فضل و جعفر برمکی ظلم و ستم فراوان و شکنجه های ناروا ب مردم تبرستان مرتکب گشتند. زمین و املاک مردم را بزور غصب و مالیات و عوارض گزاف از اهالی میگرفتند. هر جا زن یا دختری با جمال میدیدند، بجبر بحر مسرای نایبان خلیفه میبردند. مردم رانتهوان دادخواهی بودند و ناهادرسی موجود. این حال ادا مه داشت تا خاندان برمکی مردود شدند. بگفته ابن خلدون واقعاً ۱۸۷ هـ ^{بست} پس از پسران خالد سه کارگزار دیگری ما موریت تبرستان یافتند. آخرین آنها خلیفه بن سعید بن هارون الجوهری بود که مهرویه نام رازی را در آمل بنیاییت خویش منصوب کرد و رافع عمزاده خود را بفرمانداری ساری فرستاد.

گفتیم اسپهبد و ندادهر مزدغان و نوند در سوادکوه و اسپهبد شروین یکم پانصد در هزار

جریب بود و اینها با هم یگانگی داشتند و بیگانگان بدون اجازه آنها در سرزمین متصرفی ایشان جرئت آمدورفت نداشتند و مسلمانان مقیم آنجا در صورت وفات در قلمرو سلطنت ایشان اجازه دفن نداشتند و بایستی بقلمرو فرمائیه نروائی مسلمانان بزرده دفن نمایند. بگفته صاحب تاریخ تبرستان بعد از اسلام " مردم هزار جریب چون از نصب نافع بفرمانداری ساری آگاه شدند، شبانه بساری ریخته و نافع را کشتند ولی به نایب خلیفه و دستگاه و آسیب نرسا ندادند. خلیفه بن سعید بمنظور احتیاط به مهرویه که در آمل بود نوشت که احتیاط را از دست ندهد و کاری برخلاف انجام ندهد و خود را از گزند مردم آمل بر حذر دارد. مهرویه مضمون نامه ما فوق خود را در مقرر فرمانداری با صدای بلند خواند و بطور ریشخند افزود که مردم آمل در همه جهات به سیر خوری مشهورند و ایشانرا زهره آن ^{شد} نسا که بدشمنی من برخیزند. این سخنان بر شنوندگان گران آمده شبانه بر سر او ریختند و کلک او را نیز کردند. سرش را بریدند و لاشه اش را ببازار آوردند و یک دسته سیر به نشینگاه او نهادند و در چارسوی میدان آمل گذاشتند تا عبرت نوابان آینده خلیفه گردد ولی به بیت المال و ساری نایب خلیفه کاری نداشتند تا مبادا بهای نهی بدست بیگانگان افتد. چون هارون الرشید مرددانا و دورا ندیش خیرشورش جدید تبرستان شنید گفت این را ناپیدشورش گفت. شاید کارگزار ما بر مردم ستم روا داشته است و رفع ظلم از واجبات است و خلیفه بن سعید را از کار برکنار کرد و عبدالله بن سعید الجرشلی را در تبرستان نیابت خلافت داد. طبری این را واقع سال ۱۸۵ هـ میدانند.

عبدالله در سال ۱۸۷ جعفر بن هارون نامی را از سوی خود برای دریافت مالیات بر سرزمین سوادکوه فرستاد. ونداسپان برادر وندادهرمزد، از روی نادانی و بیخبری، جعفر را با زوبینی کشت و جهل تن از سوارانش گریخته بآمل آمدند. هارون الرشید درری بود. عبدالله خود را با ورسا نیده چگونگی را معروض داشت. خلیفه چهار نفر از بزرگان عرب را با سیصد سوار بهمراهی نماینده مخصوص خویش و دارنده فرمان بمدت ۵ (روز ما مور^{یت} داد به تبرستان رفته اطاعت و فرمانبرداری اسپهبدشروین یکم با وندواسپهبد وندادهرمزد را معلوم کنند. نمایندگان از راه فیروزکوه بسوادکوه و هزار جریب آمدند و اسپهبدشروین پس از پذیرائی شایان اطاعت خود و وندادهرمزد را اظهار باخشنودی و رضایت نمود آنها را ببری باز فرستاد. نمایندگان از روی انصاف حقیقت امر را بهارون الرشید گزار دادند که کشته شدن جعفر از روی بیخردی ونداسپان بوده و با اسپهبدشروین و سپهسالار وندادهرمزد مرتبط نبوده است. البته هارون قانع نگشت و دوباره کس به نزدشان فرستاد و آنها را بهری طلبید. اسپهبدشروین و سپهسالار وندادهرمزد پاسخ دادند که ما در اطاعت فرمان خلیفه حاضر و آماده جانبازی هستیم گرما را گروهی بایدتا درامان و پناه خلیفه باشیم. هارون از این پاسخ بر آشفت و گفت "مسلمانانی را بگروئی گیرگان چگونه دهم." در این

با رقاضی ابوالبحتری، هرشمه بن اعیان، نعیم بن حازم و ابوالواضح پیک مخصوص خود را بنزدشان گسیل داشت و فرمان داد به پیشگاه آئیندویا آماده جنگ شوند. فرستادگان خلیفه چون به ویمه فیروز کوه رسیدند، اسپهبدشروین دردژکولای هزارجریب بستری و نداد دهرمزد در هر مزد آ با دلپور سواد کوه بود. اسپهبد او را نزد خود خواست و گفت من بستری و ناهوانم. شما به ویمه حضوریا بید و نتیجه را گزارش دهید. سپهسالار و نداد دهرمزد به ویمه آمد و بنمایندگان گفت هر فرمانی از خلیفه در باره اسپهبد باشد فرمان بردارم و بگرن گیرم، در اینگاه هرشمه بن اعیان و نعیم بن حازم از روی تعصب و غرور به و نداد دهرمزد پرخاش کرده پنا سازا گفتن آغا زکردند که کم مانده بود همراهان و گماشتگان و نداد دهرمزد کارا بجا های باریکی کشانند. ولی دیگران بمیان افتاده از کرده آن دوپوزش طلبیدند. ابن اسفندیار در این زمینه مینویسد " هرشمه بن اعیان با نعیم بن حازم قرارنها دکه ما چون بهم جمع شویم و نداد دهرمزد از میان ما بیرون شود، از پس قفا و راشمشیری بر سر فروگذا رکه خلیفه جز بکشتن او راضی نباشد. چون و نداد دهرمزد در میان ایشان شد، نعیم خواست فراتر آید و ترتیب زخم زدن کند. اسپهبد و نداد دهرمزد عظیم هوشیار و متغیظ بود، عنان باز کشید و گفت ترا برقرار باید بود. اصحاب عذر خواستند. "

نمایندگان خلیفه بهر طوری بود، سپهسالار و نداد دهرمزد را با سوگند و تعهد حاضر برفتن نزد خلیفه نمودند و با آنها ببری آمد و چندی نگذشت که هارون الرشید از او در خواست فروش زمین نمود. او بنا بآیین زرتشتی که فروش زمین ممنوع است امتناع ورزید. هارون روزی فرزند خود مامون که پسری خردسال بود نزد و نداد دهرمزد فرستاد و در آیین بارنا چارشد، زمینهایی که خلیفه از وی خواسته بود مامون ببخشد. هارون در عوض یک ملیون درهم بهای زمین و جامی از جواهر که بهای آن بخیا ل و وهم نمیا مدبا انگشتر گرانها برای او فرستاد. اما سپهسالار نپذیرفت و گفت مرا بآنچه خلیفه فرستاده نیاز نیست و اگر خلیفه بر سر لطف و مرحمت است، فرمانی در باره من بعبداللّه بن سعید الجرجانی صادر نماید. هارون بنا بدخواست او را با هرشمه بن اعیان به تبرستان فرستاد و دستور داد پسران و نداد دهرمزد و اسپهبدشروین را بگروگان بدار الخلافه آرد تا پدران در آئینده بمخالفت بر نخیزند.

هرشمه بسال ۱۸۹ هجری شهریار پسر و ولیعهد اسپهبدشروین با و نداد فرمانروای هزار جریب و غارن پسر و ولیعهد سپهسالار و نداد دهرمزد فرمانروای سواد کوه را با خود ببغداد برد. بگفته میرظهیرالدین مرعشی بسال ۱۹۲ هـ و قتی که هارون باردوم بعزم سرکوبی رافع بن لیث عازم خراسان گردید پسران اسپهبدشروین و اسپهبد و نداد دهرمزد را با خود ببری آورده و آنجا آنها را بپدران خود واپس فرستاد.

اسپهدشروین یکم با ونددراوان خلافت مامون بسال ۲۰۰هـ درگذشت و پسرش شهریار بجای او نشست ، بگفته میرظهیرالدین شهریار پسر غارن ونوهشروین میباشد پدرش در حیات شروین بدروزندگی گفت . اسپهدوندا دهر مزدچنانکه مرسوم بود برای عرض تسلیمت مرگ پدر و مبارکبادی جلوس خودش و تجدید پیمان وفاداری بحضورش رفت و خودا ونیز در همان نزدیکیها در هر مزدآبا دلپوردرجهان دیگر با اسپهدشروین با وندپیوست و پسرش غارن بجای او نشست و بنا بسندن باستانی برای اظهار بندگی بخدمت اسپهدشهریار با وندکه از خلاف پادشاهان ساسانی بود شتافت .

مامون عازم جنگ با روم بود . با اطلاع از درگذشت اسپهدان و جانشینی اسپهدشهریار و اسپهد غارن بفرمانروائی هزار جریب و سوادکوه بآنها پیغام فرستاد چون با روم در پیکار است با سپاه خویش با و پیوندند . اسپهدشهریار رفت ولی سپاهیان را بهمراهی اسپهد غارن بفرستاد . اسپهد غارن با سپاه خویش در گوشه ای از میدان پیکار با روم سرا پرده و خرگاه خود بیفکند . در نخستین روز نبرد براسب سوار شد و با سپرگیلی خود که با زروزیور آراسته بود و با سپاهیان تبرستان روبمیدان جنگ نهاد و شکست سختی برومیان داد و بطریق آنها را اسیر کرد . مامون در قلب سپاه جا داشت و در بلندی ناظر میدان جنگ بود . از اطرافیان هوسوار زرین سپروسپاهیان او جویا شد و آنها پاسخ نتوانستند داد . در آن حال دید که سوار زرین سپر خود را بقلب سپاه روم جایگاه قیصر زد و پرچم رومی را سرنگون ساخت . مامون بسرعت با سپاه خویش خود را بیاری اورساند و در این جنگ مغلوبه بواسطه رشادت و هنرهای جنگی غارن سپاه روم هزیمت یافت .

مامون پس از پایان جنگ سوارناشناس را بحضور خواست . غارن خود را معرفی نمود و خلیفه او را نوازش فرمود و گرامی داشت و بارها بقبول اسلام دعوت کرد حتی او را بانتصاب نیابت خلافت در تبرستان تطمیع نمود . اما غارن نپذیرفت و بردین باستانی خویش استوار ماند . خلیفه پس از نامیدی از اسلام آوردن او ، او را با تجدید عهد و پیمان و سوگند وفاداری نسبت بخود روانه تبرستان ساخت .

اسپهدشهریار با وند از منزلت و مقام غارن نزد خلیفه رشک ورزید و روش ناستوده و خارج از رویه مردمی پیش گرفت و با او ببها نه جوئی پرداخت و بخشی از قلمرو سلطنت او را متصرف شد . غارن بسال ۲۰۲هـ درگذشت و پسرش مازیار که بگفته میرظهیرالدین مردی دلیر و شجاع بود جانشین او شد و زمینهای پدری را که اسپهدشهریار متصرف شده بود پس گرفت ، اسپهدشهریار با وند با مازیار به پیکار برخاست و او را منهنم و فراری ساخت . مازیار بدرون بیشه و جنگل گریخت و بری رفت و در خانه عبدالله بن سعید الجرشلی که سابقا " نیابت خلافت را داشت پناهند گشت و با تفاق او ببغداد و در بار خلافت راه یافت .

بزیست پسر فیروزان یکی از دانشمندان و ستاره شناس تبرستان و از آمل بود . در بغداد

زندگی میکرد و نزد خلیفه مقامی بلند داشت. بگفته ابن اسفندیار ما مون او را بنام عربی یحیی بن منصورنا مورساخت و بخواش ما مون اسلام پذیرفت. ما زیار در بغداد با بزیست آشنا شد. پس از چند روز که بزیست با خلیفه خلوت داشت از ما زیار سخن راند و او را با خلیفه آشنا ساخت. چون خلیفه پدرش غارن را میشناخت و نزدا و گرامی بود ما زیار را بنواخت و دلجوئی کرد. ما زیار بتدریج در دستگاه ما مون ترقی نمود. روزی خلیفه او را با سلام دعوت نمود و او هم بپذیرفت. از آن پس نامش بمحمد مولی المومنین و بکنیت ابوالحسن تغییر یافت.

بگفته ابن خلدون و طبری اسپهبد شهریا ری کم با وند بسال ۱۰۲۵ هـ در کهستان پریم در گذشت و پسرش شاپور بجای او نشست و مردی بدخوستمگر بود و مردم از او متنفر و آزرده خاطر. نمایندگان از سوادکوه و هزارجریب بغداد آمده از ستم او گزارشهایی بخلیفه دادند. ما مون به پیشنها دبزیست فیروزان، ما زیار را بنیابت خلافت در کهستان تبرستان خاوری منصوب و بآنجا اعزام داشت.

بگفته میرظهیرالدین مرعشی "ما مون ولایت کهستان را بما زیار داد و او را بموسی بن حفص نایب خلیفه در تبرستان سفارش نمود. ما زیار بکهستان آمد و شاپور را که حاکم کهستان بود بحیله تمام بدست آورده مقتول کرد." در سال چهارم فرمانروائی ما زیار در کهستان تبرستان موسی بن حفص وفات یافت و پسرش محمد بجای او نشست. بگفته میرظهیرالدین مرعشی ما زیار بتمامت حاکم شد و از پسرش محمد حسابی نگرفت. با کشته شدن اسپهبد شاپور و مرگ موسی و غارن، خاندان آل باوند و مرزبانان بخش رزمیخواست و تمیش و دیگر بخشهای ما زندران با ما زیار بخصومت برخواستند و شکایات ظلم ما زیار بخلیفه عرضه داشتند. ما مون منشور فرستاد که ما زیار بدرگاه خلیفه حاضر شود و بتعلل کرد و از آمدن برویان رفت و از بزرگان و سران گروه و پیشوایان شاکیان، زرکلی بگرفت و آنها را بگروئی همراه خود بیاورد و تعدی و ستم خود را زیادتر ساخت. ما زیار بخلیفه پیام فرستاد که بواسطه گرفتاری در فرونشاندن شورش دیلمان از آمدن متعذراست ما مون مربی ما زیار که بزیست فیروزان بود با پیک مخصوص به تبرستان فرستاد که ما زیار را با پند و اندرز بدار الخلافه آورد. ما زیار چند نفر را باستقبال نمایندگان خلیفه فرستاد و دستور داد آنها را از راهی بیاورند که پیاپی ده بسختی گذرکنند و آنها را بهرمزد آبا داد آوردند. ما زیار با احترام آنها را پذیرفت و پذیرائی شایان کرد ولی نمایندگان از طول راه و دشواری گذرگاهها و جنگل و بیشه و کهنسارها خسته و فرسوده بودند و مدت زمانی بتن آسانی پرداختند. روزی ما زیار آنها را بحضور طلبید و گفت من اکنون بجنگ کفار مشغولم و فرصت حرکت بدار الخلافه ندارم، پس از بازگشت شما به پیشگاه خلیفه خواهم رسید. قاضی رویان وقاضی آمل ابوالاحمد را با آنها فرستاد و این واقعه سال ۱۴ هجریست.

چون نمایندگان خلیفه ب بغداد در رسیدند ما مون از حال ما زیار و رفتار او کردار او و جویا شد. چون در دربار خودی و بیگانه حضور داشتند قاضی و همراهان فرمان برداری او را عرض نمودند و آنچه از آنها پرسیده شد از ترس ما زیار بر خلاف راستی جواب دادند. پس از مرخصی، قاضی آمل به پنهانی قاضی بغداد را بدید و حقیقت امر ما زیار را با او در میان نهاد که خلع اطاعت کرده و بگفته ابن اسفندیار " همان زنا رزرا تشتی را بر میان بسته " و بدین آتش پرستی با قیست و کفر و ظلم و ستم او را حدی نیست. قاضی بغداد حقیقت را بما مون گزارش داد. دولی چون عزم پیکا ربا روم را داشت حل قضیه ما زیار را بر اجعت از روم موکول نمود. قاضی رویان واقعاً قاضی آمل و ملاقات با قاضی بغداد و گفتن حقایق را بما زیار خبر داد. هنگامیکه خبر حرکت ما مون بروم به تبرستان رسید ما زیار بگفته میرظهیرالدین " ما ننسب ضاری بمردم در افتاد و اظلم و تعدی دست کوتاه نداشت و هر چه خواست بظهور رسانید. " ما زیار بساری زفت و آنجا را ما ننسب لوس بدست گرفت. مردم آمل و رویان از دوری ما زیار استفاده کرده با هم بیگانه گشتند. بنزد محمدنایب خلیفه رفتند و خلیل پسر ونداسپان از بزرگان آمل و ابوالاحمد قاضی را با خود همداستان کرده بشورش برخاستند و هر جا که نماینده ما زیار بود بگرفتند و بکشتند. بگفته ما حب تا ریخ تبرستان پس از اسلام ما زیار پس از تسلط بر ما زندران و رویان، دست کارگزاران و نمایندگان محمدنایب خلیفه را ما ننسب خودا و از کارهای کشوری و لشکری کوتاه کرده و تپریهای غیرمسلمان را بجایشان روی کار آورده بگماشت. " بگفته ابن اسفندیار " ما زیار مثل عمده را بزرگ تشتی میداد ما ننسب بک و مزدگ و غیره، آنها نیز مساجد مسلمانان را ویران مینمودند و آشارسلامی را از میان میبردند. مردم آمل از ستم او بستوه آمده شکایت مستقیم بدربار بغداد فرستادند. "

خبرشورش آملیان چون در ساری بما زیار رسید خود را بآمل رسانید دولی آملیان درواز شهر را براویستند. ما زیار بترسید و برای حفظ ظاهر بخلیفه پیک مخصوص فرستاد که محمدبن موسی نایب خلیفه از فرمانبری سرپیچیده و با علویان بیگانه گشته کسی را بنام خلیفه نشانده است. من با او در نبرد و خبر پیروزی خود را خواهم فرستاد. ما زیار در محاصره شهر آمل اقدامات جدی نمود و برادرش کهیا رشب و روز در بدست گرفتن شهر جدیت بسزائی مبذول داشت تا آن شهر را بگشود. بگفته میرظهیرالدین " مدت هشت ماه آمل را حصار داد و ولایت خراب کرد و خلیل ونداسپان و ابوالاحمد قاضی آمل را بگرفت و بکشت و محمدبن موسی نایب خلیفه را بند بر نهاد و حصار آمل و ساری را ویران ساخت. "

ما زیار در ارسال گزارشهای خود به پیشگاه خلیفه اندک غفلت روا نمیداشت و هر گزارشی که از طرف محمدبن موسی بوسیله پیک مخصوصش ب بغداد میفرستاد در طی راه بدست جاسوسان ما زیاری افتاده با و برمیگردانیدند. لذا ما مون از نایب خود در تبرستان گزارشی دریافت

نمیکرد و هر چه بدستش میرسید گزارشات ما زیا ربود و ما مون آن را بکفایت ما زیا روبی کفایتی محمدنا یب خویش تلقی میکرد.

چون فتحنا مه ما زیا ربخلیفه رسید ما مون میخواست از نام آن علوی که در گزارش ما زیا ربخلافت نشا نده شده بود اطلاع حاصل کند. محمد بن سعید را به تبرستان اعزام داشت. برسیدن بآمل کم و بیش از حقایق پیشا مدبا خبرگشت بخلیفه گزارش داد که نوشته های ما زیا رب برخلاف حقیقت است. علت آن اختلافات نیست که میان او و محمد بن موسی و ابواحمد قاضی آمل رویداده است. ما مون از مفا دو گزارش محمد بن سعید و محمد بن موسی خشناک شده فرما ن داد که کهستانات را باختیار ما زیا روا گذارند و آن واقعه سال ۱۸ هجریست.

همینکه فرما ن خلیفه بما زیا رسید، بزرگان و سران آمل و مخالفان خود را جمع نمود و آنها را در زندان رود بست با بل که آن زمان ما مطیر می گفتند حبس کرد. ما مون در همین سال با زبه پیکا روم شتافت و در شهر ترسوس از جهان درگذشت. چون خبر مرگ ما مون بما زیا رسید زندانیا ن را بهر مزد آمل با دمقر فرما نروائی خویش منتقل ساخت و از خوراک آنها ن بکاست. حتی محمد بن موسی نایب خلیفه و برادرش نیز که با زندانیا ن بود حالت بهتر ندا شتند و بر بوریا میخواست بیدند. ما زیا رحصار و باروهای شهر آمل را خراب کرد و کند آنها ن نیز با خاک پر نمود. چون دروازه گرگان در شهر آمل را خراب میکردند بگفته ابسن سفندیا رب بر سردران صندوقچه ای یافت شد که در آن لوحی بود از مس زرد و چند ستری بگشتک دبیره بر آن نوشته شده بود. دانائی آوردند که آن را بخوانند. او از ترجمه آن خودداری کرد. او را اذیت کردند و شکنجه نمودند تا بالاخره گفت که در این لوح نوشته است " نیکان کنند و بیدان کنند و هر کس این را کند سال پسر نبرد." و هما نطور هم شد و ما زیا ر قبل از آنکه یکسال تمام شود بخیا ننت برادرش که هیا ر گرفتار گردید و بسا مره برده او را بکشتند. ما زیا ر در کهستانها و راهها و دربندها و دره های تبرستان سدها و پاسگاه های نظامی ساخت و بگفته میرظهیرالدین مرعشی " ما زیا ر در کوهستان قلاع ساخت و خندق فرمود کنند. چنانکه از بسیاری بیگار (کارگران) کسی بزراعت پرداختن نتوانست و راهها را دربند ساخت و دیده بان نشا نید تا کسی بی رخصت او بیرون نتوانند رفت و یا آنکه چیزی بیرون برند."

زرتشتیان در سده های اولیه هجری

روایتی که پس از پایان پادشاهی ساسانیان در سال ۳۲ هجری زرتشتیان مقهور و منفور گشته دستجمعی اسلام آوردند نا درست میباشد. مردم کازرون در فارس جنوب ایرا در سده پنجم هجری زرتشتی بودند و فرما نروای آنجا نیز زرتشتی و نامش خورشید بوده است صاحب فردوس المرشدیه فی اسرار الصمدیه (مؤلفه ۲۸ هـ) در مورد شیخ ابواسحق کازرونی

(۳۵۲ - ۴۲۶ هـ) چنین مینویسد: "شیخ اسحق کازرونی معروف بمرشدنا مش ابراهیم بود و ابواسحق کنیه او، و پدرش را نام شهریار بن زاوان فرخ بن خورشید. پدرش مسلمان شد. اهل کازرون خود همه نعمت پرورده‌وی بودند و صورتا و معنا زیرا که اهل نواحی بیشتر گبران و آتش پرستان و گمراهان بودند و ابواسطه قدم مبارک و برکات انفاش شریف‌وی همه از گمراهی خلاص شدند."

شیخ فریدالدین عطار نیشاپوری در تذکره الاولیا مولفه سده هفتم هجری در مورد شیخ ابواسحق مینویسد: "پدر و ما در شیخ مسلمان بودند ما جدش گبر بود. نقلست که در طفلی پدر، شیخ را پیش معلم فرستاد تا قرآن آموزد و جدش مانع میشد و میگفت صنعتی آموختن او را اولیتر باشد که بغایت درویش بودند و شیخ میخواست تا قرآن آموزد. شیخ با پدر و ما در و جد ما جراها کرد تا راضی شدند... و هرگز از جوی خورشید مجوسی که حاکم کازرون بود آب نخورد. شیخ بزم نبر میگفت امروز در کازرون بیشتر گبرند و مسلمانان اند چنانکه ایشان را میتوان شمرد ما زود با شد که بیشتر مسلمان باشند و گبران ندک شوند." "شیخ با یزید بسطامی مشهور بسلطان العارفین از مشایخ واعظم اولیا و قطب عالم بود. جدوی زرتشتی بود و پدرش یکی از بزرگان بسطام. میگفت روزی دلتنگی بر من در آمد و از طاعت نومید شدم. گفتم ببا زار شوم زناری بخرم و بر میان بندم تا ننگ من از میان خلق برود. بیرون آمدم طلب میکردم. دکانی را دیدم زناری آویخته گفتم این بیک درهم بدهند گفتم بچند دهی گفت بهزار دینار من سردر پیش افکندهم ها تفی آواز داد که توندانستی که زناری که بر میان چون توئی بنده بهزار دینار کم ندهند." بقول سفینه الاولیا ولادت او در ۱۳۶ هـ و وفاتش در ۲۴۶ هـ بوده.

از گفته بالا که از شیخ فریدالدین عطار نیشاپور است چنین بر میآید که در سده سوم هجری کشتی زرتشتیان در همه شهرهای ایران در با زار فروخته میشده و دلیلی است بر وجود نفوس بیشمار زرتشتیان در چندین سده‌های اولیه پیروزی اسلام بر ایران. موبد خداجوی پورنا مدار (درگذشت ۱۰۴۰ هـ) مولف جام کیخسرو و رساله عرفانی دیگر که هنوز بیجا پ نرسیده و موبد خوشی مولف زنده رود از زرتشتیان هرات میباشند. از این دو موبد بمناسبت تالیفاتشان با خبریم. در منطقه‌ای که سیصدسال قبل دو موبد زرتشتی زندگی میکردند. بیقین نفوس بیشمار زرتشتی و موبدان بیشتری در آنجا ساکن بوده‌اند. گفته مایل هروی عضو انجمن تاریخ افغانستان، پل بزرگی که قدمت آن بچندین سده میرسد بوسیله یک زرتشتی بر روی رودخانه‌ای که نزدیک هرات در جریان است ساخته شده است و دلیلی است از وجود زرتشتیان در مناطق مختلف ایران و راستی گفتار ما در آغاز این مبحث.

زرتشتیان اورامان

اورامان بخش بزرگ کوهستانی کردستان است. بگفته‌ی شیخ مردوخ صاحب تاریخ کردستان جلد اول، "مردم اورامان تا سال ۸۴۲ هجری زرتشتی بوده‌اند. هنگامیکه مولانا گشایش از نیاکان مشایخ مردوخی در پانصدسال پیش شروع بتعلیم قرآن و تبلیغ عقاید اسلامی در اورامان نمود، با وجود گذشتن هشت قرن و نیم از شوکت و اقتدار اسلام بازنخواستند عقاید اسلامی را بپذیرند و از نضایح و تعلیمات پیرشهریار که از کبار مغان و اجله هیربدان آن منطقه بوده‌است منحرف نشوند. پیرشهریار مولف کتابی است بنام معرفت پیرشهریار چنانکه از نامش پیداست شکی نیست که مجوس و زرتشتی بوده. دربین اهالی اورامان ضرب المثلی است که از ریش سفیدان و دانشمندان خودشان پرسیده‌اند که "قرونی قدیم یا ما رفتو پیرشالیاری" یعنی قرآن قدیم است یا معرفت پیرشهریار. ریش سفیدان و دانشمندان در جواب گفته‌اند که "ما رفتو پیرشالیاری قدیم قرونی هیزیکه گشایشه کوری آوردنش" یعنی معرفت پیرشهریار قدیم است قرآن را دیروز گشایشه کور آورده‌است. مولانا گشایش چشمش احوال بوده با اینجهت در اورمان مشهور به گشایشه کور شده‌است. مخصوصاً نفرت از تبلیغات و تعلیمات او در مورد اسلام بیشتر سبب این اشتها ربوده‌است. هر چند کردان در راه تغیر دین بجنگهای جان شکار و مبارزه‌های نسل براندازد چا ر شده‌اند، معهدا نظر بعلاقمندی مفرطی که بدیانت موروشی خود (زرتشتی گری) داشته‌اند همواره در باطن همان عشق و علاقه را محفوظ داشته‌اند. جنگهای زمان خلفای بنی عباس نیز همه جنگ مذهبی بودند. از جمله جنگهای خونینی که در سال ۳۰۷ و ۳۲۴ ه در شمال کردستان واقع شده همه جنگ مذهبی و برای حفظ مذهب بود."

پیرشهریار حدود یک هزار سال پیش میزیسته و کتاب معرفت پیرشهریار که نسخه منحصر بفرد است در نزد مردم آن منطقه بسبب مقدس است و بدست مردم بیگانه نمیدهند. این کتاب که نصف بیشتر آیه‌های زبانش و زبان آن گروه کوهستانی پهلویست در تملک خدام مزارا و میباشد که در اورامان واقع است و هر سال در روز خیرا یزدوار دیبهشت ماه که چهره گهنبار میدیوزرم و روز درگذشت پیرشهریار است از دحام شگفتی در مزارش بوجود میآید و حدود پنجاه یا شصت گوسفندندری در آنجا قربانی میشود. مردم آن سامان باوری بسیار استواری بکرامات پیرشهریار دارند. مولانا شیخ مردوخ بنا مه نگار اظهار داشت هنگامیکه بدان منطقه برای دیدن کتاب معرفت پیرشهریار رفته پس از سه روز خدام آنجا کتاب را برای دیدن او میآوردند اما بدستش نمیدهند و خودشان کتاب را در دست گرفته ورق را میگردانند تا او بخواند. مزار پسر پیرشهریار معروف به پیر رستم نیز در اورمان و پشت کوهی دیگر واقع و زیارتگاه مردم آنجا است. بگفته‌ی شیخ مردوخ پیرشهریار دوم هنگامیکه مسلمان شده که در چند سده اخیر شاید کمتر از پانصدسال پیش باشد در کتاب معرفت پیرشهریار

دست برده و قسمت‌های راکه با دینت اسلامی اصطکاک داشته از آن برداشته است. مان
 شیخ مردوخ در جلد دوم تاریخ کردستان با زدرمورد اورامان مینویسد "مردم اورا
 هر مزدپرست بوده اند و خود را از اولاد اردشیر دراز دست میدانند تا زمان پیرشهریا را اول
 کا ملا "بر عقیده هر مزدپرستی محکم بوده و بواسطه لطفا تیکه از اعراب بر آنها وارد آمده جدا"
 از اسلام و اسلامیت متنفر بوده اند. پیرشهریا ردوم قلبا "عقیده اسلامی داشته بطور واضح
 نتوانسته عنوان اسلامیت را ب مردم آنجا گوشزد نماید، ولی با طنا "معنی و ما صدق اسلامیت
 را متدرجا" ب آنها تعلیم نموده. با با مردوخ هم اگر چه با مرید و منسوبین خود را رای عقیده
 اسلامی بوده اند و شاید برای تبلیغ اسلام هم بآن نواحی آمده اند ولی با زبواسطه سختی
 و سنگلاخی محل و خشونت و وحشیگری اهالی نتوانسته اند واضح و آشکار عنوان اسلامیت را
 بکسی تبلیغ نمایند تا اینکه مولانا گشایش موقع بدست آورده آشکار شروع تبلیغ اسلام
 مینماید."

از گفتار شیخ مردوخ پیشوای اهل سنت آن سامان و مقیم سنندج که اینک برحمت
 حق پیوسته چنین استنباط میشود که مردم اورامان و مردم نواحی و کردستان شاید تا
 دو بیست سال پیش همه بآغوش دینت اسلام نرفته باشند. هنگا میکه نامه نگا ربسال ۱۳۳۷
 خورشیدی در منطقه کردستان به پژوهش مشغول بودم و در فرماننداری دورود در میان زدها
 از کردان به پرسش و پاسخ پرداختم که ناگاه کردی از گوشه ای بسویم آمد و پرسید میخواهی
 چه چیز پیدا کنی گفتم جماعتی از کردان که زرتشتی بودند. پاسخ داد آن جماعت ما ئیم
 مردم بانه و خانه که از دو بیست تا یکصد و پنجاه سال پیش اسلام آورده ایم. متاسفانه اسم
 آن کرد را ثبت ننمودم.

گفتیم که مردم اورامان و حوالی که اینک همه از اکرا دپیر و سنت جماعت میباشند
 بسیار به پیرشهریا را اول پسر با خدا ده (خدا داد) اعتقاد دارند. از کرامات پیرشهریا ر
 که ورد زبان اکرا داد اورامانی است آب سردیست که در آنجا روان است و سردی آن مانند آب
 سردی خچال است میگویند از چشمه ایست که پیرشهریا ر با دست خویش حفر کرده است نگارنده
 هنگام پژوهش در آن سرزمین در فصل چله تا بستان بحقیقت آن پی بردم. سنگ سفید رنگی
 نزدیک مزار پیرشهریا ر بفا صله ده متر موجود است افراد مردم اورامان و اطراف میروند
 تکه ای از آن کنده برای تبرک و برکت با خود میبرند و اینکا رتنها در روز چهل و پنجم بهار
 آخرین روز گهنبار می دیورزم امکان پذیر است. اگر کسی غیر از آن روز بخواد با بزرگتر
 کلنگ تکه ای از آنرا بکنند ممکن نیست ولی در روز مهین خودش بچه با دست تکه آنرا میشکنند
 چنانکه چون روز بآ خر میرسد سنگ با زمین هموار میشود ولی بتدریج تا سال دیگر در همان
 روز با ز سنگ بمقدار سابق خود بزرگ میگردد.

در منطقه اورامان و با و طاعون و امراض گا و وجود ندارد. میگویند پیرشهریا ر با

تعیین حدود دعا کرده که در آن منطقه بیماریهای مذکور نیاید. تاکنون منطقه دچار امراض مذکور نگردیده در صورتیکه روستای بالاترا زخا اورا مان دچار امراض نامبرده بوده اند.

زوجه پیرشهریا رمیگویند دختر پادشاه بخارا بوده است و نامش شاهبهار خاتون. در عنفوان جوانی مجنون و گوش و زبانش کر و لال میشود. با وجود مساعی بسیار از معالجه او ناامید میشوند. نام پیرشهریا روسکونت او در اورا مان بیادشاه بخارا خبر میدهند و او را به همراه دو نفر از وزیران خود با اورا مان روانه میسازد. چون دختر بسنگ نزوا روستائی نزدیک با اورا مان میرسد، گوشش شنوائی پیدا میکند. چون کمی جلوتر میروند، حال جنونش نیز بهتر میشود. همینکه مقابل خانه پیر و شندل میرسند زبانش نیز گویا میگردد. وزیران چون صحبت از ازدواج بمیان میآورند پیر در پاسخ میگوید من بغیر از این گلیم از مال دنیا محرومم. با اصرار او را با ازدواج راضی مینمایند و پسری از او متولد میشود بنام پیر رستم. مزار پیر رستم پسر پیرشهریا در کوهی است ما بین درکه و کماله کوه بزرگی است که بسختی از آن گذشتم. کرامات بسیاری از او نقل میشود که از ذکر آنها خودداری میشود.

ابن مقفع

عبدالله بن مقفع از مردم شهرگور (فیروزآباد) و ایران پرست باستانی است که اسلام آورد. در دربار خلافت عباسی بشغل دبیری اشتغال داشته. اسم او را روزبه و پدرش را دادا ذویه آورده اند ولی صاحب قاموس تاج العروس از الیتیمه نام او را دادا ذبه و پدرش را دادا گشنسب نوشته است. پدرش در دفتر مالیات و دیوان خراج فارس کار میکرده و مورد غضب حجاج واقع و دستش میشکند پدیدین جهت به مقفع مشهور میگردد.

دادبه یا ابن مقفع در خدمت عیسی بن علی عم منصور عباسی اسلام آورد. بگفته عباس اقبال آشتیانی، دادبه آخرین شب پیش از اسلام آوردن در حضور عیسی هنگام غذا خوردن چنانکه عادت زرتشتیان است در موقع غذا بزخمه پرداخت. بعضی دادبه را مانو و از فرقه صدیقیون آنها میدانند و اعراب صدیق را زندقه گفتند که از واژه زندقه پهلوی است. منصور خلیفه عباسی با دادبه دل خوش نداشت و در فکر آزار او بود. سفیان بن معأ و نیز بواسطه هزلایاتی که بارها ابن مقفع در بارها او گفته بود از او کینه در دل داشت تا آنکه بسال ۱۴۲هـ او را بتهمت زندیقی و فاسد ساختن عقاید مردم دست و پایش را بریده در تنورا نداشت. بگفته طبری ابن مقفع یکی از نویسندگان نادر زمان بود. بگفته عباس اقبال آشتیانی از بعضی اشارات معلوم میشود با تمام ایمانی که بمذهب اسلام ظاهر میگرد هنوز چندان دست از آئین قدیم خود نکشیده و یکبار ره آنچه را که از مراسم و آداب و قومیت ایرانی میدانسته در زیر خاک نکرده بود. ابن مقفع از مترجمین دانشمندان یزان بود و

دل بستگی بسیاری بآثار گذشته ایران و آیین گذشته خود داشت و در مواقع گوناگون آشکار میساخته. بگفته اقبال آشتیانی " کتب ادب و سیر و تاریخ ایران عهده ساسانی را بمیل خود از زبان پهلوی بعربی ترجمه کرده و فضایل و علونسب و معالی قوم خویش را بطریق نقل تاریخ و حکم و امثال و آداب ایشان گوشزد تا زی زبانان نموده و در واقع ایران قدیم را چنانکه با دید بعرب شناسانده و عرب را بمعارف گذشته ایرانی آشنا کرده بویژه در ترجمه کتب پهلوی بعربی مقداری از تاریخ قدیم ایران را که دیگران نیز بعدها از او نقل کرده اند مخلد کرده و از صدمه دستبرد روزگار مصون داشته و این اقدام بزرگترین خدمات این مرد بملیت ایرانی محسوب و از مهمترین قدمها نیست که در راه تخلید آثار علمی و ادبی عمومی برداشته شده . "

این ندیم کتب زیر را با بن مقنع نسبت میدهد که از پهلوی بعربی نقل کرده است :
 ۱- خداینامه ، ۲- آیین نامه ، ۳- کلیله و دمنه ، ۴- کتاب مزدک ، ۵- کتاب تاج در سیرت انوشیروان ، ۶- آداب اکبیر ، ۷- کتاب الالد بالصغیر ، ۸- کتاب الیثیمه .

المقنع

المقنع بگفته ابن شحنه نامش ابن عطا و از مردم مرو و خراسانی بود . برخی از نویسندگان نامش را حکیم بن هاشم ضیط کرده اند . بواسطه رویندی از زرناب که همواره بر چهره داشت ، بالمقنع مشهور و گاهی او را البرقعی نیز می گفتند . بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان " مرد کار ریزی با دغیسی بوده . عده زیادی از خراسانیان زرتشتی و همچنین نفرات بسیاری از خراسانیان مسلمان ، بعنوان سپیدجامگان گردا و جمع شدند . بگفته جارج سیل انگلیسی " در اوایل عمر در دبیرخانه ابو مسلم خراسانی بکار دبیری اشتغال داشت . سپس در جرگه سپاهیان داخل شد و در دوره خلافت مهدی عباسی یسار بگفته مورخان عرب بسال ۱۵۸ هجری بماء وراء النهر رفته ، مدعی نبوت گردید .

المقنع برای اینکه مرکز اجتماع از دسترس مرکز خراسان (نیشاپور) دور باشد ، در نواحی کش (شهر سبز) باروی استوار نظمی بنا نمود و در نخشب و کش پیروان بسیاری گرد آورد . با کارهای تردستی مردم را شیفته و واله خود ساخت و آنرا از معجزاتش می شمردند . داستان ماه نخشب و برون آمدن ماه از چاه و وابسته با وست و بسا زنده ماه نامور گردید .

المقنع مدعی بود که روح خداوندی که برای هدایت خلق ، در کالبد او حلول کرده است و میگفت که روح خداوند از روزگاران آدم تا کنون هر زمان که اقتضا میکرد ، در کالبد های پیمبران یا دلپتان حلول مینموده است . پیش از او در کالبد ابو مسلم خراسانی حلول کرده و پس از مرگش در کالبد او داخل گردیده است .

المقنع پیروان فراوانی در اندک روزگار در اطراف خود جمع کرد . و برخلاف نیروی

اعراب به پیکار پرداخت و تا سال ۱۶۱ هـ سرداران مشهور عرب مانند حسام بن تمیم و محمد بن نصر و غیره را از بین برد و با روهای استوار چندی را در اطراف ما وراء النهر متصرف شد و روز بروز بر نیرویش افزوده میگشت. چنانکه مهدی خلیفه عباسی از او متوحش گشته و بوسایل ممکنه او را ببدعت و کفر و زندقه منسوب ساخت، تا مسلمانان خراسانی از حمایت وی واری و با زآیند و سپاهی گران بفرماندهی سرداران آزموده برای نابود ساختن او و دارو دسته اش بما وراء النهر اعزام داشت. در نبردهای سختی که رویداد المقنع بتنگنا افتاد. پس از دست دادن باروهای متصرفی، بالاخره با روی نشیمن و مرکز عملیاتش بوسیله نیروی اعزامی خلیفه سخت محاصره گردید. المقنع آنقدر مقاومت و ایستادگی نمود، تا اسارت او بیقین پیوست. پس برای آنکه تن بچنین ذلتی نداده باشد، زن و فرزندان و بستگان و کنیزان و بندگان خود را مسموم نمود و خویشانش را در حوض تیزاب غرق ساخت تا نشانی از او بدست نیاید. یکی از کنیزان او خویش را پنهان ساخت و از مرگ نجات یافت. او تنها کسی بود که در قلعه باقی ماند و دروازه قلعه را برای سردار عرب بکشور و آنان را از روی داد در قلعه آگاه نمود.

المقنع به پیروان خود گفته بود که وی با آسمان خواهد رفت و پس از سالیان دراز، بصورت پیرمردی سوار بر حیوان سفیدی بدیدن آنها بر میگردد و بجهت موعود را در اینجها بآنها میبخشد. بگفته جارج سیل، پیروانش بنام سپیدجامگان یا موبدانیا تا پانصد سال منتظر برگشتن او بودند و با احتمال قوی هنوز در گوشه و کنار خراسان و افغانستان و ما وراء النهر بلباس مسلمانان باقی باشند. بگفته مورخان المقنع بسال ۱۶۲ یا ۱۶۳ هـ خود را در تیزاب نابود ساخت.

نویسندگان زرتشتی زاده مسلمان

هنگامیکه ایران در معرض تهاجم اسلام قرار گرفت و بواسطه خیانت و نفاق بزرگان وستون پنجم ناراضیان که راهنمای مهاجمان میگشتند از پای درآمد و مقهور تازیان بادیه گردید. بزرگان برای جلب اعتماد و نزدیک شدن بملت پیروز و گریز از پرداخت جزیه و تحقیر و مداخله و نفوذ در امور کشور بجا معاسلام پیوستند. مردم با سواد و دانش بزیان عرب تسلط یافتند و آن را غنی تر ساختند و با آن زبان در همه رشته ادب و دانش کتابها نوشتند. زبان پهلوی و پازند بسبب بی اعتنائی هم میهنان روز بروز فراموش میگشت و آنانکه بجا معاسلام در میآمدند سخن گفتن و نوشتن بپهلوی را عار و ننگ میدانستند. چنانکه اغلب زرتشتیان این دوره نیز سخن گفتن بزبان دری زبان نیاگان خود را عار میدانند و بفارسی سخن میگویند و فرزندان آنان بزبان دری بیگانه اند. ایرانیانی که اسلام آوردند از عرب بتر گردیدند و نام ایرانی خود و پدران خود را نیز تغیر داده عربی کردند و پیوستگی با بزرگان عرب را افتخار می شمردند.

برخی از اصحاب علی بن ابیطالب ایرانی بودند از جمله زیاد بن ابیه بود که بسبب استعداد و لیاقتش، علی حکومت استان مهم فارس را با و داد. پس از برقراری صلح بین امام حسن و معاویه، زیاد با و طاعت نکرد لذا معاویه او را به برادری خود پذیرفت و بنام زیاد بن سفیان حاکم کوفه گشت. ثابت بن هرمز و حبیب بن سیستانی و خسرو بن یسار از اصحاب امام زین العابدین بودند. برخی از اصحاب امام محمد باقر و امام جعفر و موسی بن جعفر ایرانی بودند و خمس و زکات از ایرانیان به پنهانی آنها میرسید و خلفای بنی امیه و بنی عباس از آن آگاه بودند و نوعی سرکشی بخویش میدانستند و در پی آزار و اذیت آنها بودند.

در پایان دوره بنی امیه و روزگار بنی عباس در ایران اشخاصی پیداشدند که ادعای اصلاح دین نمودند، از جمله استاد سیس سبابک - یوسف المقتنع - سندباد حوبه آفرید که در روستای زوزن در نیشاپور متولد شد. در جوانی بچین رفت و هفت سال در آنجا ماند و نوادری چند از آنجا با خود آورد. ادعا کرد مجدد کیش زرتشتی است و با و الهام میشود. آمیزش عرب و ایرانی در همه رشته های فرهنگ پدید آمد و زبان عربی چنان انتشار یافت که مردم با سواد قم و نیشاپور بدو زبان فارسی و عربی آشنا بودند. در ایران زبان ایرانی زبان روستائی شد. از بزرگان ایرانی مانند عبدالله بن طاهر امیر خراسان حاضر نبود انتشار زبان نیاگان بکند، زیرا در نظرش زبان اسلامی نبود و نوشته ایرانی و دینی نیاگان هر چه بدستش آمد بسوزانید و نابود کرد. مختار بن عبیده ثقفی با مصعب بن زبیر رزم کرد و کشته شد. مصعب کوفه را بگرفت و حکم کرد از سربازان ایرانی مختار هر قدر با شند بکشند و عربها را آزاد کنند. ایرانی با وجود اینکه همه گون عرب شد، روحا نتوانست عرب بشود.

ما در اینجنا نامه های نویسندگان و بزرگان زرتشتی که خود یا پدران و نیاگان آنها اسلام آوردند، از نوشته پروفیسور عباس شوشتری در اینجنا میآوریم زیرا هنگام تدوین فرزنانگان زرتشتی از آنها بی خبر بودیم.

مهندس ابوالحسن آذر خوردا نشمن دیست که ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه و رساله هندسی استخراج الخط بسیاری از مطالب را از او نقل کرده.

ابوعلی محمد پسر احمد بلخی شاعر در شاهنامه خویش داستان پیدایش انسان نخستین را آورده است و ضمنا چنین پنداشته است اخباری را که او در شاهنامه آورده با کتاب سیرا دادبه پسر گشتاسب (عبدالله بن المقفع) و از آن محمد بن جهم برمکی و از آن هشام پسر قاسم و از آن بهرام پسر مردانشاه موبد شهرشاپور و از آن بهرام پسر مهران اسپهانی برابر است و سپس اخبار درست شده را تما ما با کتاب بهرام هروی مجوسی مقابله نموده است.

رساله فی مساحه الجسم الکافی تالیف استاد ابوسهل و یجن پسر رستم کوهی که در

رساله فی الابعاد و الاجرام المعنونه با اسم العلامة بوریحان، تالیف ابی الحسن کوشیاربن لبان الجیلی، کوشیار در این رساله مساحت زمین مقدار ربع قمر از زمین، مقدار فاصله شمس و دیگر سیارات از زمین و مقدار فواصل هر کدام با دیگری، حرکت نور، مقدار طول ظل و دیگر مسایل را یاد کرده. (نقل از نوشته سید محمد کاظم امام)

پرفسور عباس شوشتری در یکی از نوشته های خویش صورتی از نویسندگان ایرانی در اوایل اسلام را میآورد که ما در اینجا نقل میکنیم:

زیاد الاعجم یکی از پیشینیان شاعران ایران است که بعربی شعر میگفت. اسمعیل بن یسار نسائی (درگذشت ۱۱۰هـ) از ایرانیان فرقه شعوبیه که تعصب ایرانیگری داشت و بعربی شعر میگفته.

بشار بن برد بن یرجوخ بن یزدگرد ملقب به مرعث، پدر بزرگش از بزرگان تخارستان بود، بدست عرب گرفتار شد و اسلام آورد. بشار مردی شاعر و ادیب و دانشمند بود. در یکی از اشعار عربی خویش میگوید "خاک تیره، و آتش روشن است و آتش از زمانی که پدید شد بشر او را پرستید."

سائب بن فرخ شاعر ایرانی عصر اموی بود بعربی شعر میگفت.

ابوحنیفه نعمان بن ثابت بن مرزبان بن هرمزد، امام اعظم سنت جماعت بسال ۸۰هـ از نژاد ایرانی در کوفه متولد شد. در آغاز بازرگان بود و بفارسی سخن میگفت و زبان فارسی را زبان اهل بهشت میدانست و به پیروان خود اجازه داده بود بفارسی نماز بجا آورند.

ابو عثمان ربیع بن ابی عبدالرحمن فرخ ایرانی و از فقهای معروف مدینه بود. متوفی ۱۳۰هـ. حبله بن سالم ایرانی و دبیر خلیفه هشام بن عبدالملک، کتب رستم و اسفندیار و بهرام چوبین را از پهلوی بعربی ترجمه کرد.

این مقفح سخنران ماهر، نویسنده و مترجم نامه های زیر از پهلوی بعربی ۱- خدا ی نامه، ۲- آیین نامک، ۳- کلیده و دمنه، ۴- التاج یا سیره انوشیروان، ۵- ادب الکبیر و ادب الصغیر. در سن ۳۶ سالگی و بسال ۱۴۵هـ بفرمان عبدالله المنصور خلیفه دوم عباسی بدست سفیان بن معاصیه مهلبی حاکم بصره کشته گردید.

وهب بن منبه از اهالی انبار نیاگانش ایرانی بودند که در زمان انوشیروان بیمن رفتند و بعدا سلام پذیرفتند. و هب در ذیقار نزدیک صنعابسا ل. ۶۳۸م متولد شد و تاریخ اساطیری میدانست و بمردم بیان میکرد.

حماد بن شاپورد یلمی گیلانی بسال ۶۹۴م متولد شد و بحماد الراویه معروف گردید. زیرا تا ریخ افسانه عرب را بخوبی میدانست و بیان میکرد و حافظه عجیبی داشت.

آبان بن عبدالحمید، مترجم و شاعر، نامه های زیر را از پهلوی منظوم ترجمه نمود. سندباد، بر کتاب مزدک، بر امام، یوزاسف، کلیده و دمنه، کارنامه انوشیروان و کارنامه

اردشیر با بکان .

ابوالفضل نوبخت فارسی، بزرگ خانواده نوبخت وستاره شناس دربار خلیفه منصور بود. بخواش یحیی بن خالد برمکی کلیله و دمنه را ترجمه نمود و هزار درهم پاداشت یافت .

سهل پسر نوبخت اخترشناسی یا دگرگرفت و کتابی در نجوم و فقه نوشت . یوسف و موسی دوتن از پسران خالد و از مترجمین نوشته های پهلوی بعربی بودند . بشر بن حارث حافی مروی بسال ۱۵۰ هـ متولد و پارسای عارف بود . نیای او زرتشتی بود و دین اسلام پذیرفت .

خلفا الاحمر بن حیان از مردم فرغانه و عربی بیاموخت و شعر میگفت و اشعار عربی زمان جاهلیت را از بر کرد و بسال ۸۰ هـ درگذشت .

ابوالحسن علی بن حمزه ابن بهمن ابن فیروز کسائی الفارسی، نیای او فیروز از قرآءهفتگانه قرآن بود . پسران هارون الرشید از شاگردان کسائی بودند . بسال ۱۹۷ هـ درگذشت . تالیفات اوست ، کتاب معانی القرآن ، کتاب مختصر النحو ، کتاب القراءات ، کتاب العدد ، کتاب نوادر الکبیر ، کتاب نوادر الاصغر ، کتاب البحاء ، کتاب المصا در و غیره .

یحیی بن زیاد معروف به قره ، دیلمی شاگرد کسائی و یکی از معروفترین نویسندگان ادیب عصر عباسی است . بگفته مورخان نوشته های او بیش از شش هزار صفحه میشود . ابراهیم بن ماهان بن بهمن معروف به موصلی ، پدرش ماهان از خانواده محترم ایرانی نژاد بود . بسبب ستم عمال بنی امیه بکوفه رفت و نام خود را بجای ماهان میمون اختیار نمود . با پسرش اسحاق معروفترین خواننده و نوازنده بود ابراهیم بسال ۱۸۹ هـ درگذشت .

یونس بن سلیمان ، نیای بزرگ او شهریار از خانواده هر مزد و پدرش سلیمان فقیه بود ولی خود او موسیقی دان ماهر بود و کتابی در موسیقی نوشت که بعدها برای ابوالضریح اصفهانی مولف اغانی نمونه شد .

یحیی بن خالد برمکی ، برمک پورجا ماسب پورگشتاسب موبد زرتشتی بلخی در معبد نوبها ر خدمت میکرد . نوبها ریانه وی و هارم معبد بودائی بود که بعدها آتشگاه گشت . خالد پسر برمک وزیر عبدالله نخستین خلیفه عباسی بود و پسرش در دربار محمد المهدی مقام شامخی داشت و بعد همه کاره هارون الرشید شد . هارون او را گاهی پدر و گاهی عم خطاب میکرد . پسران او فضل و جعفر و محمد همه وزراء و حکام هارون بودند و همه با علم و شها مت . سرانجام خلیفه بدگمان شد . برخی را کشت و بعضی زندانی شدند . یحیی بسال ۱۹۰ هـ در زندان سخته کرد .

تاریخ زرتشتیان

ابوبکر محمد بن اسحق، نیای اودرعین الثمر بدست خالد بن ولید گرفتار شد و اسلام آورد، تاریخ اوایل زمان اسلام نوشته است و از ثقات این علم است. شاه پور بن سهل پزشک مشهور کتابی بنام قرابادین الکبیر از اوست بسال ۲۵۵ هجری رحلت کرد.

ابو افشین احمد بن یحیی راوندی ایرانی است که بزبان ایرانی مینوشت مولف ۱۱۴ کتاب است. بسال ۲۴۰ هجری درگذشت.

پوران دخت بن حسن بن سهل وزیر مامون با نوئی تحصیل کرده هنرمند زیبا بود. مامون او را همسر خود نمود و پس از مامون مدتی دراز زنده بود. خورشید پورانی بسا و نسبت میدهند.

ابونصر بشر بن حارث نیای بزرگش ماهان نام داشت گویا پسرش اسلام پذیرفت و نام هلال اختیار کرد. بشر مردی عارف و زاهد بود و عارفانی مثل سری سقطی و دیگران زیر دست او تربیت شدند. متولد سال ۱۵۰ هجری است.

ابوسلمه بن سلیمان همدانی و نخستین وزیر خلیفه عباسی است بسال ۱۳۲ هجری بمفرمان سفاک بقتل رسید.

ابو محمد سلیمان بن مهرا ن معروف با مامعش اصل او از دماوند است ولی در کوفه اقامت داشت و نویسنده بود. در دربار خلیفه هشام بن عبدالملک میزیست. وفاتش بسال ۱۴۸ هجری بود.

فضل بن سهل سرخی از مامون لقب ذوالریاستین یافت. مردی دانشمند و ستاره شناس و پسر یک تن زرتشتی بود که بدست مهدی خلیفه سوم عباسی مسلمان شد. مامون وزارت خود را با و داد. بسن ۴۳ یا ۴۸ سالگی در گراما به درگذشت.

موبد بهرام پور مردان شاه از مترجمین است تاریخ ایران را از پهلوی عبری ترجمه نمود. بیست نسخه از خدا ینا مه بدست آورد و بعد ترجمه کرد و در آخر کتاب شاهان باستان از کیومرث گرفته تا یزدگرد سوم بدان افزود.

ابو حفص عمر بن حفص فرخان تبرستانی مترجم کتب علمی است از پهلوی عبری و تفصیل آن معلوم نیست. حاشیه‌های بر کتب بطلمیوس و یونانیان دیگر نوشته و کتابی مستقل در نجوم و اخلاق و ادب عبری نوشته است. پسرش محمد نیز منجم و از نوشته‌های اوست کتاب المقیاس، کتاب المواید، کتاب العمل بالاسطرلاب، کتاب المسائل، کتاب الاختیارات.

هشام بن قاسم اصفهانی از مترجمین تاریخ ایران از پهلوی عبری ترجمه می‌کرد. ابو جعفر بن یزید بن قعقه اسم اصلی او جندب بن فیروز بود و بقرائت قرآن شهرت یافت بسال ۱۳۲ هجری درگذشت.

ابایزید بن تیفور بن عیسی بن سروشان بستانی، عارف و مرتاض مشهور معروف به بایزیدبستامی، نیای اوزرتشتی بود که اسلام پذیرفت. بایزیدبسال ۷۷۷ م بدنیا آمد و عمری دراز داشت.

اسمعیل بن هیربدا ایرانی بود و بزبان عربی شعر میسرود. ایرانشاه بن ابولخیرداستانهای بستانی را در باره بهمن بنظم آورده. بنسار رازی از مشاهیر گویندگان و اواخر قرن چهارم هجری است که لغتی در زبان دری و زبان پهلوی تالیف کرد بنام منتخب الفرس و این خودنشانی است گویا از اینکه تا پایان قرن چهارم در دربار بویهها و حدود قلمرو ایشان هنوز زبان و خط پهلوی رایج بوده است. مهران ایرانی بزبان پهلوی و سریانی آشنائی داشته و کتاب حشاکش را تالیف کرده است.

بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی از شاگردان شیخ الرئیس ابوعلی سینا در سال ۴۵۸ هـ درگذشت. میگویند ابوعلی بهمنیار را در کودکی نزد آهنگری یافت که آتش میخواست چون صاحب دکان از او ظرف خواست وی پس از اندکی تفکر مشتی خاکستر بر کف دست ریخت و آتش را روی آن قرار داد. چون ابوعلی این فطانت را دید شگفت زده شد و کودک را بملازمت خویش خواند. و تربیت کرد و بدست او مسلمان شد. از نوشتههای بهمنیار کتابی در منطق و طبیبی و الهی است که برای او منصور بن بهرام بن خورشید بن ابیزیدیا زرتشتی بحرایی تالیف کرده است و میگویند این کتاب را خود او یا دیگری بفارسی ترجمه کرده است. ابی محمد عبدالله بن عبدالرحمن بن فضل بن بهرام الدارمی از فقها و شیوخ بغداد در حدود سال ۷۲۷ هـ بوده و سندا جتها د بطلب میداده.

علامه محمد بن فرامرز مشهور بملاحسرو متوفی ۸۸۵ هـ فقه حنفیه را بنام غرر الاحکام نوشته و در سال ۸۸۳ هـ شرح بر آن نوشته بنام درر الاحکام فی شرح غرر الاحکام.

حاجی آقا احمد پسر حاجی علی کرمانی است. پدر حاجی علی زرتشتی مذهب بوده

مسلمان شده. در فن اصول و فقه سزا مددا نشمندان زمان خود بود.

اینست مختصری از نویسندگان و گویندگان زرتشتی زادگان مسلمان بزبان عربی

که از چیرگی عرب برای ایران پدیدگشت. عرب ایرانی و ایرانی عرب شد. زبان و تمدن ایران برنگ تازه درآمد. در این عصره زبان پهلوی یکدیگر در ایران گفته و نوشته میشد.

اول پهلوی و پانزدهم موبدان و باقی مانده زرتشتیان با ایمان از دست ندادند و آنچه از نامه های پهلوی و پانزدهم در دست داریم از این عصر است. دوم زبان عربی که در سال ۱۲۵ هـ در دفا تردیوانی خراسان اجباری و در سرتاسر ایران زبان ادبی و رسمی شد. مردم با سواد و دانشمندان زبان مینوشتند و سخن میگفتند. برخی مانند خانواده طاهریان از نوشتن بزبان فارسی یا سرودن شعر بفارسی اکراه داشتند

سوم فارسی نو آن بردونو گفته میشد. یکی محلی و دیگری ادبی که بسبب آمیزش

عربی بفارسی صورت گرفت و با آن زبان کتابها نوشته میشد.

تہا جم تا زیان بر خراسان و پیکار خراسانیان

در خراسان پیش از ظهور اسلام، افزون بردین باستانی زرتشتی، دینہا و گوناگون دیگر نیز وجود داشت و دین بودائی بتدریج در آن بخشها نفوذ نموده و بنیان خویش را استوار ساخت. در بخشهای کوههای هندوکش در خط مستقیم از بلخ بقندهار، دین زرتشتی در مغرب آن بوده و دین بودائی از سده دوم پیش از میلاد در مشرق آن پیروان زیاد داشت. دین برہمائی نیز با تفاق دین بودا کم کم پیشرفت حاصل میکرد. در بخشهای جنوبی هندوکش معا بدھنود و معا بد بودائی ساختمان میگردد. در ضمن آیین مهر پرستی و شیوا پرستی نیز در سرزمین دا و رونقاط دیگر خراسان شرقی شایع گردید. دین نستوری عیسوی نیز از سده چهار تا شش میلاد در شهرهای توس، مرو، هرات و غزنین خود نمائی میکرد. معا بد بزرگ آیین مذاھب ما ننند معبدنوبها در بلخ، معبد زور مهر پرستی در زمین داور، معبد آرونا آفتاب پرستی شیوا در کاپسیا، معبد سوریای برہمائی در کوتل خیرخانه کابل و معبد هندوئی سگا و ندلوگر در خراسان شرقی مشہور بودند.

اوضاع سیاسی نیز مانند دین یکسان نبود. بخش مغرب خراسان زیر فرمانروائی ساسانیان و بخش پھنا و رتخارستان تحت تسلط ترکان غربی بود. بخشهای جنوب هندوکش و سرچشمه‌های رود ہیرمند استقلال داشتند. بخشهای جنوب و شرق خراسان بشکل ملوک الطوائفی اداره میگشت. ہندیها نیز گاہی با عبور از رود سند معا جم میگشتند. اوضاع اجتماعی خراسان ہنگام ظهور اسلام بحرانی و مستعدا زہم گسیختگی بود. نیروهای چند پیداشدند و لی بزودی از میان میرفتند. بقای مردم خراسان مرہون فرهنگ و تمدن باستانی و خاطرات عظمت و مفاخر گذشته بود کہ چون فروغی نور مند، شبهای تار بدبختی را در خشان نگاہ میداشت و مردم را با زگشت جاہ و جلال از دست رفته امیدواری میداد.

با ظهور اسلام طبع جنگجویی مردم خراسان در پیشرفت دین نو، موانع بزرگی بہ وجود آورد. خراسانیان بپذیرفتن دین با زور شمشیر و سرنیزہ عادت نداشتند و پیشرفت اسلام در خراسان سده ہا دنبال افتاد. در سمرقند و بخارا و ختن و چین دین بودائی رواج داشت. آموزشهای مزدک در فارس بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان بآئین زرتشتی خلل وارد آورد و وحدت اجتماعی را بہمزد، پرچم فتوحات سپاہ تازیان از سال ۱۲ تا ۲۲ ہجری بفرماندہان وایران مغربی و مرکزی برافراشته گردید و اساسا شاہنشاهی ساسانیان بہم خورد.

بزدگر دپس از سقوط فارس بسوی کرمان و خراسان گریخت. ارتش اعراب بدنبال او بطیس و دروازہ خراسان وارد گردید. بخشهای مختلف خراسان بدست فرمانروایان بومی بود کہ دست نشاندہ شاہان بیگانہ و بآنها خراج میدادند. فرمانروایان مذکور

ومردم خراسان از تسلط بیگانگان برخوردار، دل خوشی نداشتند و منتظر فرصت بودند تا خود را از زیر یوغ فرمانبری شاهان ساسانی، ترک و چین آزاد سازند. زیرا که نمیتوانستند به شخصه با دشمنان بزرگ خود مقابله نمایند.

هنگامیکه شالوده دولت ساسانی پارسی متزلزل و از حملات پی‌درپی اعراب خرد گردید، خراسانیان از دور تماشاگر معرکه جدال و دردل خوشحال بودند. چون یزدگرد بسال ۲۲هـ بخراسان پناه آورد چهره موافق با و نشان ندادند و همراهی ننمودند. بنا بر این مجبور شد از مرو بجزایر (و رارود) برود و از بزرگان فرغانه کمک بطلبد. در همان هنگام ۲۰هـ هزار سرباز عرب بفرماندهی احنف بن قیس بتعقیب یزدگرد از راه طبرستان و بگفته تا ریخنویسان عرب دروازه خراسان بمرز خراسان داخل گردیده و تا مرو پیش رفتند یزدگرد با کمک ترکان از آنسوی جیحون بمقابلها اعراب پیش آمد.

مردم خراسان حین عبور ارتش اعراب از خاک آنها، ممانعتی وارد نمی‌آوردند و به آنها راه میدادند تا بنیان پادشاهی بیگانگان، یعنی ساسانیان و ترکان، هر دو قطع گردد همین طور هم شد. سپاه یزدگرد و خان ترک در جنگ مرو ناکام بود گردید. خان ترک، یزدگرد را تنها گذاشته بشهر خویش برگشت.

خراسانیان در طی این مدت نسبت با اعراب سیاست کج‌دار و مریز را پیروی و حتی الامکان دست بچنگ دراز نمی‌کردند. زیرا تا یزدگرد زنده بود، احتمال نیرومندی دولت ساسانیان میرفت. افزون بر این نمی‌خواستند که اعراب نیز یکباره مضمحل گردند. بنا بر این بیشتر خراسانیان در جبهه جنگ با اعراب صلح کرده و با پرداختن اندکی خراج قانع می‌ساختند.

در دوره خلافت عثمان در لشکرکشی اعراب بخراسان وقفه حاصل آمد. مردم و فرمانروایان محلی برای نابودی نفوذ ساسانیان و دفاع از حملات آینده اعراب، وقت بدست آوردند. ولیکن نتوانستند با اتحاد فرمانروایان محلی، یک حکومت مرکزی خراسانی تشکیل دهند. لذا هنگام دفاع انفرادی گرفتار مشکلات زیادی گردیدند. کابلشاهان بزرگترین فرمانروایان خراسان شرقی، از نژاد کوشان قدیمی، صاحب القاب تگین، یاتجن برهمنائی مذهب بودند. شاهان مذکور در برابر ترکان، ساسانیان، هندوان و اعراب در پیکار بودند. از کابل گرفته تا رودخانه سندوها مونسیتان منطقه فرمانروائی آنها را تشکیل میداد. ولیک در دوره زمانه صفاریان قلمرو آنها محدود گردید و در روزگار دولت غزنوی بکلی از میان رفتند.

راه دادن خراسانیان اعراب را بدنیال کردن یزدگرد: عثمان خلیفه سوم اعراب بسال ۳۱هـ عبدالله بن عامر را با سپاهی کامل و مجهز ماوراءالنهر کابل خراسان ساخت. در پیکارها نیکه در قهستان رویداد، مدافعان با پرداخت خراج صلح کردند. چونکه مردم خراسان می‌خواستند بوسیله اعراب خود را از زیر یوغ تسلط بیگانگان مانند چین، ترک و

ساسانیان پارس آزاد سازند، لذا مقاومت و مقابله با اعراب را خطرات احتمالی نیرومند شدن فرمایان بیگانه خود میدانستند. بنا براین حتی الامکان با آنها از در صلح و سازش برمیآمدند تا فرمایان بیگانه منضمحل گردند.

ما هوی سوری فرماندار مرو بیشتر از همه مایل بر استقرار روابط حسنه و دوستانه با اعراب بود. بنا براین عبدالله بن عامر را استقبال نمود و با تعهد پرداخت خراج هنگفت روابط حسنه با او برقرار کرد. ابن عامر از این مصالحه استفاده های فراوان ببرد و شهرهای جوین، بحیرآباد، اسفراین، خواف، باخزر، جهان مرغینان، نسا، ابیسورد، سبزوار و بر شهر را با پیشروی خود بصلح یا جنگ بگشا دونیسا پور را لشکرگاه و مرکز فرماندهی قرار داد.

عبدالله پس از استقرار و استوار ساختن نیشاپور، تسخیر کامل خراسان را وجهه همت خود قرار داد. بنا براین مجاشع بن مسعود را بتصرف مکرر کرمان اعزام داشت. باید اضافه کرده نگام فرار یزدگرد از فارس، فرمایان کرمان روی خوشی با و نشان نداد و در فکر استقلال بود. در سال ۲۲ هـ هنگام حمله اعراب شکست یافت. اما کرمانیان گاه و بیگاه سربشورش برداشته عمال اعراب را کشته یا از قلمرو خویش خارج میکردند. سردار دیگر عرب بنا م ربیع ابن زیاده را موریما مورفتح سیستان گردید و عبدالله بن حازم بتسخیر هرات نامزد گردید. ابن عامر سپاهیه نیز برای تصرف سرخس فرستاد.

فرمایان شهرهای نامبرده آهنگ پیکار با اعراب را نداشتند و سپاهیان مهاجم را با زور و تسلیم و صلح از پیکار بازمیداشتند. غالب آنها بصلح و تعهد پرداخت خراج تن در دادند. ولیکن بعضی نیز با شمشیر دفاع برخاستند. فرمایان هرات با پرداخت یک ملیون درهم نقد و ادای سیصد هزار درهم در سال از در صلح درآمد. اما فرمایان سیستان بنام ایران پور رستم پور آزاد خو پور بختیار پس از پیکار شدید با ربیع صلح کرد.

بگفته محمد غبار صاحب تاریخ افغانستان، ربیع در یک فرسنگی زرنگ (زرنج) مجلس مصالحه منعقد ساخت و اجساد کشتگان سیستانی میدان جنگ را بعوض فرش بر زمین چید و خود بر بالای آن جلوس نمود و کالبدهای بیجان را هم متکای خویش ساخت. در اینحال ایران پور رستم سواره با تفاق موبدان موبد و بزرگان زرنج برسید و نزدیک صدر، نشستند گاه ربیع از اسب پیاده شد. چون ربیع را با قد دراز و چهره گندمگون و لبهای کلفت و دندانهای بزرگ بر نعشهای کشتگان نشسته دید با ایستاد و او را بهمراهان خود نشان داد و گفت "میگویند اهریمن در روز چشم نیاید اینک به بینید که چشم میآید." ربیع ترجمه سخن او را از مترجم بشنید و بدون اینکه خشمناک شود بخندید و با ایران تکلیف نشستن نمود ولی و نپذیرفت و گفت ما برای این نشستنگاه صدرتونیا ییم که ناپاکیزه صدریست و در همان جا نیکه پیاده شده بود فرش گستر دهند و بنشست و بمذاکره صلح پرداخت.

ربیع پس از مذاکره و مصالحه با ایران پور رستم از زرنج بگذشت و بسایر شهرهای

سیستان روی آورد. ولی فرما نروایان آن شهرها مانند رشت و زرنج و سنارود و غیره به پیمان صلح ایران و ربیع اعتنا نکرده با اعراب بسختی جنگیدند.

ابن عامر بمنظور تعقیب یزدگرد سپاهی بسوی بلخ و تخارستان فرستاد. زیرا یزدگرد پس از شکست در نبرد مرغاب ببلخ گریخت و در آنجا بگردآوری سپاه مشغول بود. احنف سردار عرب پس از گشودن شهرهای چندی ببلخ و صلح تا ببلخ پیش رفت. اما این پیشرفت موقتی بود تا آنکه ده سال بعد تر بلخ را متصرف شدند. با ورود اعراب ببلخ، معبدنوبها را زرونی افتاد و شاهزادگان تخاری روی بگریزنها دند و دوباره بسال ۵۱ هـ بشورش بزرگ و دامنه داری برخلاف اعراب دست زدند و مدت‌ها ادامه داشت تا آنکه قتیبه سردار عرب با خونخواری و کشتار دستجمعی توانست بشورشها پایان بخشد. در این جنگها بلخ خراب گردید و با شندگانش متواری شدند. شهر بلخ توسط حاکم خراسان غربی اسدالقصری بسال ۱۰۷ هـ تعمیر گشت. در آن زمان اقتدار اعراب در خراسان فقط با سم بود و اقتدار اصلی و کلی و رتی و فتق امور بدست امیران بومی تمرکز داشت.

چون یزدگرد از یاری مردم بلخ و نواحی نا امید گردید و از حیون بگذشت. احنف به پیشروی خود تا بتخارستان ادامه داد. ماهوی سوری فرما نروای محلی مرو از بودن یزدگرد در خراسان پریشان بود و در نا بود کردن او میکوشید. بالاخره در نزدیکی مرو او را بکشت خراسانیا که خود را از زیر یوغ ساسانیان پارسی آزاد دیدند در صد دفاع میهن خود و راهائی از جنگال اعراب بجنبش افتادند و جنگهای پی در پی رویداد و انقلابات و شورشهای ملی تا ۲۰۰ سال ادامه داشت تا آنکه دست اعراب از خراسان کوتاه گردید و حکومت مسلمان طاهری خراسانی بوجود آمد، حکومتی که نسبت بزرگشتیان و فرهنگ و بین آنها کشتار و صدمات و لطمات سختی وارد آورد و در این کتاب در آن مورد گفتگو شده است.

چنانکه گفته شد با پایان شاهنشاهی ساسانیان، فرما نروایان محلی در شمال و مغرب خراسان در سال ۳۲ هـ بجنب و جوش درآمدند و از همه بالاتر دلاوری از هرات بنا م غارن سپاهی از بادغیس و هرات گرد آورد و بسال ۳۲ هـ بمرکز فرماندهی اعراب در نیشاپور حمله برد. چنانکه قیس سردار عرب تاب مقاومت نیا ورده بسوی بصره گریخت. غارن هرات و نیشاپور را متصرف شد و بسیاری از سربازان عرب را با سیری گرفت. عبدالله فرمانده دیگر عرب در نیشاپور سپاه فراری اعراب را جمع کرد و بیک شبی خون هولناکی دست زد، چهار هزار تن سواران این فرمانده، بانیزه‌هایی که با پارچه روغن آلوده پیچیده و آتش زده بودند در دل تاریک شب لشکر نیمه غافل غارن را گرد گرفته و حمله بردند. غارن از جای در نرفت. بلاد رنگ براسب سوار بمقابله و مقاتله پرداخت. آنقدر بکوشید تا در میدان نبرد کشته گردید. سپاه بیسردارمانند گذشته شکست یافته فرار کردند.

جنبش سیستانیان: سیستانیان نیز چون هراتیان، برای اخراج اعراب از خاک خود به فعالیت پرداختند. عامل عرب را از سیستان بیرون رانده، پیمانهای با اعراب را به طاق نسیان نهادند. اعراب برای تسخیر مجدد خراسان فعالیت تازه تری بخود گرفتند.

جنگهای سختی بین طرفین رویداد. فرماندهی آن بخش از خراسان از طرف خلیفه به عبدالرحمن بن سمره واگذار گردید که بالشکر جراوفدا کارتا زرنج پیش رفت. ایران پورستم فرمای سیستان، بروش سیاست دیرین با ابن سمره، با او پیمان صلح منعقد ساخت. عبدالرحمن سیستان و حوزة هیرمند تا کابل و زابل را مسخر کرد.

با دان فرمانروای مرغاب: احنف بن قیس از جانب ابن عامر میر خراسان، با سپاهی گران بعزم تسخیر مرغاب حرکت کرد. فرمانروای محلی مرورودینا مبادان بدفاع پرداخت و پس از پیکار سختی در شهر متحصن شد. احنف او را بقبول اسلام یا جزیه یا جنگ دعوت نمود. بدیهی است شرط اول با روح سرکش خراسانی موافق نبود، چه بگفته محمد غبار خراسانی در طی روزگاران باستان، امور دینی و معنوی را با سرنیزه قبول نمی کردند. دینهای قدیم مانند پرستش نیروهای طبیعت و دین زرتشتی همه زاده طبع آریائی بود. دین برهما و دین بودائی نیز بعدها بواسطه تماس نژادی و تاریخی از راه تشویق و تبلیغ و میل خود مردم در آن بخشها شایع گردیده بود. مهاجمین بیگانه چون چین و ترک چنین تحمیلاتی را بخراسانیان نکرده بودند.

با دان با انگیزه مزبور مانند سایر فرمانروایان محلی پیشنهاد سردار عرب را رد کرد ولی در مورد صحبت با دو پیشنهاد دیگر، برادرزاده خود ماهک را با نامه ای بسوی سردار عرب فرستاد. بگفته طبری با دان با احنف نوشته بود، نیای من از سواران نامور این کشور بود. اژدهای بزرگی را در این منطقه بکشت و مردم این سامان محض قدردانی فرمانروائی این منطقه را با وسپردند. در صورتیکه ما میل بصلح باشی شرط اول شناختن حق من و خاندان من برای این منطقه و عفو از ادای خراج میباشد. در این صورت حاضرم ۶۰ هزار درهم بعنوان خراج بتو بپردازم، احنف پیشنهاد او را پذیرفت و نامه ای با نوشت که خواهش تو قبول و بر تو و خاندانت خراج تعلق نمیگیرد. اما باید در موقع لزوم به مسلمانان کمک نمائی. پیمان صلح طبق این مواد بسال ۳۲۲ هجری استوار گردید.

در جنگ مرغاب بگفته تاریخ نویسان، قوای عرب در حدود مرورود با بلخ بر ۳۲ هزار نفر از سپاهیان ملی خراسان روبرو گردید، که از مناطق دور و دراز مانند مرغاب، میمنه و گوزگان برای دفاع از میهن خود و پیکار با اعراب حاضر گردیده بودند. اتفاقاً موقعیت سپاهیان اعراب در میدان جنگ بسیار خوب بود از یک طرف بکوه و از طرف دیگر برودخانه محصور بودند. مدافعان خراسانی برای تنگی میدان نمیتوانستند با کلیه نیروی خود بحمله بپردازند. جنگ شروع شد و عرب پیروز گردید. احنف پس از تصرف گوزگان بحوالی بلخ رسید. فرمانروای بلخ با پرداختن خراج با احنف صلح نمود. سپاه اعراب بسوی خوارزم راه افتاد ولی از شدت سرما دوباره ببلخ مراجعت و آنجا به نیشاپور برگشت. سردار عرب با وجود اینکه پیشرفتها نتوانستند شالوده فتوحات خود را کاملاً استوار سازد. نفوذ عرب تنها در نیشاپور باقی ماند.

ما هوی سوری فرما نروای مرو: ما هوی که سیاست دلجوئی و اتحاد با اعراب را بمنظور نابود کردن دشمنان ترکی و چینی و ساسانیان پاریسی تعقیب میکرد پس از قتل یزدگرد چون از طرف ترک و چین احساس خطر نمی نمود، برای دانستن اوضاع و نیروی اعراب، عازم دربار خلافت اسلام گردید. در آن هنگام علی بن ابیطالب بمسند خلافت نشسته بود. پیمان نامه قدیمی را که ابن عاصم در مورد مرو بسته بود با ما هوی تجدید کرد و منشوری مبنی بر رضایت بعنوان دهقانان و سواران مرو با داد. ما هوی بورود بخراسان و اطلاع از اختلافات مرکز خلافت و جنگهای امیران عرب با یکدیگر، در دفاع از میهن و بیرون راندن اعراب با مردم خراسان همکاری نمود و مرز نیشاپور را مستحکم ساختند. علی از استماع این خبر سپاهیان گران بسال ۳۶ هجری به نیشاپور اعزام داشت. خراسانیان بآن راه ندادند. سردار دیگر با نیروی سنگین ترین مجبور شد با نیشاپور بیا و مرو بیا صلح نماید. باین شرط که دو دختر از یک خاندان بزرگ مرو بحضور خلیفه تقدیم کنند. دخترها بمركز خلافت رسیدند ولی از نکاح با خلیفه سرباز زدند و با جدای پسران خلیفه حاضر گشتند. اما خلیفه آنها را طرد کرد و دخترها بمرو مراجعت نمودند. طبری در تاریخ خود از این داستان سخن میراند. نفوذ اعراب از این ببعده در بخشهای شمال غربی خراسان از بین رفت.

سردار مقتدری بنام ربیع بن زیاد با ۵۵ هزار سربازان عرب بسال ۵۱ هجری بعنوان مهاجرت بخراسان کوچ کرد. با مدافعان بادغیسی هرات بجنگید. سپس ببلخ رفت و ناگزیر شد پیمان نامه صلح قدیمی را با فرما نروای محلی تجدید کند. سپاهیان او در نقاط مختلف خراسان ماندند و با مردم آنجا خویشاوند گشته بتدریج آنها را بدین اسلام آشنا میساختند و در نتیجه مردم خراسان در سده های بعد کم کم اسلام آوردند.

سلم بن زیاد بسال ۶۱ هجری در زمان خلافت یزید و ابوالی خراسان گردید با حسن خلق خویش قلوب خراسانیان را جلب نمود و بیه نیکوکاری معروف گشت. اما سرکردگان محلی و بومی خراسان تاب تسلط بیگانه و اعراب را نداشتند و برای آزادی خویش در تلاش بودند. در یکی از شهرهای خوارزم در زمستانها انجمن سری برپا کرده نقشه پیکار و دفاع را طرح نموده در تابستانها بموقع اجرا می گذاشتند. سلم از تشکیل این جلسات سری با خبر شد در سرکوبی آن بکوشید. بگفته ابن اثیر شش هزار سرباز آزموده عرب را بسردار مهلب بشهری که انجمن سری تشکیل شده بود اعزام داشت. مهلب شهر را بشیخون محاصره و سرکردگان بومی را اسیر کرد. ولیکن اهالی با پرداختن پنجاه میلیون درهم نقد و جنس بسردار عرب، سرکردگان خود را آزاد ساختند. پس از این رویداد خراسانیان برخلاف سلم بشورش برخاستند تا آنکه از کازکنا برگردید. پس از سلم بین والیان و سرداران عرب در خراسان دشمنی ایجاد شد و هر یک در پی استیصال یکدیگر بودند تا آنکه در سال ۷۷ هجری امیه بن عبدالله از مرو ببلخ لشکر کشید و خواست آنرا مانند نیشاپور و مرو لشکرگرا

اعراب سازد. ولی درپیکار سختی که خراسان بجان کوشیدند امیه محصور گردید و با زحمت زیاد خود را از چنگال بلخی‌ها نجات داده به مرو گریخت.

قتیبیه و نیزک با دغیسی: عبدالملک خلیفه اموی بسال ۸۵ هجری بهترین سرداران خود قتیبه را با مارت خراسان مفتوحه اعزام داشت. او سرداران بسیاری از شهرها را با صلح و جنگ بگشود. برادرش تا فرغانه و خودش تا بلخ پیش رفت. فرما نروای محلی بلخ که عنوان اسپهبد داشت و مردی آزموده بود برای آزمایش نیروی دشمن با او از درپیکار درآمد سپس با قتیبه صلح نمود و مواد پیمان نامها و را پذیرفته و معا هدهه برقرار ساخت.

قتیبیه پس از عقد معا هدهه با اسپهبد بلخ بسال ۸۶ متوجه نیزک فرما نروای محلی بادغیس گردید و توسط سفیر خویش از او خواست اسیران عرب را آزاد کنند نیزک بشرطی حاضر شد که قوای عرب هرگز در مرز او داخل نشوند. قتیبه پذیرفت تا خیالش از ناحیه او راحت باشد و پس از فراغت از آنها جم بنقاط دیگر، کار او را هم فیصله خواهد داد و با این روش از عدم تمرکز نیروی خراسان و اتفاق آنها استفاده برد.

قتیبیه بخارا و سغد را ب جنگ و صلح بگشاد. نیزک فرما نروای بادغیس با طمینان پیمان صلح با او همراه بود و روش رزمی قتیبه را مطالعه میکرد. چون قتیبه بآمل رسید نیزک از او وداع کرد و بسوی بلخ شتافت. آنقدر بسرعت پیش رفت که در نوبه ارتوقف کرد. زیرا از جانب قتیبه ایمن نبود و بجای هم احساس خطر میکرد. قتیبه پس از حرکت نیزک از اذنی که برفتن او داده بود پیشیمان گشت. سردار خویش مغیره را با سپاهی بدنبال او روان کرد. موقعی به نیزک رسید که او در وادی خلم داخل شده بود. چون دیدتانب نیزک با نیزک را ندارد ناگهان برگشت. نیزک رفتا رزشت و رویه نامردی قتیبه را بشکستن پیمان دلیل کرده با او از در مخالفت برآمد.

در اینبار نیزک بفکر اتحاد قوای ملی افتاد تا دست جمعی نفوذ و سلطه اعراب را بشکنند. فرما نروایان بومی خراسان مانند جغوبیه پادشاه تخارستان، اسپهبد فرمانروای بلخ، باذان رئیس ملی مرو و حکمرانان محلی گوزگان، فاریاب، طالقان نامها نوشت و آنها را بتشکیل یک اتحادیه ملی ضد عرب دعوت کرد. همچنین بکابلشاه پیشنها داد که در صورت شکست اتحادیه، قلمرو سلطنت کابلشاه پناهاگهان و خزینه احمال و ائقالشان باشد. همه بزرگان پیشنها دنیزک را پذیرفتند و جغوبیه، عامل عرب مقیم در پابیتخت خویش را از قلمرو خود بیرون کرد.

نیزک پغلان را که با روی استوار جنگی داشت مرکز سپاه خویش قرار داد. فرمانروایان محلی در صدد تهیه نیروی جنگ بودند و خود را برای پیکار بها آینه آماده میکردند، که قتیبه در موسم زمستان با ۱۲ هزار سپاهیان آزموده حاضر به نبرد سر رسید از نیشاپور مرکز لشکرگاه عرب سپاه طلبیده و بمنطقه مروالرو د حمله کرد. فرما نروای محلی طالقان به پیکار ایستاد. در رزم شدیدی که رویدا طرفین تلفات سنگین دیدند. قتیبه

اسیران بگرفت و همه را در طول چهار فرسخ (۶۲ کیلومتر) بر چوبهائی که نصب کرده بودیدار زد، و بتسخیر مجدد فاریاب حرکت نمود. فرما نروایان مناطق دولت آبا دوشبرغان بواسطه آمده نبودن برزم، با قتیبه از در صلح درآمدند. سپهدار عرب بسوی بلخ پیش رفت و برادرش عبدالرحمن تا شقرغان پیشروی نمود. نیزک در گذرگاه پغلان مردان جنگی به گماشت. قتیبه نتوانست با روی استوار پغلان را بجنگ متصرف شود. خطوط روابط خودش نیز طولانی و در خطر دید. در پی چاره بود که جاسوسی از خراسان را به پنهانی با او را با و نشان داد. بسرعت با قوای خود در قلعه داخل گردید. در جنگ سختی که رویداد غالب سپاهیان نیزک نابود و قلعه فتح گردید. نیزک فرار کرد و بسوی سمنگان در دامنه هندو عقب نشست و درباری روئی بنا مگرمگرم متحصن گردید و در ضمن ذخایر خود را از بیراهه بدر بار کابلشاه فرستاد. قتیبه بدنبال نیزک برسد و به پیکار حصار مشغول شد و ما طول کشید و زمستان سخت بنزدیک رسید. قتیبه سپاه و خویشان را در خطرنا بودی دید. بخدعه و نیرنگی که دور از قانون انسانی و دینی است دست زد. سلیم را بعنوان سفیر نزد نیزک فرستاد تا با او مذاکرات صلح آغاز کرده و او را برای ملاقات بیاورد. در ضمن قول و پیمانی که به نیزک میدهد از زبان خودش (سلیم) باشد. قتیبه سفیر را در صورت ناکامی بمرگ تهدید نمود و سوگند خورد که او را بدار خواهد زد.

سفیر با باری از نان و حلوا به نزدیک قلعه گزر رفت که از خواجگان خالی و کلیه کودکان آنجا بمرض چیچک گرفتار و با شنندگان متوحش و پریشان شده بودند. حتی جغویه پادشاه تختارستان نیز در آن گیرودار حیران بود. سلم بعنوان سفیر بحضور نیزک رسید. نان و حلوا تقدیم کرد. مردم قلعه برخلاف ادب بدون اجازه بخوردن نان و حلوا پرداختند سلم پیشنها صلح را مطرح کرد و نیزک را بملاقات قتیبه دعوت نمود. نیزک عدم اطمینان بقول و پیمان قتیبه را بمیان آورد. سلم گفت که او قول امان و اطمینان میدهد. او را قبول ندارد. نیزک میخواست جواب دهد که سپاهیان با تفاق گفتند ما قبول داریم. نیزک بضعف لشکر پی برد و گفتگوی بیشتر را صلاح ندید. خود را برای عقد پیمان و ملاقات با قتیبه حاضر کرد و با تفاق جغویه و دستهای از محافظین مسلح همراه سلم از قلعه خارج شد. چون به نیمه راه رسیدند، سواران مسلح قتیبه آنها را دور گرفته اسیر کردند. نیزک فریاد زد که خیانت کردی. قتیبه با سپاهیان بقلعه داخل شد و ۱۲ هزار از مردان نیزک و جغویه را از دم شمشیر گذرانند و نیزک و برادرش را بکشت و جغویه را بدمشق بدر بار خلافت فرستاد و او را آنجا جان داد.

خونریزیهای قتیبه و سوزاندن فاریاب: قتیبه پس از ورود بمرو فرما نروای خراسانی گوزگان را احضار و گروگانهای چندی از او گرفت. فرما نروا هنگام مراجعت بپایتخت خویش در حال مرض درگذشت. مردم خراسان از قتیبه بدگمان بودند رفتارنا شایست و پیمان شکنی او را با نیزک با دغیسی فراموش نکرده بودند. مرگ فرما نروای گوزگان

را نیز بر قتیبه حمل کردند. بنا بر این از او و گردان گشته، عامل او را بنا م‌حبیب بن عبدالله با هلی که در گوزگان بود بکشتند. قتیبه در قاص آن همه گروگانهای گوزگانی را که با خود داشت از دم شمشیر گذرانید. فرما نروای شومان نیز از قتیبه بدگمان گردید. برخلاف او جنگ برخاست و در میدان نبرد با کلیه مردان خود کشته گردید. با روی او نیز شکاف برداشت و فرزندان و خاندانش با سارت رفتند.

قتیبه پس از آن همه خونریزی به کش و نسف حمله برد و سپس به فاریاب شتافت. اهالی آنجا سخت ایستادگی نمودند. قتیبه خونخوار و قسی‌القلب بود و نسبت به مردم خراسان از پایداری و مقاومت، دشمنانک و در رنج بود. فاریاب را پس از فتح بسوزانید و بسغد و بخارا حمله برد و خراج سنگین بر مردم آنجا تحمیل و وصول کرد. فرمان داد قرآن را بزبان بومی ترجمه کرده بخوانند. قتیبه عزم حمله بکابلشاه را داشت که سفیران او با هدایا و پرداخت خراج و اجازتها قاصت نمایند و در پایتخت، بدربارش حاضر گردیدند. بنا بر این پیمان صلح را با کابلشاه امضا و عزیمت فتح خوارزم را نمود. فرما نروای خوارزم نیز رویه کابلشاه را اتخاذ کرد.

قتیبه آرام‌ننشست، برخلاف پیمانهای که با فرما نروای سمرقند بسته بود، بجانب اولشکر کشید. سلطان سمرقند بجنگ با ایستادگی نروایان شاش (چاچ) و فرغانه کمک طلبید. سپاهیان سمرقند در پیکار مغلوب شدند و با روی آنها شکاف برداشت. مردم شهر پیمان ادای دو میلیون درهم خراج و ساختن مسجدی در شهر و دادن سی هزار مردان جنگی را بعرب پذیرفتند. قتیبه ببها نه ادای نماز با سپاه خویش بشهر داخل شد و بیرون نرفت. سلطان سمرقند را از شهر تبعید کرد و غنایم زیادی در آنجا بدست آورد. دختری از بزرگان آنجا را بعنوان کنیز بگرفت و خبر پیروزی بخلیفه وقت ولید (۸۶-۵۹۶هـ) فرستاد. فتح سمرقند دلیل دیگر بر بدقولی و پیمان شکنی قتیبه شد. این مرد خونخوار و خودخواه، به افکار و نظریات مردم خراسان اهمیت نمیداد. مغیره را برخلاف پیمان بخوارزم فرستاد و غنیمتهای فراوان بجنگ آورد. فرما نروای خوارزم را ناگزیر بقبول عامل عربی بنشستن پهلو خود ساخت.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه ص ۷۳ در مورد بی‌اطلاعی زرتشتیان خوارزم از تاریخ مینویسد " علت اینکه ما از این اخبار بیخبرمانده ایم اینست که قتیبه بن مسلم با هلی نویسنده گان و هیربدان خوارزم را از دم شمشیر گذرانید و آنچه مکتوبات از کتاب و دفتر داشتند همه را طعمه آتش کرد و از آن وقت خوارزمیان امی و بیسوادماندند."

قتیبه تا سال ۹۶هـ هنگام مرگ ولید با قسوت قلب در خراسان فرما نروای میگرد. هنگام خلافت سلیمان بنا م‌خویش خطبه خواند. سپاهیان اعراب از او و گردان شدند و خراسان نیز از او متنفر و در آزار و رنج بودند. جنگ داخلی بین اعراب خراسان که شماره آنها به ۵۴ هزار میرسید آغاز گشت و قتیبه با خاندان خود بقتل رسید و مردم از ستم

او آزاد شدند .

نا توانی عرب در تحکیم پیروزیهای خراسان : در سال ۱۰۰ هـ که قلمرو خلافت عرب از سواحل عمان تا اقیانوس اطلس و از قفقاز تا خلیج فارس کشیده شده و پرچم فیروزی آنها بر فراز قصر اسپانیا در اهتزاز بود ، هنوز امیران و سرداران و ارتش آنها نتوانستند در خراسان شرقی و شمالی شالوده اقتدار خود را استوار سازند و حکومتی نیرومند تشکیل دهند . اسدبن عبدالله بسال ۱۰۶ هـ از راه مرغان به غرجستان و غور حمله برد . فرما نروای بومی آنجا بنام غرون سخت ایستادگی کرد . اسدعا جزا ز فتح با نمرون پیمان صلح منعقد ساخت سپس با غوریها به پیکار پرداخت و طی دو سال در چندین نبرد پیشرفتی حاصل نکرد و یکنفر خراسانی مسلمان را بنام ابو خالد برمک عامل بلخ قرار داد . اشرس بسال ۱۰۹ هـ به سمرقند لشکر کشید و بسیاری از مردم آنجا اسلام آوردند . ولی چون اعراب بواسطه خالی شدن خزانه از مسلمانان جدید جزیه اخذ میکردند آنها نیز از مسلمانانی دست کشیدند و با کمک ترکها به پیکار برخاستند . در نبردهای پیکند ، بخارا و کمرجه اعراب شکست یافتند . خالد بن برمک تازه مسلمان شده بسال ۱۱۷ هـ امیر خراسان گردید . ب سمرقند حمله کرد و تا بداخله بلخ پیش رفت . برای توفیق در ماوریت خود خراسانیا ن مسلمان شده را بسردای سپاه منصوب ساخت .

مردم خراسان برای اتحاد با هم و تولید نفاق بین سرداران اعراب کوشا و تخشا بودند و از طرفی بر ضد خلفای اموی و طرفداری از خاندان عباسی تبلیغ مینمودند و احزاب سیاسی تشکیل میدادند . خدای بانی طریقه خرمیه از دشمنان سخت خلفای اموی ، خراسان را مرکز خود ساخته بود . بواسطه خدعه و تزویر اسد سردار عرب و برادر خالد گرفتار و بقتل رسید .

اعراب در طی مدت یک سده فقط در مرو و نیشابور صاحب نفوذ و قدرت بودند . در بخشهای دیگر خراسان مانند تخارستان ، بلخ ، گوزگان و هرات تسلط کامل نداشتند ، اداره امور بدست فرما نروایان محلی بود . بعضی از آنها به پرداختن جزیه راضی و برخی با قسامت نماینده خلافت عربی در محل فرمائیه خروائی خویش اجازت میدادند . ولیکن چون فرصت مناسبی دست میداد ، جزیه و باج را نمیپرداختند . و بشورش برمیخاستند . در ضمن اعراب در تلاش بودند که بوسایلی نیروی قوی در بلخ بهمرسانند و عمال خود را در آنجا منصوب سازند . بالاخره دست بدمان خراسانیا ن مسلمان شده زدند و آنها را بفرماندهی سپاه و عاملی شهرها برگزیدند تا از شورش خراسانیا ن آسوده گردند . خراسانیا ن بدین روش با پذیرفتن اسلام در اداره امور کشوری و لشکری اعراب داخل گشته و هنگام فرصت پایه حکومت اسلام خراسانی را بریختند . برای پیشرفت این منظور و انقضای خلافت نیرومند اموی ، خراسانیا ن بتشویق و تبلیغ خاندان عباسی پرداخته آنها را بروی کار آوردند . این امر بزرگ بدست یک مرد خراسانی که اسلام آورده و بنام ابو مسلم مروزی خراسانی مشهور

است آنجا میافت و او نیز در ازای خدمات گرانبهای خود بآن خاندان بدست همان خاندان بمرگ محکوم گشت .

ابن سمره در پیکار با کابلشاه توفیقی حاصل نکرد به سیستان برگشت تا زرننگ را مانند نیشاپور لشکرگاه اعراب سازد اما سیستان بجزیر با رفتند و او نیز با فشاری در دوران احتیاط دانست کارگزاری از خود بآنجا بگذاشت و بدر با خلافت برگشت . ربیع حارثی بسال ۴۳هـ از جانب معاویه با مارت سیستان رسید و بکوشید زرتشتیان را به پذیرفتن اسلام و بیا دگر رفتن قرآن و اداری توفیقی حاصل نکرد . عبیدالله بن زیاد بسال ۵۳هـ امیر خراسان گردید و مارت سیستان را به برادر خویش عباد سپرد . عباد برای تصرف کابل بقندهار لشکر کشید و با سپاهیان کابلشاه جنگهای سخت نمود و پیشرفتی حاصل نکرد . کابلشاه خود را حکمران بالاستحقاق شهرهای جنوب هندوکش تا هامون سیستان و دریای سند میدانست . با وفات معاویه بسال ۶۰هـ مردم سیستان دستگاہا مارت عربی را برچیدند . عباد ناگزیر شد خزانه کل سیستان را که بالغ بر بیست میلیون درهم میگشت بر داشته ببصره برگردد .

یزید و ابوعبیده زیا د بسال ۶۲هـ از جانب خلیفه وارد زرننگ سیستان گردیدند . یزید بکابل لشکر کشید . کابلشاه بدفاع ایستاد . در میدان پیکار سپاه عرب کشته و اسیران فراوان داد . یزید سردار سپاه در میدان نبرد کشته گردید و برادرش ابوعبیده اسیر گردید . سلم بن زیا د بر سیدگی اوضاع و ترتیب کارهای خراسان ما موریت یافت . سلم بوردبسه خراسان اوضاع را پریشان یافت و صلاح در اتخا ذروش مسالمت آمیز دید . با مردم مسلک مهر و محبت پیش گرفت و با کابلشاه از صلح و آشتی سخن راند و با پرداخت نیم میلیون درهم اسیران عرب را آزاد ساخت .

رستم بن مهر هرمزد : عبدالعزیز عا مرا میر سیستان گشت و با مردم با محبت پیش آمد . بعزم پیکار با کابلشاه حرکت کرد . در نواحی کابل بوا سطفن جنگی کابلشاه در تنگنای سختی گرفتار گردید چنانکه تمام افراد سپاه بنا بودی نزدیک شدند ، فوراً به سیستان برگشت و خود و سپاه را نجات داد . عبدالعزیز پس از نجات از مخمصه در زرنج (زرننگ) رحل اقامت افکند و دام در محبت رستم بن هرمزد یکی از دانیان بزرگ زرتشتی و صاحب دلا ن سیستان بسر میبرد و پند و اندرزهای سودمند را از گفته دهقانان پیشین از زبان او میشنید و خود را تسلی میداد . عبدالله بن میاه میر سیستان بعزم نبرد با کابلشاه بیست لشکر کشید . کابلشاه مرگ بود با تدبیر و دلیر و برای اعراب تهدیدی بزرگ . بعبدالله پیغام فرستاد اگر دست از جنگ بردارد یک میلیون درهم با و خواهد بخشید . عبدالله پیغام فرستاد اگر رواق بست را پرازرو گوهر سازد نخواهد پذیرفت . کابلشاه بعجله مشغول تخلیه شهرها گردید . قدم بقدم روستاها و باروها را خالی کرده عقب مینشست و او را بدرون دره های خطرناک کشید و راهها را از هر طرف برا بست و او را محاصره نمود . عبدالله سپاهیان و خویشان را در خطری سهمناک دید . پیغام

فرستا دا گر راه برگشت را با زگذا ردا زپردا خت خراج معاف خواهد بود. کابلشاه پاسخ باز فرستا دا گر بخواهد زنده با زگردد، باید ۳۰۰ هزار درهم بپردا زد و پیمان نامه صلح را با شرایطی امضا و مهر کند که در آینده با کابلشاه جنگ نکند و در قلمرو او داخل نگردد. عبدالله بناگزی را پذیرفت.

چنانکه گفته شد نفوذ اعراب بکابلستان و زابلستان رخنه ننمود. مردم سیستان هم گاه و بیگاهه سربشورش بر میداشتند. بسال ۱۰۷ هـ عامل عرب را در سیستان بکشتند و قاضی عربی نژاد را از منصب خویش خلع و مسلمان محلی را بمنصب قضا نشانند. ارتش عرب بر خلاف پیمان سال ۱۰۹ دوباره بعزم نبرد با کابلشاه حرکت نمود. کابلشاه راهها را بنست و بمقابله ایستاد. فرمانده عرب پس از دادن تلفات بسیار ب سیستان عقب نشینی کرد. کارشورشیان سیستان بسال ۱۱۱ هـ بالاگرفت و بسال ۱۱۶ هـ فتنهها بیدارگشت و سیستان آتش اختلاف بین قبایل عرب قلمرو خود را دا من زدند و آنها را بجان هم انداختند. عامل عرب را در سیستان بسال ۱۲۰ هـ بکشتند و آن هنگامی بود که سراسر خراسان شمالی و غربی که تحت فرماندهان عرب اداره میگشت بقیام برخاستند. ابو مسلم مروزی خراسانی بر خلاف عرب قد برافراشت. نصر بن سیاه را میر خراسان را بسال ۱۳۱ هـ مغلوب نمود. سپس بفارس لشکر کشید و سیستان را از نفوذ اعراب آزاد ساخت و اداره امور سیستان پس از یک قرن باز بدست سیستانیان افتاد.

زادان فرخ و فضل بن سهل: در روزگار بنی امیه، تعصب عربی و قبیلهدای بشدت رواج داشت. عربی زبان رسمی قلمرو خلافت گردید. مادیوان و دفا تردولتی بخط و زبان پهلوی بود. در زمان حجاج بن یوسف (۷۵-۹۵ هـ) خونخوار قسی القلب در کوفه، بزبان عربی منتقل گردید. اینکار بدست صالح بن عبدالرحمن سیستانی دبیر حجاج صورت گرفت. اعراب بسال ۳۰ هـ هنگام فتح سیستان پدر صالح را با سارت بردند. صالح در دیوان مالیاتی عراق، زیر دست زادان فرخ پیشه دبیری داشت. بگفته ابن ندیم و بلاذری در فتوح البلدان، بواسطه رقابتی که با رئیس خود زادان فرخ داشت دفتر دیوان را که تا بسال ۸۲ هـ هنگام گذشت او بپهلوی نوشته میشد. بعربی نوشت و برآش را این زبان خط نسیان کشید. فضل ابن سهل ذوالریاستین نوه زادان فرخ خراسانی بود. کتابهای زیادی از پهلوی بعربی ترجمه کرده ب جعفر برمکی تقدیم نمود. جعفر از کارش خوشحال گشت با سلام دعوتش نمود. فضل در محضر جعفر و با حضور تنی چندا بزبان، اسلام اختیار کرد و مقیم بغداد شد و به پیشکاری مامون رسید. بگفته ابن صبیعه "فضل بن سهل که بعدها در زمان مامون بمقام ذوالریاستین رسید جوان ایرانی نامجوی زرتشتی از مردم خراسان بود که تا زهوار دبغدا د شده و بوسیله برمکیان بحضورها رون رسیده و در دیوان کاری با و سپرده بودند. نخست اسلام آورد و مراسم ختان را در بارها و اجرا نمودند و از این رهگذر بیما و در بستر آرمیده بود. بکرو ز جبرئیل پزشک بیما رستان بغداد دبعیادت او رفت و دید فضل

در بستر آرمیده و کتابی عربی در پیش دارد و میخواند. جبرئیل بزبان پارسی با او گفت چون بینی نامهایزد؟ فضل پاسخ داد، خوشه و چون کللیله و دمنه نی" (از مقاله سید محمد کاظم امام در مجله مهر شماره ۷ دوره ۱۲).

فضل بن سهل میخواست سلطنت را از خاندان عباسی بخاندان علی منتقل و بتدریج بخاندان ایرانی بسپارد. نعیم بن حازم عرب در مجلسی در حضور ما مون با او گفت "تو میخواست سلطنت بنی عباس را بفرزندان علی انتقال دهی، سپس با خدعه و تزویر از آنها پس گرفته شاهنشاهی و خسروی عجم را تجدید و برقرار کنی." فضل رنگ سیاه را که در پرچم و لباسهای رسمی شاعر خلفای عباسی بود و از ابو مسلم گرفته بودند، برنگ سبز عوض کرد که شاعر علویان بود. ما مون پیشنهادش را پذیرفت. اعراب و مخالفان فضل میگفتند رنگ سبز شاعر قدیم زرتشتیان است. بواسطه این پیشامدها اعراب بغداد بخرامان و خراسان برانگیخته شدند. ما مون برای دلجوئی آنها، استاد و وزیر مولای خود فضل را با بخشش و احسان زروسیم به کسان و اطرافیان او، وی را بقتل رسانید.

خاندان برمک و ابو مسلم خراسانی: خاندان برمک یکی از خاندان مشهور و معتبر پیش از اسلام در بلخ بوده. جعفر بانی این خانواده در پایان سده اول اسلامی اسلام اختیار کرد. بین سالهای ۹۶ و ۹۱ هـ بمشق مرکز خلافت بنی امیه رهسپار گردید. بگفته صاحب تاریخ افغانستان دین قدیم این خاندان زرتشتی بوده و چون یکی از آنها سمت تولیت معبدنوبهار را داشت، بعضی تاریخ نویسان نتیجه گرفته اند که خاندان برمک دین بودائی قبول کرده بودند. خالد بن برمک بوسیله ابو مسلم خراسانی در سپاه او داخل شد و دلیریها از خود نشان داد و نظر خلیفه عباسی ابوالعباس سفاک بسوی او جلب گردید و وزارت را با و تفویض نمود.

در اوایل قرن اول و اوایل قرن دوم هجری، ایرانیان در دربار حجاج خونخوار و گزاران عرب در ایران، نفوذ بدست آوردند و حتی بفرماندهی ارتش اعراب نیز رسیدند. ابو خالد بن برمک از سوی امیر خراسان بفرماندهی بلخ منصوب گردید. در چنان محیطی ابو مسلم خراسانی ظهور کرد. بگفته احمد سروش "قبل از ظهور اسلام، متولی و پسرده دار آتشکده معروف بلخ یعنی آتشکده نوبهار بود. برمکیان از مدتها پیش نسل اندر نسل به ریاست نوبهار منصوب میشدند و خود از تبار شاهان ایران زمین بشمار میرفتند. نوبهار معبدی بزرگ و بجلال بود که ۳۶۰ طاق داشت که با دیبا و حریر و جواهرات گرانبها آراسته بود و بزرگترین پرستشگاه زرتشتیان دنیا بشمار میرفت. برمکیان بقدس و پرهیزگاری شهرت داشتند و مورد احترام و اکرام بیپایان بودند. شهریاران هندوچین سربدرگاه نوبهار میسودند و بنا بیک رسم مذهبی دست برمک را میبوسیدند زیرا وی در آن جا مسفید و چهره روشن مظهر پرهیز و پارسائی بود."

در مورد معبد نوبهار اختلاف نظر موجود است. زیرا که این معبد در یک زمانی معبد

بودائی بوده و شهریاران بودائی کوشانی بزیارت آن میرفتند. اما این معبد در اصل آتشکده و رهرا م بوده. بگفته احمد علی کهزار (افغانستان ونگاه جمالی با وضاعوشئون مختلفه آن، از عبدالباقی ص ۴۲) "آتشکده وهران که قرار یکی از نسخ اوستا، مکشوفه از سمرقند، سپندات پسر ویشنا سپه (اسفندیار پسر گشتا سب) که در بلخ با میک یعنی بلخ درخشان بنا نهاده بود، بنا منا و ویها را یا نوبها رمبدل بمعبد بودائی شد و تا نیمه اول قرن هفتم مسیحی حین عبور از یرچین هیون تسنگ هنوز بلخ بحیث را جا گریها یعنی شهر کوچک شاهی و معبد بودائی آن بنا م نوبها ریا دمیشد. بسا یادگارهای قیمتی بودا در معبد بلخ بودیعت گذاشته شده بود. افغانستان و تاسیس دیانت زرتشتیگری آن، فلسفه قدیم بودائی را که رنگ محدودتری داشت و سيعترساخت."

فیروز زرتشتی ملقب بسنباد، را وندیه و استا دسیس خالدین برمک از مردم بلخ بود و نیای او رانا مجا ماسب پور وشتا سپ. ابو مسلم بوا سطره دسیسه و خدعه منصور خلیفه عباسی و همکاری نزدیکان خود در بغداد بنا بکارا نه بقتل رسید. چون خبر کشته شدن ابو مسلم به خراسان رسید. فیروز زرتشتی مذهب ملقب به سنبا دیبگفته محمد غبار که با شنده روستای "هردانه" در مغرب هرات بود بسال ۱۴۲هـ بکین توزی ابو مسلم کمر بست و بگفته مورخان عرب حدود ده هزار سربا ز ایرانی چه مسلم و چه زرتشتی در سپاه او بودند به نیشا پور حمله نمود و قومس وری را اشغال کرد و خزانه ابو مسلم را درری متصرف گردید و خود را سپهبدنا میدو عزیمت عراق و حجاز را داشت. خلیفه عباسی سپاهی گران بجنگ او اعزام داشت. سنباد در حوالی ری و همدان شکست خورد و بجانب تبرستان عقب نشینی اختیار کرد تا با تجهیز نیروی جدید برا عرب بتا زد بدبختا نه برا درخورشیدا سپهبد تبرستان از خاندان گاو باره که از سوی برادر با استقبال رفته بودوی و همراها نش را بکشت و سرهای آنان را بخلیفه فرستاد و وسایل بر باد سلطنت خاندان خویش را فراهم آورد.

پس از سنبا دفرقه دیگری بنا مرا وندیه بشورش برخاستند و خلیفه را بتنگنائی دچار کردند تا آنکه معن بن زایده، را وندیه را مغلوب ساخت و با مارت سیستان منصوب گردید. ولی سیستانیان بسال ۱۵۱هـ شکم او را در قصر فرما نروائی خود دریدند، مردم بست و قندهار بسال ۱۴۴هـ برخلاف نیروی خلافت به پیکار برخاستند. همچنین مردم هرات بر رهبری استاد سیس بادغیسی استقلال خراسان را اعلام کردند. استا دسیس پس از جنگهای خونین با سپاهیان بیشمار عرب بالاخره منکوب و منهزم و گرفتار گردید. دختر همین مسرد بنام مرجیله بادغیسی در بعدها زن هارون الرشید شد و مونا و بدنیا آمد.

آذرویه زرتشتی و محمد شادا: مردم سیستان چه زرتشتی و چه مسلمان به پیشوائی آذرویه پور مرزبان زرتشتی و محمد بن شادا برخلاف دستگاه خلافت منصور قیا م کردند. از بست به جنگ یزید بن خلیفه که عامل سیستان بود روی نهادند. یزید در میدان نبرد مغلوب شد و روی بفرار نهاد.

۱ میرحمزه بن عبدالله : امیر حمزه نسب خود را به زوطهما سب یکی از بزرگان سیستان میرساند. مردی بود دانشمند و دلیر و از باشنندگان روستای رول و جون. استاد سعید نفیسی نام پدر حمزه را آذرک آورده است. حمزه بسال ۱۸۲ هـ بر عیسی بن علی حاکم سیستان حمله برد و کشتار مخوفی نمود. عیسی بخراسان شمالی گریخت. حمزه زرنج مرکز سیستان را متصرف شد و مردم را از پرداختن مالیات برای بغداد، معاف کرد. با نیرو و قوای ایرانی خود عیسی عامل‌ها را در شید را دنبال کرد و تا هرات و پوشنگ پیش رفت و خونریزیهای سخت در نبردهای او رویداد. عیسی با سپاه تازه دم با او مصاف داد. حمزه بسیستان عقب نشینی اختیار کرد. عیسی در عرض راه بقتل بیگناها ن پرداخت و هر جا که سراع، اتباع و پیروان حمزه را می‌گرفت، فرمان میداد همه را شقه‌کنند یا بدرخت بسته پاره پاره سازند. بدین ترتیب بزرنگ رسید و کشتار خود را تکرار کرده برگشت. امیر حمزه دوباره سپاهی تازه بیا راست و عیسی را دنبال کرد و تا به پوشنگ تاخت. برای کین تیزی بقتل عبا سپها و اعراب پرداخت و حتی بگفته محمد غباراها افراط پیمود. سپس به نیشاپور حمله برد و با سپاهیان علی بن عیسی پیکارهای سختی نموده بسال ۱۸۸ هـ بسیستان مراجعت کرد. حمزه کلیه نیروی خلیفه را در سیستان نابود ساخت و مالیات آنجا و شهرهای شمالی خراسان را نگذاشت ببغداد رود. کارگزاران خلفای عباسی در زرنج با باشنندگان موافقت نموده همانجا اقامت گزیدند و از اطاعت بغداد سرباز زدند. حمزه با سی هزار نفر از سپاهیان خود در سراسر خراسان میگشت و هر جا عرب را مییافت طعمه شمشیر میساخت. در همان اوان مردم ما و رالنهر (ورارود) و سمرقند به پیشوائی رافع بن لیث سیار، فرمانروای عرب را از مرز خود بیرون راندند. هارون الرشید مجبور شد که برای خواباندن فتنه خراسان از بغداد بدانجا حرکت کند و با لآخره در شهر توس وفات یافت.

انجمنها

در صفحه ۲۸۵ پرستشگاه زرتشتیان از انجمنهای زرتشتیان ایران، هند، پاکستان، آفریقا، سیلان، عدن، هانکانک، بنگلادیش، لندن، ملایا یاد شده است. اینک انجمنهایی که بعدها بنیاد گردیده در زیر آن اشاره میشود.

تهران : بنیاد رستم‌گیو - کانون دانشجویان زرتشتی - کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز - گروه زرتشتیان تفت و توابع - کانون مهندسان

زرتشتی - کنگاش موبدان - بزرگ کنگاش یگانگی .

یزد : انجمن زرتشتیان خرمشاه - انجمن زرتشتیان قاسم آباد .

آبادان : انجمن مزدیسنان .

کانادا : انجمن پارسیان دروانکوور - انجمن پارسیان در تورنتو .

آمریکا : انجمن پارسیان در نیویورک - انجمن زرتشتیان کالیفرنیا جنوبی

درلوس آنجلس - مرکز زرتشتیان و کتابخانه .

یارسان

۱۱۳

اهل حق که خود را یارسان و گاهی هم زرتشتی میخوانند و مسلمانان اشتباها آنها را علی‌الطبی میگویند پیرو قسمی از عرفان ایران باستان میباشند که قریب ۳۵۰ سال پیش دستور آذرکیوان و مکتب او در هند آرا پیروی میکردند. مذهب یارسان یا اهل حق نه آنکه هیچ رابطه‌ای با اسلام ندارد بلکه کمترین شباهتی هم با آن ندارد. روزه، زکات، نبوت، قرآن، نماز، معاد، حج و سایر اصول و فروع اسلام را قبول ندارند. پیروان یارسان به بازگشت روان و حلول روح معتقدند و عزا داری در مذهب آنها بکلی ممنوع است. اصول دین آنها راستی، پاکی، نیکی، جوانمردی و بخشش است که آن را ردا گویند و چون واژه رتوا و ستائی ورد فارسی است. چنانکه شیخ امیر از بزرگان آنها در کلام خویش سروده

یار چو آرجستن باوری و جا راستی و پاکی، نیکی ردا

یعنی در مذهب یارسان چهار چیز است آنرا بجا آوردن راستی، پاکی، نیکی و ردا میباشد با زردموردا اینکه مذهب یارسان با اسلام هیچ رابطه ندارد گوید:

نه هفتاد و دین دینمان بر کردن سرمان و سکه بنیام ویردن

هر که نه هفتاد دوش برنکرد ژایمه نین ها ژکوئی نامرد

یعنی دین ما از هفتاد و دین بیرون است سرمایه بنیامین سپرده شد، هر که از این هفتاد و دو برنگشت، از ما نیست او در کوی نامردان است.

ایل سنجابی، خلخالی، گوران، بهراموند، جلالوند، عثمان و نداد اهل حقند. نیمی

از گروه لرها نیز بهمین دین پابند میباشند. اهل حق غذا و نیاز مراسم دینی خود را مانند

پارسیان هند بغیر از خویش بدیگری نمیخورانند. غذا و خوراکی نیاز را ۹ نفر که هر کدام

وظیفه مخصوصی دارند میپزند. آب و استخوان و باقی مانده غذا و حتی آب ظرفشویی بعد از

اتمام غذا را نیز در چاهی میریزند و در آن را می‌بنند تا با کثافت آلوده نشود. مردم یارسان

هنگام دفن میت از یک روز تا سه روز بر گور آنها آتش میافروزند. اهل حق یک زن دارند،

دو زن و طلاق بین آنها مرسوم نیست. تقویم اهل حق تقویم کبیسه نشده زرتشتیان است چند

سال پیش نوروز در ۲۵ آبان ماه افتاده بود. اهل حق پنجروز خمر را پنجه ترمیگویند و پس

از آبان ماه حساب میکنند و مراسم نیاز زیجا میآورند. سه روز را روزه دارند و آن ۱۴، ۱۵، ۱۶

ماه قمریست که وسط چله زمستان بیفتد. شب ۱۷ بنام پیر بنیامین و ۱۸ بنام پادشاهی

خاوندگار جشن میگیرند. کلیه شب هفدهم را شب مردگان و روز آخر سال تقویم خود را بیاد

درگذشتگان نیاز مینمایند و به گورستان میروند. اهل حق در جمع کمر می‌بنند و کلاه بسر

میگذارند.

اهل حق در افغانستان در ناحیه مزار شریف و دوشی و پل خمری ساکن و بنام غلاظ

معروفند. در پاکستان مقیم تربت، مشیکی و گریشه میباشند و بنام ذکری شهرت دارند و کوه

مرا در تربت زیارتگاه آنهاست و آنرا کعبه خود میداند و اغلب از مردم بلوچ و مکران میباشند.

مذهب یارسان چنانکه اشاره شد عرفان ایران باستان است. اما در هر دوره بزرگانی برای ارشاد بین آنها ظهور نموده اند، نخستین آنها شاه خوشین بوده که حدود یک هزار سال پیش میان آنها ظهور نمود. آداب و رسوم برای آنها مقرر نکرد و وعده داد که سیصد سال بعد بر میگردد. سپس سلطان سهاک پسر شیخ عیسی ظهور نمود و اصول دین برای آنها معین نمود و مقرراتی در آداب و مراسم برای آنها وضع کرد. مراسم نذری که بجا میآوردند شبیه مراسم گهنبا زرتشتیان میباشد. دو نفر مانده و موبد دعا میخواندند و یک نفر مانده و موبد بنام خدمتکار ایستاده پس از اتمام مراسم، نیا ز را بین حاضران همانا موبد لک را تقسیم مینماید. دعا و شنای آنها هنگام برگزاری مراسم بزبان گردیست. اهل حق اشوزرتشت را پیر بنیا مینمایدانند باین معنی که روح اشوزرتشت در کالبد بنیا مینمایدانده است و همه اهل حق حتی سلطان سهاک بطور نا مرئی سرسپرده اشوزرتشت میباشند. مردم جیحون آباد، احمدآباد و کاکاوند واقع در اطراف دینور همه پیرو اهل حقند و نذرونیا ز و مراسم دینی خود را تا ۵۵ سال پیش، از ترس بیگانگان در زیر زمین برگزار میکردند.

اهل حق بچهار پیر که سپس ۷ نفر گردیدند و بنام هفت تن و هفتوان شهرت یافتند افزون بر این بچهل تن و هم به ۷۲ پیر دیگر هم معتقدند و پیر رستم بر آنها ریاست دارد. هفت تن آنها بجای هفت امشا سپندان و ۷۲ پیر همان ۷۲ کرده یسنا و ۷۲ نخ کشتی، کمربند بندگی زرتشتیان میباشد. مردم یارسان هنگام برگزاری مراسم دینی کلاه بسر میگذارند و کمربندی از ریسمان و غیره بکمربندند آنگاه بدعا و ثنا میپردازند.

با بایادگار یکی از پیران هفتگانه اهل حق میباشد که سفری هم بهند نموده و نزدیک زرده در محل گوران مزار اوست و زیارتگاه یارسان میباشد. بالای زرده و مزار با بایادگار چشمه آبی است که بنظر آنها مقدس میباشد و با حتمال قوی معبداناهیتا بوده. زیرا در آن حوالی خرابه های آثار باستانی موجود است.

اهل حق به ۱۱ تیره تقسیم شده اند بدین ترتیب، ۱- با با حیدری، ۲- خاموشی، ۳- شاه ابراهیمی، ۴- زنوری، ۵- شاه حیاسی، ۶- با بایادگاری، ۷- آتش بگی، ۸- عالی قلندری، ۹- میر، ۱۰- مصطفیئی، ۱۱- حاجی با با عیسی. تیره آتش پکی سیگار نمیکشند و آتش را مقدس میدانند و شراب میخورند.

چرا یارسان را علی الهی میگویند. مردم یارسان نیز مانند زرتشتیان تا یکصد سال پیش تحت فشار رستم و محرومیت های سخت زندگی میکردند. جمخانه (معبد) نداشتند و مراسم دینی خویش را پنهانی در زیر زمین برگزار میکردند و هنگام برگزاری چندین

نفر در اطراف کشیک میدادند تا بیگانه‌های وارد نگردد. بنابراین برای کمتر ساختن محرومیت اشتها ردا دند که روح علی بن ابیطالب در یکی از پیران آنها حلول کرده است و چون بهم میرسیدند با واژه‌های علی بهم سلام میدادند ولی اینک چند تیره با گفتن یا سلطان بهم سلام میدهند.

کتب دینی اهل حق که بنام کلام معروفست عبارتست از دفتر شاه‌خوشین، دفتر پردیور - دفتر ساوا - دفتر دیوان‌گوره - چهلتن - عابدین - دوره پیرالی - زال - زال - دوره بارگاه پارگاه - دوره دامیار - دوره هفتاد و دو پیره - دوره با جلیل - دوره گلیم کول ملقب به پیر بنیا مین - دوره میره با شتجار - دوره با سرهنگ - کلام شیخ امیر - کلام خان الماس - کلام شیخ تیمور - کلام ایل‌بگی. مردم یارسان با با ظاهرا از بزرگان اهل حق میدادند که با شاه‌خوشین هم عصر بوده است.

اخترشناسان اخیر زرتشتی

درفرزانگان زرتشتی کارنامه چندین نفر از زرتشتیان اخترشناس ذکر شده است. بسیاری دیگر نیز موجودند که خبر آنها بدست ما نرسیده و ذکر آنها با نگیزه بیخبری بمیان نیامده است. از آنها نند بهمن ملام بهرام اردشیر که نامه مشروحی در مورد کبسه بسا ل ۱۱۴۲^۵ بپارسیان هندنوشته است و دیگری بهرام بن سرخاب و خرماهی که در رمل و اصطراب دستی بسزا داشته است و هر دو تربیت شده ملاکاوس بن رستم پارسی هندی میباشند که چار نامه پارسیان هند با یران بود و ۹ سال در ایران زیست و طرفتوجه کریم خان زند پادشاه ایران بود. دیگری بهرام دلاک شاگرد بهرام سرخاب و میباشد و در زمان خویش معروفیتی بسزا حاصل کرده. دیگری مهربان جمبور خرماهی درویشی بود و الامقام و در رمل و اصطراب استاد، کارنامه او در فرزانگان زرتشتی آمده و شاگردش ویرا بخرماهی است. منجم ماهری که خود را گمنام نگاشته حدود چهل سال پیش در کهن سالی مرحوم شده جمشید هر مزدا را از مردم اسمعیل آباد جو پار کرمان است چندین سال پیش از مرگ پیشگوئی نمود که سلطنت ایران بدست سیدی خواهد افتاد که اینک به حقیقت پیوسته روز ساعت مرگ خویش نیز قبلا "بفرزندانش اطلاع میدهد".

اخترشناس معروف دیگری جمشید منجمی است که در زمان فتحعلیشاه در خرماهی یزد میزیست روانشاد کیومرث خسرو خرماهی نسل چهارم اوست. رمال و منجم بسیار ماهرو معروف زرتشتی در یزد بوده است. حاکم کرمان وقت بواسطه سعایت بدخواهان از حکومت معزول و بتهران برمیگردد از پیرانشان حالی بورود به یزد جوای منجمی میگردد. او را بجمشید را هنمائی مینمایند. حاکم صبح زود در زمستان سخت بدرخانه جمشید میرود و دق-الباب میکند. جمشید پیش از بازگردن در میگوید میدانم حاکم کرمانی که معزول شده

و با یدبتهران برگردی. پس از با زشدن در حاکم قضیه عزل خویش را بیان میکنند جواب
 میشوند حاسدان کار خود را کرده بورودبتهران بقتل میرسی. حاکم با پریشانی و دلهره
 از چاره کار جویا میشود. جمشید پس از دلداری میگوید هیچ ندوه بخود راه مده این تعویذ
 را با خود ببر. هنگام ورود بدروازه تهران باران خواهد بارید. بمنزل نرو، با با زونه
 و لباس تر خود مستقیماً بخدمت شاه میروی و در حالیکه بتعویذ فشار وارد میآوری عرض
 میکنی چون فرمان مراجعت بتهران بود پیش از رفتن بمنزل بخاکبوسی شرفیاب میشو
 تا هر چه فرمان رود بمورد اجرا گذارم. شاه شاد شده با فرمان حکومت کرمان بر میگردد.
 حاکم میگوید هنگام مراجعت تلافی محبت شما را در خواهم آورد. جمشید پاسخ میدهد هنگام
 مراجعت جنازه مرا خواهی دید. حاکم هنگام ورود بتهران بحقیقت گفتا رجمشیدی میبرد
 و با فرمان حکومت کرمان بسوی یزد رهسپار میشود، بورود به یزد با خوشحالی تمام بخانه
 جمشید میرود از دحامی در آنجا می بیند، می پرسد چه خبر است میگویند اینک جنازه جمشید از
 خانه بیرون می آید. حاکم پیاده جنازه را تا دخمه که بیش از شش کیلومتر راه هست مشایعت
 مینماید.

رستم نجومی اخترشناس مشهور زرتشتی، تعلیم و تربیت یافته کولونی مغان است که
 در کوهسارهای ایران بخدمت جهانیا مشغولند. رستم نجومی در زمان شاه سلطان حسین
 صفوی میزیسته و کتابخانه معتبری از خود داشته است. حزین شاه در خاطرات خویش ضمن
 شرح مسافرت به یزد مینویسد "رستم مجوسی منجم مشهور را در آنجا دیدم. کتب مجوسی و
 حکمی بسیار داشت و به هئیت و نجوم و ضوابط رصد ما هر بود. با او بسیار صحبت داشتم و رصدا
 را که اشمرت مجوسی در چهار هزار سال پیش از این نوشته بودند ندوی دیدم."
 یکی از منجمین دوره صدر اسلام خسرو شاه مجوسی بود که منجم شاه غازی رستم بن علی و
 در دستگاہ و نفوذی بغایت داشت. نوبخت و پسرش سهل از منجمین بزرگ بوده اند ذکر آنها
 در بخش کتابخانه آمده است.

هوشنگ پور بهروز پورا سکندر پور گشتا سب زریودا زا اخترشناسان بنام زرتشتی کرمان
 زمین میباشند. کارنامه نیاکان او که از منجمین سرشناس و ملاگشتا سب زریود طرف توجه
 آقا محمدخان خواجه بوده در فرزنانگان زرتشتی آمده است. یکی از شاعران کرمان زمین
 دوست بهروز در مورد هوشنگ بیستی بدینقرار سروده است. برا اخترشناسان جهان تنگ شد
 که فرزند بهروز هوشنگ شد.

بزیست بن فیروز اخترشناس فارسی که صاحب زیچ ما مونی است در حضرت خلیفه عزتی
 بسزا داشت. در بخش زرتشتیان تبرستان از او صحبت شده است.
 با زهم اخترشناسانی موجودند که ما از آنها بیخبریم.

ستمهای بزررتشتیان

۱۱۷

صاحب تاریخ تباهی فارسین که بسال ۱۲۹۵ هـ نوشته شده ظلمها شیکه در زمان خودش بزررتشتیان میشده تحت عنوان ظلمهای که بزررتشتیان میشود چنین آورده :
"شهادت این گروه را مسموع و محل قبول ندانسته ، مهر و صحیح ایشان در قباله و سندات معتبر نشمارند و جایز نخواهند و ممنوع دارند و اذیت و آزار بر آنها بهر جهت نیکو و جایز شمارند و از پوشیدن اسلحه و لباس و اسباب تجمل با زدارند چنانکه اگر احدی از این طایفه لباس فاخر و نوی یا بقانون ملت خود رخت سفیدی بپوشد مورد مواخذه حکام عرف و صدمه و اذیت الواط و اشرار خواهد شد . وهم این طایفه را در همه کسب از قبیل قصابی و بقالی و عطاری و صباغی و غیره ممانعت نمایند و ایشان را نجس شمارند و نگذارند که در بازار بر اسب و استروا لاغ سوار شوند و یا عمارت عالی بنیاد دهند و هکذا در مجالس و محافل و مراسمات و محاکمات ایشان را راه ندهند و شهادت دروغ را در حق ایشان جایز و صواب ندانند و قتل ایشان را در عوض قصاص رواندا رند و دیه جزئی مقرر داشته اند و اگر از این قوم زخمی بمسلمان زند که آن مسلمان هم دزد باشد و بعزم دزدی بسرای او رفته باشد در عوض آن زخم کشتن خود و عیال بلکه خانواده و اهل محله او را جایز دانند و حکام شرع نیز فتوا دهند . هر کس از این طایفه دعوت حق را اجابت و گیتی را بدرود گوید کسی از اقوام او که بچندین پشت نسبت جزئی با او دارد و مسلمان است تمام مایملک او را با سم ارت میبرد و اولاد او را محکوم میکند و حکام شرع بر منع این قواعد حکم نمیکنند . حال آنکه خلاف مذهب اسلام است و رسول عرب و خلفای چهارگانه در احترام این قوم مبالغه کرده اند . هرگاه از حقوق دیوان وجهی در نزدیکی از این طایفه باشد و بمیرد یا از کثر استیصال فراری شود از اقوام و همسایه وهم محلها و با اذیت فراوان میگیرند . همچنین اگر یکی از این طایفه مقروض شخص مسلمانی باشد و مستاصل و ورشکست گردد آنرا از اقوام و همسایه و نزدیکان آن شخص که زرتشتی باشد میگیرند و اگر مسلمانی با این طایفه مدیون باشد محض اینکه بگوید مفلسم او را بری الذمه میدانند و دیگر از او مطالبه نمینمایند و قس علیهذا .

شادروان هرمزدیار نوروز همتی در " یاد کوتاهی از سرگذشت " در مورد یزدچنین آورده است . " در یزد آن موقع (۱۳۲۷ هجری قمری) خیلی مسلمانان بزررتشتیان اذیت میکردند . ناحق فحش و ناسزا بآنها میگفتند و کتکشان میزدند . لباس زرتشتیان با نوع مخصوصی باشد که شناخته شوند . توی بازارها شیکه آب پاشیده بود پای لخت تبار بودند . در بخانه مسلمانان مهم مخصوصا آخوندها و علمای پای برهنه نایست آمد و شد کنند ، بهر مسلمانیکه میرسیدند با یست با فروتنی سلام کنند . در هر جا که مسلمانان آنها را میدیدند نایست سوارباشند . هرگاه برخلاف عمل میکردند مورد آزار واقع میشدند "

توسری و کتک سخت میخوردند. ما که مسافرین زرتشتی که از کرمان آمده بودیم با لباسها^ی برمان شناخته نمیشدیم. بعلاوه در باغ رستم در خارج شهر وارد شدیم کاری بشهر نداشتیم، مگر یک روز برای اینکه شهر یزد و خانه زرتشتیان و بازاری را به بینم خوشبختانه رفتن به داخل شهر و مراجعت کسی متوجه ما نشد، یعنی شناخته نشدیم. بعدا شنیدیم که پس از خروج ما از شهر یکنفر ما را شناخته و بدیگران خبر داده بود که دیگر آنها بما دسترسی نداشتند. در مورد کرمان مینویسد "بیشتر زرتشتیان در رنج و غذا بومورد شکنجه و آزار بوده^{اند} مسلمین به آنها و ایراد های بیجا میگیرند و میکوشند با تهدید و جبر مسلمان نمایند. " در مورد روانشاد ارباب کیخسروش هر خ و دوران آموزشگاریش در کرمان مینویسد " در ضمن متوجه میشود که کودکان مدرسه و اصولا "زرتشتیان زیاد از حد مورد تحقیر و آزار مسلمانان هستند بفرچا راه افتاده با نظر انجمن یکنفر از گزومه ها (شبگرد) که بفرمان داروغه شبها پاس میداده و روزها بیکار بوده است برسم فراش مدرسه و انجمن استخدام میکنند که روزها نگهبان بچه های مدرسه باشد که مورد تعقیب و آزار مسلمانان واقع نگردند. " شادروان همتی در سال ۱۲۹۷ خورشیدی از طرف روانشاد ارباب کیخسروش هر خ بسمت رئیس اداره تلفون کرمانصوب و بکرمان وارد و در رتق و فتق اداره که بیسایمانی آن از حد گذشته بود مساعی جمیله بخرج داد. مفتخورها نیکه تلفون رایگان میخواستند چون کارشان پیش نرفت بدولت شکایت کردند که " بچه سبب یکنفر گبر زرتشتی را مدیر و همه کاره تلفون کرده اند در شهری که مسلمانان با کار تلفون و اشیاء تلفون در تماس میباشند و تقاضای عزل او را کردند که جواب منفی شنیدند. "

خبرهای گوناگون

ارامنه بویژه ارمنیهای ایران از لحاظ زبان نزدیک بزبان پهلوی و بعضی مراسم آنها بسیار شبیه با ایرانیان باستان و زرتشتیان یزد و کرمان میباشد. از جمله لباس زنان ارمنی در روستاها دستمال سه گوشه ما نندینام است که همیشه بر لب و چانه دارند، زیرا تنور نان در نزد آنان مقدس است، و حتی به تنور سوگند یاد میکنند. از یک رسم بسیار کهن چنین آموخته اند که در موقع پختن نان دهان آنان پوشیده باشد. (نشانی است که آتش و رجا و ندادم و تفتان آلوده نشود.)

تنها ملتی که بین مسیحیان و نصاری بر سر مقام بر خود آتش میافروزند و محلی برای آتش و عود دارند، ارامنه میباشد که در ایران متوطن هستند. خورشید در نزد ارامنه مقدس است و شکل خورشید در ساختمانهای کهن آنان در " اچمیا دزین " ارمنستان بر سنگ نبشته های قدیم منقور و در کلیسیاها شکل خورشید با طلا و نقره مزین بجواهر گرانبها هنوز باقی است. قسم بخورشید جزو عادات و کارهای معمولی روزانه آنهاست و بدلبر و معشوق که طرف محبت آنان است " خورشید من " خطاب میکنند.

با دیدن نظر داشت که در اثر چهارصدسال اقامت در ایران وزندگی بین مسلمانان بسیاری از عادات و مراسم ارمنیهای مقیم ایران از روش باستانی ایرانیان دور شده است. اگر مراسم و عقاید را منته مقیم ارمنستان توجه شود آنچه را در زمان قدیم مخصوصاً دوران ساسانیان که را منته با ایران تماسهای تلخ و شیرین زیاد داشته اند و حفظ کرده اند بدیده میآید.

* * * * *

در ۲۴ کیلومتری مغرب اردبیل در استان آذربایجان شرقی، روستائی است بنام آتشگاه که عاق امام هم میگویند. ولی در دفتر اداره دارائی بنام آتشگاه ثبت است. در این روستا مسجدی است که آتشکده بوده و چشمه آب بسیار بزرگی در وسط آتشکده از زمین میجوشید بطن قوی شایدمعبدانان هیته بوده. هنگام تبدیل آتشکده به مسجد چشمه را بیرون میکنند. مردم این روستا و اطراف آن تا چهارصدسال پیش زرتشتی بوده اند. بگفته میرمناف اسمعیلی کدخدای روستا، عارفی بنام میرمحمد سمیع بن میرمحمد متوفی بسال ۱۱۳۵ هـ که مقبره او در همانجا میباشد مردم آن سامان بدست او اسلام آورده اند. پیر مرد صدساله ای در این روستا سکونت دارد و قبلاً که هزارساله که بر پوست آهوبقلم زرین نوشته شده دارد ولی میگوید پس از مرگ پدرش که کدخدا بوده بدزدی رفته و راست نمیگفت اما مردم آنجا میگویند خود او سندر دارد. اگر نشان بدهد تاریخ آتشگاه روشن میگفت.

* * * * *

بگفته سعدی عباسی از مردم رودبارزیتون، مردم آن حدود نوعی از کشتی که پهن میباشد از پشم سفیدگوسفند میباشند و حدود ۷۲ نخ دارد و سه دور بکمر می بندند. مردم روستاهای لنگرود و فومن در گیلان نیز چنین کشتی بدور کمر می بندند. مردم رودبارزیتون، زجرد، رشتقون، شنگه، میان بردر حومه قزوین، گلین گیوه و هرزن واقع بین مرند و جلفا نزدیک مرز شوروی و حدود صدپارچه روستاهای اطراف آن، اموات خود را در مقابر سنگچین میکنند و پس از آن خاک بر آن میریزند و تا سه شب بر آن آتش میافروزند و اگر هوا منقلب باشد چراغ میافروزند.

مردم گلن گیوه، هرزن و اطراف تمام چهارشنبه های یکماه پیش از نوروز را جشن میگیرند و آتش میافروزند و در شب جشن نوروز نیز آتش روشن میکنند و بیا در گذشتگان خود خوراک میپزند و همه مردم بگورستان میروند و در آنجا خوراک بین مردم تقسیم و با هم بخدا بیا مرز مردگان میخورند.

زنان مردم رودبارزیتون در حال حیض و دشمنان جدا می نشینند و پس از وضع حمل تا چهل روز مانده مراغیهای رودبار خود را آلوده نمیسازند. مردم محال دیزبا رباختری و حسود را در آذربایجان شرقی در بخش شمال تا نزدیکی مرز روسیه و روستاهای آن که زبان ویژه بنام تاتی دارند آداب و رسوم مردم گلن گیوه و هرزن را که در بالا شرح داده شد پیروی میکنند.

روستاها عبارتند از کرنیکان، چای کندی، ملک، ارزین، نیستان، خوی نرو، کلاسور، نی
دمیرچی، مرگزا، اما مردم کرنیکان بخصوص وحوالی آن مسلمانند و بیشتر آنها از مسلمان
وآداب آن جز نام چیزی با خود ندارند.

م
در ممسنی و بویرا احمد، مردم از یکدیگر میپرسند که از کدام تش میباشی یعنی از کدام
آتش و خاندان هستی. هنگام عروسی مردم دور آتش بزرگ فروزان میرقصند و عروس را سه
بار دور آتش پد میگردانند و بعد بخانه شوهر میفرستند. مریض خود را دور آتش بزرگ ده
میگردانند تا بهبودی یابد. مردم اشکور سفلی، علیا و وسطی در گیلان چون شب عید چراغ
روشن میکنند تا یک هفته روشن نگاه داشته نمیگذارند خا موش شود. عروس و داماد را دور
چاه آب میگردانند که از آثار گرامی داشت آنها هیتهای زده آب است. زرتشتیان نیز یکروز
پس از دامادی شوهر را بر سر آب روان یا چاه آب میبرند و نیایش مینمایند.

* * * * *

آنچه که در بالا ذکر شد نشانی است که مردم نامبرده با حتمال قوی بیش از چند سده
از مسلمانان آنها نگذشته باشد که اینک نیز آتش را گرامی میدارند.

ن
بگفته صاحب کتاب سالاریه، غسان در سنه یکصد هجری با مارت کرمان رسید. زرتشتیان
کرمان تا قبل از فرمانفرمائی او کمال قوت را داشتند. بلکه بعضی اوقات بمسلمانان
تعدی مینمودند. امیر مزبور بسیاری از آتشکدههای آن جماعت را در بلدان و بلوکات کرمان
ویران کرد و طایفه مزبوره را از ظلم نمودن بمسلمانان بازداشت و هیچکس از آنها را در قریه
و بلوکات عاملی نداد تا مارت و حکومتی بر مسلمین نداشته باشند و جمع کثیری از آن قوم را
طوعاً یا کرهاً مسلمان کرد و جزیه آنها را علاوه بر سابق نمود.

پس از مرگ عضد الله دیلمی، استاد هر میز یکی از امراء دیلم با مارت کرمان رسید.
صمصام الدوله او را مارت داد. پس از مرگ او پسرش ابوعلی با مارت کرمان رسید.
ن
بگفته صاحب کتاب سالاریه، شهرک پسر آذرماهان، شاه کرمان بود. در سال ۳۳ هـ بفرمان
بیزدگرد بدفاع فارس با اعراب بجنگید و شکست فاحشی خورد، در آنوقت بیزدگرد در گواشیر
کرمان بود. این خبر که بگوشش رسید در غیاب شهرک دشنام زیاد داد که چرا با یستی با سپاهی
صدهزار افزون و خزاین زیاد، از ده هزار اعراب شکست بخورد. فیروز پسر شهرک و والی کرمان
در آن حال حاضر بود. چون دشنام و ناسزا به برادرش شنید بر آشفته و گفت ای بیزدگرد تو خود را
ملک الملوک (شاهنشاه) ایران میدانستی و خزاین و اندوخته چندین ساله پادشاهان عجم
نزد تو موجود بود و سپاه همه ممالک محروسه ایران با استعداد در حضورت حاضر، کنون نزدیک
پنجسال است که سپاه عرب سال بسال و ماه به ماه و هفته به هفته و روز بروز از ولایت ایران تصرف
مینمایند و حکام تعیین نموده و جزیه و خراج میگیرند، یک دفعه بالشکر عرب مقابل نشدی
بلکه مقابل نیامدی. رستم فرخزاد پسر عمت از سعد و قاص شکست خورد و گشته گردید و بشهر

گریختی. یزدگرد چون قوه جوا بندا شت سربزیرا نداخت، همان شب یزدگرد در نهایت حفت از کرمان بصوب خراسان شتافت.

* * * * *

کوه تاریخی شهریا رکوه بنام اسپهبدشهریا ربا وندیکی از شاهان دسته یکم از خاندان با وندی در هزارگری جایدارد. و امروز خاندانی بنام شیار = شهریا را از زمانندگان خاندان شهریا رنا میرده که نزدیک به ۷۰۰ عیا. خانوار میشوند در دیریه های نه پی و فی نسک دهستانهای نرم آب و پشتکوه هزارگری سکنی دارند. تا دوره سادات عمادی ما زندرانی در هزارگری تا سده هشتم هجری پیروکیش و آیین و راه و روش نیاگان باستانی بودند و در این سده بدست میرعمادنا میرده مسلمان گشتند.

* * * * *

با یک خرم دین رهبر فرقه خرم دینان و یک ایرانی غیور وطن پرست در زمان دوتن از خلفای عباسی مامون و معتصم میزیسته. پدرش مرداس روغن فروشی از اهل مداین بود. قیام با یک در ۲۰۱ هـ شروع شد و علیه بیگانگان بویژه اعراب بود. مرکز قیام با یک آذربایجان و باروهای استوار کوههای اطراف آن بود. سالیان دراز سپاه مامون را در نبردهای بسیا بشکست و سردارانش را به لاکت رسانید. چون معتصم بخلافت رسید همه نیروی خویش را بر خلافا و اعزام داشت. افشین خیدربن کاوس شاهزاده خراسانی بر سر قوای خلیفه به پیکار با یک رفت، سرانجام کاوس را و پس از کشتار بیش از پانصد هزار سربا ز خلیفه با حيله و تزویر افشین ایرانی و خیانت سهل ارمنی از پیروان او که فریفته طلای خلیفه شده بودند گرفتار گردید. با یک در ماه صفر ۲۲۳ هـ با شکنجه بکشت و مرده اش را بدر آویخت. طرفداران با یک بسرخپوش معروف بودند.

* * * * *

فیروزیا ابولؤلؤ یکی از نجیب زادگان پارسی بود که در جنگ ایران و عرب اسیر شده بود. عمر بن خطاب خلیفه دوم را که با سیاست خویش ایران را تسخیر نمود با خنجر زهر آلود مضروب نمود. عمر پس از سه روز وفات یافت. پس از کشته شدن عمر، پسرش عبدالله فیروز و دخترش را بجبران خون پدر کشت.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ افغانستان میان سالهای ۱۳ - ۱۵۸ هـ یوسف ابرم در هرات ظهور کرد. پس از سازمان لشکر داد و طلب بخشهای میمنه و مرغاب و پوشنک را اشغال کرد. یزید بن مزید که از طرف خلیفه منصورا مارت خراسان شمالی را داشت، بدفع یوسف لشکر کشید و با او جنگهای سختی کرد. یوسف در یکی از جنگها اسیر شد و با سایر سرداران انقلابی در بغداد اعدام گردیدند.

* * * * *

ابن خلدون مورخ شهیر عرب مینویسد که اغلب ناشرین علم و دانش اعم از علوم دینی و عقلی عجم بودند. سیبویه نحوی بزرگ و کسائی ایرانی بودند و ابوعلی وزجاج که قواعد و اصول عربی را وضع کردند نیز ایرانی بودند. ابوالعتاهیه شاعر و پیشوای پرهیزگاران و ابن قتیبه مورخ و ادیب و نویسنده بزرگ ایرانی بود. رابیان حدیث و علمای اصول و ابوحنیفه ایرانی بودند و هیچ کس بحفظ علم و جمع و تدوین و تالیف مانند ایرانیان اهتمام نکرده است و مصداق حدیث معروف که میگوید که اگر علم در پروین باشد دست ایرانیان بآن خواهد رسید در باره آنان کاملاً تطبیق شده است.

البته کسانی که ابن خلدون یاد کرده تا همان عهد عباسی است ورنه در زمانهای بعد دانشمندان بزرگی چون، غزالی، فاریابی، خواجه نصیرالدین توسی، خیام، ابوعلی سینا، امام فخر رازی، جلال الدین بلخی در عالم اسلام و ایران ظهور کردند که همگی از ستارگان قدراول تمدن و فرهنگ ایرانی بشمار میآیند.

* * * * *

موکل خلیفه عباسی مردی بدسرشت بود. زندگی خود را با لودگان و دلگنان، متملقان، و شرابخواران و کنیزگان خوشکل بسر میبرد. از سوی دیگر مردی بس بیباک و شقی و بیرحم بود. مردم قلمرو او زیر بار سنگین ظلم و شقاوت این خلیفه جبار و عمال نابکارش می لرزیدند. این خلیفه دستور داد اقلیتهای مذهبی زنار ببندند و زنا نشان روپوش مخصوص داشته باشند و بر در خانه های خود نقش شیطان بکشند. آنها را از سوار شدن بر اسب و شتر منع کرد و اجازه داد فقط بر الاغ سوار شوند، آنها را از خارچ از شهر بغداد. (آئینه حقیقت)

* * * * *

ما هک پور شهرک در زمان خلافت عثمان سومین خلیفه اسلام بلند شد و با عبدالله عامر جنگ کرد و در انجام صلح نمود و بحکومت استخرپا پنده ماند.

سیستانها پس از جنگهای سخت با عبدالرحمن بن سمره چون دشمن را توانا دیدند بسا ۲۱ هـ بدادن جزیه تن در دادند.

خاندان استووند درری تا سال ۴۱ هـ مقاومت کرد.

* * * * *

بگفته صاحب تاریخ کرمان، زین العابدین از بزرگان را ورو صاحب مکننت بسیار است. دخترا و بسیاری از جوهرات پدر را برداشته با پسر فولاد زرتشتی عروسی نمود.

حاجی الله وردی زرتشتی را ورمیبا شد. وقتی که خانه قدیمی را خراب کرد خانه بزرگی زیر زمین پیدا شد. بنا بر این مسلمان گشت تا از او پس نگیرند و مسجد و کاروانسرا ساخت.

* * * * *

بگفته صاحب جامع مفیدی جلد دوم، در سال دوم جلوس شاه عباس، بیکتاش خان برای تصرف یزد اقدام نمود و قلعه را محاصره کرد. هرگاه لشکریان نکبت مآثر و طلب مواجب و انعام مینمودند بشارت نمودن قصبات و روستاها و مزارع و خانه‌های درویشان و مظلومان اشاره مینمود. آنها نیز در شب بمنازل آن بیچارگان میشتافتند و هرچه در خانه می یافتند ضبط و تصرف کرده طلب دقایق پنهانی مینمودند. صاحب خانه را در تعذیب و شکنجه کشیده آنچه میتوانستند وصول مینمودند. بجهت امتداد ایام محاصره قحط و تنگی آذوقه مردم شهر را از پای در آورد و جانی بنانی داده میشد بیکتاش خان در سال چهارم جلوس شاه عباس کرمان را گرفت و غارت نمود. یعقوب خان فرمانروای فارس با ۲ هزار سربا زب یزد حمله کرد بیکتاش خان را گرفته و کشت و سرش را بکاشان زیر پای اسب شاه انداخت. حکم کرد سربازانش شهر و قصبات را تا سه روز غارت نمایند و دستم فراوان بمردم کردند.

* * * * *

صاحب تاریخ تباهی فارسین مولف ۲۹۵ هـ مینویسد که "ولادپا دوسپان در بخش رستمه و رویان تبرستان تا سال ۸۸۱ هـ حکومت داشته‌اند. چندتن از ایشان از آئین قدیم بملت تازی گرویده بودند و گاه بی واسطه حکام بنی عباس و دیگران ضعیف میشدند ولی سلسله بزرگ ایشان منقرض نمیگشت."

نوندان
"شاپور بن شهریار بن غارن بن شروین پدرشاهان باوند است و فرزندانش بنام غارن تا سال ۶۱۶ هـ در تبرستان بر سر فرمانروایی بودند."

"طبقه دوم غارنوندان هشت نفر بودند و مدت فرمانروایی ایشان ۱۴۰ سال است که بعد از استیصال آل زیار و آل قابوس دیگر با استقلال یافته بعضی از ایشان بر دین قدیم بوده و بر بکیش تازی گرویدند ولی همان اسامی پادشاهان فارسی داشته‌اند. اول این طبقه شهریار بن غارن است و او در زمان سلطان محمد و سلطان سنجر بن ملک شاه سلجوقی بوده و با ایشان مخالفت کرده و با سنقر بخاری مصاف داده و او را بشکست و پس سلطان محمد کس با ستما لت پرا و فرستاد. شهریار نیز پسر خود بملازمت سلطان روانه کرد. . . . شمس الملوک رستم بن اردشیر آخرین شاه این گروه میباشد و در سال ۸۰۶ هـ کشته شد."

"مامون خلیفه عباسی ما زیار را بخواست و وعده ملک و جاه داد. ما زیار بقبول دین اسلام تن در داد و بمولانا میرالمومنین ملقب گشت. مامون حکمرانی تبرستان را بما زیار داد. چون به تبرستان آمد مردم بسیار بر او گرد شدند. از مسلمانان برگشت و پی سپردین قدیم زرتشتی شد و مساجد را خراب کرد. عبدالله طاهر حاکم خراسان، شکایتها از ظلم ما هیارنوشت که هنوز بکیش قدیم خود باقی است و سرعصیان و طغیان و مخالفت دارد. "ما زیار سرداری دلیر و جانباز و یکدنده بود. تعصبات ملی تمام وجودش را فرا گرفته و پای بند بسنن و مراسم و عادات و آداب ایران باستان بود. غارن پهلوه که خاندان غارنوندی منسوب باوست یکی از هفت

خاندان بزرگ ایران و مازی را زفرزندان او حاضر نمیشد مالیات سرزمین تیرستان را بدست خاندان طاهربسپارد که منفور ایرانیا ن بودند. خاندان طاهربرای پایداری فرمانروائی خویش در خراسان خود را غلام و زر خرید خلیفه بغداد ساخته بودند. بنا بر این ایرانیا ن آنها را با نظرا ن زجا ر خاطر مینگریستند. مازی را بر اشرخیا ننت برادرش کهیا بدست سپاه عبدالله طاهرا سیر شد و در مجلس با ده نوشی اتحاد خود را با افشین و با بک فاش کرد. مازی را بدستور خلیفه وقت معتصم در سال ۲۲۵ هـ قطعه قطعه گردید.

"بجز از فرمانروائی خاندان زرتشتی که در بالا ذکر شد بیگفته صاحب تاریخ تبااهی فارسیا ن تا زمان نادر شاه افشار هنوز از فارسیا ن عمال و حکام ما مور می شد و این قوم را حرمت و عزتی تمام بود (که محل تردید است) حکام لارستان از اولاد ایرج بن گرگین میلاد بوده یکی از آبا ی آنها ن در عهد خلافت عمر بن عبدالعزیز مسلمان شده. حکام ولایت هرمز فارس فارسی نژاد بوده اند. حکام سند و ملتان نسب خود را بجمشید میرسانند و جام را با و اسم خود پیوست می کردند. هنوز ابلی در سندهست که بجام مشهورند و شهری در کتیا و اربند جام نگر."

شاهان اسلام در هر گوشه و کنار به تباهی زرتشتیا ن و کتب مذهبی ایشان میپرداختند. حکیمی در زمان معاویه از خلیفه اجازت خواست برخی از نامه های علمی و عملی در قواعد قیام دولت و سلطنت و سیاست از کتابخانه پارسیا ن در نینوا از پهلوی عبری ترجمه کند. معاویه امر کرد تا آن کتابخانه را آتش زدند و سوزاندند که ورقی از آن بیرون نیامد. پادشاهان اهل اسلام کتابخانه بزرگ هرات را بسوزانید.

"پارسیا ن را در هرات پرستشگاهها بود یکی از آنها پهلوی مسجدی واقع بوده. مسلمانان آنجا شبی اتفاق نموده ساکنان آن تشکده را بکشتند و آنرا بمسجد وصل نمودند. زرتشتیا ن آنجا بفرمانروای خراسان که حکومت هرات هم با او بود شکایت کردند. فرمانروا برای بازجویی جمعی از علما و قضات آن شهر را بخواست و از گذشته باز پرسید. آن جماعت که خود باعث این ظلم بودند بر کذب عرض پارسیا ن بقرآن سوگند یاد کردند که پرستشگاه پارسیا ن نبوده و پس از سوگند ادعای خسارت کردند که چون بر مسلمانان بهتان زده اند قتل ایشان واجب است. فرمانروا بدان موجب حکم کرد که در هرات این قوم را عرصه دما رو هلاک سازند و چنان نیز کردند و هر جا تشکده پارسیا ن بود بستند و مسجد کردند و کتابخانهها بسوختند که از هزاران یکی را آثاری بجاست."

"منجمیله در داریاب فارس عبادتخانه بزرگی در میان کوه از سنگ بریده و سر آن را از روی کوه نمایان کرده گنبد زرا ندودی بر آن ساخته بودند که بزین گنبد مشهور بوده. در آغاز استیلای اعراب آن عبادتگاه را مسجد ساخته سنه ۵۸ بخت کوفی بر آن تاریخ نهادند. بمرور ایام ویران گشته و چنان خراب است که درندگان در آن مکان دارند. در سروستان

فارس عبادتخانه عالی بوده که تا زمان آن را بمسجد تبدیل کردند و طی روزگار آن منهدم گشته اینک بچارطاق مشهور و از آن آثاری بجاست. در کرمان در دهه کوهی پرستشگاه بزرگی بوده موسوم بگنبدجبل که بمسجد تبدیل شده اینک آثارش در جزء قبرستان کرمان باقیست.

باز بگفته صاحب تاریخ تباهی فارسین " در زمان سلطنت نادر شاه افشار هنوز ۱۲ هزار تن از زرتشتیان در جزو سپاه نادر سر با زوسوار نظام بودند. با وجود این همه حوادث در زمان کریمخان زند قریب ده هزار خانوار در تمام ایران بودند. چون دایم مسلمانان در صدد ذلت و پیریشانی ایشان بودند در زمان سلطنت آقا محمدخان قاجار هم بسیاری را قتل کردند و برخی را اسیر با آذربایجان بردند که پیران ایشان را هنوز بیا دست. چنان شد که در زمان فتحعلیشاه شاهره زرتشتیان به شش هزار خانوار رسید و جزیه سری ایشان دو بیست تومان بود. بمرور ایام دیوانیان و حکام حق الحکومه و رسومات و غیره بر آن افزوده ۱۲۵۵ تومان مقرر داشته بودند و آن را هم یک برد و سه اضافه کرده به تشدد تمام وصول مینمودند که بدین واسطه روز بروز ضعف و پیریشانی زرتشتیان بحدانتهای رسید و نتوانستند زیر بار گران جزیه برآیند اکثری به هندوستان فراری شدند و برخی از کیش قدیم دست کشیدند، تا آنکه در سال ۱۲۲۴ ای نفوس زرتشتیان ایران به ۶۹۰۰ نفر رسید. تهران ۲۰۰ یزد ۵۴۵ کرمان ۱۲۰۰ شیراز و بوشهر ۴۰ کاشان ۱۰ نفر.

* * * * *

زرتشتیان ایران در نامه خویش سال ۱۳۰۰ خورشیدی در روز و بهمن ماه قدیم سال ۹۹۶ هجری قمری آنما زرتشتیان را چنین مینویسند. یزد ۳۰۰ خانوار، کرمان و خراسان ۴۲۰۰ خانوار، بهدینان خراسان ۱۷۰۰ خانوار، قزوین ۳۰۰ خانوار. آنما شرفا با دوترکا با در ۲۴۰۰ خانوار میدهد و با یزد حسا بنموده است.

لیکن بایدها نیست زرتشتیان آن دوره بواسطه عدم تماس با زرتشتیان که در بخشهای دیگر کشور میزیسته اند بیخبر بوده چنانکه تا سال ۸۴۷ یزدگردی از وجود زرتشتیان در هند نیز بی اطلاع بودند. پژوهشهایی که اینجانب در سالهای اخیر با کمک مالی ارباب فریدون رستم فلفلی موسس کارخانه سپنتا در تهران بعمل آورده ام زرتشتیان بیشماری در اطراف بلوچستان زندگی میکرده اند. گروهی در تمیندان بین زاهدان و خاش بودند که ۷۰ سال پیش با ضرب خار سخت موسوم بخارگولک بحکم خان بلوچ پدر مجید نام راوی خبر بنگارند اسلام میآوردند که اینک بخارگولکی مشهورند. مردم کوشه در همان حوالی هم زرتشتی بوده که اخیراً سلام آورده اند. درخت سرو کهنسالی نزدیک آبادی اینهاست که مراسم نذرونیاز بجا میآوردند. هنوز در اطراف کوه تفتان زرتشتیان پنهانی وجود دارند که از ترس جان ظاهران مسلمان هستند. در بخش کوهستانی بشاکرد در جاسک کمتر از صد سال پیش زرتشتی وجود داشته است. طایفه شاهوردیخان

والله وردیخان حدود هفتاد سال پیش زرتشتی بودند که اینک اسلام آورده اند. چنانکه در بخش کشتار آوردیم ساکنان روستای مال سید آل معروف بقتلگاده در جنوب برای جان و چند روستای آن حدود زرتشتی بوده اند که در زمان ناصرالدین شاه قاجار با کشتار و قتل و تهدید اسلام پذیرفته اند. بگفته گشتا سب خسرو گشتا سب در هر موده بیست فرسخی بندر عباس بتعدادی سیاه چادر بر خورده که زرتشتی بوده و خود را نهان میداشته اند چون از زرتشتی بودن او آگاه میشوند شاگردیده در پذیرائیش میکوشند. در بخشهای فارس مردم زرقان نزدیک تخت جمشید و بوانات در ۲۵ سال پیش زرتشتی بوده اند. زرتشتیان بوانا به یزدمها جرت میکنند. زرتشتیان گن در دامنه البرز که اینک بتهران وصل شده در ۲۵ سال پیش به یزدمها جرت مینمایند و بعضی نیز اسلام میآورند آنچه در بالا نوشته شد طبق مدارکی است که بدست آمده و بطن قوی در نقاط دیگر نیز زرتشتیان وجود داشته اند که بواسطه عدم تماس و بیگانگی بتدریج در اسلام مستحیل گشته اند.

در شمال افغانستان عروس و داماد را مانند زرتشتیان ایران، پس از آنکه سه بار دور آتش فروزان میگردانند. بچله میفرستند. اما در جنوب افغانستان عروس بمجرد ورود بخانه شوهر نخست میرود پیش آتش خانه یا جاق خانه و کرنش میکند. اهالی افغانستان عموماً در نیمه ماه شعبان که بشب برات مشهور است بیا در گذشتگان همانند زرتشتیان که در شب آخر پنجه و پیش از برآمدن آفتاب بیا در گذشتگان پشت بام آتش میافروزند آتش افروزی بزرگ در منطقه خود دارند.

* * * * *

سوگند بچراغ و آتش در همه نقاط ایران بخصوص بین کوچیها (عشایر) معمول است. مردم فرمانداری بنا در بسوز چراغ سلیمان سوگند یاد میکنند. بین مردم ^{نشین} روستا خراسان مثالی است که هر وقت بی پول میشوی یا راه گم میکنی یا گرسنه میشوی بنشین و آتش روشن کن و دعا بنما. این مثال باقی مانده عادت رفتن بآتشکده برای راز و نیاز با اهورا مزدا و درخواست رفع مشکلات میباشد. پس از غروب بآتش ازا جاق خانه بخانه دیگر ممنوع است و آن را نامیمون میدانند. پیشه وری بین ایلات ننگین است و آن مخصوص طبقه پست آنهاست. کارهای آهنگری، نجاری، سلمانی و نوازندگی را امور پست میدانند. سه طبقه دیگر بین ایلات عبارتست از کلانتران، کدخدایان و رعایا، این طبقات با طبقه پست با هم ازدواج و اختلاط ندارند. زنهای ایلات قشقای بسیار متنفذ و در کارهای ایلی دخالت مینمایند. روضه خوانها، تعزیه گردانها و آخوندها در میان ایلات موقیبت ندارند.

در شصت سال پیش یالای منار مسجد جامع شوش شب جمعه آتش میافروختند که مردم دهات اطراف بدانند که روز بعد روز جمعه است.

* * * * *

در قحطی که در سال ۱۲۸۸ هـ در ایران اتفاق افتاد قریب ده هزار تومان وجه از پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند توسط سفارت انگلیس بزرگشتمانی ایران رسانیدند که از آن قحطی نصف خلق ایران نابود و هلاک شدند. گروه زرتشتیان چندان صدمه و تنگی نگشیدند.

* * * * *

اعتماد السلطنه صاحب مرآت البلدان مینویسد که در نزدیکی آمل بنا نیست مخروبه که سه پیرج آن باقیمانده معروفست آتشکده بوده است.

* * * * *

پدشخوارگریا غارنکوه را مورخان اسلامی و تبرستانی جبال ابن قارن و فرمانروایان آن را ملوک الجبال نامیده اند. کتاب حدود العالم مولف ۳۷۲ هـ در این مورد گوید "کوه قارن ناحیتی است که مراوراء هزار و چیزی دیده است و مردمان وی همه گبرگانند."

* * * * *

فیروزکوه یکی از بخشها کوهستانی تبرستان قدیمی است. خرابی و مصایب بسیار بگفته صاحب تاریخ تبرستان پس از اسلام "در طی کشمکشهای متوالی برفیروزکوه و مردمش وارد آمده است. چنانکه بسال ۵۶۴ هـ مدت چهل روز میدان جنگ علاءالدوله با اسپهبد حسن یکم بنا و ندو غیره بود. بسال ۵۹۴ هـ بدست سلطان تکش افنادود در ۶۱۹ هـ رکن الدوله پسرش بدست سپاهیان چنگیزی آسیروبا همه بستگان کشته شد. و در ۷۶۶ هـ بتصرف میرقوام الدین مرعشی آملی آمد و با زمانده گنجینه پادشاهان ساسانی و باوندی بتاراج رفت. در سال ۷۹۴ هـ اسکندر شیخی چلاوی بفرمان امیر تیمور فیروزکوه را با کشتار بیشمار بگشود. در سال ۸۰۷ هـ امیر تیمور بسرکوبی اسکندر شیخی بفیروزکوه آمد و آنجا را با قتل و غارت بی پایان بدست گرفت. بسال ۹۰۹ هـ شاه اسمعیل یکم صفوی با وضعی دلخراش فیروزکوه را مسخر کرد و همه متوطنان و ساکنان آنجا را که طرفدار پادشاه سابق بودند بکشت و برهیچ کس ابقا نکرد. از آنچه گذشت میتوان استنباط نمود که این شهر که ساکنین آن بواسطه موقعیت کوهستانی زرتشتی بوده اند چگونه راه نیستی را پیموده اند.

* * * * *

بسیاری از سنتها و آداب زرتشتیان بین کوچیها یا عشایر فارس باقیمانده است چنانکه در اوستا بندها و زندگان فرزندان بسیار بویژه پسر درود میفرستد، بین کوچیها نیز داشتن پسر بسیار مهم است که اجاق خانوادگی را نگهداری کند. حفظ اجاق خانوادگی و لزوم وارث برای پیکار بر ضد دروغ در آیین مزدیستا اهمیت بسزائی دارد چنانکه اگر شخص در گذشته بی اولاد باشد با مداد چهارم مرگ او پسری را بفرزند خواندگی او از میان خویشان انتخاب و پلگذازمینما یند. در میان کوچیها خانواده ها شیکه یک پسر دارند و از زودداد مادمینما یند

* از تاریخ پیرج

که مبادا دنیا را بزودی بدو دگود و فرزندی از او برای نگهداری اجاق باقی نماند. افراد کوچیها با جاق یا آتش خانه و خانواده عقیده راسخی دارند و در خاموش نشدن و روشن بودنش میکوشند و آنرا منبع آثا روصاحب قدرت میپندارند. برخی از خانوادهها صاحب اجاق پرفروغ و قوی میباشند. خیانت و بدسلوکی نسبت بچنین خانوادهها خطرناک میشمارند. سالیانی درازی درپیش چوپانی اربابش را ترک و بدون جلب رضای او بجای دیگر بچوپانی مشغول میشود. پس از چندی فرزندش بیمار شده میمیرد. چوپان مرگ فرزند را علامت خشم اجاق خانواده ارباب سابق پنداشته، گریه کنان و پیوزش خواهان نزد ارباب قدیمی میشتابد و چندین مرتبه اجاق او را بوسه میدهد و گرنش میکند و تقاضا مینماید که دیگر مورد خشم آن واقع نشود و فرزندان دیگرش را بخطر دچار نکند. قسم با جاقها و کانونی که در آن آتش افروخته باشد معمول است و این قسمها باقتضای ایمانی که بآن دارند، میتواندمدعی یا منکر را قانع نماید. اجاق مردی را که فرزند نداشته باشد کوریعنی خاموش میدانند و بحال او تا سف میخورند. فقط پسراست که میتوانند اجاق پدر را روشن نگاهدارد. مردی را که پسر نداشته باشد بفرض داشتن چندین دختر بدبخت و سیه روزگار میدانند. در عروسیها هنگامیکه عروس میخواهد خانه پدر را ترک نماید، سجده کنان سه مرتبه اجاق خانوادگی را میبوسد و پیرامون آن طواف میکند. اجاق یا آتش خانه همان آتش دادگاه است که یکی از سه آتشکدههای زرتشتیان بدان نام منسوب است و گرامیداشت آن بین کوچیها با زمانه گرامیداشت آتش دادگاه میباید. بهمن بیگی خان ایل قشقا ئی به بنده تعریف کرد که آتش خانوادگی آنها طی مدت سیصدسال گذشته حتی در سفر و حضر همیشه روشن نگاه داشته شده است. رقص در میان کوچیها در میدانی صورت میگیرد که برچی از سنگهای سفید ساخته شده و بر بالای آن آتش میافروزند و میرقصند. ازدواج با دختر کم سن بین افراد ایل قشقا ئی برخلاف ایل بویرا حمد و ممسنی بسیار مذموم و ناپسندیده است و داشتن بیش از یک زن نیز ننگ میدانند.

* * * * *

مردم بشاکرد در بلوچستان بر روی قبر درگذشتگان خویش دیوار گرد بقدریک متر بلند میسازند که یا دگاری از دخمه میباشند و پس از دفن جنازه سنگریزه جمع میکنند و نزدیک روستای خویش بنام درگذشته خویش بر رویهم انباشته میکنند چنانکه زرتشتیان در یزد نزدیک دخمه مینمودند بگفته آقای نژد مردم کرمان در منزل خویش در محلی که میت گذاشته بوده چراغ یا شمع روشن میکنند، چنانکه زرتشتیان مینمایند.

* * * * *

ارک بم بگفته صاحب حدود العالم که مولفه سده چهارم هجریست در دو هزار سال پیش بنا شده است و در طی این مدت چندبار تعمیر گردیده، در ارک یک آتشکده بهرام وجود داشته که بمسجد تبدیل گردیده و اطاق آتش را چراغان علی قرار داده اند. قریب سیصد

قدم دورتریک آتشگاه که با حتمال قوی آتش آدریان باشد موجود است و یک آتشگاه دیگر در آنجاست که شاید آتش دادگاه باشد.

* * * * *

طایفه منگل و طایفه جاجی در جنوب کابل، در یکصد و پنجاه سال پیش با تهدید بقتل و ستم و ضرب با جبار اسلام آورده اند.

* * * * *

بگفته همتی صاحب یاد کوتاهی از سرگذشت "تجارخانه جهانیا" در رفسنجان که رئیس آن شاه دروان پرویز جهانیا بود در رفسنجان یک تیمچه تاجرتی ساخته بود کنه دارای حمام و بالاخانه ها جای تابستانی مسافرو همه چیز بود و زرتشتیانی که با این شهر وارد میشدند و جای سکونت نداشتند، حیران نماندند و مجاناً در تیمچه ساکن شوند. برای ورود و توقف زرتشتیانی بلامانع بود.

* * * * *

یک دخمه کهنه قدیمی در بلوک اناربخش کرمان میباشد. کوه بهشت دوزخ نزدیک سلطان آباد کرمان است دوره اونیم فرسنگ میشود و ارتفاع آن ۲۵۰ متر. علامت دخمه در این کوه بسیار است و عمارتی که ارتفاع ۱۵ متر است در این کوه میباشد که از ساروج و سنگ ساخته اند و از قرائین ظاهراست که بنای این عمارت قبل از بعثت حضرت رسالت بوده است.

در نزدیکی روستای کریم آباد از بلوک سیرجان کوهی میباشد که دو بیست متر ارتفاع دارد و در قدیم دخمه بوده. شاه شجاع آنرا قلعه ساخت و موسوم بقلعه سنگ است اکنون معمور نمیباشد.

جوزم معرب جوزم میباشد بفتح گاف از قریه شهر بابک در نزدیکی آن دخمه ای بر بالای کوهی است که ارتفاع آن تخمین سی ذرع میشود. (نقل از تاریخ کرمان خطی مولفه

(۱۲۸۶)

* * * * *

سدره وکشتی و دخمه و قربانی و پنچایت یزد

پنچایت یزد جلسه آسمان روز و فروردینما ه قدیم ۱۲۲۴ ای : در این جلسه موبدان موبد دستورنا مدار دستور کیخسرو متعهد شد که موبدان سدره بیوشند و در حضور حضرات موبدان قرار بر این شد که هر کس سدره نداشته باشد، او را در آتش و رهرام و گهنبارها راه ندهند و اینک هرگاه چهار نفر گواهی دهند که موبدی را دیده اند که سدره ندارد، برش نوم (نشوه، نه شبه) او باطل است و باید دوباره مراسم برش نوم را برگزارد تا آنکه بتواند موبدی کند و آنکس بینوا باشد و توانائی تهیه سدره را ندارد، مانگی صاحب سدره برایگان بآنها خواهد داد

ما نکجی در جلسه ورهرام و شهریورما ه اظهار داشت تاکنون ببهدینا ن سدره داده میشد ، اینک بصلاح جماعت است که سدره بموبدان نیز داده شود . سپس در مورد قربانی و بهره نیکشتن اندر زدا دکه قربانی بموجب فرمان دین و خدایا نبا شد و در جشن مهرا بیزد قربا نکنند .

پنچایت یزد در نامه خود بسالمه دیبآ دروآ ذرما ه ۱۲۲۴ ی با نجمن اکا برصا حبان پارسی هند در مورد دخمه مینویسند که در ورهرام و آبا نما ه مراسم طلسم دخمه یعنی تقدیس آن برکوه نریمان برگزار شده و گروهی بسیاری از مردم در مراسم جشن و آفرینگان خوانی شرکت داشتند و بهدینا ن یزد متقبل شده اند که ۲۰۶ تومان بابت هزینه دخمه بپردازند .

در جلسه ورهرام و آذرما ه ما نکجی اظهار داشت پانصد عدد سدره زدهش مهر با نجی پانده برای بینوایان کرمان فرستاده شود . قرار شد بهدینا ن مبلغ بیست هزار روپیه تا حد امکان برای هزینه رفع جزیه بپردازند . در جلسه ورهرام و دیما ه ۱۲۲۴ بموبدان دستور داده شد هر بهدینی که سدره و کشتی نداشته باشد ، کار دینی در منزل آنها انجام ندهند و بموبدی که انجام نمیدهد پنجران انعام داده میشود . هر بهدینی که بی سدره و کشتی پیش دستور نامه مدار برود با او همکلام نخواهد شد . ما نکجی اظهار داشت یک هزار سدره از بمبئی رسیده هر کس میل دارد هر سدره به نیم قران بخرد و پول فروش آن با زبه بمبئی فرستاده میشود تا سدره های دیگر بفرستند . متأسفانه بسیاری از هموندان اجتماع مروزی ماسن دینی خود را خرافات شمرده پوشیدن سدره و کشتی را ترک نموده اند . از ذکر این خبر و احساسات دین پروری موبدان موبد یزد دستور نامه مدار دستور کیخسرو با یدستایش کرد که پیشنها د پنچایت یزد در جلسه آبان و آبانما ه ۱۲۲۵ ی در تعیین حقوق برای او در پرستار آتش ورهرام را قبول نمیکنند و جواب میدهد هر کس هر چه دلش بخواهد برای نیاز به آتش ورهرام بپردازد زدمی پذیرد نه بعنوان موجب .

چون تیمسار سرتیپ دکتر جها نگیرا شیدری در کتاب تاریخ پهلوی وزرتشتیان در صفحات ۲۸۸ - ۲۵۵ در مورد پنچایت یزد و کرمان و انجمنهای یزد و کرمان و شیراز و تهران صحبت داشته اند ، از ذکر آن خودداری میشود .

در حدود ۲۸۰ تا ۳۰۰ سال پیش خدا بخش جا ما سب بختیاری ساکن بوانات فارس با گروه زرتشتیان آنجا به یزد مهاجرت مینمایند . خدا بخش که نام او بر بادیه مسین نوشته شده با شنده تفت میگردد .

در مهرا حمدآبا دکه در چها رکیلومتری اردکان یزد واقع است حدود ۶۰ سال پیش ویران میگردد . یکی از اهل اسلام آنرا تصرف و ساختمانی برای اقامت خویش در آنجا بنا مینماید .

کتابخانه‌های زرتشتیان

۱۳۱

دکتر رکن‌الدین همایون فرخ در شرح پیش‌کتاب و کتابخانه‌های شاهنشاهی ایران صورتی از کتابخانه‌ها داده است و ما در اینجا صورت کتابخانه‌های زرتشتی یا زرتشتی زادگان مسلمان از آنجا اقتباس مینمائیم.

" کتابخانه ابونصر شاپور ابن اردشیر: یا قوت حموی در معجم‌الادبا، شعالبی در بیتیمه‌الدهر، ابن اشیر در کمال و ابن خلکان در طبقات‌الادبا از کتابخانه بنام معروف ابونصر شاپور بن اردشیر یاد کرده‌اند. ابونصر شاپور بن اردشیر کتابخانه‌اش را وقف عام کرده بوده است. (اینهم یکی از افتخارات ایران است که از قدیم‌ترین دوران دست بایجاد کتابخانه‌های عمومی برای بالابردن سطح معلومات و اطلاعات هم‌میهنان خود زده‌اند.) در کتابخانه ابونصر شاپور همه مردم توانسته‌اند از نفایس و ذخایر ادبی و علمی گرانقدر آن برایگان استفاده کنند. از اختصاصات کتابخانه عمومی ابونصر شاپور بن اردشیر که آن را بسیار ممتاز می‌دانشته است وجود نسخ خطی متعدد در علوم مختلف بخط مصنفان و مولفان آن بوده است.

" بهانه و دست‌آویز ستیزه‌گریها و مبارزه مسلمان با زندگی (زندیقی) و با اصلاح‌جهد و مجاهده با بت‌پرستی و خلاف‌آیین و دین بود. در لفافه این شعار مردم فریب‌آنچه کتاب و نوشته‌گرانقدر ایرانی بود بدست فنا و نابودی سپردند که برخی از این رفتارشان ضرب‌المثل شد. خیزد پورکاس و سافشین اشروسنه را که از ایرانیان میهن‌پرست و از دلیران بنا م‌بود، با تها م‌اینکه در خانه‌اش کتابی از خدا بنا م‌داشته است آنرا دفتر گبرگان خواندند و باین تهمت ناصواب او را کشتند. وجدش را نیز سوزاندند و آب‌دجله دادند. حکیم مختاری غزنوی در قصاید غزایش چند بار بدفترا فشین اشاره کرده است.

" خدا بنا م‌افشین جلدش با گوهرهای بسیار گرانبها ترصیع یافته بوده است، دانشوران و سخن‌گستران ایران از دوران هخامنشیان و سپس اشکانیان و پس از آن ساسانیان برای احیای غرور ملی و اینکه هم‌میهنشان بدانند وارث چه هنرها بوده و چه قهرمانیها در عرصه پهنای ورگیتی کرده‌اند بپردازند و ساختن داستانهای ملی و قهرمانی دست‌یازیده بودند و اینگونه دفترها را دودمان ایرانی بسیار گرامی و عزیز می‌داشتند و آنرا کارنا م‌ایران میخواندند و برای بزرگداشت این کتابها برگهایش را زرا ندود میکردند و هنر تذهیب از این هنگام بوجود آمد و سپس در جهان رواج یافت و جلدا اینگونه کتابها را نیز با گوهرها م‌ی‌راستند تا با ارزش مادی، ارزش معنوی آنرا به همگان بنمایانند."

کتابخانه رستم‌بن شهریار در ری: "شهنشاه غازی رستم‌بن علی‌بن شهریار در ری کتابخانه‌ای عظیم برپا داشت، بطوریکه ابن اسفندیار از دانشمندان تبرستان در تاریخ بنام خود متذکر است، پس از اینکه رستم‌بن اردشیر با وندی در تبرستان کشته

شد، او بهری گریخت و مدتها در کتا بخا نه رستم بن شهریار، از کتا بهای آن بهره مند گردید، از جمله در این کتا بخا نه عالیقدر بنسخه تاریخ تبرستان تالیف ابوالحسن بن محمد یزدا دی که بتازی بوده است دست یافته و آنرا بفارسی ترجمه کرده، اساس کار خود در تالیف تاریخ تبرستان قرار داده است. این کتا بخا نه نفیس تا هجوم مغول بری وجود داشته است. عبدالجلیل قزوینی مولف کتا ب النقص نیز متذکر کتا بخا نه غازی رستم بن علی شهریار شده و نوشته است که نسخه اصل کتا ب تنزیه را در سال ۵۳۳ هـ بکتا بخا نه شهنشاه برده اند.

کتا بخا نه مسجد عتیق اصفهان: "مسجد عتیق اصفهان سابقه تاریخی کهنی دارد و پیش از دوره اسلامی آتشکده بوده و سپس ما نند مسجدا یا صوفیه بمسجد مبدل شده و در زمان دیلمیها و سلجوقیان وایلکانیان و مظفریها و حتی زمان اشرف افغان بارها تعمیر شده و بروسعت شبستانهای آن افزوده گردیده تا جا ئیکه امروز بصورت یک مجموعه نفیس از هنر معماری ایران از دوران قبل از اسلام تا زمان حاضر در آمده است. چون این مسجد پیوسته مورد توجه و نظر پادشاهان و وزیران ایران بوده است مدرسه نیز داشته که دارای کتا بخا نه بزرگ و قابل توجه و مورد مراجعه دانشمندان و طالبان بوده."

کتا بخا نه فخرالدوله دیلمی: "شاهنشاهان دیلمی که از ایرانیان اصیل و پرچم داران احیای سنتهای دیرین ایران و یکی از پاسداران زبان و فرهنگ آن بوده، هر یک بسهم خود در حد و فرما ئی خویش بنشر ادب و زبان فارسی کوشش و مجاهدتی چشمگیر داشته اند. کتا بخا نه ئیکه این دو دمان ایران دوست بنیادنها دند گنجینه شایگان بوده است. فخرالدوله دیلمی که خود مردی دانشمند و سخن شناس بوده نویسنده گان و دانشمندان را بنوشتن کتا بها مشوق بود و آثاری بسیار در ادب و دانش بنا ما و تالیف و تصنیف یافته است."

"پس از آنکه ایرانیان مقهور عربها گردیدند تلاش و کوشش سپاهیان عرب بدور محور انهدام آثار استقلال و ملیت ایرانیان دور میزد. زبان رسمی و دیوانی تازی بود و حکام و فرما نروایان و دیوانیان را از سران عرب بر میگزیدند تا مراجعان و مردم کشورنا چار باشند بزبان دیوانیان که عربی بود گفتگو کنند و آن را برای رفع نیاز بپذیرند. برای محو مظاهر ملی ایران با شدت و سختگیری بیش از حد تصور مبارزه میشد. ایرانیان با دور اندیشی و خردمندی توانستند راه چاره بیا بند و با وضع و اختراع خطی که از خط رازدبیره (یا واسف دبیره) ریشه می گرفت خط فارسی را بوجود آورند و برای ثبوت آن نخست بنوشتن قرآن با آن خط پرداختند تا راه هرگونه تهمت و حمله و تاجا و زرا بخط نویسیا د خود مسدود سازند. این خط نوساخته را خط فارسی خواندند و عربها نیز آنرا بهمین نام یاد کرده اند. ابن ندیم نیز باین حقیقت معترف است و میگوید ایرانیان قرآن را بخط فارسی می نوشتند و میخواندند. این خط در اواسط قرن اول هجری بوجود آمد و قرائن و اما رات بر صحت

این نظریه‌ها به فرید (به آفرید) فرزند ماه فروردین پیش از سال ۱۳۲ هجری یعنی قبل از خلافت بنی عباس در نیشاپور و اطراف آن آئینی تازه بنیاد نهاد. کیش او از تلفیق آیین مانوی با دین بهی سرچشمه میگرفت و چنانکه مورخان عرب ثبت کرده‌اند، هفت نما آورده بود که بزبان فارسی بود برای آیین هفت نما زکتابی بزبان فارسی با خط فارسی نوشته بود که پیروانش آن را میخوانده‌اند.

کتابخانه خاندان نوبختی: «همچنانکه برمکیان از بزرگان و خدمتگزاران معبد نوبها ربوده‌اند، نوبخت نیز از بزبانندگان دودمان مغان فارس بود و از دانش مغان بهره کافی و وافی داشت و با اینکه فارس، خوزستان، ری و خراسان بتصرف عرب و نفوذ اسلام درآمد، با اینهمه نوبخت مغان سرپرستی مغان را بعهده داشت و آنان را رهبری و هدایت میکرد. در برابر فشارهای حکام و فرمانروایان عرب با سرسختی ایستادگی مینمود و میکوشید که آیین بهی را در سرزمین فارس زنده نگاهدارد. نوبخت را بجرم تبلیغ و نشر افکار و آیین مغی (مجوسی) دستگیر و بزندانی افکندند. نوبخت چنانکه در آثار بزباننده از نویسندگان عرب مستفاد است، از دانش مغان آگاه بوده و در نجوم و ستاره‌شناسی که یکی از دانشهای خاصه ایشان بوده است اطلاعات وسیع و غنی داشته، کتابی نیز از نجوم از او یاد میکنند که نخست بزبان پهلوی نوشته سپس آن را عبری ترجمه کرده است.»

«ابوبکر احمد بن علی خطیب بغدادی در تاریخ بغداد متذکر است که قبل از سال ۱۳۶ هجری نوبخت مجوس ذرا هو از محبوس بوده است و بنقل از تاریخ بغداد چنین روایت شده است که اسمعیل بن علی نوبختی برای ابن قاسم کوهکی از شاگردان خود این روایت کرده که جدم نوبخت در آغاز آیین مجوسی داشت و در دانش ستاره‌شناسی سرآمد دیگران بود. آنگاه که در احوال زندانی بود روزی ابو جعفر منصور را می‌بیند که بزندانی آمده بوده. نوبخت گفته است که ابو جعفر منصور را مردی با درایت و زیباروی دیدم و چهره‌ای دلفریب و نیکوداشت.»

«منصور نخستین خلیفه عباسی است که در میان خلفای اسلامی بستاره‌شناسی و احکام نجوم عقیده مند بود و منجمان و ستاره‌شناسان را گرامی میداشت، نظرات و اشارات ایشان را بکار می‌بست. نوبخت را که آیین زرتشتی داشت بقبول اسلام واداشت و در دستگاره خود بکارگماشت. نوبخت و پسرش ابوسهل از منجمان مخصوص و مورد نظر منصور خلیفه بودند بطوریکه خطیب بغدادی، آثار الباقیه و آثار البلاد متذکرند منصور در ساختن شهر بغداد سال ۱۴۴ هجری آغاز بساختن آن کرد که نوبخت آن ساعت را بر اساس احکام نجومی اختیار کرده بود.

«ابوسهل و نوبخت از مترجمان کتب پهلوی عبری بوده‌اند و از این نکته توان دانست که نوبخت وارث کتابخانه بزرگی از کتابهای فرس قدیم و پهلوی بوده است و با اختیار

داشتن آنچنان کتابخانه‌ای نه تنها وسیله نقل آن آثار را بزبان عربی در دست داشته بلکه توانسته است بفرزندش نیز خواندن و نوشتن خطوط پهلوی اشکانی و ساسانی وجه خطوط دیگر ایرانی را بیاموزد.

«خاندان نوبختی که از سال ۱۱۴هـ تا ۳۲۶هـ از آنها نام و نشان در دست داریم موسس خزانه الحکمه بوده اند. خزانه الحکمه مرکز اجتماع ایرانیها و شعوبیه بوده که وسیله نوبخت و فرزندش ابوسهل بن نوبخت دایر گردیده بود و کتابخانه آن بزرگترین کتابخانه‌های زمان بود و بیشتر کتابهای آن کلامی، حکمی، فلسفی، علمی و نجومی بوده است. این نوبخت نیز متذکر این نکته هست.

«بطوریکه گذشت خاندان نوبخت در نقل آثار ادبی و علمی ایران باستان و احیای سنت‌های ایران طی دو قرن خدمات برجسته‌ای انجام دادند و نهالی را که ایشان کاشتند در سده‌های بعد ثمرات و اثرات ارزنده‌ای ببار آورده است.»

مسعودی در التنبیه و الاشراف از کتاب عظیمی در تاریخ ایران صحبت میدارد که در سال ۳۰۳هـ در استخراج یکی از بزرگان ایرانی دیده. این کتاب بگفته مسعودی مصور و شامل علوم کثیره و مطالبی بوده که در آیین نامه و گاهنامه نیز وجود نداشته و آنرا در نیمه جمادی الثانی ۱۱۳هـ استنساخ و برای هشام بن عبدالملک بن مروان از پهلوی عربی ترجمه کرده بودند.

کتابخانه منوچهر هومجی: در سال ۱۳۱۰ خورشید با نوبی روانشا دمنوچهر هومجی کتابخانه او را با انجمن زرتشتیان تهران هدیه نمود. شماره کتابهای آن ۲۵۱۴ میباشد که شامل کتابهای انگلیسی عرفانی و تاریخی و گجراتی است.

کتابخانه اردشیر یگانگی: بسال ۱۳۴۰ خ با نوفرنگیس یگانگی (شاهرخ) کتابخانه بزرگی با هزینه خویش بنا مشهور خویش اردشیر بر روی زمین انجمن زرتشتیان تهران ساختمان نمود. کتابخانه نامبرده بهترین کتابخانه ایران شناسی و زرتشتی شناسی است مشتمل است بر کتابهای انگلیسی، فارسی، فرانسه، آلمانی، گجراتی، هندی، اوستا و پهلوی در موضوعات گوناگون بویژه در مورد دین زرتشتی. کتابخانه منوچهر هومجی نیز در این کتابخانه ادغام گردیده است شماره کتابها اینک بیش از نه هزار میباشد. واقع در تهران کوچه زرتشتیان خیابان میرزا کوچک خان.

کتابخانه سازمان فروهر زرتشتی تاسیس ۱۳۳۱ خ واقع در کوچه با مشاد خیابان حافظ تهران.

کتابخانه نرگس بسرپرستی گروه زرتشتیان تفت و توابع مقیم مرکز تاسیس ۱۳۵۱ خ واقع در میدان سنائی کوچه ششم تهران.

کتابخانه زرتشتیان بسرپرستی کانون زرتشتیان شریف آباد مقیم مرکز تاسیس

۱۳۶۰خ واقع در تهران پارس .

کتابخانه هورشت واقع در خانه روانشا دکریمداد صرفه‌پدر دکتور رستم صرفه‌دریزد
بسرپرستی هئیت نظارت بر سرمایه انجمن زرتشتیان تهران با اهدای ۱۰۶۱ جلد کتابها
فارسی، انگلیسی، پهلوی، اوستا و گجراتی با زماندگان روانشا دخدا رحم‌مزدیا رهمزان
اینک بیش از چهار هزار کتاب دارد و امید زیاد شدن هم هست .

کتابخانه ما رکا در پرورشگاه ما رکا ریزد تا سیس ۱۳۱۳ دارای بیش از دو هزار کتاب
که بخش مهم آن بتوسط دینشاه جی‌جی باهای ایرانی سلیس‌تر بمبئی ورشیدشهمردان
اهدا گردیده .

کتابخانه‌ها هید بسرپرستی انجمن زرتشتیان خرمشاه تا سیس ۱۳۵۶خ واقع
در خرمشاه یزد .

کتابخانه زرتشتیان بسرپرستی انجمن زرتشتیان نرسی آباد تا سیس ۱۳۵۴خ واقع
در نرسی آباد یزد .

کتابخانه کوچه‌بیک بسرپرستی انجمن زرتشتیان کوچه‌بیک واقع در کوچه‌بیک
تا سیس ۱۳۵۷خ .

کتابخانه مهرابی بسرپرستی کمیته خیریه خدا داد مهرابی تا سیس ۱۳۴۱خ واقع در
خیابان ناصریه کرمان .

کتابخانه پاسارگاد بسرپرستی سازمان جوانان زرتشتی، واقع در پاسارگاد
زرتشتیان در شیراز .

کتابخانه مروارید در طبقه هم‌کف در بمهرارباب رستم‌گیو در نیوراشل نیویورک
اتا زونی آمریکا .

کتابخانه زرواسترین سنتر واقع در LOS ANGELES در جنوب کالیفرنیا ااتا زونی
آمریکا .

دکترهما یون فرخ در پایان صورت کتابخانه‌ها چنین نتیجه‌گیری میکند . " هجوم
عرب برای ایران و عدم اطلاع و آگاهی گروهی از وقایع نگاران از رویدادهای واقعی تاریخی
در گوشه و کنار ایران، این توهم را پیش آورده است که نزدیک به دو قرن ایرانیان در بلا
تکلیفی و انقیاد خلفا بسر برده‌اند در حالیکه حقیقت واقع جز اینست . از سال بیست و پنجم
هجری پورگیلانشا در تبرستان و رویان علم استقلال برافراشت و در ناحیه دیگرمانند زندان
اسپهبدبا و در سال چهل و پنجم هجرت و دابویه پورگیل در سال ۵۶هـ و پادوسبان در چهلهم
هجری و تبعیت آنان پس از چندی صفاریان، سامانیان، بویه‌ها و زیاران و و و و پرچم
استقلال برافراشتند و بمرو و بنفوذ بیگانگان پایان دادند . طرح این مسئله برای
گروهی غیر مترقبه و باور نکردنی است که ادبیات و فرهنگ ایران پس از دوران اسلامی
متعلق بخود ایرانیان است و عرب را در آن سهمی نیست و وجود گویندگان و نویسندگان

ودانش پژوهان قرن سوم و چهارم هجری بر پایه و اساس افکار و آثار گویندگان سده‌های قبل از آن است. اینک در میا بیم که برخلاف تصور شکاکان در قسمتی از ایران در بیستمین سال هجرت قیام علیه بیگانگان آغاز شده بود و برای حفاظت و صیانت زبان و فرهنگ ایران از دستبرد حوادث پناهاگامی امن و امان بوجود آمده بوده است. آیا قابل قبول است که حکومت و سلطنتی از بیستمین سال هجرت درما زندران و رویان و تبرستان با استقلال فرمانروائی کند و فادخط و زبان باشد؟ آیا این دودمانها که در بخش اعظمی از شمال ایران حکومت میکردند در سال بیستم هجری بخط کوفی دفترها و رسائل حکومتی خود را مینوشتند و تنظیم میکردند. در سالهای ۲۰ تا ۴۰ هجری خط کوفی یا مدنی یا مکی در خارج از حوزه عربستان هم رواج یافته بوده است؟ آیا این ملوک و فرمانروایان که قهرا با فرهنگ و ادب پهلوی و پارتی آشنائی داشته‌اند (بدلیل وجود کتیبه‌های پهلوی در برجهائی درما زندران از جمله برج گنبد لاجیم و رسکت) با شعرو سرود دوران پیش از اسلام بیگانه بوده‌اند؟ و آیا یکبار ه و ناگهانی در زمان صفاریان و سامانیان شعر خلق الساعه با آنهمه عظمت و بزرگی و بلاغت و فصاحت پدید آمده بوده است؟ تحقیق عمیق در اینگونه مطالب و مسائل به بسیاری از مجهولات میتوانند پاسخ مستدل دهد و ما را بعظمت و ارزش فرهنگ جهانی و فروغ بخش ایران رهبری و هدایت کند و این واقعیت و حقیقت را بر ملاء و آشگارسازد که ایران از دیرباز در علوم و دانشها گوناگون صاحب آثار و نظر بوده‌اند. وجود کتابخانه‌های عظیم در دوران قدیم بحشی نظری و تخیلی نبوده و همین سنت در بوجود آمدن و ردن کتابخانه‌های بسیار و بیشمار دوران پس از اسلام و همچنین تاسیس و ایجاد مدرسه‌ها اثری مستقیم و غیر قابل انکار داشته است.

کلانتران زرتشتی

زرتشتیان برای اداره امور خویش در دوران گذشته تحت رهبری کلانتران بودند که از بین خویش و با نظر دولت انتخاب میشدند. دولت نیز برای اداره امور اقلیت زرتشتی، پستی بنا حکومت مجوسیان دایر کرده بود. کلانتران زرتشتی در باره امور جماعت خویش با او مذاکره مینمودند. وصول مالیات جزیه از افراد زرتشتی بر عهده کلانتر وقت بود که در موقع خودبخزانه بپردازد.

صاحب جامع مفیدی در مورد انتصاب کلانتر در ص ۲۰۶ چنین مینویسد. "اللله قلی بیک وزیر (درگذشت ۱۰۷۹ هـ) در زمان شاه صفی ثانی صفوی من حیث الاستقلال زما مهمات و معاملات و حکومت دارا العبارة یزد و توابع بقبضه اقتدار در آورد وزیر جلیل القدر و متصدی خالصات و کرکرا ق سرکار خاصه شریفه و ناظر کل اوقاف دارالعباده مزبور گشت و حکومت و داروغگی مجوسیان که فی الواقع منصبی است عظیم بآن جناب تعلق میداشت و بی شائبه تکلف و سخن آرائی آن دوحه چمن سروری در مدت چهل سال که در کمال اقتدار

و اعتبار در بلده طیبه یزد علم استقلال برافراشته بود. " با زدر صفحه ۷۵۸ چینی آورده "در سال ۱۰۷۹ هـ حکومت مجوسیان یزد که فی الحقیقت منصبی است عظیم القدر به محمد خلیل بیک خلف وزیر غفران پناه مفوض فرمود. "

موقعیت کلاتران زرتشتی بسیار مهم بوده. نامه های که از پارسیان هند بنام موبدان ایران می آمد و جوای پرش پاسخهای دینی خود بوده اند، در خانه کلاتران بوسیله موبدان و با حضور و پاسخ داده میشد و همه موبدان و کلاتر و بسیاری از بهدینان متنفا امضاء میکردند. نامه بهدینان و موبدان شهرهای دیگر نیز در آن ذکر مینمودند. نامه های پارسیان که از سال ۸۴۷ تا ۱۱۴۲ یزد گردی با ایران میرسد تنها از نام ملا بهرام اردشیر کلاتر ساکن خرمشاه اطلاع داریم که در منزل او جواب نامه داده میشود. چون هنگام ورود ملاکوس بن رستم چارنا مه هند، کلاتر وقت در یزد نبود و برای انجام امور مالی زرتشتیان بشیرازیا یتخت کشور رفته بود، پاسخ نامه تا دوماه پس از ورود او و بنا افتاد. هنگام مراجعت کلاتران جمعی از موبدان و بهدینان در منزل او تشکیل و پاسخ نامه نوشته و بچارنا مه داده میشود. یزد در آن هنگام دستور نشین بود ولی قبل از آن ترکا با دتا چندین سده دستور نشین بوده است.

از نامه های آن زمان چنین مستفاد میشود که پس از سال ۱۱۰۰ یزد گسردی شصت خانوار از موبدان زرتشتی ترکا با دیواسطه ستمکاری و ضرب و شتم ما مورین در اذما لیا جزیه دستجمعی سلام می آورد و پس از سلام آوردن چون پیشوای دین و بعبارت دیگر سید دین بوده اند عما مه سیدی بر سر میگذارند و سید و آقای مسلمانان میشوند. دستور وقت پس از این پیشا مد با آتش مقدس ورهرا م به یزد میرود و یزد دستور نشین میگردد.

از نام کلاتران پیش از سال ۱۱۴۲ ی اطلاع در دست نیست. تنها از نام شخصی که در سال ۱۱۴۲ ی کلاتر بوده بنا م ملبهرا م اردشیر خرمشاهی آنهم از گزاری که ملاکوس در هند داده بدست ما خبر رسیده است. ملبهرا م در دوره کلاتری خویش مصدر خدمت مهمی نسبت بزرتشتیان شده و آن اینکه اقلیت مذهبی یهود میبایست یک وصله نا جور که نه بر پشت قبای خود بدوزند تا از دور شناخته شوند. اما برای زرتشتیان چنین حکمی وجود نداشت. تنبان زرتشتیان سفید بود و تنبان مسلمانان نیلی یا سیاه رنگ. اما در سال ۱۸۸۰ م در مورد زرتشتیان نیز چنین حکمی صادر کردند. ملبهرا م خرمشاهی کلاتر زرتشتیان بگفته نا پیر ملکما زحاکم وقت محمد حسنخان مهلت سه روز خواست و بهمه زرتشتیان دستور داد فوراً " لبه گریبان پیراهن خود را گلدوزی نمایند و روز سوم همه مردم آن پیراهن را پوشیده بکوچه و بازار بروند. ملبهرا م بجا کم عرض نمود مقصود از حکم تشخیص زرتشتیان از مسلمانان است اینک باین وسیله از یهودیها نیز تشخیص داده میشوند. علما چون دیدند برخلاف منظور آنان که هتک شرف زرتشتیان بود خود را بوضع بهتری آراستہ نند موضوع را مسکوت گذاشتند.

اما نام کلانتران دوره بعدتر در ریزدغبا رتست از خدا داد درستم کدخدا کسنویسه‌ای
مرزبان ظهرا ب کسنویسه‌ای و بعدنوه‌اش هر مزدیا رخدا بخش و پس از او ملا بهرام خرمشاهی
سپس کدخدا بهزاد از نام پدر و محل اقامت او بیخبریم. کدخدا بهزاد در سال ۱۲۲۳ی بی‌عد
کلانتر ریزد بوده است. مردم از زیاده رویهای او در مورد جمع آوری جزیه بما نکجی و پنچا
یزد که در سال ۱۲۲۳ی تشکیل شده بود شکایت مینمایند، و بحساب او در مرداد ماه ۱۲۲۵ی
رسیدگی میشود. بدینقرار:

از رعیت وصول کرده ۱۱۵۷۹ تومان خرج کرده اصل پول دیوان ۸۳۶۴۸۰۰ تومان

تومان عباسی	۱۹۸	حق الحکومه	۱۰۰۰
	۱۱۷۷۷	میرزا سید حسین	۲۲۰
		رکن آبادی	۷۲
		تفاوت مستمری	۱۵۰
		تفاوت تخفیف	تومان سیصد
		دینار	۲۷۲۲۰۰
		داروغگی	۲۵
		میرزا صدر	۱۳
		مستمری	۷۲
		مواجب کدخدا	۴۰

۱۱۵۷۹

طلب مردم ۱۹۸

بموجب صورت فوق کدخدا بهزاد یکصد و نود و هشت قران زیاد ترا از مردم وصول کرده است.
آخرین کلانتر ریزد ملادینیا ربهرام کلانتر میباشد که بموجب فرمان جلال الدوله مورخ به
۱۳۱۶هـ با مین الفارسیان ملقب گردید.
کتاب در التیجان تالیف اعماد السلطنه در سال ۱۳۰۸هـ در آن کتاب نامها
کارگزاران زرتشتی کرمان را بدین روش میدهد. ملاکیخسرو کلانتر، ملاگشتاسب ریش
سفید و میرزا بهمن ریش سفید و در سال ۱۳۰۹هـ نام ملاجمشید پسر ملا کیخسرو هم یاد شده
است. در سال ۱۳۰۹هـ نام رستمجی پاریسی را ذکر میکند که نماینده دولت شاهنشاهی
در کلکته شهر مهم کشور هند بوده است. در دوره زمامداری جلال الدوله پسر ظل السلطان
بسال ۱۲۶۱ی در یزد کدخدا دادا سفندیار مریابادی تماس نزدیکی با جلال الدوله
داشته و مصدر خدماتی نیز بجماعت زرتشتیان بوده است، کتاب الهآشرو الاثار تالیف محمد
حسنخان اعماد السلطنه مولف ۱۳۰۶هجری قمری از رستمجی زرتشتی هند که در کلکته قونسو
ایران بوده و از میرزا حبیب الله سرپرست زرتشتیان و ملاکیخسرو کلانتر و ریش سفید زرتشتیان
کرمان و یزد نام میبرد.

رونوشت تعهدی که ما نکجی ها تریا از موبدان یزد گرفته است

تاریخ یوم فرخ گوش اج سفندار مزدماه قدیم ۱۲۲۴ی سرکارست صاحب مانکجی حضراتان موبدان مفصله ذیل را طلبیده در منزل آتش ورهرا م سئوال پرسیدند. سئوال اول اینکه در طریقت آئین زرتشت انوشه روان، جایز و لازم است که کلهم موبدان و بیهدن بقانون راه دین سدره بیوشند یا خیر. حضراتان حاضر جواب دادند که بلی جایز و لازم است، هر کس نپوشد خراج از دین بهی می باشد. یعنی باید کلان و مرد سدره بیوشند چنانچه هر بیهدینی با سدره نباشد و هر موبدی بخانه آن شخص برود کاروان بکنند آن موبد از کار موبدی معزول است هوش از او بگیرند و چون قبل از این قرار شده بود که "لا زن و مرد و طفل موبدان سدره بیوشانند تا در این هنگام بعضی عمل نموده و بعضی سهل شمرده از تاریخ فوق اقرار نمودند و سوگند یاد کردند که من بعد از این خود و عیال خود سدره بیوشند و بیوشانند. به دین بهی بی بهره هستند اگر نکنند. و دیگر سئوال فرمودند که در طریقت و بفرموده حضرت زرتشت گاو کشتن جایز است یا خلاف است. جواب گفته که خلاف است. بفرموده پیغمبر زرتشت بهیچ وجه گاو را نباید کشت. فرمودند اگر چنین است چرا گاو را بخاتون بانومیبرند و را بسیارست میکشند؟ جواب گفته که آنهم خلاف است. بعد از این عمل موقوف است. امضاء

دستور دستوران نامدار - موبد دینیا رنوشیروان - موبد بهرام موبد به مرد - موبد خدا بخش مرزبان - موبد فرود آبا دان - موبد خدا داد خدا بخش - موبد فریبرز - موبد بهرام اردشیر - موبد خدا بخش رستم - موبد آبا دان - موبد مهربان پشوتن - موبد خدا داد - موبد ورمزدیا رسیاوش - موبد رستم مهربان - موبد شهریار اسفندیار - موبد کیخسرو مهربان - موبد بهرام خدا بخش - موبد پیران رستم - موبد خدا داد اردشیر - موبد دینیا روفادار - موبد خسرو بهمن - موبد مهربان خسرو - موبد کیخسرو بهمن - موبد هماوند - موبد خسرو مهربان - موبد فرامرز - موبد خدا داد دینیا ر - موبد تیراندا زاردشیر - حقیر دینیا ر ولد با مس حضور داشت.

فهرست کتب زرتشتیان که نویسندگان آن زرتشتی بوده اند و

اینک در دست نیست یا بنظر نگارنده نرسیده

(نقل از نسخه خطی بنشانی R 84 محفوظ در کتبخانه خورشیدیچی کاما در بمبئی)

- ۱- آئینه سکندر، نامکتا بیست از تصنیف ذوالعلوم حضرت آذرکیوان در بیان عقل و نفوس.
- ۲- تاریخ ابن همایون از تصنیف طایفه اول و خشوران و خشور آبا دکه او را صاحب شریعت و پیغمبر کامل دانند.
- ۳- اورندنامه، تصنیف پیشداد و خوشورو

پیشدادشهنشاهوشنگ . ۴- تهمورث نامه ، در بیان ریاضت حضرت کیومرث . ۵- نهاد موبدی . ۶- فرها دگرد ، در بیان آنکه بر کیومرث وحی نازل شد بجهت فرماندهی و حکمرانی و بنای سلطنت او و ذکر سلطنت هوشنگ . ۷- ارون دنا مه در بیان حضرت سیامک یعنی شیث مذکور است . ۸- جاویدان خرد ، کتابیست در حکمت عملی از تصنیف شاهنشاه هوشنگ . (این کتاب ناقص و چندین چاپ آن موجود است و بهترین چاپ آن ترجمه و تالیف سید محمد کاظم ما بروایت ابن مسکویه رازی میباشد .) ۹- نامه شیدستان ، تصنیف شهنشاه جمشید . ۱۰- فرها دنا مه ، در بیان ریاضت حضرت تهمورث و غیره . ۱۱- آفریدون نامه ، در احوال تهمورث . ۱۲- نامه خجسته افراز ، تصنیف و خورشور منوچهر . ۱۳- شکوه سار ، تصنیف حضرت ساسان دوم در بیان علم حصولی و حضوری . ۱۴- کتاب تهمورث نامه . ۱۵- نامه شکوه فزا ، از فرزانه پهلوان دستان سام در بیان منوچهر . ۱۶- خدیو نامه . ۱۷- نامه آئینه آئین ، از فرزانه جاماسب . ۱۸- واقعه اولیای پارس ، در بیان کیخسرو . ۱۹- جامع الاصول ، از تصنیف ابن اثیر در بیان وجه تسمیه کیخسرو . ۲۰- فرزادگان ، کتابی است از تصنیف آزاد سرو که از نژاد سام بن نریمان است و اکثرش مشتمل بر کردار رستم و خدا پرستی و جهانگیری او و نیز در آن کتاب مذکور است که حضرت رستم میگفت که در واقعه ای دیدم که میگفتند سه گنا ه کردی که با وجود عبادت شراب از اندازه بیرون خورد و گوشت زنده بار که مکروه است خوردی و جمعی که تهذیب اخلاق بر ریاضت کنند ایشان را نیز بر اکل گوشت تکلیف نمودی با خبر باش که ترا حرب اسفندیار بایند که از آن امری عظیم نیست . ۲۱- کتاب نیرم سور ، در بیان تهمتن رستم آنچه بتحقیق پیوسته و در کتب معتبره ایران نیا ن آمده که رستم بعد از آنکه حضرت زرتشت مبعوث شد قرائت زند آموخت و بدان پرداخت اما در مستی باده نوشی گور کشته شیر خورده و نادانسته بهمن را نیز بخوردن گوشت تکلیف نمود و او دست نیازید . ۲۲- نامه خرد کام ، از شهنشاه بهمن در بیان اسفندیار و گرویدن رستم بدین زرتشت علیه السلام و او را رساله ایست مدلل بر قبله نهادن حضرت آتش و غیره . ۲۳- نامه آئین داد نام ، از خوشوردیو بند شهنشاه تهمورث در بیان بزرگی شهنشاه هوشنگ . ۲۴- تفسیر ژند ، از آذرساسان اکبر . ۲۵- پرتو فرهنگ ، از آذر کیوان . ۲۶- تخت طاقدیس از آذر کیوان در باب نور الانوار و رب النوع هراشیا . ۲۷- طباع نامه ، در معرفت عقول . ۲۸- مثل افلاطونی ، در معرفت عقول . ۲۹- هدینه سپهر ، از حکیم جاماسب در بیان فلک الافلاک . ۳۰- فرزین فرهنگ از شید آئین در باب افلاک . ۳۱- هنر آباد ، از دستان سام در بزرگی کواکب سبعة و مفاصله فیما بین ایشان و کسوف و غیره . ۳۲- نامه برزیوند ، از رسول الله زرتشت علیه السلام . برزیوند بمعنی سخن بی رمز و صریح را گویند و در این نامه چگونگی عناصر چها رگانها که از آمیزش یکدیگر چه خاصیت پیدا میشود و احوال هفت اقالیم و زلزله زمین و غیره مذکور است . ۳۳- پالان خران ، از شیدوش نامه که پیشکا رحضرت ساسان بنده بود . ۳۴- کنشنا مه از پادشاه جمشید . ۳۵- شرح

سیاست مدن، از حکما . ۳۶- از شهنشاه اردشیر در انتظام مملکت . ۳۷- باستان نامه ،
 در باب شهنشاه اردشیر . ۳۸- نصایح الملوک ، از آذر مهر . ۳۹- بادوان خرد ، از
 و خورپیشدا دوشهنشاه پیشدا مذکور است و در علامات تفرس . ۴۰- خردکامناه از
 شهنشاه بهمن . ۴۱- رساله تهمتن دوران ، در باب آتش پرستی . ۴۲- بست شاهی ، در
 بزرگی اسفندیار و آنچه فیما بین او و رستم واقع شد . ۴۳- تهمورث نامه ، در بیان مذکور .
 ۴۴- نامه طهمورسی ، تهمورث نامه را گویند که در باب لامذکور شد . ۴۵- نامه فرهادین اردشیر ،
 در باب سیمرغ که او مرتاض کامل در صورت طایر بود . ۴۶- رساله ایست از بهرام شاه که
 او نیز از مرتاضان حکما بود و در احوال سیمرغ تصنیف نموده . ۴۷- کردار نامه ، در بیان
 رستم و اسفندیار . ۴۸- نامه دانش افروز ، از شهنشاه اردشیر بابکان . ۴۹- ویژ
 پرویزی ، از بزرگ امید در بیان بهمن یعنی عقل اول . ۵۰- کردار شاهی ، در چگونگی
 شهنشاه بهمن . ۵۱- دادنامه ، در چگونگی شهنشاه بهمن . ۵۲- نامه از تصنیف
 بهمنیار بن خرادین زرمهر که یکی از عظمای فرس و صلحای عصر بود در احوال شهنشاه اردشیر .
 ۵۳- باستان نامه ، از آذر آئین در ستایش بهمن پادشاه . ۵۴- نهاد شاهی از تصنیف
 و فراهم آورده هائی در باب انتظام مملکت پادشاه بهمن . ۵۵- آئین خسروی از جوامع
 ایزدگشسب است در باب انتظام سلطنت شهنشاه بهمن . ۵۶- نامه راست ایستی ، از تصنیف
 شهنشاه بهمن در بیان قتل زندبار . ۵۷- جاماسب نهاد - جمع کرده فرزانه صاحب جمال
 مشتمل بر کردار خسروان و نصایح ایشان و مواظب فرزنانگان و آداب و خواص بزرگان و
 وقایع اقالیم سبعه . ۵۸- آئین بهمنی ، که در خلق و کردار اوست مشتمل بر سخنان
 آن حضرت . ۵۹- داراب نامه ، از داراب اکبر در کردار پادشاهان گذشته . ۶۰- باستان
 نامه دانشور . ۶۱- خرادنامه . ۶۲- دانش افزای نوشیروانی ، بوذرجمهر نوشته ۶۳۰.
 تاریخ شیدوش که از قدمای مورخین پارس است . ۶۴- گلستان بینش از تصانیف خرادین
 آئین گشسب در روانمودکیانی و سایر نامه های اعجاز مسطور است . ۶۵- گلستان دانش ،
 از تصانیف آذرپژوه بن آذر آئین بن کستم بن بهرام بن ماه آذرین فریبرز بن کاوس .
 ۶۶- نوروز شاهی ، فراهم آورده های خرادین برزین بن سیمای برزین بن آئین گشسب بن
 زواره بن زال بن سام در بیان رستم و دختر او بانو گشسب . ۶۷- جاماسبی ، از فرزانه
 جاماسب . ۶۸- دانش فروز ، در چگونگی شهنشاه داراب بن بهمن . ۶۹- ماه آذر را
 رساله ایست در شناخت آتشکده ها و آداب زیارت آذرپرستی که بفرموده هرمز بن نوشیروان
 نوشته . ۷۰- نامه فرهاد که یکی از موبدان است و تاریخ و صفات آذرکده ها و طریق و آداب
 زیارت و نماز و چون اذکار و سده و چله و سالیان و خلوت و سایر طاعات و ابصار و روایات
 ذکر کرده ، در آن کتاب گوید که آتش بلخ از آینه گشتاسب است و الی یومنا که روزگار
 حضرت شهریاری پادشاه جهان اردشیر بابکان است نیفرسده و کسی بخرابی آن جزا رسب
 سعی نموده و بعد از او آسب الی یوم بر آن نرسیده و همگی ملوک اعجاز مدرت تعمیر و مرمت

آن میفزودند. ۷۱- نامه هوش پیرای، از بوذرجمهر در بیان طبقه اشکانیان. ۷۲- باستان نامه، در این نامه بسیاری ذکر ملوک عجم آمده است. ۷۳- نامه فروغ بخشای، در بیان حضرت ساسان. ۷۴- کتاب بادسار، از موبدهوش در بیان شهنشاه داراب. ۷۵- کارنامه، نسخه ایست از مولفات شهنشاه اردشیر بابکان مشتمل بر کیفیت خروج طواف او در اطراف واکنا فربع مسکون. (چندین جور ترجمه این کتاب که بیپهلویست چاپ شده است.) ۷۶- سوم سوره، یعنی آداب العیش نام و آن کتاب جهت عوام اردشیر بابکان تصنیف کرده و آن مشتمل بر آداب خوردن و آشامیدن و با مردم زندگانی کردن. ۷۷- کارستان، نام کتابی سترک است در حکمت عملی از شهنشاه اردشیر بابکان. ۷۸- نور حدیقه بینش، از شهنشاه اردشیر. ۷۹- سرو موزون بساتین، از شهنشاه اردشیر. ۸۰- نهاد فارس. ۸۱- نهاد خسروی، در بیان کرم و سخاوت شهنشاهشاپور بابکان کرده. ۸۲- نامه سراسر فرهنگ، از خوشور هنرپرور ساسان پنجم در چگونگی سلطنت خسرو پرویز. ۸۳- کتاب کتب سیر، در بیان خسرو پرویز. ۸۴- رساله ایست از آذرتشت، در ریاضت سیاه. ۸۵- آمیغستان، در بیان آبادیان که از ایشان اختراع اسباب دنیا وجود گرفت. ۸۶- اخترستان، در بیان قبله نهادن اختران و بوی خوش که مخصوص ایشان است افروختن. ۸۷- جشن سده تصنیف و ترجمه موبدهوش در مکانات اعمال و کشتن زندبار. ۸۸- سرود مستان، از موبدهوشیا مرقوم است که از زمان شت کیومرث تا جمشید شیر و غیره درندگان مطیع ایشان بودند و خون نمیریختند. ۸۹- زردست اقشار، تصنیف نموده موبدسروش در جلسات و آئین نشستن. (این کتاب در هندوایران چاپ شده است.) ۹۰- نوشدارو، کتابی است از موبدسروش. ۹۱- سکنگبین، از موبدسروش. ۹۲- بزمگاه تصنیف موبدخوشی. ۹۳- ارژنگ مانی، تصنیف فرزانه بهرام بن فرهاد که او را کوچک بهرام گویند. ۹۴- ویژه موبد، تصنیف موبدپرستار بن خورشید. ۹۵- پیمان فرهنگ، نامه ایست از پیغمبر مه آباد و آن را ترجمه ها کرده اند یکی از آن ترجمه ها ترجمه فریدون آبتین است و دیگر از بزرگمهر برای نوشیروان قباد و این پیمان فرهنگ کلام الهی است. ۹۶- کامگار، از پارسیه گروه سمرادیان که در عهد سلطان محمود غزنوی بود رساله منظومه نوشته. ۹۷- رساله جمشاسپ بن جمشید است و گروهی در اطاعت او بودند که ایشان به جمشاسپیان معروفند. ۹۸- رساله از خداداد، و او موبدی بود در هنگام ضعف سلطنت جمشید و تسلط ضحاک و متابعان او را خدائیان گویند. ۹۹- رساله ای از مردی پیکری نام و متابعان او را پیکریان گویند و عقیده این فرقه آنست که ایزد متعال عبارت از آتش است. ۱۰۰- رساله ای از آلار، و گروهی که پیرو او بودند موسوم به آلاریا نند و مذهبشان چنین است که خدا از آباست. ۱۰۱- رازآباد، نام رساله ایست از شیداب مشهور بشمس الدین و او پزشکی بود و رساله مذکور در تقویت آئین خویش مدلل بآیات قرآنی ساخته. ۱۰۲- نامه آخش، آخش موبدی بود پارس نژاد و آیین خود را چنان تعیین نموده بود که مایه

آخشیجان خداست . ۱۰۳- موبدآذر خرادکتابی تصنیف نموده در بیان زندگه ۲۱ نسک است . ۱۰۴- رمزستان زرتشت ، از تصنیف حکیم آلهی جاماسب . ۱۰۵- سانیا ، نامنا مه ایست مشتمل بر آئین خلع بدن و بحق پیوستن و از این بزرگتر در این عمل کتابی نیست از گروه سپاسیان . ۱۰۶- نامه آذریان ، در میان پادشاه خسرو پرویز و پیغمبر عربی محمد آنچه واقع شد در این نامه مذکور است . ۱۰۷- تفسیر تا وتود که فرشی است از دساتیر مصنف ساسان پنجم . ۱۰۸- رساله ایست از کلام شیدوش شاگرد ساسان بنده که بوسیله شاگرد حضرت ساسان پنجم است . ۱۰۹- کتاب آذرپرستان از حکیم آلهی بوذرجمهر در بیان حضرت واجب الوجود . ۱۱۰- چمن سوم از کتاب شارستان چهار چمن که ناقص است و چمن چهارم آن اکنون بدست هیچکس از پارسیان نمانده و با وجود تفحص تمام میسر نمیگردد .

مردان نا مورزرتشتی

ارباب رستم گیو : که شهرت نیکوکاری اش سراسر کشور ایران را فرا گرفته و نیک نامی اش مورد تصدیق خاص و عام است روز ۱۵ مهر ۱۳۵۹ در سن ۹۴ سالگی بسرای جاودانی شتافت و با پاکان مینوی همنشین گشت . ارباب رستم بر این مفهوم این جمله گاتها "خوشبخت کسی است که برای خوشبختی دیگران بکوشد" زندگانی پراز کار و کوشش بود . آثار خیر فراوانی که از این شادروان در سراسر کشور بنیاد گرفته گواه این حقیقت است . ارباب رستم برای گسترش و حفظ موسسات خیریه و بهره وری بیشتر مستضعفین : در سال ۱۳۳۷ (۲۲ سال پیش) "بنیاد رستم گیو" تاسیس و به تحقق نیت خیرش آماجی بخشید و اینک با اختصار فهرست کارهای نیک و دهشهای خیراندیشانه و موسسات خیریه ای که ایجاد و مورد استفاده عموم است در زیر آورده می شود :

(۱) دبستان دوازده کلاسه دخترانه گیو در تهران (۲) کمک به کسری بودجه و ساختن نهایی خیریه انجمن زرتشتیان تهران (۳) مجتمع بزرگ فرهنگی و اجتماعی و مسکونی در تهران پارس برای استفاده مردم فاقد خانه ، بنام رستم باغ بر روی قطعه زمینی بمساحت ۲۵ هزار متر که مشتمل است بر آذریان (معبد) کتابخانه - تالارهای اجتماعی برای جشنها و هم چنین تالار مخصوص برای اجرای آئینهای مذهبی و نیز ساختن نهایی که در حال حاضر شصت خانواده از افراد کم بضاعت در آن مسکون و افزون بر آن ۲۸ دستگاہ ساختن دیگر در دست ساخت و انتظار می رود تا چند ماه دیگر تکمیل و مورد استفاده خانواده مستضعف قرار گیرد ضمناً زمین ورزش و بازی در اختیار جوانان و نونهالان قرار دارد (۴) دو باب دبستانهای دخترانه و پسرانه دوازده کلاسه بر روی دو قطعه زمین هریک بمساحت پنج هزار متر بنام استاد خدا بخش و استاد دپوردا و دکه سالهاست مورد استفاده است (۵) آب

انباری برای ذخیره آب از قنات اصلی تهران پارس که بنیاد در آن سهم است بمنظور استفاده ساکنین رستم باغبهنگام ضروری و کم آبی (۶) اهدای یک قطعه زمین بمساحت پانزده هزار متر به وزارت آموزش و پرورش برای ایجاد مجتمع فرهنگی کنه خوشبختانه مورد بهره برداری است (۷) سوهانک (تهران) - ایجاد ساختمان درمانگاه بنام جوان ناکام (مهربان گیو) و واگذاری ساختمان زمین آن بوزارت بهداشتی (۸) دماوند (قریه کوهان) - ایجاد ساختمانهای مسجد - حمام بهداشتی - درمانگاه مجهز و دبستان که در حال حاضر مورد استفاده ساکنین آن حدود است و همچنین ایجاد ده شوسه ماشین رو از جاده اصلی فیروزکوه به قریه نامبرده (۹) یزد - الف - کمک به نوسازی و تعمیرات اساسی دبیرستان ۹۰ ساله کیخسروی و ایجاد زمین ورزش برای دانش آموزان ب - ساختمان تالاری جنب دبیرستان به گنجایش ۴۰۰ نفر بنام "تالار مروارید" مجهز با مبیل و اثاثیه و لوازم مربوطه که اینک برای سخنرانی و برگزاری امتحانات و مجالس جشن از آن استفاده می شود، پ - ایجاد آب انباری بگنجایش تقریبی چهار هزار متر مکعب پیش از لوله کشی شهر یزد برای رفع مضیق آب آشامیدنی که سه محله مسکونی از آن سیراب می شدند، ت - کمک به بودجه لوله کشی قریه نصرت آباد یزد، ث - ساختمان آب انبار و آسایشگاه برای زائرین در زیارتگاه پیرسبز (چک چک) ، ج - کمک های نقدی به دفعات به بودجه آموزشگاه دختران مارکار یزد - سازمان جوانان زرتشتی دبیرستان کیخسروی - انجمنهای زرتشتیان شهر و دهات و تعمیرات آدریان قریه مبارکه و دیوار کشی آرامگاه یزد (۱۰) کرمان - کمک به بودجه ساختمان دخترانه کیخسرو شاهرخ - انجمن زرتشتیان و آموزشگاه ها و دانشجویان کرمانی مقیم تهران (۱۱) شیراز - کمک به بودجه انجمن زرتشتیان - باغ وقفی زرتشتیان (۱۲) - تهران - کمک به صندوق رفاه مسجد تهران پارس واقع در فلکه دوم (۱۳) در بمهرارباب رستم گیو در آمریکا در ۱۵ کیلومتری شمال غرب نیویورک در نیو راشل بر زمین مشجر بزرگی در ساختمان پیش چهار طبقه (۱۴) در بمهر مهربان گیو بنا مگانه برای در زاده جوان ناکامش مهربان در کانا داگشا ۱۵ ذر ۱۳۵۷ خ. (۱۵) ابتیاع زمین وسیعی در شیکاگو آمریکا برای ساختمان پرستشگاه زرتشتیان ؛ ناگفته نماند که بهر سازمان اجتماعی که دارای هدف نیک انسانی بوده اند مستمرا "از کمک های بنیاد برخوردار می باشند هم انندانجمنهای زرتشتیان در تهران و دیگر شهرها - سازمان فروهر جوانان زرتشتی تهران - کانون دانشجویان تهران - کمک به بودجه آرامگاه های زرتشتیان در تهران (قصر فیروزه) اصفهان و شیراز و یزد و در مواقع اضطراری کمک به زلزله زدگان و آسیب دیدگان کشور توسط مقامات روحانی و حلال احمر و انجمن مبارزه با سرطان و همچنین کمک نقدی به موسسات ورزشی و تربیست بدنی کشور: افزون بر آن بسیاری از موسسات خیریه و اجتماعی از کمکهای بنیاد دروان شادارباب رستم گیو برخوردار گشته اند که ما از آن بی خبریم زیرا آن روانشاد از تظا هر

و خودنمایی بی‌زار و خصلتا" از فخر فروشی نفرت داشت از اینجهت اقلامی که در باب لایر شمرده شد امکاناً کامل نمی‌باشد ولی همین اقلام‌گویی آنست که آثار نیک و بناهای خیریه را بر ب رستم در سرا سر کشور گسترده و در همه جا و همه حال مجسم است .

* * * * *

دکتر اسفندیاریگانگی : حسینی‌داورد زندگی نامها و چنین آورده است " بسال ۱۲۸۷ شمسی در یزد میان خاندانی مومن بآیین زرتشتی فرزندی زاده شد که نامش را اسفندیار نهادند . پدرش روانشا دبیرا مادرش شیرگانگی و مادرش شادروان مروارید بود .



این خاندان اصیل ایرانی بیش از هر موردی وابسته بآیین زرتشتی بودند ، آیینی که هزاران سال حفظ وصیانت شده بود و شادروان دکتر اسفندیاریگانگی همیشه تاکید در این مسئله داشت .

"در سال ۱۹۲۴ میلادی در آمریکا فارغ التحصیل شد و موفق با خذ درجه دکتر اگشت . شور میهن و خانواده موجب شد تا با ایران برگردد . در اوایل جنگ با جدیت و کوشائی اقدام بتهیه وسایل و ادوات حفرا عمیق کرد . کلیه لوازم لازم را برای حفرا چاه بتهیه فرام فرام آورد . در خرداد سال ۱۳۲۳ نخستین چاه عمیق در ایران بهمت دکتر اسفندیاریگانگی حفرا شد . طی مدت ۲۷ سال از آغاز فعالیت این راد مردا زد دست رفته متجا وزاز ۲۵۰۰ چاه عمیق وقابل

بهره برداری در سرا سرا ایران بزرگ بهمت توانای وی زده شد که زمینها و کشتزارهای فراوانی را سیراب میسازد . با مطالعات دقیق و تجربیات عمیقی که در شرح فرها را ن حلقه چاه ژرف در کشور پهنا و را ایرا ن بدست آورده بود ، چنان در رشته زمین شناسی و قشرهای اراضی و میزان آبدهی آنها مسلط شده بود که گاهی اوقات مهندسین مجرب خارجا و را دکتر در رشته زمین شناسی میشناختند و هیچگاه تصور نمیکردند که او دانشمند و استاد علم اقتصاد است .

"فعالیت سیاسی دکتر اسفندیاریگانگی از دوره بیستم مجلس شورای ملی شروع شد. تا آن هنگام آقا یرستم گیوآ را دمردنیکوکارا زسوی زرتشتیان سمت نمایندگی داشت. اما چون بفرمانشاهنشاهبسمت سنا توری برگزیده شد. جماعت ما شایسته ترولایقتروسزاوارترادکتر اسفندیاریگانگی کسی را نشان نداشت و با آرائی بسیار قابل ملاحظه در دوره نوزدهم بسمت نمایندگی بمجلس راه یافت. در انتخابات مجلسین شورای ملی و سومین مجلس موسسان سال ۱۳۴۵ شمسی روانشاهدکترریگانگی با اکثریت قریب با تفاق در هر دو مورد بسمت نماینده زرتشتیان برگزیده میشوند."

دکتر اسفندیاریگانگی در روز دبیآ در ۲ مهر ۱۳۵۱ گرنیویورک این جهان را بهشت و روانسوی خلدبرین و گروهمانهما خاره پرواز کرد. ما بروان پرگشای گرزمان نشین دکتر اسفندیاریگانگی درود میفرستیم ما افتخارنا مش را در نسلهای زنده نگا هداشته و همواره بدان مباحی میباشیم روز چهاردهم مهر ماه ۱۳۵۱، در جلسه شصت و ششم آقای عبداللهریاضی رئیس مجلس شورای ملی درگذشت شاهروان دکتریگانگی را اعلام و چنین بیاناتی ایراد کردند "بطوریکه نمایندگان محترم اطلاع پیدا کرده اند در خلال آخرین روزهای تعطیلات تابستانی مجلس شورای ملی، یکی از گرامیترین و عزیزترین همکاران ما داعی حق را لبیک گفت و بسرای جاودانی شتافت. شاد روان دکتر اسفندیاریگانگی از خاندانهای نیکنام و سرشناس و از خدمتگزاران صمیمی و صدیق کشور و مورد احترام و اعتماد فراوان مردم بود. او مردی فوق العاده خلیق و مهربان و خیر و نیکوکار و دارای صفات حمیده انسانی بتمام معنی آراسته و با فضل و تقوی و شخصی بود که سالها با ید بگذرد تا ما در گیتی چون او فرزند بیاید (صحیح است) فقید سعید در راه خدمت بخلق و خصوصاً در راه عمران و آبادی کشور عشق میورزید و در طول ۶۴ سال عمر خود خدمات مهمی با بین سرزمین نمود که آشای شمر بخش آن سالیان در از در نقاط مختلف مملکت باقی و برقرار خواهد بود. دکتر اسفندیاریگانگی تحصیلات عالی خود را در رشته اقتصاد در آمریکا بپایان رسانیده و در این رشته صاحب نظر و دارای تالیفات ارزنده نیز بود. وی چهار دوره متوالی از دوره بیستم تا دوره جاری از طرف زرتشتیان بسمت نمایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد و در تمام مدت نمایندگی خویش با کوشش و جدیت و پشتکار فراوان و در نهایت صفا و صداقت و وظیفه ملی خود را ایفا میکرد و بهمیهنانوهمکیشان خود خدمت مینمود (صحیح است) ضایعه درگذشت آن همکاریکه اکنون جای او در میان ما خالی است موجب تاثر و تاسف شدید و عمیق همه ما است و هیچگاه هیاد آن دوست از دست رفته از خاطر همکارانش محو نخواهد گردید. اینک با قلبی اندوهناک این ضایعه اسفانگیز را بتمام دوستان و همکاران و با زماندگانو مخصوصاً همسر و فرزندان آن جنت مکارنهمیما نه تسلیت گفته و بروان پاکش درود میفرستیم و در حال قیامیکه دقیقه سکوت اعلام میکنم" (احسن است) در این موقع حضار در حال قیامیکه دقیقه سکوت نمودند.

"دکتر اسفندیاریگانگی موسس روش نوین بهره برداری از آبهای زیرزمینی، تشویق کننده هنرمندان، بانینا یبا شکوه در مانگانه یگانگی و موسس بزرگ کنکاش یگانگی تربیت کننده مهندسان عالیمقامبرای کشور و راهنمای خیراندیشی برای جامعه های بشری بود."

با همگان رؤف و مهربان و در سیمای فرشته خویش موجی از ابهت و صلابت جلوه‌گری میکرد. مهربان پدری که در همه حال نوازشگردلهای خسته‌ی تیمان و بینوایان بود و بیان محبت آمیزش، مرهمی بر زخم‌های خراش مستمندان، استاد گرانقدری که برای یاران و دوستان نزدیکش راهنمای خیراندیشی بود و برای جامعه خود نیکو ضمیر و روشن بین. هیچگاه کینه و کدورتی حتی از دشمنانش در دل نمیگرفت و بدانندیشان را چنان با خلق نیکو و گذشت و پرده‌پوشی متناسبه میساخت که برای همیشه ثنا خوانش میشدند. رادمردی بود که وضع و شریف، توانگر، بیچاره، غنی و فقیر، بزرگ و کوچک، استاد کرسی دانشگاه و دانشجوی دانشکده را هر کدام بفرما و شخصیتشان احترام میکرد و با هر یک بشیوه‌ای انسان منشانه سخن میگفت. چنان با کارگران و وزیران دستان فروتنی میکرد و بدر دلدل آنها میرسید که همه زحمتکشانشان او را پدر خود میپنداشتند. جماعت زرتشتی، یک یار مهربان، یک خیرخواه بیدریغ، یک رهبر و آموزگار، یک مردم دوست و زبردست نواز، یک دانشمند، یک هنر دوست و یک پدر و زعمیم را از دست داد.

دکتر اسفندیاری گانگی در ضمن یکی از سخنرانیهای خویش چنین گفت لازم است که افراد زرتشتی با آنچه که دارند افتخار و مباهات نکنند. با دقت در فراگیری فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند و بدین وسیله برای وجود نمایند. من بسهم خود در این راه تا جایی که نیرو داشته‌ام، کوتاهی نکرده و در پیشبرد این هدف کوشیده‌ام. این آرزوی من است که همه افراد زرتشتی چنین باشند و با شهادت و سربلندی در شناساندن فلسفه و فرهنگ دینی بکوشند. این زشت است و مایه کمال تا سفاک ما زرتشتیان که نگاهبانان و حارسان فرهنگ نووزنده‌کننده آیین و رسوم رسن باستانی و حافظ ایدئولوژی جهانگیر باستان بودیم، در خانه خودمان از این دانشها بیگانه بوده و در مورد آنها چیزی ندانیم یا بعنوان اقلیت در سرزمین و خانه خودنا مییده شویم. در حقیقت عیب و کوتاهی از خود ماست و این عقیده شخصی ماست. چون زمان، همه آن تعصبات و کج رویهای دیرین را از بین برده و عصر ما عصر کار و کوشش و تجلی حقایق است. اینک امکانات برای شناختن و شناساندن بسیار است و هرگاه در این مورد کوتاهی شود، خیانتی غیر قابل گذشت و جبران خواهد بود.

* * * * *

روانشناسی دهر مزدیارتی را نانا زارش : مرد خود ساخته و بیگفته دکتر خطیبی مدیر عامل شیروخورشید سرخ ایران میزان کمک آن روانشاد بشیر و خورشید سرخ ایران از سرزده ملیون تومان میگذرد. افزون بر این در زیر فهرستی از کارهای خیرا و بنظر میرسد :

- ۱- تاسیس استودیوم فرحنا زیهلوی در زمینی بمساحت ۱۸۰۰۰ متر مربع با احداث ساختمان در حدود هشتاد ملیون ریال ، ۲- واگذاری هفتاد هزار متر مربع زمین به تربیت بدنی ، ۳- واگذاری پنجاه هزار متر مربع زمین برای درمانگاه روئین تن با یک

ملیون تومان نقد برای ساختمان، ۴- دبیرستان پسرانه آرش واگذاری بانجمن زرتشتیان تهران چهار هزار مترمربع زمین با ساختمان، ۵- دبیرستان دخترانه آگاهی واگذاری بانجمن زرتشتیان تهران ۲۴۰۰ مترمربع با ساختمان، ۶- واگذاری ده هزار متر مربع زمین بشهربانی برای احداث خانه برای افسران شهربانی، ۷- سه هزار مترمربع زمین برای مسجد جامع درخیابان بهار با کمک پولی، ۸- سه هزار مترمربع زمین برای دبستان دخترانه و پسرانه درخیابان بهار، ۹- نود و پنج هزار مترمربع زمین واگذاری به جمعیت شیروخورشید سرخ برای احداث اداره مرکزی و انبار دارو، ۱۰- بنیاد خیریه هر مزد آرش، آن رانشا دبرای تاسیس این بنیادشش قطعه زمین بمساحت نزدیک به یکصدوپانزده هزار مترمربع زمین بهانجمن زرتشتیان تهران واگذار نمودند و طبق شرایط واگذاری (صلحنامه) اجازت دادند که سه قطعه زمین بمساحت ۳۵ هزار مترمربع فروش رسد و وجوه حاصل از آن خمیرمایه تا سیساتی که مورد نظر است بشود. طبق اساسنامه بنیاد در هشتاد هزار مترمربع باقیمانده با توجه به اولویت این تا سیسات زیر برقرار خواهد شد:

۱- ساختمان باشگاه - سالن پذیرائی برای مراسم سدره پوشی و عروسی و مهمانی و تالار سخنرانی و استخر شنا و کتابخانه و زمینهای ورزش، ۲- خانه های برای سکونت محصلین بی بضاعت زرتشتی که در دانشگاه و مدارس عالی تحصیل مینمایند، ۳- خانه های برای اقامت موقت زرتشتیان مسافر که از خارج بتهران وارد میشوند، ۴- خانه های برای پیرزنان بیوه بی بضاعت و مستمند زرتشتی، ۵- خانه های برای سکونت افراد بی بضاعت و کم بضاعت زرتشتی، ۷- مستغلاتی برای تحصیل در آمد بنیاد مذکور. موسسات مزبور بتدریج و با رعایت اولویت ایجاد میشود. برابر با اساسنامه اداره بنیاد به هیئتی مرکب از هفت نفر و اگذار شده با این شرح، ۱- آقای تهمتن آرش مادام العمر، ۲- بانو گردآفرید تهمتن مادام العمر، ۳- سه نفر از افراد زرتشتی با انتخاب آقای تهمتن آرش، ۴- رئیس انجمن زرتشتیان تهران، ۵- یک نفر نماینده انجمن زرتشتیان تهران، پس از آقای تهمتن آرش پنج نفر اولیها هم انجمن زرتشتیان انتخاب خواهد کرد. انهایه انجمن باید حتی المقدور یک نفر از بین اولادان ذکور و ناث آقای تهمتن آرش نسل "بعدنسل" انتخاب نماید.

ناگفته نماند که فرزند برومندش تهمتن نیز در بذل و بخشش و کمک به بینوایان دست و دل گشاده دارد و از قرار مسموع در تلاش است مرکز بزرگی برای زرتشتیان در لوس آنجلس آمریکا بنیاد دهد.

* * * * *

کارنامه فرزندان استاد کیومرث را در فرزندان زرتشتی ص ۵۸۱ داده ایم، ولی چون آقای خسرو خدا مراد کی فریادداشتی که آن روانشا دیخط خود در دفتر یادداشت ثبت کرده است برای ما فرستاد و حاوی مطالبی است از اوضاع فرهنگی یکصدسال گذشته ما،

آنا عینا" در اینجا میآوریم .

یا دداشت تذکره فقیرکیومرس وفادا را ردشیرمهربان جمشیدخرمشاهی

"پدرپدرم اردشیرتاجرشیرازوا زحیث علوم وفضایل ازطرف علمای شیراز، اردشیر آخوندخطاب میشده است و درزلزله بزرگ شیراز غرق و مرحوم شده است . سرمایه او را عمویم خسرو نامتاما" نقد کرده بهندآ مده در دستگاه نظام حیدرآباد را ای مقامی شده با خانواد (خوانا نیست) مربوط بوده است . در عنفوان شباب درچا درگات حیدرآباد مرحوم شده است ترکات او را عموی دیگرم خورسندنام ازایران رفته ضبط و درهرکجا به نزولی سپرده همه بیور شکستگی تجاراز میان رفته است و خورده دیگر درآخرین دفعه درتجارتخانه مرحوم دادا بهائی کامه بود که بنده بوکالت پسر وزن عمویم خورسندنا زترستیان (امنا) مرحوم دادا بهائی کامه گرفته با ایشان دادم . پدر بنده برا در کوچک وازما در دیگر بوده وازا رثیه پدرم محروم و فقیر و ناتوان مانده در حالیکه بنده شش ساله بودم ما درم در ۱۲۳۸ یزدگردی دروبائی بزرگ قبل از قحطی آخری ایران درگذشت . پدرم جز چهار طفل صغیر ویتیم و مبلغی قرض چیزی نداشت . مراد در شهر بخانواده بزرگی که خانواده کلانتر زرتشتیان بود سپرد . مرحومه ما در دینیار کلانتر که امین الفارسیان حالیه باشند ، مرا چون فرزند خود توجه نمود و نزد معلمین آن زمان که خانگی معلمی میکردند سپرد و تحصیل میکردم تا ۱۲ ساله شدم . خوشبختانه از طهران از مدرسه بردینگ سکول سال گردم مرحوم جمشید جی پتیت که مرحوم ما نکجی لیمجی هوشنگ هاتریا برپا کرده بود تحصیل کرده شاگردی ، به یزدآمد و آن استا دجوانمرد شیر مرد حالیه هستند . در یزد از خود مدرسه دایر نمود . پدرم بنده را نزد استا دجوانمرد به تحصیل سپرد تا دو سال آنجا تحصیل کرده چهارده ساله شدم . همیشه ذوق داشتم به برادران و رفقای خود هر چهار خودیا دگرفته ام بیا موزانم . صبح و عصر و شبانه رفقای خود را درسی که خود خواننده بودم یا میدادم . در ۱۵ سالگی بتفت رفته از خود مکتبی با زکردم و تا دو سال هم آنجا خانگی معلم بودم . چون امر معاشم نمیگذشت و پدرم مقروض بود ، شوقم به بمبئی کشید و با برادرم که سفری بهندآ مده بود بهندآ مدم خیلی مایل بودم تحصیل کنم . قرض پدر و ایران بیامد میآمد و ادای قروض را فرض ذمه خود دانستم و تحصیل زبان را هم منحصر بآمیزش با پارسیان دانستم و خوشبختانه تا دو سال در خانه مرحوم دادا بهائی واریه در گرانتر رود بنوکری پرداخته پیش خود بسیر کتب پارسی میپرداختم . بعد از دو سال نوکری در کرلواری دکان کوچکی برداشته سه سال دکان داری کرده بعد از پنج سال توقف بمبئی عازم ایران شده پدر و کسان را دیدن نمودم و بمجرد ورود چون شاگردان مدرسه خانگی استا دجوانمرد زیاد بود بنده را بزیردستی خود معلم نمودند هم خودم تحصیل میکردم و هم بشاگردان مبتدی درس میدادم . بعد از یکسال استا دجوانمرد معلم بزرگ چون امر معاشش در معلمی نمیگذشت در اداره تجارتی ارباب اردشیر مهربان به بمبئی آمدند و کلیه مدرسه خود به بنده سپردند و تازه مرحوم ما ستر خدا بخش بهرام رئیس از طرف فندزند مرحوم کامه جی معلم زند شده بودند و

نزدایشان هم تحصیلی درپاریسی می‌کردم. بعد از ایشان بنده یکسال آن مدرسه را شصت و یک سال معلم بودم. چون آن مدرسه در شهر بود و منحصر بآنجا و پولی بود و بنده در ده و میل داشتم برادران و وطن هم تحصیل کنند و ضمناً "آبله کوبی آنوقت در یزد دادا پیر نبود و جمعی تلف میشدند با میدا اینکه از طرف انجمن اصلاح حالات زرتشتیان ایران در ایران مکاتب مجانی و عمومی دایر شود بپند آمد و با تصویب و تقویت مرحوم مانگی لیمجی هوشنگ هاتریا و اقدام مرحوم ارباب کیخسرو مهریان و کوششهای مرحوم مغفور اردشیر سهرابجی دستور کار مدین و رای مرحوم مغفور سردین شاهجی با روئت اول و اکابر صاحبان اعضاء محترم انجمن اینجا تعلق بدایر کردن مدارس مجانی در ایران و بنده آبله کوبی گای را هم در اینجا بموجب سرتی فیکت تحصیل کرده بنده را در بمبئی ما مورب مدرسه خرمشاه نمودند و به یزد رفتیم و اکابر صاحبان ارباب اردشیر خواهش مرخصی استاد جوانمرد و با ما ستر خدا بخش معلمی مدرسه ارباب کیخسرو مهریان نمودند و چنان شد که تا حالا هم هستند. بنده از ۲۱ مارچ ۱۸۸۸ ما مورب معلمی شد و در بمبئی هم آنوقت بموجب نمونه رقعۀ که هست در آتش ورهرا م دادی شیت انجمنی از ایرانیا ن کردم و هر کس بفراخور حال وجهی اعانه دادند و خورده‌های تسلیم فنند شد و خورده کتاب درسیه خرید و با ایران رفت و در مدرسه خرمشاه معلم بود و اطفال خرمشاه و خیر آباد و اهرستان نزد بنده تحصیل می‌کردند و حالا در بمبئی شاگردان بنده جمعی هستند و بیشتر هم بنده بر این بود که دهاتیان تحصیل کرده داخل تجارت شوند و بیش از پنجاه نفر شاگردانم نزد تجار جیر شدند و چند نفرشان حال در ایران مختصر تجارت شخصی دارند. بدبختانه این او خرمشاه تجارت زرتشتیان ایران سکتۀ بزرگی وارد آمد و گماشتگان بیکار شدند و بعضی به بمبئی آمده‌اند، بنده با مرحوم مانگی لیمجی هوشنگ هاتریا رابطه مخصوصی داشت و طرف توجه آن مرحوم واقع بود. با مرحوم کیخسرو جی خانما حب وکیل ثانی انجمن اکابر صاحبان در هر کار طرف مشورت و رهنمائی بود و انجمن ناصری زرتشتیان یزد را که دایر است برهنمائی و دلایل و اصرا ربنده برپا نمودند. با جناب اردشیر جی صاحب وکیل حالیه فرما نبرداری داشته در خدمت ایشان اغلب اوقات بوده است و سه سفر در طرف این مدت بطهران رفته در خدمت ایشان در همین اداره خیرا تیه خدمت نموده است و تخفیف مراعی (مالیات چارپایان از مردم حومه یزد می‌گرفتند) در سفر دوم بنده حاصل شد در یزد سمت ریپورت نویسی انجمن محترم ناصری و آمد و شد بدرب خانه شرع و عرف داشته در خدمت و دلسوزی قوم حتی القوه کوشش و اقدام داشته است که زرتشتیان چهار محصل در بمبئی که نزدیک به بنده بوده اند میتوانند تصدیق آنرا بدهند.

در صفحه دیگر صورت فعالیت انجام داده خود را چنین آورده. "پرستانه رجلو حکومت (زرتشتیان هنگام ورود حکومت میبایستی جلو و برقصد و دهل بزنند) ساز و گشت جلو مرده، مهرگان و شرا بخوری و افتضاحات روز و رهام، آبله کوبی، اقدام و ایجا دمعارف

ومدارس مدرسه کیخسروی و خرمشاه، نطق و وعظ، مراعی، عضویت بلدیہ طهران، الفت با اروپائی و ایجا ددوا خانه مرسلین در خرمشاه، آب انبار مرحوم مغفور حاجی علی اکبر در خرمشاه، مجذوب ساختن علما و اعیان و اشراف، دفترداری انجمن ناصری، ایجا دانجمن ناصری، انجمن زرتشتیان، دادگاه چم، معلمی، نمایندگی ملل متبوعه و دارالشورا ایران، جشن مهرگان.

استاد کیومرث در صفحه دیگر دفتر یادداشت خویش آثار زرتشتیان یزدرا سال ۱۲۸۲ی چنین یادداشت نموده.

۳۴۴	خانوار	۳۰۱	مردان	۴۴۶	زنان	۴۸۳	پسران	۳۸۵	دختران	خلفا نعلی
۱۱۴	خانوار	۱۳۸	مردان	۱۳۵	زنان	۱۴۵	پسران	۱۵۵	دختران	نرسی آباد
۲۴	خانوار	۳۶	مردان	۳۶	زنان	۲۱	پسران	۳۸	دختران	کسنویه
۲۰	خانوار	۱۷	مردان	۲۱	زنان	۲۶	پسران	۱۷	دختران	نصرت آباد
۲۲	خانوار	۱۸	مردان	۲۲	زنان	۳۲	پسران	۳۲	دختران	علی آباد
۸	خانوار	۸	مردان	۹	زنان	۱۴	پسران	۱۵	دختران	کریم آباد
۲۰	خانوار	۲۰	مردان	۲۰	زنان	۳۰	پسران	۲۹	دختران	مهدی آباد
۶۸	خانوار	۷۵	مردان	۱۰۳	زنان	۸۶	پسران	۸۴	دختران	درستاق
۶۵	خانوار	۷۱	مردان	۱۰۲	زنان	۱۲۵	پسران	۷۲	دختران	حسن آباد
۱۳۹	خانوار	۱۰۴	مردان	۱۶۹	زنان	۱۶۶	پسران	۱۱۸	دختران	قطب آباد
۳۸	خانوار	۳۷	مردان	۴۳	زنان	۶۰	پسران	۴۴	دختران	شرف آباد
۱۱۳	خانوار	۹۰	مردان	۱۲۴	زنان	۱۰۹	پسران	۹۲	دختران	اردکان
۵۷	خانوار	۶۷	مردان	۸۳	زنان	۸۸	پسران	۷۶	دختران	کوچه بیک
۱۹	خانوار	۱۲	مردان	۱۸	زنان	۹	پسران	۱۷	دختران	خرم شاه
۴	خانوار	۴	مردان	۵	زنان	۸	پسران	۳	دختران	مبارکه
										تفت
										قاسم آباد
										حسینی
										خلیل آباد

جمعیت ۱۵ محل یزدیکهزار و پنج خانوار و نهصد و نود و هشت مرد و یک هزار و سیصد و پنجاه و چهار زن و یک هزار و صد و دو و پسترویکهزار و صد و هفتاد و هفت دختر جملتاً "همه چهار هزار و نهصد و سی و یک میباشند."

در صورتیکه کیخسروی خان صاحب در سال ۱۲۶۱ی تهیه نموده و در فرزنانگان زرتشتی صفحه ۱۵ آمده است که علی آباد و کریم آباد و خلیل آباد و مهدی آباد درستاق را نداده است. در ضمن آثار استاد کیومرث فاقد آثار مریاباد، اهرستان، مزرعه کلانتر، اله آباد، زین آباد، رحمت آباد، خیرآباد، جعفرآباد، آبشاهی و مزرعه صدری میباشند.

استاد کیومرث آمارمدارس زرتشتیان و شمارهدانش آموزان و چندکلاس و شمارهموزگاران و حقوق سالیانها را بهروپیه هندکه ازاکابرماحبان میرسیده بدینطریق داده است .

دبستان کیخسروی درمحل ۴ معلم ۱۲۰ شاگرد ۷ درجه فارسی ۷ درجه انگلیسی حقوق ۹۲۰ روپیه	دبستان خرمشاه ۲ معلم ۵۵ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۷۷۰ روپیه
دبستان کوچه بیک ۱ معلم ۴۴ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۳۷۰ روپیه	دبستان نرسی آباد ۱ معلم ۵۸ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان مریاباد ۱ معلم ۴۱ شاگرد ۴ درجه فارسی حقوق ۲۰۰ روپیه	دبستان اهرستان ۱ معلم ۲۷ شاگرد ۴ درجه فارسی حقوق ۳۰۰ روپیه
دبستان قاسم آباد ۱ معلم ۴۵ شاگرد ۶ درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه	دبستان خیرآباد ۱ معلم ۱۸ شاگرد ۳ درجه فارسی حقوق ۱۲۰ روپیه
دبستان مبارکه ۱ معلم ۳۵ شاگرد ۵ درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه	دبستان تفت ۱ معلم ۵۷ شاگرد ۶ درجه فارسی حقوق ۲۴۰ روپیه
دبستان اله آباد ۱ معلم ۲۷ شاگرد ۲ درجه فارسی حقوق ۶۰ روپیه	دبستان مزرعه کلانتر ۱ معلم ۴۰ شاگرد ۳ درجه فارسی حقوق ۶۰ روپیه
دبستان شرف آباد ۱ معلم ۴۱ شاگرد ۶ درجه فارسی حقوق ۱۰۰ روپیه	دبستان رحمت آباد ۱ معلم ۱۵ شاگرد ۲ درجه فارسی حقوق ۱۶۰ روپیه

آقای فریدون فلفلی : فرزند رستم جمشید خدا رحمجا ویدنرسی آبادی بنیانگذار کارخانجات صنعتی سینتا با حدود ۱۵۰۰ نفر کارگر و کارمندان در سال ۱۳۰۱ شمسی در حومه یزد ازی پدر و



مادری کشاورز بنام رستم و گوهرا هله نرسی آبادی زیدپا بعرضه وجود گذاشت پس ازاینکه دوران کودکی را پشت سر نهاد تحصیلات ابتدائی را در اهرستان یزد و متوسطه را در شهر یزد با موفقیت پایان رسانید . وی در هنگام تحصیل به کارزار عت هم مشغول بود و تحت نظر پدر بزرگوار خود مرحوم رستم در احیای زمینهای بایرکوشش میکرد و با وجود داشتن تکالیف مدرسه و موقعیت آن زمان از لحاظ عدم وسایل مدرن کشاورزی و غیره باغات تحت نظر آنها همیشه از نظر کشت و برداشت مورد تحسین سایرین بود اما بتدریج که میاه قنات اهرستان (حومه ای که آن موقع محل اقامت آنها بود) کاهش یافت و در نتیجه مخارج

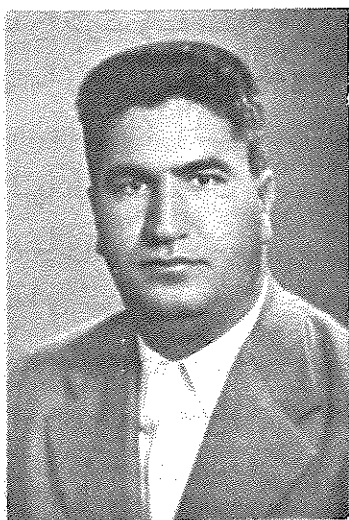
کافی برای خانواده تا مین نمیشد هما نند بسیاری دیگر از همکیشان راهی سفر شد ، سفری دور و دراز آری وی از طریق زاهدان و کویته با هزاران اشکال بسوی بمبئی حرکت کرد پس از رسیدن بدیا غربت میل داشت برای تکمیل تحصیلات خود و بخصوص زبان انگلیسی اقدام کند ولی چون مخارج و هزینه زندگی هر شخص هر کجا که باشد با بیست تا مین گردد

قدم اول را برای درآمد خود برداشت و آن گرفتن کا رد ریک رستورا نبود ولی زیاد طول نکشید که محل کا خود را مطابق سلیقه خود ندید و احیاناً "آینده نگری وی باعث شد که کا رد دیگری برای خود دست و پا کند تا هم به تحصیل بپردازد و هم بتواند فعالیت بیشتری در شغل احتمالی خود بنماید لذا از مدیر رستوران مربوطه معذرت خواست و به جستجوی شغل دیگری برآمد. چند روزی نگذشت که یکی از تجار ایرانی که آن زمان معروف بود و آقای فلفلی را خوب میشناخت او را به همکاری دعوت کرد و بز بعدوی مشغول کار شد و نیز ضمن کار و فعالیت به امرا گیری و تکمیل زبان انگلیسی پرداخت آقای فلفلی آن موقع جوانی بود بیست و چند ساله و بسیار فعال و خوش برخورد و قابل اطمینان. چند سال بدین منوال گذشت و پس از اینکه وضع تجارتخانه را با پشتکار عجیب خود رونق بخشید و نیز تحصیلات خود را بپایان رسانید صاحب بازرگانی با و پیشنها د شراکت کرد و آقای فلفلی آنرا پذیرفت چندی هم با مشارکت یکدیگر به تجارت پرداختند تا اینکه با موافقت یکدیگر از هم جدا شده و وی خود موسسه تجاری کوچکی افتتاح و با برادرش آقای گشتا سب فلفلی که آن موقع در یزد مشغول تجارت بود شروع به کار کردند. این دو برادر بقدری دوستدار کار و نیز بحدی مردم دار بودند که طرف اطمینان عده زیادی از مشتریان قرار گرفتند و خلاصه سودرسانی بدیگران باعث شد که خود نیز بهره ببرند گرچه متاسفانه طولی نکشید که آقای گشتا سب فلفلی برادرنا زنین و طرف قابل اطمینان ایشان بعلت بیماری سرطان در تهران بر حمت ایزدی پیوست که در این جالزام است بروان پاک او درود بفرستم. آقای فریدون فلفلی برای چند سال به تنهایی و با کمک دوستان امور تجارتخانه را بخوبی اداره نمود و پس از آنکه پی برد که کشورش ایران هم نیا زمبرمی شخصی چون او و مثال او داده اند را ترک و به میهن بازگشت و با کمک یکی از مهندسين ایرانی سنگ بنای کارخانه پروفیل سازی را در سال ۱۳۳۹ بنانها در آن موقع درب و پنجره اکثراً از چوب و یا آهن های توپرساخته میشد. ولی این مصنوع جدید هم فرم شده و زیبا بود و هم ارزان تر ولی با وجود این سالها طول کشید تا درب و پنجره ها زها مزیت آنرا دریا بندا ولین دستگا ه پروفیل سازی را در خود کارخانه و با دست توانای کارگران ایرانی تحت نظر مهندس ایرانی ساخته شد کارخانه ای بودن نسبتاً "کوچک در نزدیکی سراه آذری با چند دهه کارگروکارمندا ما بتدریج و با مدیریت صحیح کارخانه وسعت پیدا کرد و دستگا ههای دیگری ساخته شد و پس از چند سال که نیا زمرد با این مصنوع چه برای ساخت درب و پنجره و چه مصنوعات فلزی دیگر بیشتر شد مدیر کارخانه آقای فلفلی برآن شد تا کارخانه را بجای فعلی با وسعت حدود یکصد و هشتاد هزار متر مربع انتقال دهد در کارخانه نجات سینتا (اهواز و تهران) در حال حاضر لوله های آب و گاز و فاضل آب و ورق های گالوانیزه جهت شیروانی و برای مصارف دیگر و حدود یکصد و چند نوع پروفیل درب و پنجره و غیره ساخته میشود آقای فلفلی حتی یک مهندس خارجی هم ندا رد و تمام امور من جمله ساخت دستگا هها و ماشین آلات مورد لزوم بوسیله حدود یک هزار و پانصد کارگروکارمندا ایرانی انجام میگردد و این خودگویای آنست که مدیریت صحیح تا چه

خدمیتواند برای کشور مفید قرار گیرد و ناگفته نماند که کارخانجات سپینتایک شرکت سهامی عام میباشند و اغلب کارگران و کارمندان و اشخاص در آن سهمینند. آقای فلّلی بسیار سخت کوش و مردم دار است و کارش را بعد عشق دوست دار دنیا مبرده که حدود ساعت پنج صبح سرکار خود حاضر و یکسره تا نزدیکیهای شب مشغول کار است معتاد به هیچگونه مواد مخدر حتی سیگار نبوده و زندگی را با سادگی هر چه تمامتر میگذرانند از تجملات بدور است ولی در عوض برای کارهای خیریه چه متعلق به کیش خود یعنی زرتشتی باشد و چه دولتی و برای عموم هم میهنان همیشه علاقمند بوده و بدون تبلیغ و سروصدا کمک کرده است مانند تعمیر و ساختن قسمتی از ساختمان جدید دبیرستان دختران انوشیروان دادگر در تهران - کمک به آدریان بزرگ تهران درونک - ساختن دبستان در کاشمر - کمک به دانشجویان کم درآمد - کمک به انجمن زرتشتیان برای امور خیریه - کمک به اشخاص بی بضاعت و کم درآمد. باید تذکر داد که این مقدار اطلاع نیز که بالغ بر میلیونها تومان میشود مقدار هزینه بدون اطلاع مردم میباشد. این جزئی اطلاع نیز از نزدیکان او بزرگوار است. نگارنده از آقای خدا داد بخش و جمشید فلّلی که این خبر را دادند بسیار سپاسگزار است.

* * * * *

روانشادگشتا سب فلّلی : فرزند درستم جمشید خدا رحم جاوید نرسی آبادی متولد ۱۳۰۲ خا زروستا زادگان زرتشتی است و در ضمن اشتغال بتحصیلات ابتدائی و متوسطه در روستای خویش و شهر یزد بوالدین خود که بکار کشاورزی مشغول بودند کمک میکرد. نوجوانی بود دوست داشتنی و پس از اتمام تحصیلات و استخدام در یکی از تجارتخانههای یزد، کمال مهارت را در رموز بازرگانی بهم رسانید که موجب شگفتی بازرگانان درجه اول گردید. پس از آن مدتی با همکاری و همیاری برادر خویش آقای فریدون که در بمبئی اقامت داشت، تجارتخانههای از خویش تشکیل داد. بواسطه پشتکار و هوشی سرشار و درستی و مردم داری و متانت و روی باز و چهره خندان در آنک زمان طرف اطمینان بازرگانان و



اربابان رجوع واقع گردید و مردم را در معاملات بواسطه درستی و پاکیزگی مجذوب خویش ساخت و مورد احترام آشنایان بود. پس از مدتی شعبه تجارتخانه را در تهران گشود و

مراجعان بیشمار خود را بیشتر خشنود ساخت. مهربانی و مردم‌داری و چهره‌خندان او فقط برای پیشرفت امور بازرگانی نبود، اصولاً شخصی بود بی‌ریا و دلسوز برای همه و مستمندان بدون تبعیض و پاپی‌بندیدین زرتشتی. اما برای کارگشائی و کمک به مردم دین و مذهب برای او مسئله نبود، همه را خواهر و برادر خود تصور میکرد. غیر از کارهای تجاری، هر کس مشکلی داشت چه از لحاظ کمکهای مادی و معنوی او مشکل‌گشا بود. حتی بنگارنده‌ها و جودیکه‌نمیشناخت در سفر موبدایران که گرفتار قوانین ارضی بودم کمکهای شایان نمود. روانشاد در عنفوان جوانی بسن ۳۳ سالگی بسال ۱۳۳۵ خ بمرض سرطان در تهران بسر ای مینوشتافت و کودکی خردسال بنا مینوچهر از خود بیا دگار گذاشت که اینک برومندگشته و امید است راه و روش پدر و عموی خویش را بکار گیرد.

* * * * *

ارباب فریدون زرتشتی و ارباب مهربان زرتشتی فرزندان روانشاد موبد جمشید موبد کیخسرو میباشند. هر دو برادر در آمد مردانی هستند که با تفاق یکدیگر اوقات خویش را صرفاً موراجتماعی و فرهنگی اجتماع بویژه اجتماع خویش مینمایند. در نشر کتب دینی و فرهنگی برایگان بین آریانیان و خواستاران و کمک بنویسندگان در ابتیاع آن که هزینه بزرگی در بردارد جهدی بلیغ دارند. کارهای خیر خود را چنان با خاموشی انجام میدهند که دیگران از آن بیخبر میباشند مگر کارهای بزرگی مانند تعمیر و اداره آتش‌ورهرام یزد که ماهیانه با هزینه سوخت و حقوق موبدان و کارکنان و مدیر ماهیانه حدود دوازده هزار تومان خرج بر میدارد. بنیاد خانه زرتشتیان در اصفهان و تحویل آن بانجمن زرتشتیان اصفهان. هزینه آرا مگاه یزد با تفاق بنیاد خیریه ارباب رستم‌گیو. اهدای زمین وصل بسازمان فروهر با مبلغ دویست هزار تومان برای ساختمان آن. اهدای مبلغ معتنا بهی برای آدریان بزرگ تهران. کمکهای پراکنده بدان‌نمندان و نویسندگان زرتشتی و غیر زرتشتی. اداره یک کلاس دینی در شهر یزد. کمک بساختمان آرا مگاه زرتشتیان در لندن و بسا مانند آن که ما و دیگران از آن خبر نداریم. از اهورا مزدا توفیق و سلامتی آنان را خواهانیم.

* * * * *

موبدان موبدایران

برابر نامه‌هایی که موبدان و بهدینان ایران بزررتشتیان هندنوشته و چندی از آن را در فرزنانگان زرتشتی صفحات ۲۵۹-۲۹۵ آورده‌ایم، از نامه مورخه ورمزد و خرداد ماه ۸۸۰ یزد گردی چنین برمیآید که دستور مرزبان رستم‌شهران موبدان موبد ترکسا بسا دو شرفا باد بوده است. دستور بیژن ایزدیار موبدان موبد کرمان و دستور آذرگشسب ایزدیار دستور سیستان و دستور بهرام رستم‌شهران موبدان موبدان موبد خراسان بوده‌اند.

برابرنا مه مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی دستور نوشیروان دستور
 ما و ندا درستیم با شنده ترکا با موبدان موبدایران بوده است . دستور ما و ندا دهبوشنگ
 دستور شرفا با دو دستور بهمنیا رموبدشا ه موبدان موبدخراسان و دستور اسفندیار ردشیر
 دستور سیستان و دستور بهمنیا ردستور یزدیار موبدان موبدکرمان بوده اند .

برابرنا مه شهریور روز و فروردین ماه ۹۹۶ یزدگردی دستور بهرام دستور اردشیر دستور
 ما و ندا دستور درستیم با شنده ترکا با دستوران دستورایران بوده است . جدش دستور ما و ندا
 دستور درستیم نیز سمت دستوران دستوری ایران را داشته است . دستور نوشیروان دستور
 مرزبان موبدان موبدکرمان و دستور بهرمرد بهرامشا دستور سیستان بوده اند .

ازنا مه مورخه بهمن روز و اردیبهشت ماه ۱۰۵۵ یزدگردی پیدا است که دستور بهرام دستور
 اردشیر همچنان سمت دستوران دستوری را داشته است . نام مورخه و بهرام یزدوار اردیبهشت
 ماه ۱۰۱۹ یزدگردی از کرمان دستور درستیم دستور اردشیر نوشیروان را بموبدان موبدی کرمان
 نام میبرد . پدرش دستور اردشیر موبدی است که بنا بدعوت اکبرشا ه گورکانی هند بهندوستان
 مسافرت و در تدوین واژه های فارسی سره در فرهنگ جهانگیری به میرجمال الدین انجومک
 نموده است . (فرزانگان زرتشتی ص ۳۵۲ دیده شود .)

ازنا مه ای که بسال ۱۰۲۲ ی از یزدنوشته شده دستور ما و ندا دیور دستور بهرام اردشیر
 ما و ندا درستیم سمت دستوران دستوری ایران یاد شده است . بنا براین پدرش دستور بهرام
 بایدجهان را بدرود گفته باشد . درنا مه با لاکرد دستور بهرام دستور مهربان سورگی آمده که
 دستور آن محل بوده است . سوراگ روستای بزرگی بوده در توران پشت یزد .
 درنا مه ای که حدود سال ۱۰۳۷ یزدگردی از کرمان نوشته شده است دستور درستیم اردشیر
 موبدان موبدکرمان بوده است .

اما از سال ۱۱۴۱ یزدگردی یا حدود آن شهر یزد دستور نشین میگردد و از ترکا با دوشرفا با
 ذکر نیست . سالها پیش از آن گروه موبدان ترکا با در برابرستم و آزار و ضرب و شتم ما مورا
 وصول مالیات جزیه تا ب و توان و استقامت خود را از دست داده شصت خانوادها تفاق یکدیگر
 اسلام میآورد و چون پیشوای زرتشتیان یا بعبارت دیگر آقا و سیدآنان بوده اند ، در اسلام
 نیز خود را با جا مه سیدی میآریند . دستوران دستورایران در سال مذکور چنانکه ازنا مه
 مورخه خرداد روز و آبان ماه ۱۱۴۲ ی از سوی موبدان و کلانتری زدیگروه زرتشتیان هند بویژه
 دستور کاوس پور دستور فریدون و بهدین دهنجی شاپور منوچهر بشماره R57 محفوظ در
 کتابخانه خورشیدجی کا ما در بمبئی برمیآید . دستور مرزبان پور دستور هوشنگ میباشد ملا
 فیروز پور ملاکاوس دستور دانشمندپارسی هند پیشا و در یزد بتحصیل علوم مذهبی و پهلوی و
 اوستا و فارسی پرداخت و در روز دین روز و اردیبهشت ماه قدیم ۱۱۴۱ ی در منزل بهدین اردشیر
 بهرام خرمشاهی کلانتر وقت زرتشتیان و حضور دستوران و موبدان و بهدینان یزد مراسم
 نوزادی را برگزار مینماید (فرزانگان زرتشتی ص ۵۳۱ دیده شود) .

نسل برادران موبد خسرو و موبد شهریا رجمشیدبا دوپشت با ومیرسدوبهمن موبد با شنده لندن و برادرانش جهانگیر و کیخسرو مقیم آمریکا فرزندان موبد شهریا روموبد خسرو میباشند. دستوران دستوری ایران تا سال ۱۲۳۶ هـ ق برابر ۱۱۹۰ بیزگردی با دستور مرزبان یا پسرش ظهرا ب بوده. اما در حدود آن سال، زمان فرمانداری شاهزاده محمد ولی میرزا فرزند فتحعلیشاه قاجار در یزد علمای اسلام بزرتشتیان نسبت کفر و زندقه میدهند و از فرماندار قتل عام یا اسلام آوردن آنها را خواستار میشوند. شاهزاده را دگر ب علمای اسلام پیشنها دمینما یدبتهتراست در خصوص دین و توحید پرسشهایی چند از زرتشتیان بشود اگر پاسخ آنها منطقی و درست است باید با ایشان ستم شود و اگر غیرا ز آن باشد بمرادشما رفتار خواهد شد. پرسشهای علمای اسلام و پاسخها ئی که موبد کیخسرو پور موبد خدا بخش به اتفاق موبد خدا بخش پور موبد فرود و وهیر بد خدا بخش پور وهیر بد جا ما سب پور دستور کا وس از نژاد نوروز زنده بآن داده مورد قبول علمای اسلام و شاهزاده واقع و رفع زحمات از زرتشتیان میگردد و آن پرسش و پاسخها بنا مرساله دین مسئله بارها در پندنا مه ملا فیروز چاپ شده است. دستور کا وس پشت چهارم وهیر بد خدا بخش مشا ورو همیا ر موبد کیخسرو در تنظیم پاسخ به پرسشها، دستورا صفهان بوده که هنگام قتل عام زرتشتیان گبر آباد اصفهان در زمان سلطان حسین صفوی داروندا ر خود را گذاشته با آتش مقدس به یزدینا هنده میگردد.

اما بگفته یا دگا رخسرونا شری پندنا مه ورساله دین مسئله چون دستور کیخسرو یا سخ درست و منطقی به پرسشهای علمای اسلام میدهد از سوی جماعت زرتشتیان با توافق همگی بسمت دستوران دستوری ایران برگزیده میشود و خوانواده دستور مرزبان هوشنگ از دستوران دستور خلع میگردد، پشت دستور کیخسرو طبق شجرنا مه ای که وهیر بد خدا یا ر برادر دستورنا مدار موبدان موبد یزد و پور دستور شهریا ر در کتاب اندر زنا مه پهلوی تالیف و ترجمه خویش داده به دستور جا ما سب ولایتی معروف میرسد که در ۸۹۰ بیزگردی به هندوستان و سورت سفر نمود و سه نفر از موبد زادگان آن دیار را در اوستا و پهلوی استا د ساخت و انکتیل دوپرون فرانسوی از شاگردا و بنا م دستور را با اوستا آموخته بفرانسه ترجمه نمود و ایران نشناسی از آن زمان آغا زگشت ما در مورد دستور جا ما سب در جای دیگر این تاریخ گفتگو کرده ایم.

نسل روانشا دموبدان موبد دستورنا مدار طبق شجره نا مه ای که فرزندش موبد اردشیر آذرگشسب بنگارنده داده اند بدین طریق به دستوران دستور کیخسرو و دستور جا ما سب ولایتی میرسد. دستورنا مدار پور دستور شهریا ر پور دستورنا مدار پور دستور کیخسرو و پهلوان پاسخ دهنده پرسشهای علما و پور موبد خدا بخش پور موبد نوشیروان پور موبد رستم پور موبد مهربان پور دستور جا ما سب ولایتی پور موبد حکیم پور موبد اردشیر.

دستور جا ما سب ولایتی شجره نا مه خویش را در تاریخ کتاب خطی اوستا چنین آورده است. اندر روز فرخ را ما یزدوما ه مبارک فروردین موافق رواج ایرانیا ن و سال

یکهزار و نود و سه یزدگرد شهریاریان من دین بنده جا ما سب دستور حکیم دستورا رد شیر دستور نوشیروان دستور زرتشت دستور جا ما سب دستور شا هویرد دستور بخت آفرین ولایت ایرانی ساکن دارالعباده یزد. بنا بر این شجره نامه در بعضی نوشته ها که او را کرمانی قلمداد نموده اند سهواست، ووی یزدی میباشد، (دیده شود کتاب دکترا ونوالا بنام MANUSCRIPTS BEARING ON ZOROASTRIANISM P.56)

هنگامیکه موبدکیخسرو بدستوران دستوری برگزیده میشود فرمانی مورخ صفرا المظفر ۱۲۴۵هـ از طرف دولت با حکم مستمری سالیانه بیست تومان مادمال حیات با ووی پس از درگذشت او و فرزندش صا در میشود. پس از دستور کیخسرو پسرش دستورنا مدار بسمت موبدان موبدی میرسد. هنگام مورودمانکجیها تریا به یزد و تشکیل پنچایت زرتشتیان در روز خرداد و فروردینماه ۱۲۲۴ی نام دستورنا مدار دستور کیخسرو در صدر ناماعضای پنچایت دیده میشود و فرمانی نیز از امیر کبیر مورخ ذیحجه ۱۲۶۵هـ بدین مضمون صا در شده که موبد موبدان موبد نامدار شرف اندوز حضور پادشاهی گشته و بما مورین دستور داده شده که نسبت با ووزرتشتیان همراهی و حمایت کنند.

دستورنا مدار در سال ۱۲۳۱ی در میگذرد و پسر بزرگ او دستور شهریاری با تفاق آراء عده ای از زرتشتیان بسمت دستوران دستوری برگزیده میشود و از طرف وزارت امور خارجه طبق فرمان مورخ جمادی الاخری ۱۲۸۰هـ یک شال ترمه خلیل خاننی برسم خلعت با و داده میشود و نیز بسر نشینی انجمن ناصری زرتشتیان یزد بزرگزیده میشود که بتوسط کیخسرو جی خانصاحب در روز با دایزد و شهریورماه ۱۲۶۱ی زدی تاسیس میشود.

دستور شهریاری در دوران سال خوردگی بعلت درد پای شدیداً ز فعالیت بازمیماند. بنا بر این دستور تیراندا ز پور موبدار د شیرا برای رسیدگی و اداره امور موبدان موبدی و ملاقات با مقامات مربوطه دولتی بجان نشینی خویش انتخاب مینماید. دستور تیراندا در زمان خویش کارهای مهمی را با شاهانجام داده است و با حکمران وقت یزد جلال الدوله پسر ظل السلطان روابط دوستانه داشته و طرف توجه علما نیز بوده است.

در زمان ناصرالدین شاه قاجار از طرف دولت وقت فرمان مستمری مبلغ سالیانه چهل تومان بنام موبدان موبد دستور شهریاری رد دستورنا مدار صا در میگردد. پس از درگذشت او پسران او بنا مهبیر بد خدا یا رود دستورنا مدار از دولت وقت تقاضا مینماید که مستمری مزبور در حق آنان پرداخته شود. بنا بر این طبق فرمان مورخ شهر رجب ۱۳۱۰هـ چهل تومان مستمری مذکور با لمنافه در حق دو برادرنا مبرده در دفتر مستمریات یزد ثبت و سالیانه بآنها پرداخت میشود.

پس از دستور شهریاری پسر بزرگ او دستورنا مدار بسمت موبدان موبدا انتخاب میشود لیکن در سال ۱۲۸۴ی زدی با تشکیل کنکاش موبدان از سوی موبدان یزد مقام موبدان موبدی بصورت شورائی تغییر شکل مینماید.

بگفته صاحب حدود العالم مولفه قرن چهارم هجری در دههای بکتکین ترسیان و گبرگان و صابیان نشینند. ناحیت کوه قارن (در تبرستان) آبادان و بیشتر مردمان نوبی گبرگانند. پرکرد، برکران رود مرونها ده است و اوراقهندزاست استوار و اندرویی گبرگانند و ایشان را به آفریدیان خوانند.

* * * * *

تا ورنیه در سفرنا مه خود گوید "سه ماهه در کرمان ماندم. در این شهر بیش از ده هزار گبر هستند. در چهار منزلی کرمان پرستشگاه بزرگ آنان است و پیشوای بزرگ آنان در همان جای دارد. هر زرتشتی ناگزیر است در هنگام زندگی خود بآنجا برای زیارت برود!" در یادداشت دیگر که نام گوینده آن فراموش شده موقعیت پرستشگاه بزرگ را را بر ذکر مینماید.

* * * * *

پیرشهریار

در صفحات دیگر کتاب در مورد پیرشهریار رگفتگوشده، لیکن چون گفتار دهخدا زرتشتی بودن او را تا بید مینماید با زدر اینجاست و می‌ریم، بگفته فرهنگ دهخدا "در او را مان کردستان پیری روحانی از مغان زردشتی بوده است موسوم به پیرشهریار و بکردی پیرشالیار خوانند از او کتابی باقیست بنا ما رفت و پیرشالیار (معرفت پیرشهریار) و نزد مردم او را مان بسیار محترم است و بدست خارجی نمیسپارند و کلماتش را در موارد بسیار بجای مثل بکار می‌بندند. این کتاب مرکب از چند بند مسجع است که ترجیع آنها این بیت است و تکرار میشود:

گوشت بروانه پیرشالیار بو هوشت جه کیا سته ذانای سیمیار بو

یعنی بگفته پیرشهریار گوش کن و بنوشته دانای سیمیار (زردشت) هوش خود را بسپار. در سخنان پیرشهریار اشعار بسیار را جمع بحفظ آیین قدیم است و اهل محل در مجوس بودنش شکی ندارد و دولی معتقدند که شخص دیگری هم با این نام بوده است در او خرقن پنجم هجری و او را پیرشهریار ثانی گویند و میگویند سلام آورده خود را مصطفی خواند و کتاب معرفت پیرشهریار را تحریف کرد و هر چه با دیانت اسلامی منافات صریح داشت برگرفت. گویند در ۸۴۲ هـ شخصی بنا مولانا گشایش به او را مان سفر کرد تا مردم آنجا را قرآن تعلیم دهد. مردمان او را گشایش کور می‌گفتند.

خدمات فرهنگی لهراسب و زرتشتیان هند در ایران

میرزا سروش لهراسب فرزند تیرانداز مهربان لهراسب قاسم آبادی متولد ۱۲۸۳ خ در باغ جمشید آباد تهران تحصیلات خویش را در مدرسه زرتشتیان تهران و دارالفنون و کالج آمریکائی بیابان رسانیده و دیپلمه خود را در سال ۱۳۰۳ از کالج آمریکائی بدست

آورد. بنا بدستور و انشا در بار ب کیخسرو شاهرخ و در خواست موبد رستم صداقت ما مور مدیریت دبستان دینیاری یزدگردید که فقط دانش آموزان موبد زاده و سپس زرتشتی را می پذیرفتند. میرزا سروش با جلب موافقت هئیت نظار که از و انشا در رستم ما و ندا دو مهربان دستور تیراندا زوجمشید پرویز دانش آموزان مسلمان که اغلب فرزندان نروسای ادارات بودند پذیرفته شدند. سپس با جلب موافقت هئیت نظار رستم شهزادی و فیروز آذرگشسب را برای ادامه تحصیل بتهران اعزام داشت و بعد برای تحصیل اوستا و پهلوی به بمبئی رهسپار میشوند.

در آن زمان دبستانهای یزدش کلاسه بود. میرزا سروش نخستین با رکلاس هفتم و هشتم را در دبستان دینیاری تاسیس نمود. پس از اتمام دوره استخدا مدیریت دبستان را مراجعت و در آموزشگاه زرتشتیان بشغل نظامت و تدریس کلاس هفتم مشغول میگردد.

پرورشگاهها را از موسسات انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در آن زمان بتازگی در یزد داده شده بود و توسط مدیرانی که از هند فرستاده میشدند اداره میگشت و آنها بترتیب عبارت بودند از دکتر جمشید جی پتل، مانک ملا و منوچهر کنتراکتر. چون منوچهر کنتراکتر و خانمش عازم هند بودند دینشاهی جی باهای سلیسیتر رئیس انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی بنا بر وابط نزدیکی که با ارباب کیخسرو داشت و سفارش مانک ملا، ارباب کیخسرو شاهرخ میرزا سروش لهراسب را مجبور بپذیرفتن مدیریت پرورشگاه کرد. هر چه پدر روان - شادش گریه میکرد که با پای برهنه از یزد فرار کرده و بتهران مهاجرت کرده نمیخواهد پسرش به یزد برگردد در دل ارباب کیخسرو تا شیری نکرد. با وجودیکه پیشنها ده ساله مهم و آبرومند از طرف وزارت دارائی توسط میلیسپوی آمریکائی برای مترجمی و وزارت پست و تلگراف و بانک شاهنشاهی سابق برایش حاضر بود اشتغال بکار جماعتی را ترجیح و چون بر انگلیسی مسلط بود و پرورشگاه توسط پارسیان اداره میشد ارباب کیخسرو هم صراحت بر پذیرفتن مدیریت پرورشگاه کردید را زدوری فرزند و مسافرتش به یزد اندوهناک گردید.

پرورشگاهها را بربا بیست نفر ایتم مدرسان اجاره ای در محله سلسبیل یزد بود، و بچهها برای تحصیل نخست بدبستان خسروی سپس بدبستان کیخسروی میرفتند. چون با لباس متحدالشکل و در صف حرکت میکردند در راه مورد تحقیر و تمسخر بیگانگان بتربیت قرار میگرفتند. میرزا سروش با وجود مخالفتها بتصمیم بتاسیس دبستان پسرانه ما را میگیرد معهدا مردم چه زرتشتی و چه مسلمان فرزندان خود را برای تحصیل بتانجا میفرستند و تعداد دانش آموزان شش کلاس بصدنفر میرسد و کلاس هفتم و هشتم نیز دایر میگردد.

چون ساختمان پرورشگاه گنجایش ۳۵ نفر ایتم و هشت کلاس مدرسه و چهارطاق برای کارگاههای خیاطی، نجاری، پارچه بافی، قالی بافی و ترمه بافی که دانش آموزان موقع تعطیل و فراغت بفرآگرفتن صنعت مشغول میشدند داشت، میرزا سروش بانجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنها دایبتیاع زمین و ساختمان مستقل میدهد. انجمن پیشنها دایر می پذیرد و روانشادها را بربا ریشخصه بمیرزا سروش مینویسد زمینیکه ابتیاع میشود دنیا بیدکتر

از هفتاد هزار متر باشد. در این موقع چون زمینی با این مساحت باسانی پیدا نمیشد برادران خرمشاهی آقایان مهربان ورستم خدا داد خدا دیا ن و سروش بهرام جیوه و شهردان ایران ورستم خرمی دوست و ندیم ما رکا زمینی بقیمت بسیار رزان در شرق شهر و بین هفت روستا برای پرورشگاه خریداری نمودند، روانشا دبیرا م خدا داد فرهومند (خاله زاده) ده هزار متر زمین خود را بقیمت نازل به پرورشگاه میفروشد. کمک و همکاری تشویق از برادران همشهری مسلمان یزد بسیار ارزنده و موجب ایجاد موسسات مارکار میگردد. از آنان آقایان حاج غلامرضا مرشد و حاج سید ابوالقاسم و هنی که زمین واقع در جلوخیا بان متصل با راضی مارکار با بهای بسیار نازل مرحمت کردند. محبتهای همه ایشان موجب دلگرمی مارکار و انجمن بمبئی و میرزا سروش و اجتماع زرتشتیان بود. ساختمان بلافاصله در سال ۱۳۱۲ خ و ماه اسفند آغاز و در مهر ماه ۱۳۱۳ بهره برداری شد. نقشه پرورشگاه توسط برزوسهرا ب آقا در هندی تهیه گردید و مشتمل بود بر دو دستگاه عمارت جلو برای دبستان و دبیرستان و سالون سخنرانی و حدود ده هزار متر میدان برای بازی و ساختمان عقب هم مشتمل بود بر سه خوابگاه و اطاقهای درس و لباس و دینی و کتابخانه و محل سکونت سرپرست و زیرزمین و اطاقهای درد و طرف برای کارگاهها و آشپزخانه و نهارخوری. پرورشگاه در مهر ماه ۱۳۱۳ با حضور مارکار و فرمانده شهر افتتاح یافت و دبیرستان و دبیرستان از محل اجاره ای بآنجا منتقل و روز بروز بر توسعه آن و شمار ه دانش آموزان افزوده گشت. برای دختران زرتشتی مدارس فرم جدید در شهر یزد وجود نداشت. جها نیان و موبدان مکتبی داشتند با معلم قدیمه. لذا میرزا سروش تا سیس مدرسه جدید بنا م مدرسه دخترانه مارکار با انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی پیشنهاد میداد و آنها نیز موافقت خویش را اعلام میدادند. خوشبختانه ولیای مدرسه جها نیان و مدرسه موبدان نیز همکاری و موافقت خویش را عملی میسازند و دبیرستان و دبیرستان دخترانه مارکار در سال ۱۳۱۴ خ در ساختمان اجاره ای در شهر یزد دایر میشود. بعدها دو خواهر، آدخت همسر شا پور گشتا سب و دولت همسر فریبرز نسیمی محل فعلی را با انجمن واگذار مینمایند و با اصلاحات و تغییرات و تعمیرات دبستان و دبیرستان مارکار بآنجا انتقال مییابد که هنوز هم دایر است.

چون دهات زرتشتی نشین یزد که بالغ بر حدود ۱۶۰ محل است و مدرسه پسرانه در آنها بسرپرستی انجمن اکا بر ما حبان بمبئی قبلاً دایر شده بود و توسط نماینده اعزامی آنها از هند داده میگشت و روستاها فاقد مدرسه دخترانه بود. با کمک و خیراندیشی و بودجه رادمنشان هر محل دبستان دخترانه بسرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در روستاها تا سیس میگردد و شمار آنها ۱۴ فقره است.

تعداد دبستان و دبیرستان و کودکستان در شهر یزد هشت فقره بشرح زیر مییابد.

دبیرستان کیخسروی، دبستان خسروی، دبستان دینیاری، کودکستان رشید، دبستان پسرانه مارکار، دبیرستان پسرانه مارکار، دبستان دخترانه مارکار و دبیرستان دخترانه مارکار

تعداد ۱۳ دبستان پسرانه و دخترانه بسپرپرستی انجمن اکابر صاحبان بمبئی است و تعداد ۱۴ بسپرپرستی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و یک دبستان دخترانه شهریا را هرستانی در روستای اهرستان و یک دبستان دخترانه در نرسی آبا دو یک دبستان دخترانه در شریف آباد که مجموع دبستان دردهات سی فقره میشود. صاحب خیران هر محلی اندوخته خود را برای صرف دانش و پیشش و مورخیریه از فرضیات دینی میدانند، و ساختنهای مدرن و سالونها وسیع در هر محل احداث کرده اند.

هزینه آموزشگاههای انجمن اکابر صاحبان بمبئی و انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی و پرورشگاهها را زهندتا مینمیشد. در سال ۱۳۴۶ خ بودجهای که از انجمنها و از هندی سید بواسطه مقررات دولت هند و کنترل از قطع میشود و میرزا سروش در تنگنا گرفتار میگردد. بناچار خدمت مرحوم کاظم معصوم خانی رئیس فرهنگ یزد میرود و ایشان هم فوراً "اوراد دل داری و هزینه مدارس را از بودجه دولتی تامین نموده و توسط اداره فرهنگ آموزگاران را بدبستانها و دبیرستانها میفرستد.

با یزدانست از کلیه مدارس زرتشتیان در شهر و روستاها برادران مسلمان هم استفادهمینما یند و استقبال و یگانگی و برادری بین مسلمان و زرتشتی برقرار بوده است و جدائی و تفاوتی بهیچوجه بعمل نیامده است و همچنین موسسات بهداشتی زرتشتیان از زایشگاه بهمن و مطب و دو خانها سررتن تا تا که قبل از همه چنین موسسات بهداشتی دولتی در یزد تا سیس گردیده را یگان در اختیار رزانیان هم شهری قرار داشت و پیوسته علمای اعلام یزد قدر دانی میفرمودند که موجب تشویق کارکنان مربوطه بوده است.

برای فروش زمینهای اضافی پرورشگاه در یزد کمیته ملاک با عضویت روانشاد ارباب رستم گیو و آقای فریدون زرتشتی تشکیل یافت و مقداری از زمینها فروخته شده بود، بنا بر خواهش و توصیه روانشاد دکتر اسفندیاری گنگی، ساختمان نیمه تمام هنرستان بوسیله ارباب وفادار تفتی و روانشاد هر مزد آرش به نیت اهدای با اجتماع متوقف شده بود خریداری شد و در نظر بود بقیه اراضی اضافی در یزد را فروخته و هنرستان مشتمل بر سه دستگاه عمارت و سالون نام تمام را که بر روی بیست هزار متر زمین قرار دارد و بهترین نقطه تهران پارس مقابل رستم باغ و دبستان استاد خدا بخش و دبستان استاد دپور داد (از بناهای روانشاد ارباب رستم گیو) قرار داد تکمیل نماید و پرورشگاه که تعداد دانش آموزان آن در یزد بعلمت مسافرت زرتشتیان دهات و شهر بتهران روبکا هش بود با نجا منتقل شود و یک دستگاه عمارت دیگر نیز تکمیل و برای دانشجویان زرتشتی که در تهران ما و مسکنی ندارند اختصاص یا بدو دستگاه دیگر برای صنعت و حرفه زنان و دوشیزگان زرتشتی که در تهران پارس و رستم باغ سکونت دارند داده میشود که متاسفانه فروش زمین بدستور انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی با نگیزه بیخبری آنها از موقعیت و تساهل و تحقیق متوقف و کارها را کند ماند.

خدمات فرهنگی زرتشتیان هند ۱۶۳

آقای خدا مرادکا مران از رادمردان اجتماع چون حال اسفناک هنرستان نیمه تمام را می بیند پیشنهاد میدهد با مبلغ سه ملیون تومان قسمتی از ساختمان هنرستان را تکمیل نماید. پیشنهادها دوا بنجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی فرستاده شد. لیکن متاسفانه بواسطه نا پختگی اعضای انجمن پیشنهادها دمورد موافقت آنها نگرفت و بعد که از خواب غفلت بیدار شدند و موافقت خود را اظهار داشتند که از کار بواسطه پیشا مدها گذشته بود و آقای کا مران هم از انجا می پیشنهاد داد. گویا قسمت اجتماع ما چنین بود که از یک مجتمع هنرستان محروم ماند. اینک امیدواری تمام است که انجمن زرتشتیان تهران که وکالت نامه انجمن بمبئی را دارا میباشند و با تشکیلات جدید خویش وجدیتی که در اصلاح امور اجتماع دارند و علاقه ای که بتکمیل و نگهداری این بنای عظیم و سودمند دارند در کار خویش موفق گردند.

تذکار این حقیقت لازم است که میرزا سروش لهراسب کلیه امور مالی ساختمان و پرداختهای کلیه هزینه های آموزشیها و پرورشگاهها بعد از استنادا رد شیر خدا بخش وفاداری خرمشاهی که با کمال علاقه و درستی و پشتکار و وظایف خویش را انجام داده است سپرده بود. امر مهم دیگری که میرزا سروش انجام میدهد برای کلیه آموزشگاهها چه در شهر و چه در دهات هئیت نظارتی بین ۳ تا ۵ نفر از اهل محل برقرار میسازد که با مومدارس آموزشگاران، دانش آموزان، ساختمانها و تعمیرات و هرگونه مشکلات مربوطه رسیدگی و فیصله میدادند و موجب سپاسگزاری او را فراهم میساختند.

میرزا سروش لهراسب پس از چهل سال فعالیت خستگی ناپذیر در اداره موسسات فرهنگی و بهداشتی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی در یزد با قلبی محزون ودلی شکسته و کالبد فرسوده و تن درستی از دست داده از عدم موافقت انجمن با پیشنهادها تا او که موجب پیشرفت امور موسسات و بسودا اجتماع بود در سال ۱۳۴۷ خ خود را بازنشسته میسازد ولی چون انجمن وکالت امورا راضی خود را بنا نموده بود تا سال ۱۳۵۶ تا مس خود را با انجمن قطع نمینماید. لیکن بواسطه تساهل و عدم فعالیت آنها در کسب اطلاع و واقف شدن بموقعیت که موجب توقف همه جور پیشترفتها و زیان اجتماع میگردد بسیار رنج میبرد و بالاخره خود را بکلی مستعفی میسازد و انجمن بمبئی وکالت نامه را بنا بر رئیس انجمن زرتشتیان تهران تنظیم و برای آنها میفرستند.

میرزا سروش لهراسب با نگیزه عشق سرشاری که به پیشرفت فرهنگ اجتماع داشت با حقوق ماهیانه ۶۰ تومان و در روزگاران پسین با حقوق ماهیانه یک هزار و دویست تومان برای پیش بردن امور فرهنگی اجتماع اکتفا مینماید، در حالیکه شاگردان او بیش از سه تا پنج هزار تومان حقوق در ادارات دولتی، ملی و خصوصی دریافت میداشتند. نظرش بمنافع مادی نبود و نظرش به پیشرفت امورا اجتماع بود که آنهم بواسطه کارشکنیهای دست اندرکاران با یاس مواجه شد.

میرزا سروش لهراسب همیشه دعا گوی آقای فریدون زرتشتی میباشد که او را وادار پذیرفتن مدیریت کارخانه درخشان یزدرا افزون بروظایف موجود موسسات فرهنگی انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی نمود که مورد تقاضای صاحبان کارخانه و بیش از ۷۵ نفر زرتشتی در آنجا بکار مشغول بودند و هم ممنون و سپاسگزار انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی میباشد که به پیشنهاد تلگرافی آقای فریدون در آن مورد موافقت خود را اعلام داشتند زیرا سه سال خدمت فقط روزی دوساعت با حقوق مکفی که عایدش گردید آینه اش را بهبود بخشید.

روانشاددینشا بهرام نایب رئیس انجمن زرتشتیان بمبئی در آخرین سفر خود با ایران هنگامیکه انجمن دستور تخلیه ساختمان درمانگاسررتن تا تاریخ مورداچاره ارباب مهربان گودرز شاهجهان برای مونتازاد دیو و تلویزیون بود و چهل نفر دختران زرتشتی در آنجا مشغول کار و فرا گرفتن هنر و هم مزد می گرفتند و سرگرم بودند و ما هانه مبلغی اجاره برای تامین هزینه پرورشگاه ما رکار میپرداخت و برخلاف میل میرزا سروش تعطیل گردیده بود محل را در یزد با زدید کرد موقع مراجعت گریه میکرد که چطور بواسطه عدم تحقیق مقامات بمبئی ما شین آلات بی مصرف و محل متروکه و بدون درآمد و دختران نالان بود خدمت آقای مهربان گودرز رفت و پوزش خواست لیکن نوشدا رو بعد از مرگ سهراب چه فایده دارد.

تذکر این نکته لازم است که پیران قدیم گفته اند انسان در هر موقعیتی که باشد باید با درستی و پشتکار وظایف خود را انجام دهد. اگر کار فرما ازدادن حقوق مکفی کوتاه آید او را مزاد در جای دیگر با و میرساند. همین پیشا مدچنانکه بدرستی شنیده ام در حق میرزا سروش بوقوع می پیوندد. در اوایل جنگ جهانی دوم یکی از دوستانش که نام خود را پنهان داشته از میرزا سروش می پرسد چقدر پول پس انداز کرده ای؟ جواب میدهد با اشکال و صرفه جوئی فراوان دوهزار تومان وجه مذکور را از او میگیرد و در بارگانی بنا مش بکار می اندازد در ششماه وجه مذکور هشت برابر میگردد. ما وجه را با و مسترد نمیدارد و در بارگانی و معاملات اراضی بکار انداخته سرمایه ای برایش فراهم میکند اینک از محبت آن دوست و دوستان دیگر در زندگی خود دوران پیری دچار رحمت نمیشد. چهل سال خدمت در انجمن و اکتفا با حقوق ناچیز، اینک نه حقوق بازنشستگی با و داده شده با ز خریدی. خداوند همه را بره راست هدایت فرماید.

موبدی که اسلام آورد

میمون نام هوازی یکنفر موبد زرتشتی بود که در سده دوم هجری اسلام آورد. وی فلسفه های آن عصر بویژه فلسفه اشراق آشنائی کامل داشته است. پسرش عبداللهدر جرگه فقها و متفکران اسلام در آمد و بنیان گزار مذهب قرمطی و باطنی در ایران میباشد. بیشتر انقلابات قرمطیان و باطنیان بدست شاگردان او در عراق و بحرین و یمن و شام برپا شده است. یکی از شاگردان او موسوم به ابو عبداللهمحتسب شیعی معروف است که میگویند مدتی در بصره سمت محتسبی داشت.

است. اوبدستور عبدالله بيمين ميروود و چون دريك سفر حج باروساي قبيله مصامده بربر، كه آنها نيز بحج آمده بودند آشنا ميشود و ايشان را براي تبليغ مذهب باطني كه در ظاهر طرفداري از خانواده پيغمبر ميكردند مسا عدمي بيند همراه آنها بشمال آفريقا ميروود و ^{تتها} در شهر ابيجا در كوهي زندگي ميكند و در نهران قبايل بربر را بمذهب باطني دعوت مينما چون عده كافي حرف او را قبول ميكنند، بر ضد خانواده بنيا غلب كه از طرف عباسيان در شمال آفريقا حكومت داشتند قيام مينمايد. پس از جنگهاي بسيار موفق ميشود زياده الله نام نوه ابراهيم غلب را مغلوب و از شمال آفريقا بيرون كند و حكومت عبديان را كه بعدها بنا مفاطميان معروف شدند تا سيس نمايد چنانكه در تاريخها نوشته اند معدنا م كه بوسيله ابو عبدالله محتسب شيعي از زندان آزاد و بنا معلوي بودن بحكومت رسانيده شد و او را مهدي موعود ميخواندند، نوه عبدالله بن ميمون اهوازي ميباشد. در اين باب دو صورت مجلس تنظيم شده كه نص آنها در كتاب تاريخ ابن خلدون مغربي جلد چهارم آمده است.

اورامان تخت كه نسا ليرين آبادي جهان

آبادي اورامان بخش بزرگي از استان كرمانشاهان است. اورامانات مسكن قد ^{بيمي} ترين طوايف و نژادهاي شناخته شده بشربوده و مردماني نظير كوتيه ها و كاسيه ها در آنجا سكونت داشته اند. آشوريان چون نيرومند شدند بگردستان كه در آن روزگار يكي از مراكز تجمع مردمان آريائي بود تعلق خاطر ارضي پيدا كردند و بارها آنرا مورد حمله قرار دادند. اين حملات مدت ها بياشربود تا آنكه نوبت به آشوربا نيبال مقتدر ترين پادشاه گروه آشور رسيد او كردستان را تسخير كرده مركز پادشاهي خويش قرار داد. از اين زمان آريائيهاي مقيم كردستان به اورامان و مناطق اطراف آن كه بعلت صعب العبور بودن راههاي ارتباطي دور از دسترس سپاهيان آشور بود روي آوردند و آنرا بخاطر آنكه ايشان را از گزند دشمن متجاوز و پيروز مصون ميداشت گرامي و مقدس شمردند. اقوام آريائي مهاجر متدرجا ساكنان بومي اورامانات را در خود حل كردند و با گذشت سالها اينجا بصورت منطقه اي آريائي نشين در آمد و آريائيها بمبارزه با آشوريان پرداختند و سرانجام براي اين قوم پيروز شدند.

پس از شكست آشوريها و سلطه مدها و پارسها بر كردستان، اورامانات همچنان بصورت يك منطقه پارس نشين باقي ماند و تا اين زمان نيز با زماندگان آن نسل مهاجر از آريائيها همچنان اورامانات را بعنوان يك منطقه پارس نشين حفظ كرده اند. در دوران پرشكوه فرمانروائي هخامنشيان، اشكانيان و ساسانيان براي ايران، مردم اورامانات تابع ايشان بودند و آئين زرتشت را پيروي ميكردند. خرابه هاي آتشكده پاوه كه بعد از آتشكده آذرگشيب بزرگترين آتشكده ايران بود و هشتصدسال مداوم داير و آتش مقدس در آن زبانه ميكشيد يكي از دلايل غير قابل انكار رواج آئين زرتشت در بين مردم اورامانات تا بعد از ظهور اسلام است.

آتشكده بزرگ پاوه كه عده اي از سلاطين ساساني با پاي پياده بزيارت آن رفته اند پس

از حمله اعراب با یران بدست سربازان یکی از سرداران عرب موسوم به عبدالله بن عمر ویران شد. اما هنوز بقایای این آتشکده و یک برج دفاعی واقع در کنار آن باقیست و از گذشته پرشکوه او را مانا نامتداستانها میسراید. در مورد خراب شدن آتشکده عظیم پاه و سبت سپاهیان عبدالله بن عمر سندی گویائی وجود دارد که اکنون در موزه سلیمانیه عراق نگهداری میشود. این سندیک پوست آهومیبا شد که ابیاتی بزبان و خط پهلوی بمضمون زیر روی آن نوشته شده است

هورمزگان رمان آتران کژان	هوشان شاردوه گوره گوره کان
زورکارا رب کردنه خاپور	گنافی پاله هتاشا ره روز
زن و کینکان بدیل بشینا	میرد آ زاتلی ژه روی هونیا
روشت زردشتره مانند بیکس	بزیکا نیکا هورمزد هیوچکس

ترجمه ابیات بپارسی چنین است: معبدها ویران شد آتشها خاموش - بزرگ بزرگان خود را پنهان کرد - عربهای ظالم خراب کردند - دهات پهله را تا شهر روز - زنان و دختران اسیر شدند - مردان آزاد در خون غلطیدند - آیین زردشت بیکس ماند - اهورا مزدا برهیچکس رحم نمیکند.

در او را مانا نامت مردم سده ها دیرتر از سا یرمانا طق کردستان اسلام آوردند. موقعیت طبیعی این منطقه را هر ابر سرداران اسلام و شمشیر آنها می بست. اما بهر حال اسلام هم حدود پانصدسال پیش بوسیله گشایش نامی که قرآن را با خود بیا نجا برد و مردم او را گشایش کور میخوانند در راه نفوذ یافت با احتمال قوی دویستسال طول میکشد تا آن مردم سخت کوش معتقد به پیرشهریا روکتاب معرفت او که در جای دیگر از آن گفتگو شده تن با سلام در دهند. (اقتباس از اطلاعات مهرماه ۱۳۵۱).

روستا های پیش از اسلام در یزد

محمد مفید مستوفی با فقی صاحب جامع مفیدی مولفه ۱۰۹۰ ه در کتاب خویش از روستا های یزد و تاریخ احداث آن صحبت مینماید. اینک در مورد بسیاری از روستا ها که با موضوع زرتشتیان بستگی دارند گفتگو میشود.

استخری (درگذشت ۳۴۰ ه) مینویسد " یکی از شهرهای مهم بین خراسان و استخر، کته میباشد و آن کوره مهم یزد و ابرقوست. کته شهر مهم یزد در کنار بیابان واقعست. هوای آن بواسطه مجاورت با بیابان بسیار سالم و تمام وسائل استراحت شهرهای بزرگ را دارا میباشد. بلوکات آن حاصلخیز و زندگانی در آن نیز از آن است. قلعه محکمی دارد با دروازه آهنین که یکی را نام دروازه یزد است و دیگری را بمناسبت مسجد بزرگی که بطرف ده بیرون دروازه بنزدیکی آن قرار دارد دروازه مسجد میگویند. (بنزدیک دروازه یزد کته (کسنویه) آتش ورهرا م بوده که در نیمه سده ششم هجری بمسجد وصل میشود (ر. ک پرستشگا

زرتشتیان (ص ۱۹۸) شهر با آب قنات سیراب می شود و رودخانه های نزدیک قلعه المجوس یا قلعه زردجا ریست و آن قریب بدهکده ایست که معدن سرب دارد و شهر و دهات آن میوه جات بسیار دارد که با صفهان و سایر نقاط صا در می گردد. کوه های آن نیز مشجر و گیاه های زیاد دارد که بخارج فرستاده می شود. بیرون شهر دهی است با خانه های زیبا و با زار دلکش، غالب مردم شهر اهل فرهنگ و دانش میباشند.

ابن حوقل (متوفی ۳۲۱هـ) گفتار باران را تکرار و افزون بر آن گوید " بنسبت کوره استخر کوره یزد بزرگتر است و شهرهای آن عبارتست از کثه که قلعه میباشد و میبد و نائین و فهرج فقط در این شهرچهار منبر وجود دارد و درجا های دیگر نیست. " ابن حوقل بنقل از استخری شهر کثه را بنا با همیت آن بعد از استخر ذکر کرده و میگوید شهر کثه دارای قلعه معتبر است. بگفته یاقوت (درگذشت ۶۲۸هـ) "کثه از جایهای فارس و حومه مهم یزد و به کوره استخر بستگی دارد. . . . یزد نام منطقه ایست و قلعه آن را کثه گویند. "

بگفته ایران شناس آمریکائی ویلیام جکسن واژه کثه در اوستا بشکل کته آمده که بمعنی گودال است. آیتی صاحب تاریخ یزد مینویسد که در یزد گودالهای بزرگی بوده که تقریباً بایر شده و داخل خانه ها گشته است، صاحب تاریخ جدید یزد، این نام را یونانی میدانند و چنانگردان خارجی هم همین نظریه را اظهار کرده اند ولی در اشتهای میباشند. آیتی شهر قدیم یزد را دورتر از موقعیت فعلی آن میدانند و در مورد کثه میگوید "ما شهرت این سرزمین بنام کث یا کثه مسلم است حتی قریه های همهنوز وصل به یزد کنونی است به نام کثنویه که در نوشتجات قدیم با شاء مثلثه بوده و اکنون با "س" مینویسند. یاقوت حموی در معجم البلدان مینویسد " و بین میبد و کثه مدینه یزد دوازده فرسخ. "

بگفته صاحب جامع مفیدی " خواه صواب قنات صواب را که الحال بآب سوا شهرت یافته احوال نمود و در میان شهر و کثنویه دهی بساخت و آب آن قنات در آن محل شرب میشد و بمرور آن قریه خراب شده است. از این گفته که در سال ۱۰۷۳هـ نوشته شده معلوم میشود که شهر کثنویه بتدریج با یروبدیه تبدیل گردیده است. در سده اخیر آب قنات آن نیز خشک گردید و مردمش در بدر گردیدند.

بیده، عقدا، میبد در کنار دریای ساوه که در حوالی یزد بود بنا شده و این دریا از ساوه تا همدان و یزد کشیده بود و دیده با رچین بندر آن دریا بود. اینک آن دریا خشک و تا بقم رسیده و بدریا چه ساوه نامور گردیده است.

یزد آباد، دها باد، پادین آباد بنا بفرمان یزدگردا صغر در یزد احوال گردید. در زمان صاحب جامع مفیدی دها باد موجود و معمور بود و اشری از یزد آباد پادین آباد باقی نبود. در سده گذشته یزد آبادی در استان یزد بر روی خرابه های یزد آباد قدیم بنا شده است.

بلاشگرد، دژدوبرا دران، فیروزآباد مجومرد، فیروزآباد میبد : یزدگرد دوم پور

بهرام گوردوپسردا شت بنا م فیروز و بلاش . یزدرا با قطع ایشان واگذار کرد . آنها با روئی استوار طرف جنوبی شهر برای حفظ اموال خود ساختند که خرابه های آن بنا مقلعه قمار بازان باقیست . بلاش در نزدیکی شهر باستانی بساخت و آب جاری کرد و قصری عالی بنا کرد و آذر در مهر تخت نشین کرد و آن را بلاشگردنا منهاد . در روزگار صاحب جامع مفیدی به ابوالعسکر مشهور بوده . اینک اثری از آن باغات و مزارع نیست ، ولیک برآمدگیهایی که بر روی آن کشت و زرع میشود در کوی زرتشتیان سمت مریا با دباقیست و با احتمال قوی خرابه های آن در زیر کشته مدفون باشد . زیارتگاهی در همانجاست که به پیر بلاسکرنا مور است . فیروز آبا دهکدها ئیست که فیروز شاه احوادث کرده یکی وصل به مجومرد و دیگری به میبد میباشد .

میبد رانا م بگفته صاحب جامع مفیدی " موبدگرد بوده بنا مشاه موبد پور قبا دو بمروور ایا م و کثرت استعمال میبد گردیده است . بنا برداستان احوادث آن ، چون قبا دبا دشا هی رسیدن ذکر کرده بود آتشکده بسازد . از مداین و فارس و اصفهان متوجه یزد شد . چون بولایت میبد رسید قصبه کرده عمارت نمود و درنا حیه سفلی میبد که الحال به هفتاد در مشهور است صحرائی وسیع بود بفرمود تا آتشخانه عظیم بنا کردند و از هفت آتشکده هفت آتش در آن آتش خانه آوردند . اول از فارس دوم از بلخ سوم از آذربایجان چهارم از نسا پنجم از اصفهان ششم از قزوین هفتم از تیسفون و در حوالی آتشخانه قریب های بساخت و آنرا هفت آذرنا م کرد و مجوس (زرتشتیان) این آتشخانه را بغایت بزرگ میداشتند . "

فهرج ، خویدک ، فرافتر : بفرمان قبا در نواحی یزد احوادث گردید . فهرج در ۳۰ کیلومتری یزد است ، خویدک در حوالی فهرج و فرافتر در همان حوالی که روستائی بسیار وسیع و معمور بوده است . بگفته صاحب جامع مفیدی " چون خبر کشته شدن یزدگرد بعثمان رسید سپاهی عظیم بسرکردگی سعید بن عثمان و قثم بن عباس و عمرو بن مالک برای فتح فارس و یزد و خراسان روانه کرد . سپاه عرب از راه ابرقوبه یزد آمدند و مردم را با سلام دعوت کردند . عمر بن مغیره من حیث الاستقلال والانفراد بحکومت یزد متمکن گردید و لشکری فرا آورده متوجه فهرج شد و ایشان را با سلام دعوت نمود . چون ابا نمودند حکم بقتل و قمع ایشان نمود و اموال ایشان را بعد از قتل آن جماعت بتاراج داد و قلیلی از آن جماعت که از کشتن نجات یافته بودند بولایات متفرق شدند . "

موقع هجوم اعراب به یزد و کشتار زرتشتیان فهرج و خویدک و فرافتر قتلگاه شد . مهریز و مهربادین خراب گردید . کشتارگاه بنا مشهدا معروفست . مسلمانان بزیارت آنجا میروند بتصور اینکه قتلگاه اعراب است . غافل از اینکه خود قهرای اسلام آورده اند و شهیدان آن محل زرتشتی و از خویشان خودشان بوده که بروانشادی آنها شمع و چراغ میافروزند . بقول آیتی صاحب تاریخ یزد اخیرا " علمای یزد زیارت آن محل رانا روادا نستسه اند . بطور کلی آن محل کشتارگاه زرتشتیان و خرابه آتشکده آنهاست . "

مهرآباد، مهرگرد، مهرپا دین، هرمز: چون مهرنگار دختر انوشیروان بگفته صاحب جامع مفیدی مالک الرقاب یزدگردید، بنایان و مقنیا ن رابعمارت واحداثقنوات ما مورکرد. از آنجمله درهشت فرسخی (۴۸ کیلومتر) یزد دیهی وسیع ساخت و بنا م خود مهرگرد نامید در سال ۱۰۹۰ هـ مهریگرد و اینک مهریز گویند و قناتی جاری ساخت مهرپا دین نام و در آن محله عالی ساخته مهرآباد موسوم کرد و در آن میوه گرمسیری و سردسیری هردو میشود. در حوالی شهر میبددیهی دیگر بساختند و آنرا مهرگرد نامنها دکمه مهرگرد با شد و برادر او هرمزد ریک فرسخی مهریگرد قنات جاری ساخته دیهی معتبر عمارت کرد و آنرا هرمز نام نهاد و اکنون به خور میزنا موراست و در همین قریه قلعه رفیع ساخته و عمارات عالی در آن قلعه بسیار بوده. در روزگار صاحب جامع مفیدی بسال ۱۰۹۰ هـ بعضی از دیوارهای قلعه بر جای بوده است.

توران پشت، ابرندآباد: چون توران دخت بیادشا هم رسید عاملی برای آبادانی یزد تعیین نمود و در کهستان یزد دیهی بساخت و آن را توران گرد نام کرد و الحال بتوران پشت مشهور است و قریب آنجا کوهیست بغایت رفیع و بکوهی دیگر متصل نیست و یک راه بیش ندارد که برفرازان کوه توان رفت. در روزگار ان باستان برفرازان کوه قلعه ای بوده و بقلعه کک کوهزاداشتهارداشته است. ابرند سرهنگ ایران دخت چون به یسزد آمد قناتی جاری کرد و قریه ای احداث نمود و آنرا ایران آباد نام نهاد. امروز ابرندآباد گویند و بر کنار قریه دژی محکم بساخت و خندق حفر کرد. در روزگار صاحب جامع مفیدی دژ خراب بوده و آثار و علامات بعضی دیوارها بجای بوده و آن قریه نزدیک به هفتصد سال معمور بوده.

دیگر از روستاهای پیش از اسلام عبارتست از اشکذر که بگفته صاحب تاریخ جدید یزد احداث کرده اشکین زال اشکانی است، زارچ، هفتاد، بارجین که پارگین نیز میگفتند سخوید، تفت، فراشاه، بندرآباد، سریزد، کرمانشاهان، شهر بابک، خورنق، ساغند، تژنگ، اسفنجرد، بفرویه که معین آبا دجنب آن احداث گردیده، اردکان، نارستان، ابرقو، رباط شتران، اهرستان، اردان و ایرنان در کهستان یزد از آثار ایران دخت است.

صاحب جامع مفیدی در جلد سوم ص ۶۷۳ در مورد اهرستان چنین گوید. "اهرستان جنت نشان آن موضع دلگشا ز قری مشهوره جهان ورشک روضه جان است. در اطراف نهرهای آب چون سلسبیل روان و باغات فردوس مانند شانی بهشت جاویدان. سکان منازل و عماراتش، زردشتی نژادان ماهروی مشکین موی که نه چشم چرخ مانند رخسارشان در اطراف جهان دیده و نه بدست دهر مثل چنان نگاران رسیده." خیرآباد، عیشآباد، خرمشاه، سر دوراه، کوچهبیک، سرچماز محله های اهرستان بوده. صاحب جامع مفیدی در اشیات این گفتار در ص ۶۷۹ مینویسد "دیگر از باغات جنت نمای اهرستان باغ شاه نگار است که در محله خیرآباد واقع گشته."

بعضی از روستاهای زرتشتی نشین پس از اسلام

نرسی آباد: کیا نرسوسپهسا لارسلطان علاء الدوله کالنجار بسال ۵۱۷هـ قنات نرسو آبا در ادرسریک جاری نمود و در پائین کسنویه و شهر طرح محلات و بیوتات و باغات انداخت و با غستان و کشتخوان دها با دونسو آبا دبیکدیگرا تمال یافت و در کمال معموری رسید تا در سنه ۸۶۰هـ بسبب ورود سیل باغات و کشتخوان تمام خراب گردید و ساکنان آن متفرق و پراکنده شدند.

مریاباد: ترکان خاتون والده سلطان قطب الدین بسال ۶۱۰هـ قناتی از طرف مهریجر دحفر نموده بنزدیک شهر دیهی احداث کرده مریم آبا دنا منهاد. سلغرا با دمشهور به آب شور را سلغرشاه بسال ۶۴۰هـ حفر نموده و آب آن در مریا با دو یعقوبی و سرهنگ شرب میشود.

کفلامرئز: که نام درست آن گرد فرا مرزمیبا شد بوسیله امیر فرا مرزبن گرشاسب بن سلطان علاء الدوله کالنجار احداث گردیده. امیر مبارزالدین محمد (متوفی ۷۶۵هـ) به سال ۷۴۷ یزدرا متصرف شد و با اولاد خویش روستاهای زیر را احداث نمودند. مبارز آباد، ترکا با دبا مردختران مبارزالدین خانزاده خاتون و مختومزاده خاتون احداث شد. شاه آباد در ستاق، بدر آباد، مظفر آباد دمیبید، خاتون آباد، مظفر آباد زارچ، دیلم آباد، احمد آبا دمیبید، سلطان آباد دتفت، علی آبا دکهستان، محمد آباد، شرفا با دهتر از آثار شرف الدین محمد پدرا میر مبارزالدین محمد (۷۲۰هـ) میباشد.

نعیم آباد، فتح آباد: نصرت الدین یحیی زمان فرمانروائی خود در یزد بسال ۷۸۰هـ نعیم آباد را که بابشاهی اشتهار یافته احداث کرد و هم در این سال فتح آباد را در دوفرسخی یزد (۱۲ کیلومتر) عمارت کرد و بدهنومعروف است بگفته صاحب جامع مفیدی در زمان تالیف کتاب "تمامی رعایای هردودیه مجوسند". مزرعه کلانتر و رحمت آباد دهمسه زرتشتی نشین بوده. ترکا با دمركزمهم زرتشتیان بوده و موبدان موبدایران در آنجا مقام داشت. پاسخ پرسشهای پارسیان هند تا سال ۱۱۱۸ی از این محل بوده. برخی از نامه ها نیز از شرفا با دو کرمان نوشته شده. آخرین نامه پارسیان ایران بپارسیان هند از موبدان موبدی است که در کوی زرتشتیان میزیسته و در منزل کلانتر وقت ملبه رام در خرمشاه بسال ۱۱۴۲ی نوشته شده و بمصحوب ملاکوس پارسی بسورت فرستاده شده است. اینک در ترکا با د، احمد آباد، محمد آباد، آبشاهی، دهنو، میبد و روستاهای دیگر زرتشتی بکلی ندارد. برخی از وقایع آن دوره در فرزنانگان زرتشتی و پرستشگاه زرتشتی گرد آورده نگارنده آمده است.

ذکر بعضی پذیرشگاهها که در پرستشگاه زرتشتیان نیامده

مسافر خانه در خرمشاه یزد: در مهرماه ۱۳۰۸خ بهدینان شهریا ربهرام وارد شیی

اسفندیاروخدایا را سفندیارومهربان زند، مسافر خاندنیا پذیرشگا ه را برای آسایش زیارت کنندگان شاه ورهرا م ایزد و آب انبار جلو آن را برای رفاهیت عموم زرتشتیان انفاق نموده اند. زمین ساختمان موقوفه از نیاگان اردشیر بهرام پیشوتن میباشد که بملت زرتشتی واگذار شده.

خانه پری در یزد: خانه پری دستور رستم با سرمایه دکتر شهریا رموبدار د شیربانکی در مهرماه ۱۳۴۱ی برای استفاده موقتی همکیشان زرتشتی که بقصد زیارت به یزد می آیند بجماعت زرتشتی انفاق گردیده است.

پذیرشگاه استاد بمان پرورش: نشانی یزد، مریم آباد، جنب آب انبار استاد کیخسرو. بنیاد ۱۳۵۹خ.

پذیرشگاه اسفندیار یزدانی: نشانی سیرجان فلکه گیتی نور در بروی بانک ملی بنیاد ۱۳۵۶خ.

خانه دانشجویان ویژه زرتشتیان: بسپرستی انجمن زرتشتیان تهران اهدائی آقای خدارحم داوری فرزند بهمردپولادخرم شاهی. نشانی تهران- خیابان مصدق (پهلوی سابق) بنیاد ۱۳۴۱خ.

خانه دانشجوی دختران زرتشتی: ساختمان روانشاد دکتر بهرام بمان پرورش در تهران خیابان حافظ کوچه هورتا ب پلاک ۶ بوسیله دکتر دینیارهرمزدی محمدآبادی پل گذار روانشاد دکتر بهرام پرورش بجماعت زرتشتیان واگذار شده که طبقه دوم وسوم ویژه خانه دانشجویان دختران و طبقه اول برای مراسم سدره پوشی و پاتختی باشد و همچنین مبلغ چهارصد هزار تومان برای ساختمان یک تالار ورزش از سرمایه دکتر بهرام پرورش بنام آن روانشاد اهدا فرموده اند.

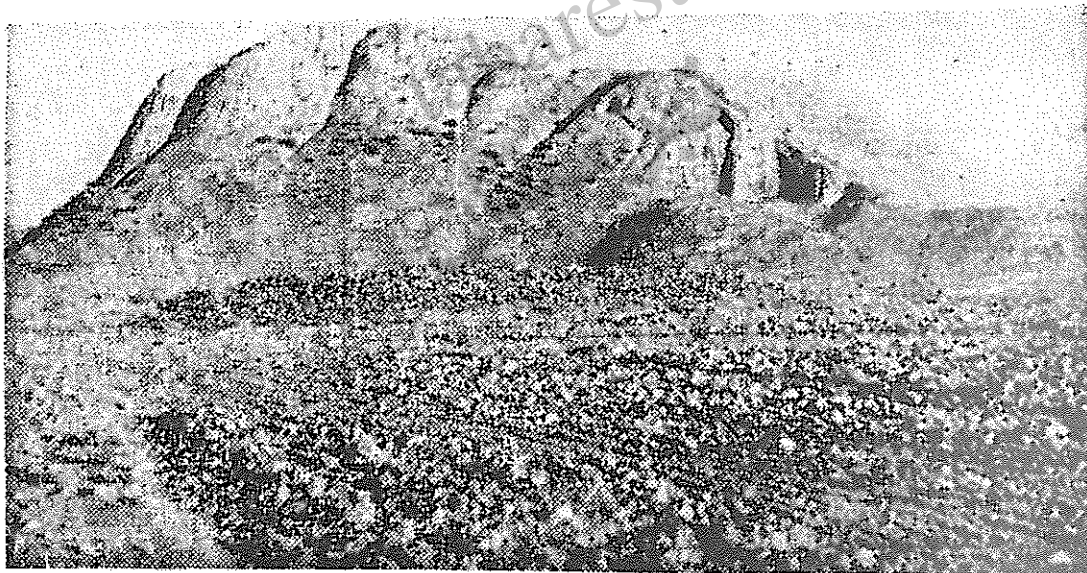
آتشکده‌هایی که در پرستشگاه زرتشتیان ذکر نشده

آتشگاه قصران: دکتر حسین کریمان در نوشته خویش بنام قطرن بخش دوم ص ۶۷۶ و ص ۶۹۷ میگوید " این آتشگاه در شمال تهران در نقطه‌ای مرتفع بر روی قله کوهی از شاخه‌های توجال در مرز مشترک دیه‌های آهار و شهرستانک واقع است. فاصله این آتشگاه تا تهران ۳۰ کیلومتر است. آتشگاه قصران بنا ما یزدنا هید بوده است. برای معبد قصران از دیرباز علاوه بر نامهای آتشگاه و آدران سه نام دیگر بجای مانده است یکی قصر دختر یا قصر دختر و دیگری قزل ما ما و دیگر قزما ما. " آتشگاه شاه پیدآتش ورهرا م بوده باشد. (نگارنده)

مجله هنر و مردم در شماره ۱۷۲ از آتشکده در شهرستان نطنز که شان و آتشکده رباط در شهر نطنز گفتگو میکند و نیز از قوت نقل قول مینماید که زوزن از توابع خواف را بسبب کثرت دا دوستدورونق تجارت بصره کوچک نامها ده و بآتشکده‌ای در آنجا اشاره نموده است.

آتشکده سوراخانی: نزدیک باکو در ساحل دریای خزر (هنر و مردم شماره ۱۸۲).
آتشکده مرو: صاحب تاریخ بلعمی در ذکر یزدگرد شهریار مینویسد " درری آتشانه قدیم بود که درجهان هم از آن آتشانه قدیم تر نبود، از آنجا آتش برگرفت و از آنجا برفت و با صفهان شد از آنجا خوش نیا مدش از آنجا بکرمان شد آنجا نیز خوش نیا مدش از آنجا بخراسان آمد و در شهر نیشاپور میبود و آن آتش با وی بود و از نیشاپور بمرو آمد آتش در مرو بنهاد."

آتشکده فیروز در چین: فیروز پسر یزدگرد در سال ۶۷۷ میلادی برابر سال ۲۴۱۵ زرتشتی برابر سال ۵۵ هجری خورشیدی در شهری بنام چانگنگ یا سنگن فو و کینگ Changngan, Singan Fu آتشداده بنا کرد بگفته صاحب ایران نامه فیروز در شهر چین Chin Keang نیز آتشداده بنا کرد ولی در سال ۸۴۴ میلادی اتفاقاً پیش آمد که دولت وقت آنسرزمین پیشوایان دینها را بگرفت و معابدشان را خراب کرد و در ضمن آتشدادهها نیز از میان رفتند.



تپه معروف به تل حجاج - در زیر این تپه آتشداده ضحاکمار دوش کشف شد. این تپه در نزدیکی روستای «خیرآباد» فسا قرار دارد.

کنده شده که بنوبه خود از عجایب روزگار است، چرا که، این چاه از بالای تل کندمنشده، بلکه چاه از باین تل حفر شده که آب آنرا از بالای تل میکشند. دهانه و دیوارههای چاه با خشت و گل ساخته شده و قرنهایست، ساکنان خیرآباد، از آب آن استفاده میکنند.

این تل در چند قرن پیش به «تل حجاج» معروف شده بود که مجدداً نام اصلی خود، تل ضحاک را با کشف این آتشداده باز یافته است. در این محل آتشدادهای وجود داشته که در زمان ضحاک ماردوش ساخته شده بود و در همان زمان، در این تل چاهی

فسا - خبرنگار اطلاعات: آتشداده ضحاک ماردوش، در روستای «خیرآباد» فسا کشف شد. «خیرآباد» دهکده سرسبزی است که نزدیکی فسا واقع شده و در یک کیلومتری این روستا تلی وجود دارد که بتل ضحاک یا آتشداده ضحاک معروف است.



بنای تاریخی آتشکده واقع در پائین بازار آمل

بلائی آسمانی درخراسان

در زمان حکومت عبدالله بن ظاهر، بعلاوه جنگها و کشمکشهای داخلی، زلزله مدهشی بسال ۲۲۴هـ درخراسان رویداد، که تلفات و خسارات سنگین وارد ساخت و در سال ۲۲۵هـ بواسطه خشک شدن رود هیرمند، قحطی سختی در سیستان رویداد و آب رودخانه از حد و بست خشک شد و قحطی و مرگ در بین مردمان ظاهر گردید. اهالی و حتی بزرگان و صاحبان نعمت بسیار مردند و این واقعه تا یکسال دوام داشت و زرتشتیان بیشماری که اکثریت مردم آن سامان را تشکیل میدادند از بین رفتند.



گروه بررسی و شناسائی اداره کل حفاظت آثار باستانی وزارت فرهنگ و هنر که بمنظور شناسائی آثار باستانی فرمانداریکل زنجان به آن منطقه عزیمت کرده بود موفق به کشف سه آتشکده از دوره ساسانیان شد . این آتشکده ها که در حوزه طارم سفلی قرار دارند از نظر معماری و مصالحی که در ساختمان آنها بکار رفته در ردیف بهترین آتشکده های عصر ساسانی است و با وجود آسیب فراوانی که بر اثر مرور زمان بآنها رسیده از لحاظ معرفی تمدن ساسانیان حائز اهمیت است .
عکس بالا یکی از سه آتشکده مکشوفه ساسانی را نشان میدهد

یکی دیگر از بنا های تاریخی آتشکده واقع در پائین با زا رآمل

پل گبرها

پل با بارکن الدین در اصفهان بر روی زنده رود معروف به پل خواجه میباید . به گفته فرهنگ دهخدا با نگیزه مجاورتش به گبرآباد آنرا پل گبرها هم می گفتند . لیکن از قرار تحقیقات نگارنده چون بیشتر کارگران ساختمان پل زرتشتیان ساکن گبرآباد بوده اند پل گبرها هم شهرت مییابد . ساختمان پل مذکور از سال ۱۰۵۲ هـ آغا زو ۱۰۷۷ هـ پایان یافته است .

اوضاع اجتماعی زرتشتیان ایران در یک قرن اخیر

اوضاع زندگانی زرتشتیان ایران پس از چیرگی تازیان بویژه پیش از دوره ناصرالدین شاه قاجار و قبل از سلطنت شاهنشاه فقیهد - رضاشاه پهلوی ، بسیار خراب بوده در حال فقر، بیچارگی ، مسکنت مذلت و ستم بی پایان روزگار میگذرانیدند. حتی در دوره پادشاهی شاه عباس صفوی که ایران روی آبادی و امنیت بخود دید، زرتشتیان ایران مانند گذشته در تحت فشار بودند .

زرتشتیان یزد در نامه خویش بزرتشتیان هند مورخه بهمن - روز و اردیبهشت ماه سال ۱۰۰۵ یزدگردی برابر دوشنبه جمادی الثانی سنه ۱۰۴۵ هجری راجع بسختی هائی که در آخر هزاره یزدگردی رویداده و گروهی انبوه را از بین برده و واقعه سال ۹۹۷ یزدگردی در زمان پادشاهی شاه عباس سخن رانده مینویسند:

که وضعیت زرتشتیان بسیار سخت است و اخیراً " دو نفر از آنها را مقتول و کتب مذهبی و بسیاری نسخ خطی زند اوستا را تباه و بغارت برده اند .

شاه عباس در حدود سال ۹۹۴ یزدگردی جمعی کثیر از زرتشتیان را از اطراف ایران کوچانده و در قریه جدیدالاحداث خود بنام " گبرآباد " یا " گبرستان " وصل به " جلفا " ی " اصفهان " منزل داد . حتی بسیاری از فضلا و دانایان و کشاورزان قوم را که در یزد و کرمان با خویشان و بستگان خود بآرامش میزیستند با جبار در " اصفهان " ساکن ساخت .

فرزانه سیاوخش پور منوچهر که یکی از آنهاست در ضمن اشعار خویش از این پیش آمد صحبت میدارد . امروز اثری از آثار " گبرآباد " که سیاحان اروپائی از آن سخن میرانند بنظر نمیرسد . سیاح رومی موسوم بسنه " بطردیلاوال " ، در نامه خویش از " اصفهان " مورخه ۸ دسامبر (۱۶۱۷)

میلادی راجع بفقر و بیچارگی زرتشتیان در " گبرآباد " مینویسد:

" خانه های گبران پست و حقیر است . همه بینوا و عاری از زروینت میباشند بی نوایان اسلام نسبت بآنها توانگر محسوب میشوند . گبرها شغل و کسبی ندارند و همه مزدور و کارگرند و بامشقت و سختی بسیار امرار

معاش مینمایند . و در ضمن نامه اظهار میدارد :

"روزی از گبری پرسیدم شما چه ملتی هستید و پرستش شما کدام است ؟ گفت ما بهدین هستیم و خدای یکتا را می پرستیم . آتش ، آفتاب ، ماه و ستارگان را ایزدان و مظهر تجلی انوار آفریدگار میدانیم . " چون گفتم دین ما بر خلاف دین شماست ، زن او که پهلویش ایستاده بود و سخنان ما را می شنید با تعجب فریاد کرده پرسید چطور ممکن است کسی خدا را نشناسد و نپرستد ؟ آنگاه متوجه شدم که " مسلمانان بی جهت این مردم را کافر خوانده و مردود میدانند " سیاح نامبرده در ضمن تعریف از جلفا و آرامنه آنجا مینویسد که کلیه آنها توانگر و بازرگانان و صاحب نفوذ مینباشند و مسلمانان بامدار او تلافی با ایشان رفتار مینمایند . در اواخر سلطنت صفویه و زمان پادشاهی شاه سلطان حسین بقول سرجان ملکم - آرامنه و مسیحیان که طرف توجه و محبت درباریان و اشراف و مسلمانها بودند ، بواسطه نفوذ علمای دربار مردود گشته و اموال ایشان بغارت رفت . مورخ نامبرده در جلد اول کتاب خویش موسوم " بتاریخ ایران " مینویسد :

" از ابتدای سلطنت سلطان حسین بکلی ورق برگشت ، آرامنه بسبب مال و مذهب در معرض بغض و حسد وزراء دولت و ملاهای ملت در آمدند " خوانندگان محترم از این جمله میتوانند قیاس نمایند که حال زرتشتیان بدبخت آنزمان در قبال حال آرامنه عزیز بچه منوال بوده است . " مادام منانت فرانسوی " از قول . م . دالیر " که در سال (۱۶۶۵) میلادی بایران مسافرت کرده راجع " بگبرآباد " مینویسد :

" زرتشتیان بسیاری از نقاط ایران نابود گردیدند قبل از آنکه در " گبرآباد " پناه یابند "

" ژین چاردین " که بین سالهای (۱۶۴۳ و ۱۷۱۳) میلادی در عالم سیاحت میکرده است راجع بمشاهدات خویش در ایران و زرتشتیان و سرانجام " گبرآباد " مینویسد :

" شماره اندکی از گبرها یا پارسیان باقی هستند . این ساکنین باستانی ایران که بآئین نیاگان خویش وفادار مانده اند بواسطه تعصب مسلمانان نابود گشته و دهات بی شماری در جنوب اصفهان که منزل و ماء وای آنها بود در جنگ داخلی گذشته ویران و عده معدودی از بازماندگان باطراف

بزد و کرمان پناه بردند .

این جماعت بقدری بی نوا میباشند که در روز تاجگذاری پادشاه خویش قادر بفرستادن هدیه و پیشکشی نبودند - بدینمعنی که چون سلیمان سوم تاجگذاری نمود از طرفاصنافمختلفکشور بیادشاه ایران هدایائی تقدیم شد ولی زرتشتیان ایران بواسطه فقر و مسکنت پوزش خواسته و معاف شدند . "

این حال ادامه داشت و هرروز بروشی نو ، بر آنها ستم میرفت و از شماره ایشان میکاست . فقر و ناداری و مسکنت و بی چیزی مزید بسر مصائبگشته دانشدینی و رسمی را نیز فراموش نموده بودند و در غایت جهل و نادانی بسر میبردند که :

در حدود سال (۱۲۷۳) هجری روانشاد مانکجی صاحبپور لیمجی - هاتریا برای سیاحت مهین و دیدن اوضاع ناگوار همکیشان گرامی وارد ایران شد وقتی اوضاع رقت آور و بی خبری همکیشان را ملاحظه نمود در صدد اصلاح حال آنها و رفع بلای جزیه همت گماشت .

بهندوستان مراجعت کرده و در بین پارسیان بتبلیغات پرداخته و با جمع آوری سرمایه بار دیگر با روحی قوی و شکست ناپذیر در سال (۱۲۸۲) هجری از راه بندرعباس بایران مراجعت و طرفتوجه علما و اشراف واعیان کشور واقع گردید .

باید دانست که نفوس زرتشتیان در آغاز قرن هیجدهم میلادی در حدود یکمیلیون نفر بوده است و از آن زمان با سرعت عجیبی روی بتقلیل نهاده تا بجائی که در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار این عده به (۵۰ هزار) و در زمان محمد شاه قاجار بسی هزار و در سال (۱۲۸۵) هجری قمری مطابق آماریکه از فرزانه بهرام پور رستم پور خسرو پور آبادان پور بهرام نرسی آبادی متخلص بمسکین در دست است به ۶۹۰۰ نفر رسید . برطبق صورت زیر :

بزد (۵۴۵۰) نفر - کرمان (۱۲۰۰) نفر - طهران (۲۰۰) نفر - شیراز و بوشهر (۴۰) نفر - کاشان ده نفر .

فرزانه بهرام نامبرده با استاد جوانمرد شیر مرد و میرزا - اسفندیار افسری و جمشید استاد بهرام مزرعه کلانتری و میرزا افلاطون اسکندر کرمانی از جمله شاگردان روانشاد مانکجی صاحب بوده اند .

فرزانه بهرام سرآمد اقران خود گشت و پس از طی دوره تحصیلات بمعاونت و نیابت روانشاد مانکجی صاحبسرافراز گردید و زمام امور زرتشتیان در غیاب آن مرحوم سپرده دست وی گشت .

فرزانه بهرام ، فارسی و عربی را نیکو میدانست و در انگلیسی و گجراتی و اوستا دست داشت و صاحبطبعی موزون نیز بود . برای پیشرفت اجتماع زرتشتی در طهران اقامت گزیده و بفعالیت و کوشش کم نظیری همت گماشت .

فرزانه بهرام در هنگام خدمتگزاری خویش چندین نامه بانجمن ها و کدخدایان و سران قوم زرتشتیان یزد و کرمان نوشته و ایشانرا بانجام وظایف اجتماعی آگاه ساخته و وقایع آندوره را برای ما در آن نامه ها شرح میدهد که در نوع خویش کم نظیر است و مطالعه این نامه ها مارا بوضع زندگانی زرتشتیان آنروز آشنا میسازد .

فرزانه بهرام علاوه بر این نامه ها که حاوی اطلاعات بسیار مفید است چندین رساله در اخلاق و دین و تباهی پارسیان باسم روانشاد مانکجی بنا بخواهش منیف پاشا وزیر فرهنگ دولت عثمانی نوشته که تا کنون بطبع نرسیده است .

مهدی فروح بن شخسان برادر دستور دینیار معروف به " سلیمان فارسی " در زمان خلافت یزید بن معاویه نامه ای بزبان پهلوی به بادوسپان گاو باره اسپهبد رویان نگاشته است که فرزانه بهرام نامبرده ترجمه این سند مهم تاریخی که بالفبای اوستایی موجود بود آنرا بفارسی نقل نموده که نسخه منحصر بفرد آن بخط بهرام برای ما بیادگار مانده است که در یکی از شماره های آینده همین مجله درباره آن بحث خواهیم نمود .

دیوان اشعار بهرام که در جزو کلکسیون مرحوم مانکجی صاحب در کتابخانه کتب شرقی (کامه) ثبت و ضبط است ، اشعارش سلیس و روان و از توحید و اخلاق سخن میراند .

محمود افغانان و یک سردار زردشتی

" محمود افغان با همهء شقاوتها و بی رحمی هایش بر مرگ این سرباز رشید و بهادر ایرانی زردشتی تعزیت گرفت و بواسطهء این پیش آمد بغایت متاءلم و اندوهناک گشت و حتی کار بجائی رسید که بر سر مقبره اش موبدان را با مستمری معین ، برای آفروختن آتش مقدس و سرودن نذام او ستا بر گماشت ."

کرمان قبل از سالهای (۱۷۲۰ میلادی) مرکز مهم جماعت زردشتی بود - بسیاری از بزرگان و دستوران قوم ساکن خراسان و سیستان بدانجا پناه برده بودند کلیه نفوس آنها در آن زمان بقول دکتر مدی در حدود (۱۲) هزار نفر میشد .

در اوائل اقتدار سلاطین صفویه گروه زرتشتیان بند شهر که آن موقع "گواشیر" نام داشت با جبار خارج شده بیرون دروازه سمت شمال اقامت اختیار کردند .

خانه و بازار و درمهر و آتش ورهرام ساختند و در آن محل زندگی مینمودند تا آنکه اواخر سلطنت صفویه رسید و محمود افغان در سال (۱۷۲۰ میلادی) بعزم تسخیر ایران از قندهار بسمت کرمان حمله آورد شهر "گواشیر" بواسطه استحکامات سخت و قلاع معتبر فتح نگردید لاجرم افغانان به محله زرتشتیان در بیرون شهر ریخته آنها را غارت و قتل عام و مساکن و منازلشان را آتش زدند (خرابه های آن امروز با اسم گبر محله باقی است) بقیهء السیف در حدود یکدم جان بدر برده با حال پریشان ، داخل حصار شهر ، پناه بردند . مسلمانان باین گروه که کاملاً تحلیل رفته و شماره ایشان بحدود (۱۲۰۰) نفر رسیده بود با نظر تعصب مینگریستند . بقول صاحب تاریخ کرمان (۱) " زرتشتیان مورد حمله و فشار الواط و اشرار واقع

۱ - رجوع شود بتاریخ کرمان نسخه خطی بنشانی (۸۰۲) در کتابخانه بنگاه خاورشناسی کاما .

و هر روز بلکه هر ساعت انواع مختلف آزار و ستم میکشیدند چنانکه این بندگان خدا مالک مال و عیال خود نبودند و هر یک از مسلمین ساکنان کرمان هر نوع تعدی و ظلمی را که اراده میکرد به آنها مینمود. " این امر تا سنه (۱۲۷۰ هجری) ادامه داشت تا آنکه " روانشاد مانکجی صاحب " از بمبئی بایران وارد و با حسن تدبیر و زحمت و مخارج بی شمار بتدریج رفع ظلم و تعدی ستمکاران را از آنها نمود .

یکی از ظلمهای فاحشی که در همان اوایل قتل و غارت عمومی نسبت بزرتشتیان عملی گردید مسئله جزیه بود - عمال دولتی با زندگان زرتشتی را از چنگال ستم افغان ، سرشماری نموده و مالیات جزیه را بدون کسر یکدینار بر آنها قسمت نمودند مرحوم ملافیروز دستور دانشمند پارسی در سفرنامه خویش در این مورد میگوید :

بسی بهدین در آن گردید کشته	بکرمان قتل عامی گشت یکباره
زایشان زندگی برگشته گردید	هزاران مرد بهدین کشته گردید
فتاد هرجا تن و دست و سروپا	نماند از ده یکی کس زنده برجا
نکردند اندر آن چیزی مبدل	ولی آن جزیه بد بر حال اول
حسابش را بدفتر جمله بردند	ز بعد قتل مردم را شمردند
نهادند آن چنانی زشت بدعت	برایشان جزیه را کردند قسمت
خدا بگشاد ناگه آن چنان بند	بضرب ظلم بگرفتند تا چند

ظلم مذکور تا دوره سلطنت کریمخان زند ادامه داشت . چون این شاه بعدل و داد موصوف بود دو نفر بهدین که نامشان معلوم نیست ، از کرمان بشیراز رهسپار شدند تا بوسیله ای ، عرضحال خویش بحضور شاه تقدیم دارند . آن بیچارگان بامید یکی از رجال کشور که متاسفانه اسمش مجهول مانده یک سال و نیم در شیراز معطل و حیران ماندند - نه عرضحال خویش را توانستند بشاه تقدیم دارند و نه روی رفتن بوطن را داشتند .

اتفاقاً " روزی بملا کاوس بن رستم پدر ملافیروز نامبرده برخورد کرد دل مینمایند و یأس خویش و پریشانی بهدینان کرمان را با و گوش زد میکنند . ملا کاوس دستور دانشمند پارسی و استاد نجوم در آنوقت از راه اصفهان بشیراز وارد و بواسطه پیشگوئی های خویش مهمان سلطنتی بود و

در دربار شاهنشاهی نفوذی را سخ داشت فوراً " عریضه ایشان را بشاه تقدیم و با صدور فرمان همایونی ظلم را از سر زرتشتیان کرمان رفع و ایشان را رهین منت خویش ساخت .

محمود بن میرویس افغانی سلطان قندهار پس از آن که در سال (۱۷۲۰ میلادی) چنانکه گفتیم بکرمان حمله و بر محله زرتشتیان تاخته ویران نمود و بعد از گوشمالی از لطفعلیخان بافغانستان مراجعت کرد . دو سال بعد در سال (۱۱۳۴ میلادی) چون از ضعف دربار ایران یقین کامل داشت با نیروی قوی تر ناگهان بکرمان تاخت و ارک و حصار را بی دفاع بگشود و شهر را تسخیر کرده از راه یزد باصفهان حمله برد . بقول سرجان ملک مولف تاریخ ایران (۲) " محمود چون میدانست زرتشتیان از شاه سلطانحسین و اعیان کشور دلخوشی ندارند برخلاف گذشته بدلجوئی آنها پرداخت و ایشان را در گرفتن انتقام از شاه سلطانحسین و دشمنان خویش تحریک نمود و بهمه گونه یاری و آزادی امیدواری داد .

بقول " جوناس هانوای Jonas Hanway سیاح و بازرگان انگلیسی که در سال (۱۷۴۴ میلادی) یعنی ۲۲ سال بعد از حمله محمود افغان در ایران سیاحت میکرده است . نصراله نامی از زرتشتیان که سرباز بوده است دعوت محمود افغان را پذیرفت و زرتشتیان را در زیر پرچم خویش جمع و آنها را از تاریخ درخشان نپاکان متذکر و به آینده امید بخش نوید داده بکمک محمود باصفهان حمله برد . جنگ و کشتار و محاصره اصفهان را سرجان ملک مورخ انگلیسی مفصلاً شرح داده و خارج از موضوع ماست . " جوناس هانوای " بازرگان نامبرده در سیاحت نامه خویش (۳) مینویسد : " محمود بزررتشتیان خاطر نشان ساخت که ساعت نجات از پیوغ ستم ستمکاران

۲ - رجوع کنید بتاریخ سرجان ملک ترجمه میرزا حیرت چاپ بمبئی .

۳ - رجوع شود به

فرا رسیده است و اگر در واقع بفرزندی نیاکان دلیر و بهادر خویش افتخار دارند بایستی آزادی نامبرده را با دست خویش تحصیل نمایند . سخنان محمود زرتشتیان را بهیجان آورد با شجاعت ذاتی خویش قسماً بمیدان پیکار نهاده دلیرانه جنگیدند . " زبردست خان " سردار لشکر افغان در گشودن حصار " قیز " پس از چندین حمله عاجز آمد - لذا نیروی زرتشتیان را بآن امر نامزد ساخت . سربازان پارسی (زردشتی) چون در شکستن دروازه حصار تلفات سخت دادند از حمله مستقیم دست کشیده بوسیله حفر راه زیر زمینی بوسط قلعه و رخنه در دیوار حصار و آتش زدن ، شاهد پیروزی را در آغوش کشیدند . " سیاح نامبرده در تعریف سردار زرتشتی مینویسد :

" یکی از سربازان زرتشتی که در ارتش محمود بمنظور آزادی از یوغ ستم و تعقیبات سلطنت وقت جنگ میکرد نصرالله نام داشت . نامبرده سرداری شجاع و با مهارت بود که ذکر نامش ایجاد ترس و واهمه مینمود - محمود او را به تسخیر فارس مامور نمود . این سردار دلیر بهر نقطه‌ای که می‌رسید و هر راهی که می‌پیمود مردم آن شهر و دیار از شنیدن نامش برخود لرزیده خویش را تسلیتم و دروازه قلاع را برویش می‌گشادند . بدین طریق بدون ریختن قطره‌ای خون بحوالی شیراز رسید .

اما سرنوشت در اینجا مشی خود را تغییر داد و در اولین پیکار زخمی مهلک با و رسیده بزندگانی خاتمه داد .

مرگ این سپهدار که شهرتی بسزا داشت لشکرش را دچار غم و اندوه و ماتم و عزا ساخت بطوری که هنگام بلند نمودن جنازه مراسمی بس خونین با احترام اجرا گردید - کلیه سربازان شمشیر بخاک کشان بدور جنازه طواف نمودند . سپس اسیران و غلامان را نیز بطواف مجبور ساختند و بعد آنها را برسم هندوان و خرافات بر پیش پای میت قربان کردند . مهمترین اسبان متوفی را بعنوان نیاز که مرسوم افغانهاست قربان نموده و گوشتش را بین سربازان قسمت نمودند .

" نصرالله قامتی بلند داشت ولی خوشگل نبود . در اوان طفولیت خود را بجنگ و ورزش و مشق سربازی عادت داده بود که بالنتیجه در جوانی معروفیت تامی حاصل کرد و در نظر اقربان و امثال و سربازان مورد ستایش و احترام واقع گردید .

" بنفس خویش اعتماد قوی داشت و از موفقیت های پی در پی که در جنگها نصیبش میگشت مردم تصور میکردند که برموز جادوگران و پیشه جوگیا هندو عالم میباشد . اعتقاد باین خرافات اطمینان و اعتماد در نفس سربازانش تولید کرده ویرا شکست ناپذیر میدانستند . "

" نصرالله با ارمنی ها دوست بود و آنها را در حمایت خویش نگرهبانی میکرد . سپهداری بود خوشخو و سلیم و با پناهندگان بمدارا و مهربانی سلوک مینمود . بقول خویش وفادار و صاحب رافت و شفقتی عظیم بود که سایر امرا و سرداران از آن بوئی نبرده بودند . "

انسانیت و شفقت در سربازی که موظف به خونریزیست صفتی است بسیار نادر و زیبا ، سردار نامبرده بواسطه اخلاق نیک خویش حتی بعد از مرگ نیز مورد احترام و ستایش واقع گردید . محمود افغان مالک تاج و تخت ایران آرامگاه شاهانه بر قبر او نزدیک قبرستان ارمنی ها بنا کرد و دو نفر موبد استخدام نمود که شبانروز آتش مقدس را در آرامگاه او فروزان نگاه دارند . افغانها او را از صاحب دلان و اولیا میدانستند و بانجلیل و تکریم از او یاد میکردند . این اعتقاد افغانها نسبت باو ، با وجود مخالفت آنها با عقاید زرتشتیان قابل توجه است زیرا میدانستند نصرالله زرتشتی و از گروه ایرانیان باستانی است . "

سرجان ملکم مورخ انگلیسی در کتاب خویش " تاریخ ایران " راجع بالحاق زرتشتیان بارتش محمود مینویسد :

" درباب عدد لشکر افغان اختلاف است بعضی گویند قریب بچهل هزار نفر میرسید و برخی بر آنند که از بیست هزار بیش نبود . قدری از ایشان هنگام قطع بیابان یا یر تلاف شده بودند و بعضی دیگر در محاصره ارک کرمان و شهر یزد از پای درآمده بودند . لکن معدودی از طایفه " گبران " بامید اینکه اگر محمود منصور شود از ظلم و بیدادی که سالها به آن مبتلا بوده اند استخلاص خواهند یافت بلشگر او ملحق شده بودند . " مورخ نامبرده در تعریف جنگ اصفهان مینویسد :

" محمود میسره را که غالباً " گبران " بودند بنصراله خان نامی که یکی از ایشان بود وا گذاشت و از ظلم و بیدادی که ایام سابق بر ایشان رفته بود متذکر ساخته بکشیدن انتقام تحریص نمود . " راجع بسردار زرتشتی

و فوت او میگوید :

" نصراله گبر که در اول ورود محمود به ایران در کرمان بسا و پیوسته بود در این اوقات به تسخیر فارس مامور و تقریباً " همه آن صفحات را مسخر کرده بود مگر شیراز را و در یورش شیراز زخمی کاری بوی رسیده و پس از چندی سبب هلاک وی گشت . گبران و ایرانیان و آرامنه و افغانه همه بر فوت وی تاسف خوردند از آنرو که مردی بهادر و جهان دیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تعزیت وی گرفت و در مصیبت او بغایت متالم و اندوهناک گشت . بعد از فوت او امارت لشکر به " زبردست خان افغان محول شد . "

آنچه از قول " سرجان ملکم " و " جوناس هانوی " برمی آید نصراله سردار زرتشتی بواسطه شجاعت ، درستی و اخلاص که شیوه نیاگان او بوده بمقام سپهبدی ارتش محمود نایل و نام درخشانی از خود باقی و بیادگار میگذارد . سرجان ملکم چون در دوره اخیر یعنی در زمان سلطنت فتحعلیشاه قاجار میزیست و از چگونگی دفن نصراله بی اطلاع بوده از آن صحبت نمیدارد ولی " جوناس هانوی " سیاح و بازرگان انگلیسی چون چند سال بعد از غائله افغان در ایران سیاحت میکرده است قولش مقرون بحقیقت میباشد زیرا آرامگاه را بچشم دیده و مستمری موبدان و آتش موبدان نیز در خاطره ها باقی بوده که در سیاحت نامه خویش متذکر گشته است .

آیا باعث سرافرازی نیست در زمانی که زرتشتیان بر جان و مال وزن و فرزند خویش ایمن نبودند یکنفر پادشاه اسلام آرامگاه یک سردار دلییر زرتشتی را بیاس خدماتش تعمیر و موبدان را برای برافروختن آتش مقدس استخدام نماید ؟

آیا اگر مانکجی صاحب پورلیمجی هاتریا برای رفع جزیه و ظلم و تعدی که بزرزشتیان میشد بایران مراجعت و فعالیت لازمه ابراز نمی کرد و در تعلیم، تربیت و ایجاد مدارس فداکارانه کوشش نمی نمود جمعیت مساکلی از بین نمیرفتند ؟

آیا هستی زرتشتیان امروز در ایران از خدمتگزاری و اخلاص و دین پروری مانکجی نیست ؟

پس امروز که زرتشتیان ایران صاحب نام و جاه و عزت و شرف و مکنت و ثروت دبیلمه و لیسانسیه و دکتر و مهندس سرشناس و بالاخره در وضعیت بهتری بسر میبرند ، بجاوشایسته است که یادگار زیبایی بنام آن روانشاد بیا کرده واقلا " بدین وسیله از خدمات آن مرحوم قدردانی و روانش را در مینوشاد و خرم سازند .

در دوره‌ای که ایرانیان باستان دارای تمدن درخشان بوده اهورا
 مزدای دانا و توانا را می پرستیدند ، مردم قاره اروپا بویژه انگلستان
 در وادی جهالت و کفر قدم میزدند ، بخدایان طبیعت فدیہ و نیاز میدادند
 مردم ایرلاند در سده اول میلادی بقول مولفکا مبریج میدیول
 هیستری Cambridge Medieval History نخستین نوزاد خویش و نوزاد
 چارپایان خود را به بتی موسوم به ماک اسلج (Mag Slecht)
 قربان میکردند تا مورد تطفو و مهربانی خدای نامبرده واقع و بین گروه
 خویش صاحب قدرت و نفوذ و ثروت گشته ، کشتزارشان محصول فراوان بدهد .
 کلیه اهالی جزیره انگلستان پیرو آئین کلت بودند و آثار مرئی
 و محسوس طبیعت را مظهر ارواح مقدسه با نام وبی نام میدانستند که روی
 زمین ، بالای زمین ، زیر زمین ، بالای آسمان و میان آسمان ساکن و ممکن
 است با مردم کره خاک بنظر دوستی یا دشمنی بنگرند . آری انگلستانی
 که امروز دم از سیادت و آقائی عالم میزند در دوره‌ای که سیادت جهان با
 ایران بود مردمش در حال بربریت و توحش زندگی میکردند . هر بخشی از
 خاکش در تحت فرمان امیر یا بزرگی بود قلمرو حکمرانی بعضی از آنها
 بقدر یک روز مسافت با اسب طول داشت و غالباً " با هم در زدوخستوردو
 کشمکش بودند . بخش مهمی از جزیره بریتانیا بین سالهای ۵۵ قبل از میلاد
 و ۴۳ بعد از میلاد بوسیله ارتش دولت روم اشغال گردیده بود . بقول سر جارج
 بردوود Sir George Birdwood بسیاری از ایرانیان باستان باتفاق
 سربازان روم در خاک بریتانیا سکونت اختیار و آثار زیادی از خود بیاگذار
 گذاشته اند ، بقول کاربت W.J. Corbet دین مسیح در اواخر قرن دوم
 راه خود را بانگلستان بازو با پشتیبانان کفر و ضلالت کشمکش آغاز کرد و
 تلفات و شهدای بی شمار داد تا آنکه در سال ۶۵ میلادی پندا Penda
 یکی از خوانین مقتدر شکست فاحشی خورد و مسیحیت بر کفر فایق آمد خود
 پندانیز دست از ضلالت کشیده دین مسیح بپذیرفت .
 امروز که تقریباً " نصف مردم جهان بزبان انگلیسی آشنا و توسعه فرهنگ
 زبان هیچ کشوری بقدر زبان انگلیسی نیست تا قرن ششم میلادی صاحب علم و
 هنر نبودند . دانش امیران کشور ، خوانین طوایف و سران لشکر ناچیز بود .
 پادشاهان در دربار خویش نوازندگانی داشتند که عرایض مردم را بعربی

میرسانیدند و فرامین دولتی را می نوشتند . در چنان دوره‌ای ایرانیا ن باستان با طرفو اکنا فعالم پراکنده و حتی بخاک انگلستان مهاجرت نمودند . آدابو فرهنگ خویش را بمردم بیاموختند . دانشمند انگلیسی " سرچارچ بردوود " که ذکرش گذشت در نامه خویش بانجمن پارسیان ادینبورگ Edinburg مورخه ۳۰ اوت ۱۹۰۸ درتائیسد قول ما مخصوصا " یکنفر زرتشتی بنام " آیو Ivo " را ذکر کرده چنیــــن مینویسد :

" استقرار مسیحیت در اروپا و تعمیم آن مدیون حقیقتی است که قسطنطین کبیر قیصر روم بواسطه تماس با زرتشتیانی که در ارتش او خدمت می کردند بدین عیسی کشش پیدا نمود . زرتشتیگری مذهب افلاطونی و مسیحیت ارتباط بسیار نزدیک بهم داشته و عاری از آلهیات نظری است . این سه نفوذ مهم روحانیت بالاخره بنیان بت پرستی را از مغرب رودسند تا آخر خا بریتانیا منهدم ساخته و برخرابه‌های بتکده‌های یونان و روم کلیساهای فرق مختلفه مسیحی تعمیر نمود .

بزم اینجانب در جزیرهٔ بریتانیا چهل آثار از ایرانیا ن باستان زرتشتیانی که در قشون اشغالی روم مشغول خدمت و در آن جزیره سکنی داشته‌اند در دنباله دیوار " هادریان Hadrian " نزدیک " ادینبورگ " باقی مانده است .

رئیس دیر رامسای Ramsay در سده یازدهم میلادی تالاری را در دیر (آیویز St. Ives) واقع در (هانتینگدن شسایر Hantingdenshire) بیکنفر زرتشتی موسوم به " آیو " نیاز و باسما و مخصوص گردانید . زرتشتی نامبرده بظن قوی در سده هفتم میلادی در نخستین وهله هجوم تازیان بایران بانگلستان مهاجرت و در آن جزیره جهان را بدرود گفته رسوم ادب و سلوک معربیان ناشی از دربار ایرانیا ن باستان است که بوسیله دربار قیاصری قسطنطنیه و از آنجا بدربارهای سلاطین مسیحی قرون وسطی که بر روی خرابه‌ها دولت روم بنا گشته بما رسیده است از همین رسوم و آداب دستگاه ایرانی است که ما بربریها که مقصود ما ن انگلیسهاست تربیت شده و آداب رومی را از خود دفع و خویش را آقا و شریف گردانیدیم " تشخیص اسم (آیو Ivo در متن نامه آمده بسیار مشکل و لابد یکی از نامهای ایرانی است که نویسندگان خارجی بواسطه عدم و انس آنها تحریف و از شکل اصلی خود خارج نموده‌اند .

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند

اکبر شاه هندی علی رغم مخالفت‌های سخت، سدره جامه مقدس زرتشتیان را براهنمائی دستور مهرجی رانابپوشید و کشتی بمیان بست و آتشکده را در قصر خویش بنا و در برابر زبانه‌های درخشان آذر، با پروردگار خویش برازو نیاز مشغول گردید.

دربار شاهنشاهان مغول را در هند میتوان چون فرهنگستانی تعبیر کرد. دانشمندان و علمای کشورهای اطراف بواسطه فرهنگ دوستی پادشاهان و نوازش و تقدیر و تشویق آنها در تعقیب کارهای فرهنگی در آنجا جمع و فعالیت ابراز میداشتند. دوره مغول دوره درخشان هند بود. کتابها زیادی در آن زمان بفارسی تاء لیفو ترجمه گردید. همایون شاه عاشق کتاب، همواره در مسافرتها حتی در جنگها و عقب‌نشینیها نیز کتابخانه نفیس خود را با خویش همراه داشت اکبر شاه پسرش نیز هیچ از وی کمتر نبود. جنبه روحانیت و معنویت حتی در خردسالی بر او غلبه داشت. اکبر شاه عاشق اشعار صوفیانه پارسی بود بعدها با فلسفه یوک "جوک" هندوکه با تصوف اسلامی شباهت دارد آشنائی پیدا کرد. بقول "وینسنت" مولف کتاب "اکبر مغول کبیر" "گویا اکبر در کلیه مراحل زندگی با محبوب خویش یگانه بود از طعن یا مداخله روحانیون اسلام باکی نداشت و تا آخر عمر صوفی صافی ضمیر ماند."

یکی از فعالیت‌های گوناگونی که اکبر از خود ابراز داشت مساعی او در تاء مین مذاهب اتباع و اتحاد آنها و تاء سیس مذهب برگزیده بود. شهرت این اقدامش در اقصای عالم پیچید و توجه بسیاری از خارجیان را بسوی هند متوجه ساخت. بعضی از آنها با دربار سلطنتی رابطه پیدا کردند و برخی در بخش‌های دیگر کشور متمرکز گشتند. اکبر، پادشاه متدینی بود، دینی را در پس همه دین‌ها و خدائی را در پس همه خدایان مذاهب میدید. جوکیا سنیا سیان، مرشدان هند، پیران، فقرا و در اویش اسلامی، کشیش‌ها و

پیشوایان نصاری، دستوران و موبدان پارسی را بدور خویش جمع و با آنها معاشرت داشت.

بقول خافی خان صاحب منتخب‌اللباب " و چندان مردم صاحب‌کمال و مستعد از شعرا و فضلا و حکمای ذوفنون از ترک و تاجیک و عرب و عجم با آوازه وسعت خلق و کرم وصیت غریب‌نوازی و هنر پروری آن خسرو انجم حشم در پایتخت هندوستان فراهم آمده بودند که در هیچ وقتی از واقعات پادشاهان سلف‌هند شنیده نشد."

حضرت دستور آذرکیوان و مریدان او نیز جزو دسته نامبرده بودند که بهندوستان کشور جوکیان و فقرا وارد شدند. فرزنانگان نامبرده زرتشتی در ایران بمجاهدت نفس و ریاضت‌های سخت مشغول و معتقد بودند نیاگان آنها از پادشاهان باستانی ایران نیز ریاضت را ستوده و مرتاض بوده‌اند. شیخ‌شهاب‌الدین سهروردی شهید معروف به شیخ اشراق نیز با این عقیده همراه و " اصل خمیره حکمت و میراث معرفت بنظر او از ناحیه مشرق به کیومرث و فریدون و کیخسرو و از ملوک افاضل انتقال می‌یابد و اصل شرقی را آن میدانند که از طرف حکمای قدیم ایران و خسروانیان تاسیس یافته." (۱)

حضرت دستور آذرکیوان از مشاهده حالت روحی اکبر شاه و تمایل او بر ریاضت و اشتغال باوراد و اذکار و غیره و صحبت و معاشرت او با سالک و مرتاضین هرچند که قبلا " بقول مولفین " دبستان المذاهب " و " مآثر الامرا " دعوت شاهنشاه را مبنی بر حرکت بهندوستان نپذیرفته بود اما بعدها با مریدانش عازم دیار هند گردید ولی بادر بار اکبر شاه تماس پیدا ننمود. بعضی از مریدانش با کبرآباد " اگره " مسافرت نمودند لیکن مرکز خود او و پیروانش " پتنه " بود زیرا مرکز مهم روحانیت و فلسفه و یکی از مراکز قدیم مذهب بود و عرفان را تشکیل میداد.

چنانکه گفتیم اکبر پادشاهی متدین و طالب معاشرت و صحبت ارباب فضل و کمال بود و بمجالست اصحاب وجد و حال میلی تمام داشت لهذا در سال بیستم جلوس خویش سنه " ۹۸۲ هجری " فرمان داد عبادت‌خانه در جنب ارک سلطنتی بسازند و همه علما و مشایخ را در مجلس جمع نمود و از صحبت ایشان مستفین میگشت و در شبهای جمعه ولیالی متبرکه در آن نشیمن قدس با حیای شب مصروف میداشت.

۱- رجوع شود به " روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان " نشریه انجمن ایران‌شناسی " تهران .

اما سه سال بعد بقول صاحب‌منتخب‌التواریخ عبدالقادر بن ملوک شاه بدوانی که امام دربار سلطنتی بود آرامش و صفای عبادتخانه بقیل و قال و فحش و دشنام و ضدونقیض و تکفیر و تظلیل علما و مشایخ تبدیل شد و هریک بدیگری نسبت بیدینی و کفر و تناقض میداد .

شاه که صاحب‌جوهری نفیس و طالب‌حق بود از مشاهده اختلاف‌فرای پیشوایان اسلام در اصول و فروع دین و تنازع آنان حیران و سرگردان گشت " و اختلاف‌علماء که یکی عملی را حرام و دیگری بحیله همان عمل را حلال میساخت راه انکار پیش‌گرفت و چون از علمای عهد که هرکدام باعتبار جاه و عظمت خود را بهتر از امام غزالی و رازی تصور نموده بودند درگات‌ها را دیده و قیاس غایب‌بر مشاهده ^{حاضر} سلف‌را نیز منکر " و از همه مایوس‌شد لذا علمای سایر مذاهب و ادیان را بشرکت در مباحثات عبادت‌خانه دعوت نمود .

شیخ ابوالفضل وزیر شاهنشاه و مولف‌اکبر نامه جزو وقایع سال ۹۸۶ هجری راجع به همین پیش‌آمد و حضور علمای مذاهب دیگر در کنفرانس مذهبی مینویسد " بیستم مهرماه الهی در آن عبادت‌خانه خلوت تجرد را در بزم تعلق چراغ افروختند و نقد دانش‌اندوزان مدرسه و خانقاه بعیارگاه بردند . صاف از دردوسره از مغشوش‌جدا کردن آغاز شد و فراخی حوصله و بسطت ظل‌الهی چهره آرای گشت . صوفی ، متکلم ، حکیم ، فقیه ، سنی ، شیعه ، برهمن ، جتی ، سیورا ، چارباک ، نصارا ، یهود ، صابی ، زردشتی و سایر گوناگون مردم از دید آرامش محفل‌همایون و نشستن‌کیهان خدیوبرفراز‌ممیزی و آراسته شدن نزهتگاه بی غرضی نشاط فارغ‌البالی نمودند و بی بی‌م پرخاش‌کنان جنگجوی گنجینه گشای راز گشتند . خودآرایان لجاج‌پیشه از بد گوهری و کم اندیشی در گلزار پندار فرورفته سود و زیان اندیشیدند

برعلمای قشر و فقهای تقلید که خود را بچرب‌زبانی و نقل‌آرائی از فحول حکما و سرآمد خانواده آگهی شماره کردند کار دشوار شد و بسیاری را پرده از روی برداشتند . "

صاحب‌منتخب‌التواریخ که ذکرش گذشت نتیجه این کنفرانس مذهبی را بغلبه زرتشتیان خاتمه و چنین شرح میدهد :

" مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند زرتشت را حق نمودند و احترام آتش را عملی بس‌ستوده گفتند و بجان‌سبب خود کشیده از اصطلاح و راه و روش کیانیان واقف ساختند و فرمودند (اکبر)

که آتش ما را باه تمام شیخ ابوالفضل بروش ملوک عجم که آتشکده ایشان همیشه برپای بود دایم الاوقات چه در شب و چه در روز در محل (قصر) نگاه میداشته باشند که آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی و در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سجده آفتاب و سجده آتش علانیه میکردند و مقربان نیز در وقت افروختن شمع و چراغ قیام ساختند "

آنچه از خبر مولف منتخب التواریخ معاصر اکبر شاه برمی آید اینست که :

۱- زرتشتیان هند مقیم شهر (نوساری) حقانیت آئین زرتشت را بشاهنشاه ثابت نمودند .

۲- شاه از بیانات آنها متاثر و راه و روش کیانیان را تعلیم گرفت .

۳- شاه نگهبانی آتش را به شیخ ابوالفضل وزیر خویش محول داشت تا بروش آتشکده پادشاهان ایران همیشه آتش را در قصر فروزان نگاهدارد زیرا آیتی است از آیات خدا و نوریست از انوار وی .

۴- دو سال پس از رابطه پارسیان (نوساری) با دربار شاه در سال (۹۸۸) هجری در ایام نوروز سال بیست و پنجم جلوس سلطنت خویش علنا " بسجده آفتاب و آتش پرداخت و مقربان را نیز در وقت افروختن شمع و چراغ مجبور بقیام نمود .

از آنچه گذشت و بنا بقول صاحب " منتخب التواریخ " و محققین اروپائی چنانکه خواهیم دید هئیت پارسیان " نوساری " با موفقیت حقایق آئین مزدیسنا را بشاهنشاه فهمانده و او را بسوی آئین خویش متمایل ساختند .

" منتخب التواریخ " راجع بوجود هئیت زرتشتیان ایران سخن نمیگوید و اگر هئیتی از آنها در آن موقع حضور میداشتند لابد ذکر ایشان را نیز بمیان میآورد و تنها از مزدیسنان که از شهر (نوساری) از ولایت (گجرات) آمده بودند ... " صحبت نمی نمود .

بنا بر این برخلاف تصور برخی، دستور آذر کیوان یا همراهان او بازیگر این میدان نبوده اند. شیخ ابوالفضل مولف " اکبر نامه چون بقول صاحب " دبستان " و مولف، " ماثر الامرا " نسبت بدستور آذر کیوان و مریدان او اعتقادی عظیم داشته اگر زرتشتیان ایران در کنفرانس مذهبی که آنرا بعبادت

خانه ، نشیمن قدس یا کاشانه آتش تعبیر میکنند شرکت میداشتند به یقین در نگارش وقایع سال (۹۸۶) هجری تنها با ذکر کلمه زردشتی اکتفا نمی نمودند از آنان مختصراً " سخن میراند .

محققین و خاور شناسان اروپائی نیز قول صاحب " منتخب التواریخ " را تأیید مینمایند چنان که دائرة المعارف بریتانیا می نویسد :
اکبرشاهنشاه هند بروش عرفانی بمطالعه حقیقت قرآن جدید نمود و در تحقیق اصول سایر مذاهب مساعی ابراز داشت و در نتیجه اینگونه پژوهش ها آئینی اختیار کرد که اساس آن برشالوده توحید و مراسم مذهبی زرتشتیان قرار داشت . "

گام بقول کاپیتان وانس کندی " اکبر احترام و نماز بخورشید و ستار و آتش مقدس را که نمونه فروغ آمیغی است واجب شمرد و تقویم زرتشتیان را معمول ساخت و جشن های آنها را اعیاد دولتی قرار داد . " بقول پرفسور ژهاتسک " اکبر بستایش خورشید اقدام نمود و آن را بزرگترین نور خدای یگانه خواند و جشن های زرتشتیان باستانی را معمول ساخت و سال و ماه آنان را بجای سال و ماه قمری مرسوم کرد و آتش را مقدس شمرد . صاحب منتخب التواریخ نیز مینویسد :

" تاریخ هجری عربی را تغییر داده ابتدای آن سال جلوس گرفتند که (۹۶۳) بود و ماه را برسم ملوک عجم اعتبار کردند و عیدها نیز موافق اعیاد زرتشتیان در سالی چهارده قرار داده شد و عیدهای مسلمانان و رونق آن شکست . " (۲)

اینکه باید دید زرتشتیانی که با دربار اکبر تماس پیدا کرده و او را تا اندازه کم یا زیاد در تحت نفوذ آئین زرتشتی و روش پرستش و مراسم و اعیاد خود که ذکرش گذشت در آوردند کمی بوده اند و چگونه این موفقیت نصیب آنها گشت ؟

چنانکه گفتیم بیانات " عبدالقادر بدوانی " مورخ معاصر و امام دربار که خود در مباحثات کنفرانس مذهبی شرکت داشته مشعر براین است که جمعی از بزرگان پارسی از " نوساری " در مذاکرات عبادتخانه شرکت داشته و شاهنشاه را در تحت تاثیرات حقایق مذهبی خود قرار دادند اینک میبینیم این جمع کی بودند ؟

۲- چهارده جشن زرتشتیان که اکبر شاه معمول ساخت عبارتند از جشن های فروردین گان و اردیبهشت گان و غیره .

آثار تاریخی در دست حاکی است براینکه همایون شاه پدراکبرشاه هنگام ورود به (نوساری) با "مانک چنگه" بزرگ آنجا آشنائی پیدا کرد و در سال (۱۵۳۵ میلادی) او را بخدمت خویش گماشته دهدار "نوساری" ساخت.

دو سال بعد "مانک چنگه" (۳) در قریه زاد بوم خویش بدست اشرار مقتول گردید. همایون شاه پس از کشته شدن "مانک" پسرش "بهمن" را بدهداری "نوساری" بجای پدر منصوب ساخت. چون همایون در گذشت اکبر بر تخت سلطنت نشست ما موریت نامبرده تا زمان حیات بدست "بهمن" بود.

هنگام ورود اکبر در سال (۱۵۷۳ میلادی) "بگجرات" منوچهر — پسر مهتر را که پس از مرگ پدر ریاست خانواده و دهداری نوساری بعهده او بود در رکاب خود "باگره" بردوخزانه دار خویش ساخت. منوچهر برادر خویش نوشیروان و بستگان دیگر را نیز با خود بپاری برد. در غیاب منوچهر یکی از خویشان او "بهرام جاسا" جشنک عمل دهدار را بعهده گرفت و "بهرام فریدون" هومجی را بسمت عامل خویش برگزید. آنچه از بیانات بالا استنباط میشود چندین نفر از بزرگان معروف "نوساری" از جمله "منوچهر" خزانه دار شاهنشاه و برادرش "نوشیروان" و سایر بستگان او که متاسفانه نامشان مجهول مانده در پایتخت حاضر بوده اند اما چون از دسته موبدان و پیشوایان مذهب نبودند نمی توانستند در مقابل روحانیون سایر ادیان قدر برافرازند. لذا اکبرشاه بعمال بخش های "گجرات" پیغام اکید فرستاد تا دانشمندی با کفایت و شایسته کسه بتواند او را بارموز آئین مزدیسنا آشنا سازد بیایتخت اعزام دارند.

۳- در آثار زیر اسم "مانک چنگه" بنظر رسیده است. در روایت (شاپور آسا) مورخه ۸۹۶ یزدگردی برابر (۱۵۲۷ میلادی) از او بعنوان "دهیوپت" بمعنی بزرگ و رئیس ده یا کلانتر اسم برده شده. در قصه کاوس واسپندیار که در سال ۹۰۰ یزدگردی (۵۳۱ م) تالیف شده از او باسم سازنده دخمه نوساری صحبت میدارد. انکتیل دو پرون فرانسوی در کتابزند و اوستا از یک روایت پارسی سخن میدارد که در روز دی باذر و ماه آبان ۸۸۵ — یزدگردی بنام "مانک چنگه" نوشته شده است.

فرماندار "سورت" چون از پیام شاهنشاهی مطلع گشت تحقیقات لازم بعمل آورد. زرتشتیان "سورت"، "بروج"، "کمبایت"، "نوساری" و سایر دهات پارسی نشین پیغام فرستاد. انجمن پارسیان "نوساری" خبر دادند دانشمند پرهیزکاری موسوم بموبد "ماهیار" پیشوا آنهاست. در صورت لزوم حاضرند بدربار شاهنشاهی روانه سازند.

فرماندار وسایل حرکت را فوراً فراهم و موبد ماهیار معروف بدستور "مهرجی رانا" در سن (۴۳) سالگی باتفاق پسرش "کیقباد" در روز هرمزد و ماه خرداد سال ۹۴۶ یزدگردی بیایتخت عزیمت نمود.

وینسنت اسمیت مورخ انگلیسی معتقد است "اکبر در سال ۱۵۷۳ م. (۹۴۲ یزدگردی) هنگام محاصره شهر (سورت) با دستور "مهرجی رانا" آشنایی پیدا کرده است.

اما بقول انکتیل دوپرون فرانسوی "اکبر سلطان مغول پدرجهانگیر در حدود (۱۵۰) سال قبل به "ککری کری" آمد که نیم میل آنطرف "سورت" واقع است. در دانستن حقایق مذهب پارسیان اصرار داشت و فقط دستسور "مهرجی رانا" مقیم "نوساری" توانست اصول آئین خود را با و بفهماند. هئیت پارسی پس از چهل روز مسافرت بیایتخت وارد شدند شیخ ابو-الفضل وزیر سلطان مقدم آنها را گرامی داشت و پس از چهار روز استراحت دستور "مهرجی رانا" در عبادتخانه بشرف حضور سلطانی مشرف گشت و در مذاکرات و مباحثات عبادتخانه شرکت نمود و سلطان را بواسطه پاکسی گفتار و فروخره یزدانی و برتری تاثیرات سخنان پیغمبر ایران کهن شیفته خویش ساخت.

ت
اکبر شاه در خلوت نیز دستور "مهرجی رانا" را ملاقات و درموضوعا روان، جهنم، همستگان، نژاد و معجزات زرتشت، رسوم و عادات ایرانیا، مراسم کیانیان، احترام آتش، خورشید، ستارگان، ماه و سایر انوار، توحید، اسرار زرتشتیگری، نیرنگ یا اوراد و اذکار، پاکی، راستی، سدره و کشتی، نوروز خاص، نوروزعام و جشنهای ماهانه مذاکرات بعمل آورد.

از بیانات و پاسخهای دستور دانا بسیار متاثر گردید. اصول آئین مزدیسنا را بستود و در پیروی آن جدیت نمود و بر طبق مراسم زرتشتی سدره پوشید و کشتی بمیان بست سال و ماه و مراسم و اعیاد زرتشتیان را در قلمرو کشور خویش معمول ساخت.

" استریوشام ماستر " فرماندار " سورت " ، در ضمن نامه خویش متضمن شرح عادات و مراسم معموله بین پارسیان در تائید بیان بالا می نویسد :

بقول پرتقالیها پیشوای پارسی با کبرشاه سدره و کشتی جامه مقدس را پوشا و شاهنشاه در عوض ملکی نزدیک " نوساری " به پیشوای نامبرده عطا کرد . دستور " ایرج جی " " سهرابجی " " مهرجی رانا " سراینده " ماهیارنامه " در این مورد میگوید :

که چون شاه را گشت خاطر نشان
بیاورد بروی ز دل اعتقاد
برو بسته کشتی چو زرتشتیان
بسدره و کشتی شه نیک بخت
و باز در مورد ستایش آتش میگوید :

زدین زراتشت اسپنتمان
بپوشید سدره خود از راه داد
همی داشته بود چندین زمان
بنزدیک خاصان نشسته به تخت

شاه اکبر همیشه بوقت نماز
بر آن عود و صندل نهادی تمام
ورا سجده کردی و خواندی کلام
بسیاری از خاور شناسان اروپائی از تمایل اکبر شاه بآئین زرتشتی سخنها رانده اند از آن جمله پرفسور " ویلسن Wilson " با استناد از بیانات " بدوانی " مولف منتخب التواریخ و آثار کشیشان پرتقالی که بادر بار شاهنشاه هند آمدوش داشته و در تبلیغ وی به مسیحیت میکوشیده و ناامید شده اند مینویسد :

" بسیاری از مزدیسنان از قریه (نوساری - گجرات) آمدند و جمعی را بدین زرتشت تبلیغ نمودند و شاهشاه نیز تا حدی یکی از آنها بود . (۴)
اما دربار و صاحب منتخب التواریخ در ذکر وقایع سال (۲۴) جلوس اکبر شاه پس از ذکر احترام آفتاب و ناسزابه " بیریل " وزیر هند وی شاهنشاه در مورد با سدره و کشتی بر تخت نشستن اکبر شاه می نویسد :

" وقشقه و زنار را جلوه داد " قشقه خالی است که پارسیان و هندوان بر پیشانی نهند و زنار نیز کشتی زرتشتیان می باشد .

بعلاوه از اقوال مورخین اسلامی مبنی بر تمایل اکبر شاه بزررتشتی-گری و سدره پوشی او که ذکر همه سخن را بدرازا می کشاند دریغ و سفینه کهنه که قدمت آن بصدوپنجاه سال (۱۵۰) قبل میرسد چندین غزل و تصنیف بزبان " هندی " و " مراتی " موجود است که دال بر حقیقت سخن بالا و از کرامت (مهرجی رانا) و سدره پوشی (اکبر شاه) صحبت میدارد. دو تصنیف از سفینه نامبرده اثر طبع (تانس) خنیاگر شهیر دربار اکبر میباشد. نامبرده هندو بود و در دربار (رامچند) راجه (بهمات) خدمت میکرد و بطوری در فن خویش استاد بوده که در یک موقع مهاراجه مبلغ ده میلیون روپیه باو انعام میدهد. چون اکبرشاه از شهرتش مطلع میگردد او را از راجه نامبرده بدربار خویش میطلبد.

تصنیفهای نامبرده مطول و از کرامت دستور (مهرجی رانا) و شکست روحانیون سایر ادیان و سدره پوشی اکبر شاه صحبت میدارد و چون از حوصله این مقاله خارج است خوانندگان را بمطالعه کتاب (فرزندگان زرتشتی) دعوت مینمائیم.

چنانکه گفتیم اکبر شاه شیفته فضایل و کمالات دستور (مهرجی رانا) گردید و به برتری او بر سایر روحانیون اذعان نمود. از خدماتیکه در عبادتخانه ابراز داشت قدردانی و او را نوازش فرمود و خلعت های گرانبها بخشید و یکهزار جریبزمین (۸۰ هکتار) واقع در محلی موسوم به (گلخوری) در دو فرسنگی (نوساری) برای مدد معاش باو عطا فرموده دستور (مهرجی رانا) پس از دو ماه اقامت در دربار آنگاه که مورد نوازش شاهنشاه و بوصول خلعت سرافراز گردید از حضور پادشاه رخصت یافته به (نوساری) مراجعت نمود. زرتشتیان محل استقبال شایانی از او بعمل آوردند و از موفقیت او شادیهها نمودند و در سال (۹۴۸ بیزگردی) او را برنشینی کلیه مجامع مذهبی مفتخر و یکسال بعد در روز (باد) و ماه (تیر) سنه (۹۴۹ بیزگردی) با تصویب قطع نامه بمرتبه دستوران دستور زرتشتیان منصوب گردید.

اسم دستور (مهرجی رانا) اصلاً " دستور (ماهیار) پسر (رانا) میباشد و به (مهرجی رانا) معروف گردید نسباً و از این قرار است : دستور (ماهیار) پور (رانا) پور (ماهیار) پور (جشنک) پور (هیر-بدادادا) پور (هیربدجشنک) پور (رانا) پور (هیربدموبد) پور (هیربد قیا مدین) پور (هیربدموبد) پور (قیا مدین) پور (هیربذرتشت) پور (موبدهرمزد) پور (هیربدرامیار) .

دستور (مهرجی رانا) در روز (دی بآذر) و ماه (اسفند) سال (۹۶۲ یزدگردی) به مینو مسافرت نمود .

زرتشتیان یزد در دورهٔ فرمانداری خان بزرگ محمد تقیخان

" باغ دولت آباد با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتی
ساختمان گردیده و "
" حتی خشتهای بامها را نیز با جبار بر پشت زنان حامله
زرتشتیان نرسی آباد "
" و کسنویه حمل نموده اند تا جنین آنها سقط گردد ."

از روزگار صفویان ببعدها وضع زندگی زرتشتیان از هر حیث روی
بسنزل نهاد . با قتل نادرشاه شیوع هرج و مرج و جنگهای داخلی ، این
جماعت توسری خور نیز بطرف اضمحلال پیش میرفتند . موقعیکه اشرفخان
افغان در حدود سال ۱۱۴۱ هجری در پنجمین جنگ خویش با عنایت سلطان
برای تسخیر یزد ، نفثت را تصرف کرد و فرمان قتل عام صادر نمود گروه
انبوهی از زرتشتیان نیز در آن گیرودار از دم شمشیر تیز گذشتند .
علم خان (۱۱۶۰ هجری) فرماندار یزد مرد ظالم و خونخواری بود
از فرط ستمکاری رعایا را مستاء بدل و پریشان روزگار ساخت ، حتی دست تعدد
با عیان و اشراف شهر یزد درازودر رعایت خاطر آنان توجهی ننمود .
حال زرتشتیان بیچاره که مورد تنفر و شکنجهٔ مسلمانان واقع بودند
میتوان قیاس کرد چه بوده است . غالب آنها از فرط بیچارگی و بینوایی
با مزدوری و بنائی و مشقت امرار معاش مینمودند و بهرمزدی که کارفرمایان
مسلمان بآنها میدادند با جبار قناعت میکردند .

اوضاع زندگی آنها بسیار پریشان بود چنانکه فقیران مسلمان در
برابر آنها توانگر محسوب میشدند . اما حالت روحی شان بسیار خوب بود ،
مصائب و مشقات را با خوشروئی تلقی مینمودند و گشایش کار و پیشرفت امور
را از اهورامزدا خواستار بودند . هرچند زرتشتیان مزدور بینوا ، صابرو
ستمکش بودند ، باز هم اشخاصی شیردل مانند خدا داد رستم کدخدا و مرزبان
ظهرا بکسنویه ای و منجمی چون بهرام بن سرخاب ول خرمشاهی و شاعری مثل
جمشید خسرو داراب خرمشاهی داشتند . شاعر اخیر بواسطهٔ سرودن یک
غزل مصدر خدمت بسیار مهمی گردید .

آنوقت سال ۱۱۶۱ هجری بود و بزرگان شهر یزد چون دیدند علم خان با آنها از در مسالمت بر نمیآید ، محمد تقیخان پسر میرزا محمد باقر با فقی معروف باخان بزرگ که پدر و نیاگانش یزدی و آنوقت جوان ۳۲ ساله بود بتسخیر و فرمان داری یزد دعوت نمودند . نامبرده با دلیران مجرب و ورزیده خود بیزد رهسپار شد .

علم خان اوضاع را مخالف و بزرگان را دشمن دید شبانه از یزد فرار نمود . بدینطریق محمد تقیخان بدون جنگ و خونریزی با رضایت آنها و تصویب شاهرخ میرزا ، سلطان وقت بفرمانداری یزد منصوب گردید .

محمد تقیخان مردی با کفایت و درایت و دورانندیش بود . در دوره فرمانداری او که تا هنگام مرگش بسال ۱۲۱۳ هجری امتداد داشت هرچ و مرج در کشور حکمفرما و چندین پادشاه یکی از پی دیگری تاج و تخت شاهی را متصرف شدند . از آنانند شاهرخ میرزا ، آزادخان ، کریمخان زند ، علیمراد خان ، ابوالفتح خان ، محمدصادق خان ، جعفرخان ، لطفعلی خان زند ، آقا محمد خان خواجه و فتحعلیشاه که بدون مدعی بر تخت سلطنت جلوس نمود .

محمد تقیخان در طی این مدت فرماندار یزد بود و در آبادانی و ساختمان و اجرای قنوات ابراز مساعی نمود و با کمال مهارت هر یک از پادشاهان وقت را با ارسال تحفو هدایا و شیرین زبانی و خوشگوئی از خود خوشحال و راضی نگاه میداشت .

باغ دولت آباد وصل بشهر و اراضی کوچه بیوک و نرسی آباد ، از عمارات مجلل اوست که ساختمانش قبل از سال ۱۱۷۰ هجری با تمام رسیده است .

باغ مذکور موقع آبادی بهترین و قشنگترین بناهای یزد بود که با خون و عرق و زحمت رایگان زرتشتیان ساخته شده است . بدینطریق که مامورین فرماندار هر روز مزدوران و بنایان زرتشتی را با جبار در کار ساختمان میبردند تا نیمروز بدون دادن یکشاهی اجرت از آنها کار مفت میگرفتند . حتی خشتهائی که بر بامها بکار رفته است ، بر پشت زنان حامله زرتشتیان نرسی آباد و کسنویه ببالا حمل میگردد تا شاید بدین طریق جنین آنها سقط گردد .

محمد تقیخان فرماندار مقتدر و مطلق العنان بود . امرا و اطرافیان نیز چون متعصب و خویش را در برابر کسی مسئول نمیدیدند ، در وارد کردن فشار و ظلم بر بهدینان و تعدی بر مال و ناموس آنان خودداری نمیکردند تا مگر اسلام بیاورند .

جمشید خسرو دارا بخرمشاهی که ذکرش گذشت از جمله استادان بنا بود که در آنجا برایگان زحمت میکشید و شاعری بود شیرین سخن که عمر خویش را در مصائب و مشقات بیپایان رسانید .

هنگامیکه نصف بیشتر بنای دولت آباد با آخر رسیده بود ، روزی نزدیک ظهر وقتی که بالای پی بچیدن خشت مشغول بود ، بجای ورد بنائسی بسرودن غزل ذیل میپردازد . اتفاقاً " در همان آنیکه بیت اول را میخواند ، فرماندار برای معاینه کار در حال عبور از خم کوچه آنرا میشنود . همانجا صبر میکند تا غزل تمام شود . استماع غزل مذکور در وی تاء ثیری بسزا بخشیده حالش را دگرگون میسازد . نزدیک میشود و جویای خواننده شعر میگردد ، کلیه مزدوران که زرتشتی بودند از مشاهده فرماندار رنگ از خود میبازند و بر خویش میلرزند .

خان بزرگ از مشاهده این وضع از آنها دلجوئی میکند . جمشید بخود جرئت داده خویشرا معرفی میکند .

فرماندار هماندم کلیه کارگران را آزاد میکند و سپس دستور میدهد ، بعد از این بهمکه مزدوران زرتشتی که برای کار حاضر شوند اجرت روزانه بپردازند . آری ستم چون از حد گذشت اهورا مزدا بتوسط غزلی از یک شاعر دهاتی مصائب آنها را رفع نمود . اینست غزل نامبرده :

ایکه هستی بنده یزدان هم از یزدان بترس

ایکه دیوان میکنی از صاحب دیوان بترس

ایکه یزدان را بیکتائی شناسی مرحباً

حق شناسی پیشه کن از کفر و نشناسان بترس

ایکه میترسی ز یزدان و نمیترسی ز کس

زیردستان را مترسان از زبردستان بترس

ایکه از زور دو بازو غره ایمن مباحش

روزگارت بفکند از گردش دوران بترس

ایکه داری حرص دنیائی مروت پیشگیری

مال دنیا آتش است از آتش دوران بترس

ایکه گوئی لذت شیرینی از دندان خوش است

لذت از دندان مجو از کندن دندان بترس

ایکه عالم را مسخر کردی از ظلم و ستم

ظلم بی پایان بود آه مسکینان بترس

ایکه گوئی مال مردم از عسل شیرینتر است
 گر عسل شیرین بود از نیش زنبورا نبترس
 ایکه چون جمشید غمخواری نداری در جهان
 هرکجا که میرسی از این بترس و آن بترس
 روانشاد استاد کیومرث وفادار خرمشاهی هنگامی که تاریخ ساختن
 باغ دولت آباد، واقعه مذکور برای نگارنده شرح میداد و غزل بالا را از
 حفظ میخواند میگفت تعداد ابیات بیشتر از اینها بوده است و مرحوم پدرش
 همه را بحفظ داشته و متأسف بود که چرا آنها را یادداشت ننموده است.
 جمشید خسرو دارا بدارای اشعار زیادی است که بعضی از آنها در
 سفینه‌ها محفوظ مانده. از آنجمله است ابیات آبا هرستان ندارد اعتبار
 که گویای تاریخ مهاجرت اولیه زرتشتیان بمبئی میباشد.

در اطراف گوشه از تاریخ

یکی از آرزوی دیرین ما چنین بوده است که جوانمردی در این
 جماعت قد مردانگی علم نماید و تاریخ این گروه را پس از تسلط اعراب
 به این کشور از گوشه و کنار جمع آوری نموده و در دسترس افراد جماعت
 مخصوصاً " نسل آتیه قرار دهد .
 تاریخ قدیم ما قبل ، از تسلط اعراب کم و بیش بر تاریخ دانان
 و علاقمندان به این آب و خاک هویدا است و تا زین که پس از تسلط باین
 کشور توانستند با شقاوت و قساوت قلبی نظیری جمیع آثار ادبی و علمی
 و مذهبی ایرانیان را سوزانده و تباہ سازند خوشبختانه نتوانستند به
 نوشته‌های مورخین قدیم یونان و روم دست یابند و این تواریخ بانضمام
 مانده‌های آثار قدیم نیاکان ما در تخت جمشید ، طاق بستان و مداین گواه
 و شاهد بزرگی و عظمت ایران قدیم است . ولی از اینکه بگذریم از زرتشتیان
 پس از تسلط اعراب آثار و تاریخی نمانده و آنچه مانده است بحکم صفر و
 بسیار ناچیز است .

خوشبختانه اینک نویدی میرسد که یکی از افراد دانشمند جماعت
 آقای رشید شهمردان از چندی پیش برای انجام چنین امر مهم و دشواری کمر
 همت بسته‌اند .

ما از سایر دانشمندان قوم خواهشمندیم و انتظار داریم که اینک که آقای رشید شهردان دست با قدم چنین کار خطیری زده اند ایشانرا تنها نگذارند زیرا جمع آوری تاریخ آنها تاریخی که باید فقط از گوشه و کنار از روایات و نامه ها و کتب مختلف کمیا بجمع آوری شود کار ساده ای نیست .

مخصوصاً " از همکیشان ارجمندی که دارای کتب و یا نوشته جات قدیمی و یا اطلاعات مفیدی در این خصوص باشند خواهشمند است که توسط این مجله یا مستقیماً " به آدرس آقای رشید شهردان در بمبئی ارسال دارند تا ایشان بتوانند با حسن وجهی این کار را بانجام رسانند .

در خاتمه لازم است یک نکته را توضیح و تشریح نمائیم . یک نفر مورخ مانند هر فرد عالم به علم دیگری چون فیزیک دان یا ریاضی دان ناگزیر است حقیقت مطلب و امر را آنطوری که بوده است برشته تحریر در آورد و مورخ حسابی کسی نیست که جریان امور را مطابق میل خود یا صلاح فعلی اجتماع تعبیر نماید . ممکن است گاهی اوقات حقایق بگوش عده ای خوش نیاید ولی این تقصیر مورخ نبوده زیرا او وظیفه اش فقط ذکر حقایق است .

چندی قبل در شماره هفتم سال اول مجله هوخست در تحت عنوان " محمود افغان و یک سردار زرتشتی " مقاله ای بقلم آقای رشید شهردان درج شده بود که مورد ایراد و انتقاد شدید برخی از افراد جماعت قرار گرفت . ولی بنده در درج آن ایرادی ندیده و هنوز هم نمی بینم .

آیا توقع و انتظار دارید پدران ما که تعدادشان بچندین میلیون میرسیده و امروز فقط چند هزار از آن باقیست در مقابل آنها جور و ستم و کشت و کشتار دست جمعی بدون نشان دادن عکس العمل و یا جذب و جوش ، حیات و هستی خود را فدا کرده باشند . خیر آنها بهم بحکم غریزه طبیعی بشری که دفاع از موجودیت خویش است دست با قدماتی زده و گاهی هم شاید برای سرکوبی و تلافی ساخت و پاختهای مینموده اند . و ذکر چنین حقایقی نمیتواند کمترین لکه ای بدامان زرتشتیان که میهن پرست ترین افراد این کشورند وارد سازد .

بعقیده بنده بیان این گونه حقایق بشر را آگاه میسازد که جور و ستم چون از حد خود گذشت هر مذهب دوست و میهن پرستی را از مذهب و میهن خود بیزار میسازد .

باید از حقایق تاریخ پند آموخت و درس عبرت گرفت اینک در زیر مقاله دیگر بقلم این دانشمند محترم درج نموده زحمات ایشانرا تقدیر و موفقیتشانرا از درگاه

اهورامزدا خواستاریم .

دکتر رستم صرفه

* * * * *

نفوس و فرهنگ زرتشتیان ایران در شصت سال قبل

" اگر اهورامزدا روانشاد مانجی صاحب را با ایران
نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش‌پرور در تعلیم و
تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت
مردم باسواد در بین جماعت حکم سیمرغ و عنقا را
پیدا مینمودند . "

زرتشتیان در سده‌های گذشته در محیط بسیار نامساعد و در تحت
فشار و ستم نامحدود زندگی میکردند و شماره آنان بطور فاحشی روز بروز
بتحلیل میرفته . این گروه بواسطه عشق دین‌پروری و ایران دوستی بسا
سختی و محنت بسیار فرهنگ مذهبی را حفظ نمودند . نامساعدتی روزگار ،
بی‌مبالاتی بدین و راستی از شماره گروه دانشمندان قوم میکاسته است .
چنانکه در نامه زرتشتیان یزد از ترک آباد مورخه سال ۸۴۷ یزد گردی
(۱۴۷۸ میلادی) خطا بزرگ زرتشتیان هند حقیقت بیان بالا دیده میشود . در
نامه چنین آمده : -

" بدانند در روزگاری که گذشته است از کیومرث تا امروز هیچ
روزگار سخت‌تر و دشوارتر از این هزاره سرهیشم نبوده است و نه ازدور
ضحاک تازی و نه افراسیاک و نه از تور جادو و نه اسکندر یونانی که
دادار اورمزد میگوید که این کسان گران‌گناه تراند و از این هزاره سرکه
اورمزد گفته است که هشتصد و چهل و هفت سال که گذشته است بیشترین روزگار
بتر نبوده است . اما بهدین در این زمانه کار کرفه کردن و راه اورمزد
دسترس اندک است و نیرنگ و برسم ویوزدا اثر گری و پاکی و پلییدی هم اندکی
بجای مانده است و باقی از دست افتاده است چه از ایران و هندوستان
همه بسیار پاکی و پلییدی ره و رسم است . "

باز سه سال بعدتر در نامه دیگر از شرف آباد یزد مورخه سال
۸۵۰ یزد گردی چنین مینویسند . " این ضعیفان چهار کس پنج کس هستند که
اندر خط پهلوی راه میدانند فاما آنچه اصل است یافت نمیشود از سبب آنکه
بدادوستد روزگار و تن و جامه آلوده شده‌اند . "

بنسبت ازدیاد نفوذ علمای متعصب در دوره ۶ سلسله صفویه محرومیت های زرتشتیان نیز ترقی یافت . هرچند بار مصائب آنها در دوران هرج و مرج کشور بیشتر میگردید نفوسشان روی بتنزل مینهاد . چنانکه جمعیت یک ملیون ایشان در آغاز قرن هیجدهم میلادی ، در زمان سلطنت محمد شاه قاجار بین سالهای ۱۸۲۶ و ۱۸۴۶ میلادی (۱۲۰۵ - ۱۲۱۵ یزدگردی) به سی و دو هزار نفر رسید .

فرهنگ آنها نیز همینطور تنزل یافت تا آنکه در سال ۱۸۵۴ میلادی (۱۲۲۳ یزدگردی) هنگام ورود روانشاد مانکجی صاحببایران تقریباً "بصفر رسیده بود و نفوسشان برطبق سرشماری آن خیرخواه دانشور ۷۷۱۱ نفر بود . بدینطریق : -

یـزـد	۶۶۵۷ نفر
کـرـمـان	۹۳۲ نفر
تـهـرـان	۱۰۰ نفر
شـیـرـاز	۲۱ نفر

ختن

مرحوم مانکجی صاحببایران از سیاحت و اقامت چند سال در ایران و سا دو دخمه در یزد یکی در شریفآباد و دیگری در کوه تریمان و یک دخمه در تهران با پول خیریه اکابر صاحبان از راه بغداد به بمبئی مراجعت و بین پارسیان به تبلیغات پرداخت و لزوم کمک بزرزشتیان ایران را برای بقای جماعت اکیدا " توصیه نمود . در سال ۱۸۶۵ میلادی یادداشتها و مشاهدات در ایران را تاءلیف و بین جماعت منتشر ساخت . از اثر مساعی و فعالیتها آن روانشاد بود که انجمن خیریه ای بنام " انجمن بهبودی حالات زرتشتیان ایران " در سال ۱۸۵۵ میلادی بریاست سردینشاه مانکجی پتیت در بمبئی تشکیل یافت و مانکجی صاحب دوباره در سال ۱۲۸۲ هجری (۱۸۶۶ میلادی) از طرف آن انجمن که بانجمن اکابر صاحبان معروف شده برای کوشش در بهبودی حال و فرهنگ زرتشتیان بایران عزیزت نمود .

مانکجی صاحببورد بایران برای تعلیم و تربیت جوانان زرتشتی یک دبستان بنام آقای نوشیروان مانکجی پتیت در تهران و یک در کرمان و یک در جوفار و یک در یزد بخرچ انجمن اکابر صاحبان تاسیس نمود و درباسواد ساختن جماعت اهتمام و مساعی ابراز میداشت . پس از مدتی اکابر صاحبان هند بنا بمخالفت های شدید چند نفر از بزرگان زرتشتی یزد با مانکجی صاحب و بدگوئیهایی که متصل از او مینمودند خشناک گردیده دبستان یزد را تعطیل

نمودند . آن روانشاد چون دید اقدام اکابر صاحبان بضرر جوانان قوم تمام میشود بخرچ خویش باز همان دبستان را براه انداخت و سپس مرحوم ارباب کیخسرو مهربان در ساختمان بنای دبستان اقدام نمود . مرحوم استاد کیومرث وفادار خرمشاهی نیز در همان اوان برای تشویق زرتشتیان ایرانی بساختن مدارس در دهات عازم هندوستان گردید و کم کم دبستانهای دیگری بعد از دیگری در دهات یزد بنا گردید و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان واگذار شد . چنانکه در بعد خواهیم دید بر طبق گزارش روانشاد کیخسروجی خانصاحب زرتشتیان ایران در سال ۱۸۹۱ میلادی یعنی ۲۵ سال پس از بنای نخستین دبستان صاحبده باب دبستان بودند .

جنرال هوتم سیندلر در سال ۱۸۷۹ میلادی درست یک قرن پس از مانکجی صاحبباز از زرتشتیان ایران سرشماری نمود . نفوس آنها بر طبق صورت زیر ۸۴۹۹ نفر که ۴۳۶۷ نفر مرد و ۴۱۳۲ نفر زن بوده اند بدین طریق :

شهر یزد	۱۲۴۲ نفر
دهات اطراف یزد	۵۲۴۱ نفر
شهر کرمان	۱۴۹۸ نفر
دهات و بخشهای کرمان	۲۵۲ نفر
بهرام آباد رفسنجان	۵۸ نفر
تهران	۱۵۰ نفر
کاشان	۱۵ نفر
شیراز	۵۲ نفر
بوشهر	۱۲ نفر

فرزانه کیخسروجی خانصاحبپور تیرانداز خورسند کوچه بیگی لیسانسیه دانشگای بمبئی که پس از مانکجی صاحببنمایندگی اکابر صاحبان پارسیان هند در ایران منصوب گشت ، هنگام ورود بمیهن در سال ۱۸۹۱ میلادی (۱۲۶۱ یزدگردی) سرشمار دقیقی از جمعیت زرتشتیان ایران بعمل آورده که در سالنامه گجراتی ۱۲۶۴ یزدگردی (۱۸۹۴-۹۵ میلادی) برای ما بیادگار مانده است بر طبق صورت نامبرده که در ذیل داده میشود ، جمعیت زرتشتیان ایران جملتا " ۹۲۶۹ نفر بوده اند از اینقرار :

یزد	۶۹۰۸	نفر
کرمان	۱۹۷۳	نفر
تهران	۲۹۵	نفر
شیراز	۳۲	نفر
کاشان	۱۹	نفر
قم	۳	نفر
بوشهر	۲	نفر
بندرعباس	۶	نفر
مشهد	۳	نفر
عرض راه بمبئی	۲۸	نفر

فرزانه کیخسرو جی خانصاحب نه تنها آمار مردان و پسران و بانوان و دوشیزگان راجداگانه معین کرده ، بلکه شماره مردان با سواد و پسران با سواد هر محل را نیز مشخص نموده است و در طی گزارشات خویش متذکر گردیده که مقصود از مردان با سواد کسانیست که خواندن و نوشتن میدانند ولی از پسران با سواد صاحب معلومات خوب اراده میگردد و ازدوشیزگان کسانی مراد است که عروس نشده اند و بانوان زرتشتیان بغیر از چند نفر همه بیسواد میباشند . زرتشتیان نقاط دیگر کشور بغیر از شهرستان یزد کرمان ، و تهران همه از طبقه مردان و جوانان میباشند .

آمار زرتشتیان تهران عبارتست از مرد ۸۶ نفر که ۸۱ نفرشان با سواد و پسر ۱۱۳ نفر که ۱۰۴ نفرشان با سوادند . بانوان ۴۷ نفر و دوشیزگان ۴۹ نفر سی نفر زرتشتی در باغات شاه ، ظل السلطان ، نایب السلطنه و جلال الدوله که عبارتست از سلطنت آباد ، امیرآباد ، عباس آباد ، مهت آباد ، کامرانیه و غیره باشد بباغبانی مشغولند .

بنابر آنچه گذشت و بانگاه دقیق بر آمار مفصله بالا دیده میشود که اگر اهورامزدا روانشاد مانکجی صاحب را در ۹۷ سال قبل بایران نفرستاده بود و آن خیرخواه دانش پرور در تعلیم و تربیت و ایجاد دبستانها مساعی ابراز نمیداشت مردم با سواد در بین طایفه حکم سیمرغ و عنقارا پیدا مینمودند .

مسئله دیگری که جلب توجه میکند اینست که ساکنین شهر اکثریت با سواد را تشکیل داده اند و گروه انبوه جماعت که در دهات یزد امرار معیشت مینموده اند همگی بیسواد و در جهل مرکب غوطه میخورده اند . چنانکه با سوادان شهر یزد در بین طبقه مردان و پسران عبارتست از $\frac{1}{4}$ و ۴۸% و با سوادان دهات در بین همان طبقات مساویست به $\frac{1}{8}$ و ۸% باین معنی که دهات آنها صدی چهل

کمتر از شهریها باسواد داشته‌اند .

برطبق آمار فوق عده باسواد بین جماعت زرتشتی شهرستان یزد عبارت از ۷ و ۶ بوده و سوای بانوان و دوشیزگان صدی ۱۳۷ عده باسواد بین جماعت زرتشتی استان کرمان عبارت از صدی ۱۳۱ بوده و سوای زنان و دوشیزگان صدی ۴ ر ۲۷ . چنانکه می بینیم زرتشتیان کرمان در دوران پریشانیها و محرومیت‌های شدید بسی بهتر از زرتشتیان یزد در حفظ فرهنگ و سواد خویش میکوشیده‌اند . حتی اینک نیز دبیرستان و دبستانهای خود را با همت خویش بدون توسل بکمک هندوستان بطور بسیار آبرومندانه اداره کرده و میکنند (اگر چه این موضوع درگذشته باحقیقت مقرون است . ولی متاسفانه امروز اوضاع چنین نیست - هومت) اما بودجه بنگاههای فرهنگی زرتشتیان یزد سوای دوسه بنگاه از خیرات و مبرات پارسیان و زرتشتیان ایرانی ساکن هند سرچشمه میگیرد .

مرحوم کیخسرو جی خان صاحب‌تنها بسرشماری زرتشتیان اکتفا ننمود بلکه آمار درستی نیز از دبستانهای آنها و اسامی آموزگاران و شماره دانش‌آموزان را هم تهیه نموده است . بانگاهی بآمار مزبور در زیر دیده میشود که شماره دانش‌آموزان تهران ۱۳ نفر و کرمان و جوفار ۵۱ نفر و محله زرتشتیان در شهر یزد ۲۰۲ نفر و دهات اطراف آن در حدود ۲۳۰ نفر بوده‌اند . برای صورت آمار زرتشتیان بفرزانه زرتشتی تالیف‌نگارنده ص ۱۵ - ۱۶ - ۱۷ مراجعه شود .

صورت دبستان و آمار دانش‌آموزان زرتشتی

در سال ۱۲۶۱ یزدگردی (۱۸۹۱ میلادی)

اسم محل	موسسین	اسامی آموزگاران	شماره دانش‌آموزان
تهران	شت‌نوشیروانجی مانکجی پتیت	میرزا اسپندیار رستم بهمرد معروف بافسری	۱۳
خلفخانعلی	ارباب کیخسرو مهربان	استاد جوانمرد شیرمردنوذر	۱۴۹
در یزد	وکلاس مخصوص انگلیسی زندوا وستا با معنی	ماستر خدا بخش بهرام رئیس و میرزا مهربان بهرام رئیس .	۵۳
خرمشاه	آقای خداداد رستم کنتراکتر خرمشاهی مقیم پونه	استاد کیومرث وفادار اردشیر خرمشاهی	۸۴

گفتار گوناگون

مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

" در بخشهای کوهستانی افغانستان و بلوچستان طوایفی زندگی میکنند که پیرو آئین ایران باستان ولی ناشناس میباشند . در ساحل بحر خزر طایفه‌ای وجود دارد که بزبان روسی متکلم و خویش را زرتشتی مینامند . "

دردره‌ها و کوههای بین هندوکوش و مشرق افغانستان طایفه‌ای زندگی میکنند که بکافر سیاه پوش معروفند . این طایفه بقول فقیربن حسینقلیبی دنبلی صاحب تاریخ دنبلی ، یزدان پرست و پیرو آئین ایران باستان میباشد . گروه کافر سیاه پوش اموات خویش را مانند زرتشتیان دفن نمیکنند و در دخمه میگذارند .

سرا لکساندر برنز که بین سالهای ۳۸ - ۱۸۳۶ در صفحات افغانستان ماموریت داشته ، در گزارشات خویش از قول ارمنیهای ساکن کابل از یکنفر زرتشتی صحبت میدارد که در حدود سال ۱۸۱۰ میلادی برای جستجو و تحقیق از حال گروه کافر سیاه پوشان و آثار و اخلاف نیاکان خویش که ایران را ترک و باطراف پراکنده شده‌اند وارد کابل میشود . شخص مذکور خود را شهریار میخواند و در کابل با ارمنی‌ها مراوده داشت و همه‌جا خویش را علنا " گبر میگفت . هر چند دوستانش او را از این کار و مسافرت بنواحی کافرستان (محل گروه کافر سیاه پوشان) که خارجیان را بقتل میرسانند منع نمودند سودی نبخشید . شهریار بجلال آباد و سپس بلقمان رفت . اثاثیه خویش را آنجا گذاشت و در لباس درویشی از راه " نجیت " بکافرستان رهسپار شد . غیبت او چندین ماه طول کشید . پس از مراجعت بهزاره میرسد ، بورود آنجا طایفه علی‌اللهی او را بجرم زرتشتیگری بقتل میرسانند . ملک عثمان از این واقعه خشمناک شده آنها را دو هزار روپیه جریمه کرد . جماعتی شهریار را از زرتشتیان هند میدانستند اما کاغذی از جیب او که از طرف دولت ایران صادر شده بود پیدا شد که بکرمانی بودن او دلالت میکرد .

آری شهریار در آن دوره که زرتشتیان بجان و مال خویش ایمن نبودند برای جستجوی نشان زرتشتیان که از ستم مسلمانان در اطراف جهان بطور

ناشناسی زندگی میکردند بآن قسم مسافرت خطرناک تن در داده و علنا " بین گروه متعصبین اسلام خود را زرتشتی و اوستای کشتی میخواند ، تابهدینان پنهان از مشاهده او خود را بوی آشکار سازند . افسوس که شهریار شهید شمشیر تعصب افغانان گشت و اطلاعات او بدست ما نرسید و صافسوس بر ما که در دوره آزادی و در دوره^۶ که همه قسم وسایل امنیت برای زرتشتیان فراهم و صاحب شرافت و عزت و نام و نشان میباشند ، برای جستن نام و نشان زرتشتیان در عالم هیچگونه مساعی از خود ابراز نداشته و نمیداریم . در حوالی کوه تفتان نزدیک خاش بلوچستان طایفه^۶ زندگی میکنند که مراسم و عادت آنها بمراسم و عادات زرتشتیان شباهت دارد . ولی ظاهراً از اهل تسنن میباشند این گروه خود را طایفه رستمی میخوانند یک نفر سیک که در دوران بعد از جنگ جهانگیر اول با آنها دادوستد داشت و از پارسیان هندوستان و مراسم آنها نیز بی اطلاع نبود ، در سال ۱۹۲۴ بیارسیان خبر داد که طایفه نامبرده بطور حتم زرتشتی میباشند که خود را ظاهر نمیسازند . یکی از درویش پارسی موسوم به آقای طوطی چند سال بعد گزارش بآنسو میافتد و مدتها در بین آنها اقامت میکند و خواص بعضی از گیاهها و تاثیرات بخشی از او را از آنها یاد میگیرد و نیز آنها را زرتشتی مینامد .

آقای خدا بخش شهریار نرسی آبادی که مدتها در خاش اقامت ولسی بطرز زندگی و مراسم آئین آنها دقیق نبوده است ، پس از سؤال نگارنده جواب داد که گروه نامبرده با زرتشتیان بسیار مهربان میباشند اما بمسلمانها با نگاه دشمنی مینگرند و نیز زنان آنها هنگام عادت ماهانه مانند زرتشتیان بمردم نزدیک نمیشوند و در محوطه جداگانه می نشینند . صاحب تاریخ دنبلی نیز در تائید قول بالا گروهی از اکراد دنبلی سخن میراند که از مرکز خویش از کوهستانات سرچشمه دجله بسمت کوههای مکران و بلوچستان مهاجرت نموده و پیرو آئین باستان و یزدان پرست میباشند . در گزارشات دولت ترکیه قدیم در بازرسی سرچشمه دجله راجع باین اکراد آمده است . " کردان عجم یزدان پرستان عجم در آن کوهستانات میباشند . لباس قدیم دارند و بقانون قدیم رفتار مینمایند . چشمه دجله در میان این طایفه میباشد . "

در تاریخ دنبلی که تالیفش سال ۱۲۷۰ هجریست آمده که ساکنین دژدنبیل و دژروشن و دژ هوخت و اطراف آن اکراد یزدان پرست میباشند و در

سایر قلاع کم ارتفاع و دشتهها اکراد علی‌الهی و سنی مذهب ساکن هستند . رود ارس از کوهستانات دژ روشن و رود دجله از دژ دنیل مسکن اکراد یزدان پرست سرچشمه میگیرد . اکراد یزدان پرست در کوهستاناتی که رشته آن از شمال کشمیر و کنار تبت و چین و بدخشان امتداد دارد و از طرفی بقسطنطنیه و کوهستانات بربرومصر می‌رسد ، ساکن بگردکافر معروفند . اکرادی که قلاعشان محکم و در کوهستانات صعب‌المرور زندگی میکنند تابع هیچ دولتی نبوده و پیرو مذهب قدیم فریدونی و یزدان پرست میباشند .

خبر مستقیم دیگر از این طایفه و محل سکونت آنها بنظر نرسیده است . اما از یک خبر غیر مستقیم بحقیقت قول صاحب تاریخ دنیلی میتوان حدس زد . بقول آقای هرمزدیار دینیار قاسم آبادی ، رشید اردشیر رحمت - آبادی مشهور بزرگ یا طلاریش که چارواداری میکرد ، در حدود سال ۱۸۹۰ - میلادی هنگامیکه با گشتاسپ رحمت آبادی قاطرچی بحوالی سیرجان میرسند ، بدسته از ترکها (بطن قوی اکراد) برمخورند . ترکهای نامبرده پس از آگاهی از حال و مذهب ایشان با آنها از در دوستی و محبت سخن میرانند و از داستان روزگاران گذشته خود و راهزنی و قتل و غارت کلیه فوافل مسلم که با آنها مواجه میگشتند ، صحبت بمیان آورده میگویند موقعی بیک قافله حمله میبرند و همه اهل قافله را از دم شمشیر تیز میگذرانند مگر یک جوان بسیار رشید و خوش سیم را که از دیدنش بر او رحم میکنند و از قتلش منصرف میشوند . و با سارت بدیار خویش میبرند و با خود میاندیشند که وی را بدین خود تبلیغ و نگاهدارند و اگر چنانچه از پذیرفتن دین انکار نماید ، آنگاه او را بقتل رسانند .

لهذا جوان را با خود از بیراهه بدیار خویش برده در اطاقی محبوس میسازند . اسیر چون خود را زندانی می بیند و سرنوشت رفقای خود را نیز بچشم دیده بود ، هراسان و پریشان میشود . از ترس خواب بچشمش نمیآید . بزفوه شروع میکند بخواندن و رهرام یشت که بحفظ داشت . پیرزن منزل از شنیدن زمزمه اوستا تعجب میکند ، زیرا که جوان را مسلمان فرضی مینمود . فوراً " فرزندان خود را از ماوقع خبردار و او را از اطاق بیرون آورده از دین و مذهبش جويا میشوند . جواب میدهد زرتشتی است . اما کشتی نشان دین را با خود نداشت . بعلت اینکه مسلمانان قافله اگر از زرتشتی بودنش مطلع میشدند ، در قتلش میکوشیدند . چون ترکها او را مانند خویش زرتشتی می بینند ، بسیار خوشحال میشوند . اتفاقاً " آنروز چهره گهنبار بود او را

با خود باطراف و خانه‌ها برده میگردانند و شادیها مینمایند که اهورا -
مзда آنها را از قتل او منصرف نموده است. وقتیکه مطلع میشوند که
مقتولین هیچکدام زرتشتی نبوده‌اند سپاس خدایرا بجا می‌آورند.

داستان بالا بسیار نزدیک است بقول صاحب تاریخ دنبلی و بظن
قوی واژه ترکها بایستی کردها باشد و ناقل قصه آنها را اشتباها " ترک
تصور نموده است. آنچه در بالا گذشت کلیه حدس و قیاس است و تاکنون سند
تاریخی و مآخذ صحیح قابل اعتبار، سواى تاریخ دنبلی و قول سیک و آقای
طوطی درویش پاری بدست ما نرسیده است.

* * *

در کالکازا Kalkaza دهی در ساحل بحر خزر گروهی ساکن هستند
که بزبان روسی متکلم، ولی پیرو آئین ایران باستان و خود را زرتشتی
مینامند. آقای ج. شپارد دبیرتایمز آوایندیا بمبئی (۱۴ - ۱۹۰۶) در این
مورد در کتاب خویش Territorialism India مینویسد. " یکی از
افسران نیروی دریائی روسیه، وابسته بیک کشتی روسی که در سال ۱۹۱۴ در
بندر بمبئی لنگر انداخت، بیک نفر پاری که آذوقه آنها را تهیه مینمود،
اظهار داشت که در ساحل بحر خزر دهی موسوم به کالکازا موجود است و
غالب ساکنین آن اخلاف ایرانیان باستان میباشد که نیاکانشان بدانجا
پناهنده شده‌اند. این مردم تا کنون کلیه مراسم و آداب زرتشتی را مراعات
و هرچند بزبان روسی اختیار کرده‌اند اما مذهب قدیم خویش را پیروی مینما
و شگفت‌تر آنکه هنوز خود را زرتشتی مینامند. "

یکی از زرتشتیان در تایید قول بالا نقل میکرد که در حین مسافرت
بروسیه در یکی از دهات قفقاز باشخاصی برخوردی که در برابر آتش‌عبادت
مشغول بوده‌اند. از کسانی که از زرتشتیان آن سامان یا نقاط دیگر و محل
آنها اطلاع دارند خواهشمند است معلومات خود را بوسیله نامه هوست بدسترس
مردم بگذارند.

امیدواریم در آینده بتوانیم اخبار بیشتری در این موضوع راجع
بزرتشتیانی که در کوهستانات خراسان زندگی میکنند بنظر خوانندگان محترم
برسانیم.

" شماره زیادی از مردم مغولستان کمونیست و ترکستان چین زرتشتی و پیرو آئین کهن ایران میباشند. "

گفتارگوناگون مبنی بر وجود زرتشتیان در نقاط دیگر عالم

در حدود سال ۱۸۳۰ میلادی سیدی از اهل ترکستان بپارسیان هند بشارت داد که جمعیتی از زرتشتیان در حوالی ختن، جنوب شرقی کاشغر ساکن و از خود بزرگ و امیردارند. بزرگان پارسی از سرالگساندربرنز Sir Al. Burns که چندی بعد از طرف دولت انگلستان مامور افغانستان گردید حقیقت خبر مذکور را جویا گشتند. نامبرده پس از تحقیق از مسافر^{بینی} که در آن حدود آمدوشد میگردند، در نامه خویش بنوروزجی فریدون جسی خبر مذکور را خالی از حقیقت می شمارد و معتقد است جمعیت مزبور بایستی فرقه ای از مسیحیان باشند.

اظهارات سرالکساندربرنز، بنظر ما، پس از تدقیق در آثار نویسندگان زرتشتی سده دهم هجری قابل اعتبار نیست. صاحب دبستان المذا^{هیر} در ضمن شرح حال دستور آذر کیوان و جانشینان و مریدانش دو نفر زرتشتی بنام انوش و زربادی را بازرگانان کاشغر و آن حدود می شمارد. زربادی پدر زن شیدوش میباشد که خلیفه موبد سروش بود. خود موبد سروش بقول صاحب دبستان مدتها در ترخان اقامت داشته و فره قاری شریک زربادی از کرامات وی صحبت میدارد. همان کتاب موبد خدا جوی را از اهل هرات میداند که در پتنه بخدمت دستور آذر کیوان نایل و در سلک مریدانش داخل میگردد.

بنابر آنچه گفته شد، اگر جمعیتی از زرتشتیان در کاشغر و اطراف ترکستان چین که امروز بسین کیانگ معروفست وجود نمیداشتند زربادی و انوش بآن طرفها نمیرفتند. بعلاوه اسامی زرتشتی زربادی و انوش و شیدوش با اسامی معموله بین زرتشتیان این سامان شباهت ندارد. تاریخ، شرح حال و چگونگی عامه را ثبت نمینماید اینک که ذکری از چند نفر بزرگان ما و مسافرت آنها بآن حدود در دبستان باقیمانده ثبوتیست که جمعیت زرتشتیان یحتمل بطور ناشناس که باسانی شناخته نشوند در آن صفحات باقی باشند و تحقیقات سرالکساندربرنز از مسلمانهایی که بحقیقت امر آشنا نبوده نمیتوانند

نتیجه‌ای در برداشته باشد و چنانکه گفتیم قابل اعتبار نیست و حتماً " بایستی جماعتی از زرتشتیان در اطراف و نواحی ترکستان چین یا روس سکنی داشته باشد .

دلیل دیگر

در سال ۱۹۴۷ میلادی پس از خاتمه جنگ دوم جهانی یکنفر مغول چینی موسوم به بهرام جزو اسرای جنگ بدهلی و سپس به بمبئی وارد میگردد . گذرش بدکان مسلمان ایرانی میافتد ، داخل شده جویای کار میگردد . صاحب‌دکان شغلی باو مراجعه میکند و در دکان بکار مشغول میشود . چینی همان روز اول موقع عصر دست و صورت شسته شروع میکند بخواندن اوستای کشتی . صاحب دکان چون کشتی در دست او می بیند او را از دکان خارج میکند . چینی نامبرده چنانکه بعدها اظهار میداشت ، صاحب‌دکان را که فارسی صحبت مینمود زرتشتی تصور کرده است . چون از دین و آئین او اطلاع حاصل میکند فحاشی کرده خارج میشود ، تا بعد از مدتی با چندین نفر زرتشتیان ایرانی آشنا میشود مخصوصاً " آقای رستم بهرام فرخانی شدیداً " او را تحت امتحان قرار میدهد و از زرتشتی بودنش یقین حاصل میکند .

چینی نامبرده فارسی و زبان چینی را خوب میدانست . فارسی اش شبیه بفارسی افغانی بود اوستارا حفظ داشت و از روی کتاب خورده اوستای فارسی بدرستی میخواند . چینی مزبور گدائی نمیکرد . با وجود آنکه گرسنه و فقیر بود از هیچکس سؤال نمینمود . اگر کسی پولی باو عنایت میکرد ، عکسهای بزرگان زرتشتی و در مهرها را میخرید تا هنگام ورود بمیهن خویش بمرم آنها نشان دهد و از وجود زرتشتیان در نقاط دیگر بشارت دهد . آقای کیخسرو اردشیر فیتز دبیر ایران لیک تحقیقات زیر را از چینی نامبرده بعمل آورده و در گزارش جلسه لیگ مورخه ۸ ژانویه ۱۹۴۸ دفتر شماره پنج صفحات ۲۰-۱۱۷ ثبت نموده است ، ترجمه فارسی آنرا در اینجا نقل مینمائیم .

در هفتم ژانویه ۱۹۴۸ یکنفر چینی موسوم به بهرام پور کیقباد پور جهانگیر با اداره ایران لیک آمد و خود را از گروه زرتشتیان مغولستان معرفی نمود . آقای جهانگیر چینی والا سردبیر جریده هفتگی پاری آواز نیز توضیحات مفصلی راجع ببهرام نامبرده در جریده خود مورخه ۱۴ دسامبر ۱۹۴۷ درج نموده است .

بهرام چینی نامبرده میگفت که جمعیت زرتشتیان در نقاط مختلفه

مغولستان بچندین صدهزار نفر میرسد و از خود شاه و امیر دارند. وانگ تهمورث بمعنی شاه تهمورث که اینک ۴۵ ساله میباشد پادشاه آنهاست و در پایتخت کشور در اولن بتون ^{Beton} Ulon که اسم جدیدش اورگا Urga است بردیهم سلطنت نشسته است چون از مذهب او سؤال کرد م باین عبار جواب داد " مذهب ما عناصری ودین ما زرتشتی است، شاید بعلمت ستایش عناصر بعناصری مذهب معروف باشند. از شهرهای زرتشتی نشین کشور خود " کرشر " Karshar و " اکسو " Akso را نام برد. شهر اخیر در ۲۰۰ میلی شمال شرقی کاشغر واقعست و کرشر بهمان مقدار مسافت در سمت مشرق اکسواسست. از کوههای میهن خویش رششته کوه آلتای و رودخانه بگداس دریا را ذکر نمود. راه آهن در شهر آنها وجود ندارد پس از ۵ روز مسافت بخط آهن منچوریا و چین میرسند. لیکن خط شوسه و موتور روی در سراسر کشور موجود و غالب مسافرت با کامیون ها انجام میگردد. معادن نفت، طلا، نقره، آهن، مس و ذغال در آنجا یافت میشود و عجالتا " طلا استخراج میگردد. اقسام پول مروج بین آنها عبارتست اسکناس آنرا Sopyo یا Khapyo و سکه طلا Toompoor و سکه نقره Yangchan و سکه مسرا Koonchan میگویند. زبان کشور آنها مغولی است ولی زرتشتیان بین خود زبانی دارند شبیه بزبان دری و آنرا زبان دازه Dazeh میگویند و با الفبای پارسی مینویسند. مغولان و چینیهای غیر زرتشتی این زبان را نمیدانند. زبان فارسی و زبان چینی نیز بین زرتشتیان آنجا دایر است.

چون راجع بروش دفن میت پرسیده شد گفت میت را پس از آنکه بتوسط اطفال غسل میدهند با پارچه سفید میپوشانند و بوسیلهء تابوت آهنی بآرامگاه ابدی که آنرا پوروستوا Poorusatva میگویند میبرند و مراد از آن خورشید نگرشنی است. پوروستوا از تکه های سنگ بزرگ ساخته شده و بر نقطهء بلندی واقع است. میت را بر روی تخته آهنی خوابانده بر سنگ میگذارند تا مرغان لاشخوار که آنرا بیرکوت Birkoot میگویند بمصرف برسانند. در پوروستوا آتشکده موجود و مؤبد و دستور که بترتیبگی گیل Gigil و لاما Lama مینامند مراسم مذهبی را که بزبان دازه چبیت Chabyat میگویند تا سه ماه هر هفته مرتباً در محل آرامگاه بجا میآورند. در خانوادهء که میت اتفاق افتد تا چهار روز گوشت نمیخورند. استخوانهای میت پس از آنکه چندین ماه خورشید نگرشنی یافت و کاملاً خشک گردید در آب رودخانه میاندازند. زنان هنگام عادت ماهانه خویش در محوطه جداگانه می نشینند و کسی بآنها نزدیک نمیشود. (این رسم سابقاً در محله خلفخانعلی در یزد معمول بود) .

آتشکده آنها موسوم است به بور خون Boorkhoon و فروهر به برخوم Borkhoon دیوار آتشکده از بیرون با عکس فروهر زینت یافته و در محوطه اندرونی، آتش شب و روز فروزان و مجسمه طلائی زرتشت نیز زینت محل میباشد کلیه مردها در محوطه آتشکده بندگی میکنند و کشتی آنها با نخ بسیار کلفت درست میشود. چراغهای بسیاری شب و روز در آتشکده روشن و چیزهای خوشبو بآتش تقدیم میشود. افروختن چراغ بر سرچاهها هم مرسوم است.

چون از بهرام خواهش شد اوستا بخواند شروع کرد بخواندن نیرنگ کشتی که غالباً عبارت پازند بود و اظهار داشت بخشی از نماز آنها بزبان دازه میباشد و شاید مقصودش همان واژه‌های پازند باشد. اما راجع بعروسی بهرام گفت که در ازدواج رضایت پسرودختر شرط مهم میباشد پسرپس از جلب رضایت دختر بجلب رضایت والدین میکوشد مراسم عروسی که آنرا توی Toi میگویند در آتشکده بعمل میآید، موبد هنگام عقد ازدواج سئوالات چندی از داماد و عروس مینماید در مهمانی‌ها که بمناسبت جشن عروسی انجام میگردد، فقط گوشت پرندگان استعمال میشود و از خوردن گوشت حیوانات احتراز بعمل میآید. کلیه خوردن گوشت گاو و بین زرتشتیان آن صفحات مرسوم نیست و آنرا حرام میدانند اما چینها میخورند.

راجع بتاریخ خودشان بهرام اطلاع درستی نداشت و گفت از زمان کیانیا در آن محل ساکن میباشد ولی از شاهنامه و پهلوانان آن کتاب بی اطلاع نبود. در خصوص داستان خودش و ورود به هندوستان اظهار داشت که در دوران جنگ برای فروش اسبان مغولستانی عازم تبت میگردد در نزدیکی مرز تبت با یکنفر سپاه هندی آشنائی حاصل میکند که وی را از یک مهلکه نجات داده بمحل امن میرساند. اما بورود به تبت افسران انگلیسی او را باتهام جاسوس ژاپنیها بازداشت و بدلهی میفرستند در طی مدت جنگ در پایتخت هندوستان زندانی بوده و سران ارتش داغهای بسیار سخت بر بدن او میگذارند تا اخبار نظامی دشمن را بروز دهد هنگام شرح این واقعه زارزار میگریست.

پس از خاتمه جنگ و آزادی بطرف کلکته مرکز چینی‌های مقیم هند رهسپار میگردد تا با کمک کنسولگری چین مقیم آن شهر بمیهن خویش باز گردد. اما اداره سیاسی چین بمناسبت اشتغال ناپیره جنگ بین کشور خویش و مغولستان کمونیست از یاری با و خودداری مینماید. بنا براین پس از مدت‌ها عازم بمبئی میگردد.

سخنرانی

مانکجی صاحب‌درد جشن ناصری

" تا همه افراد جماعت چه غنی ، چه فقیر ، چه توانا ، چه ناتوان
 " در برداشتن بار جماعت دست اتحاد بهم ندهند و تا افراد نسبت
 " به بزرگان و توانایان و متنفذین و خدمتکاران جماعت حساد
 " بورزند ، و تا توانگران در دلجوئی بینوایان مسامحه نمایند
 " و تا بزرگان افراد با کفایت جماعت را قدر دانی نکنند ، این
 " قافله تا بحشر لنگ است "

نیمه آخر سال ۱۲۹۹ هجری و آغاز سال ۱۲۵۲ یزدگردیست . مساعی
 سالیان دراز انجمن اکابر صاحبان بمبئی ، برای رفاهیت همکیشان خود در
 ایران که بتوسط رجال سیاسی دولت انگلستان و روان شاد مانکجی صاحب
 ابراز میگشت در حال نتیجه بخشیدن است . مستر رف . ف . تامسن و زیرمختار
 دولت بریتانیای کبیر در دربار ناصالدینشاه ، بنا بدستور وزارت امور
 خارجه انگلستان ، چندین بار برای الغای مالیات جزیه شاه را ملاقات و
 بالاخره گوشزد کرد که اگر با الغای مالیات مورد مذاکره ، عموم رعایای
 خود اعم از مسلمان ، زرتشتی ، کلیمی و نصرانی را بایک نظر بنگرد . درجه
 متمدن نامش به نیکی و دادگری شهرت خواهد یافت . شاه از استماع این
 بیان بسعید خان وزیر امور خارجه امر فرمود فرمان معافیت زرتشتیان را
 از پرداخت مالیات جزیه صادر نماید . وزیر نامبرده با پشتیبانی
 ظل‌السلطان ، نایب‌السلطنه و مجلس شورای دربار که با این نظریه موافقت
 داشتند در ماه رمضان المبارک سنه ۱۲۹۹ هجری قمری فرمان مذکور را مزین
 با مهر شاهنشاهی صادر نمود . بنا براین حکم از نوروز یونت‌ئیل سال
 ۱۲۵۲ یزدگردی هشت صد تومان جزیه زرتشتیان یزد و ۴۵ تومان جزیه زرتشتیان
 کرمان که جمعا " ۸۴۵ تومان باشد بخشیده شده مالیات مذکور که بارز آن
 زمان در حدود چهار هزار روپیه میشد در طی مدت ۲۹ سال یعنی از ابتدای سال
 ۱۲۲۳ یزدگردی بتوسط انجمن اکابر صاحبان پاریس پرداخته میگشت .
 روانشاد مانکجی صاحب‌برای سپاسگزاری از مراحم شاهانه بزرزرتشتیان
 کرمان ، شیراز ، کاشان و سایر نقاط ایران دستور داد ، مجلس جشن و دعاگوئی

بنام جشن ناصری تشکیل و دوام و بقای شاهنشاه را از اهورامزدا مسئلت نمایند. زرتشتیان یزد که از مهربانی های ظل السلطان و عاملش ابراهیم خلیل خان در رفاهیت بودند، مجلس جشن خوانی بسیار با شکوهی را بهمان نام تشکیل و چنانچه روانشاد مانکجی صاحب فرموده بود خیال داشتند هر ساله در روز دیبمهر یزد و تیرماه قدیم آنرا برپا سازند و طول عمر و دوام سلطنت شاهنشاه را از اهورامزدا بخواهند.

تهران در روز هر مزد و او مرداد ماه قدیم ۱۲۵۲ یزدگردی برابر ۱۸ دسامبر ۱۸۸۲ و ۷ صفر ۱۳۰۰ هجری شاهد جشن بسیار باشکوهی بود که با گل و لاله مزین و در باغ حاجی ظهیر الدوله میرزا علیخان قاجار داماد ناصرالدینشاه نزدیک سفارت انگلیس تشکیل یافت. بغیر از زرتشتیان ۵۰ نفر از سران کشور و کارمندان اروپائی و ترکی سفارتخانهها و بازرگانان ارمنی نیز جز مدعوین بودند. دسته موزیک شاهزاده نایب السلطنه امیر کبیر رئیس کل قوا در مجلس مترنم بود. کلیه زرتشتیان هم آهنگ مجلس جشن را با نماز ستایش و آفرین و دعای بشاهنشاه آغاز نمودند. سپس روانشاد مانکجی صاحب سخنرانی مفصلی بپارسی خطا ببه زرتشتیان ایران، و هندوستان و چین در شرح اوضاع اسفانگیز سابق بهدینان در ایران و آسودگیهایی که در این اواخر از مراسم شاهانه نصیب آنها شده بود، ایراد و در ضمن چنین گفت:

"سوی مراسم ملوکانه بمهر ورزی و بنده نوازی، دستوران دربار همایونی و همراهی اکابر صاحبان هندوستان اگر بهدینان ایران در تلخکامی بوده باشند چاره آن در دست خودشان است و آن اینست که روش مردم داری و نیک رفتاری را شاهراه خود نموده در میان خودشان دوستی و یگانگی و مهربانی با همکیشان خود را از دست نداده دستگیری افتادگان و چاره سازی درماندگان کنند و با هموطنان خود حسن آمیزش را پیشه خویش ساخته و پاس بزرگسالی بزرگان را نگاهداشته و از رفتارهای خودسرانه دوری و دوراندیشی و دور بینی بویژه درستکاری را شیوه خود نمایند و در هر شهری که بوده باشند، یکی از مجربان و کارآگاهان و ریش سفیدان خود را انتخاب نموده و در کارها تکیه در میان خودشان و رجوعاتی که با دیوان اعلیٰ اتفاق میافتد با اظهار کرده، سؤال و جواب و رتق و فتق این قبیل امورات را با وواگذار نمایند. والا اگر کارچندین بدین راه رود، بدلائل آشکار این پراکندگی و

نبودن همت بزرگان و پیران این گروه که در نگهداری بی برگان دارند ،
 شراره گشته و همه این گروه را فرا خواهد گرفت . "

" چنانکه مردمان جهانگرد بارها دیده اند که در نیستان نیهای
 بزرگ که نسبت " بسایر نیهای قوی هیکل و زورمند هستند ، بوزیدن بادهای
 برنیهای کوچک و خردتر از خود سائیده شد و از اینرو شراره پیدا و همه
 نیستان را فرا گرفته و میسوزاند . اگر چنانچه بزرگان و پیشوایان این گروه
 نیز در نگهداری بی برگان و بینوایان خودداری بفرمایند و در آسایش
 آنها برنیایند آشکاراست که بینوایان و نیازمندان این گروه نیز دست
 مدد خواهی خود را بدامن دیگران زده و در جرگه پیروان بیگانه شمرده
 خواهند گردید . و نیز این آشکار است که همه مردان که این همه بیمهریها
 را از بزرگان خود دیده اند برای پاداش کردن بکسانیکه پیرو این گروه
 بوده و از آنها بیمهریها و بدیها دیده ، با هرزه کرداران آئین یکدل و
 یکزبان شده و بیاداش و کیفر نمودن آنچه که از آنها دیده اند خواهند
 کوشید و چون همان مردمان از کارورخنه های این گروه آگاهی و بینائی دارند
 آشکار است رنجها ئیکه از آن مردمان خواهد رسید بزرگتر و زیانش بیشتر
 خواهد گردید . چنانکه ۲۸ سال پیش که بنده در یزد جایگزین بود در آن
 روزها یکی از دستوران این گروه که پنجاه سال پیش داشت ترک آئین خود کرد
 و این بنده او را نمیشناخت . چند روز از این کار گذشته سواره آهننگ
 جایی داشتم دیدم که یک مرد مانند علما و پیشوایان اسلام عمامه و ردائی
 دارد . چون نزدیک این بنده رسید سلام کرد . پرسیدم که شما کیستید ا و
 چه نام دارید . گفت آیا نشنیده اید که در این روزها یکی از دستوران آئین
 زرتشتی پیرو اسلام گردیده و بجرگه اسلامیان در آمده است من همانم . بنده
 برای اینکه از گزارش کار او آگاه شوم از اسب فرو آمده جلو اسب را بنوکر
 خود داده دست دستور گرفته و گفتم که همانا چیزی از آئین اسلام بر شما
 آشکار شده است که از پیروی آن خودداری نکرده اید . خواهش دارم که آنچه
 را دیده و دانسته اید مرا نیز بیآگاهانید که بنده هم دانسته باشم .

بپاسخ گفت که من از دستوران این آئین بودم و از روش آئین این
 گروه چیزی نخوانده و نمیدانستم . موبدان و دستوران دیگر از من نادان تر
 و نابینا تر انداز آن گذشته جوانانی که از ایران بهندوستان رفته و از راه
 نیک و بد چند پولی بدست آورده و بر میگردند و کسانیکه در خود ایسران
 مالدار هستند بضعیفان این گروه پیشدستی و بزرگواری نموده ، و خود خواهان

خود نمائی و فرمانروائی میکنند. چون کارها و دنیا داری هریک از این گروه را سنجیده و بآرمانهای مردی و مردمی برابر و یکسان ندیم ناچار بمسلمانان پناه آوردم اکنون پندار آن دارم که سزای بدیهائی را که هریک از کسان این گروه بمن و دیگران نموده است بدهم و بیاداش کردارها ناشایست خودشان برسانم چون گفته‌های آن دستور را بترازوی راستی سنجیده و درست دیدم نم در کشیده و پوزشها نمودم و گفتم که در نامه مردمی گفته و نگاشته شده است که اگر چنانچه سگی پای انسانی را دندان گیرد نباید آن مرد پای سگ آزاردهنده را دندان گیرد و گفته عبدالله انصاری را برای دستور سرودم که خوبی بخویان خرخاری و بدی بیدان سگ ساری خوبی بیدان کردن کار عبدالله انصاری است. دستور چون اندرز بنده را شنید زارزار بگریست و خواهش کرد که اورا پولی داده روانه بمبئی نمایم.

ناچار بفرمان مردی و مردمی اورا پول داده روانه بمبئی داشتم اگر این قسم کسان دشمنی و کینه ورزی را بکنار گذارند. هیچگاه اینطور نارواشیا دیده نخواهد شد.

" و نیز غفلتهائی که این گروه دارد یکی آنست که پسران و دختران که میباید روزگار کمی پس از رسیدن و خود شناختن همسر بگیرند کوتاهی کرده سالیان دراز بی همسر و همسر میگذارند و چون خواهش هریک از دختر و پسر سرشتی است و چاره جوئی اینکار بجز نگاهداری و پاکدامنی خودشان از دیگر کس بر نیاید ناچار فریفته دیگران شده و ترک آئین خودشان میکنند و پندار بزرگ خودشان را که دست آوردن همسر است از پیشش میبرند اینست که مایه بدنامی و بی آبرویی طایفه و آئین میشوند.

" و نیز وقتیکه یکی از این گروه با یکی از بزرگان بساط دوستی مبسوط داشته و مظهر رافت و مهربانی آن بزرگ میشود دیگران بجای اینکه از این باره مبتهج و مسرور و مفتخر و سرافراز شوند بالعکس حسد برده و همواره خیال خود را بدان مصروف و مبذول میدارند که در میمانه آنان ضدیتی واقع ورشته دوستی را از هم دیگر بگسلانند و البته این قبیل اطوار و اخلاق مطبوع صاحبان بینش و انسانیت نگردیده لازم است که در این حالات مشغوف و ممنون بشوند و ترتیب اسباب دوستی را با ولین وسیله تدارک و مهیا دارند و نیز کسانیکه از این گروه پنجشاهی بدست آورده و توانگر میشوند برای نگاهداری جان و نیروی بزرگواری خود با هریک از هرزه کاران دست یکی شده و ناتوانهای این گروه را که دشمنی و یا اینکه پندار بزرگی بآنها دارند آزار میدهند.

" و نیز وقتی که اتفاقی افتاد و لازم است که هر یک از افراد در آنجا جمع شده و در پیشرفت کاری که بجهت آن فراهم آمده اند اتفاق کرده و آن کار را پیش ببرند ، بالعکس هر یک مخالف مقصود رفتار کرده و آن کار مهم را متروک میگذارند و در صدد اتمام و انصراف آن برنیامده و اگر راه اندک مصرف و خرجی نموده شود مسامحه و اهمال مینمایند . و حال آنکه اگر ملت و جمعیتی در یک مرکز اتحاد کرده و راه همراهی و یگانگی پیش گیرند البته آنکار هر قدر ممتنع الحصول باشد از پیش خواهد رفت و از آن مخمصه و اشکال خلاصی خواهد یافت چنانکه گفته اند :
با برادران مردن بهتر و گوارا تر است که تنها بحجله عروس رفتن .

" این نیکخواه میخواستم که چند کس از خردسالان این گروه را برای دست آوردن دانش و دانائی به بمبئی روانه دارم . ولی خودشان نگذاشتند . دستور بزرگشان گفت هر کس پسر خود را بدست آوردن دانش و بینش بگمارد فرزند جوانش میمیرد . چون خود دستور یک فرزند داشت و نمیخواست که اینکار کرده شود از اینرو دیگران نیز فرزندان خود را از فرستادن به بمبئی مانع آمدند . پس از آن چند نفر از خردسالان را فراهم آورده و بآموزگاری سپرده بودم آنها در اندک روزگار خواندن و نوشتن را آموخته و در آزمون بخوبی برآمدند . یکی از ریش سفیدان در انجمن یکی از آنها را دیده و باین بنده تند شده و گفت که سرکار صاحب اینها رعیت زاده اند دانائی بدست آورده و برماها برتری خواهند جست شما در اینکار کوشش ننمائید . پس از آن خود آن مرد و دیگران ، بچگان و فرزندان هر کس را که درس میخواندند ببدراه نمودن سرکردند و گفتند که از دانش و بینش چیزی بدست نخواهد آمد بروید پیلهوری و برزگری پیشه خود سازید که نانسی بدست توانید آورد .

" بنا براین بفروتنی بسیار بهمه موبدان و دستوران و بهدینان سوداگر و پیلهور و برزگر و غیره آشکارا نوشته میشود که تادل خودشان را از غل و غش پاک نسازند و در کارهای نیکو کوشش نمایند و دستگیری بینوایان نکنند ، هرگز روز نیکبختی خود و فرزندان خود را نخواهند دید . چون خدای توانا هم در اوستا فرموده که : هر کس درویش پرستی و زیر دست نوازی کند او دوست داشته من است و شت اسپنتمان زرتشت

فرموده : که بهدین آنست که هرروز و هنگام از خوراک خود بریده
بیمایگان را بدهد او دیندار است . و گفته بزرگان است که
هنگام رفتن در تاریکی دست پیش نگاهدارید که از دیوار دنیوی
آزار نشوید . گویا همین است که جهان مانند تاریکی است و
کسی نمیداند که بکجا خواهد رفت بنابراین اگر دست دادودش
را پیش دهند از رنجشهای دیوار دنیوی و آزارهای آسمانی درآسایش
خواهند ماند اگر این گفته نکورا جزاین بینید و یاد ننمائید و
چنانکه اعتقاد بعضی برآنست که چراغ تاریکی رشوت و تعارف دادن و
کار از پیش بردن است ، البته این عقیده خلاف است و آشکار است
که در آتش پندار ناروائی خودشان خواهند سوخت . "

آنچه در بالا گذشت بخشی است از اندرزهایی که روانشاد
مانکجی صاحب برای تنبیه و آگاهی ما در جشن ناصری تهران
ایراد و سپس بزبان فارسی و گجراتی بین همه زرتشتیان عالم
منتشر ساخت .

اینک نیز اوضاع اجتماعی ما از اوضاع اجتماعی هفتاد سال
قبل هیچ دست کمی ندارد اگر ما خواهان ترقی و حفظ مقام و عزت
و آبرو و شان جامعه میباشیم باید نصایح آن روانشاد را که از
قلبی پاک و مملو از محبت تراوش نموده بکار بریم .

آغاز تماس

زرتشتیان ایران با پارسیان هندوستان

" اکبرشاه گورگانی، موبد اردشیر دستور نوشیروان کرمانی را دعوت نمود تا بکمک میرجمال الدین در تدوین فرهنگ جهانگیری بکوشد. دستور آذرکیوان دعوت شاهنشاه هند را برای شرکت در مذاکرات عبادتخانه نپذیرفت. زندگی زبانهای اوستا و پهلوی مرهون خدمات دستور جاماسب ولایت کرمانی است که با تحمل مشقات سفر هند در تعلیم و تربیت موبدان پارسی سعی بلیغ نمود. دستوردار اب سورتی استاد اتکتیل دو پرون فرانسوی شاگرد دستور جاماسب کرمانی است. "

سال ۸۴۶ یزدگردی بود (۴۷۷ م) زرتشتیان ایران جماعت مزدیسنان را متحضر بخود میدانستند. تصور نمیکردند مزداپرستان در کشورهای دیگر هستی داشته باشند. ورود نریمان هوشنگ پارسی با نامه از طرف پارسییان هند در آن سال به یزد، جاروجنگال برپا نمود. از مشاهده او و استماع مژده نفوس زرتشتیان در هندوستان تعجب نمودند. از فرط خوشحالی سرازپا نمیشناختند. اهورامزدا را سپاس گفتند که بخشی از پیروان راستی را در دیار بیگانه در پناه خویش در امان داشته است.

زرتشتیان ایران از آن زمان ببعد کوشیدند تا باز زرتشتیان هند را راه مراوده باز کنند نامه های آنها خطاب پارسیان هند محفوظ در جنگها حاکی است بر اینکه دو نفر از زرتشتیان ایران بنام نوشیروان پور خسرو و مرزبان پور اسفندیار نخستین کسانی میباشند که برای دیدن برادران زرتشتی خویش و تحقیقات از چگونگی آنها در سال ۸۵۱ یزدگردی بگجرات و دهات پارسی نشین عزیمت نموده اند. باز در ۲۹ سال بعدتر در سال ۸۸۰ یزدگردی برابر ۹۱۶ هجری قمری بهدین فرخ پور برنجش و بهدین نوروژ پور فریبرز و بهدین سعدالمرء پور مرزبان شاه و بهدین نوشیروان پور مهربان بقصد بازگانی بسوی هندوستان متوجه و حامل نامه پارسیان گردیدند.

اکبر شاه گورگانی شاهنشاه هند هنگام تشکیل عبادتخانه یا کنفرانس

مذهبی در سال ۹۸۶ هجری برابر ۹۴۷ یزدگردی (۷۹-۱۵۷۸ میلادی) فرمانی بطلب دستور آذرکیوان که از صاحبان و فرزندان والا مقام زرتشتی است

در اوستا ، پهلوی ، فارسی ، ترکی ، تازی و هندی استاد بوده بقول صاحب دبستان المذاهب شیخ بهاء الدین عاملی و میرابوالقاسم میرفندرسکی از مجتهدین گروه امامیه نسبت بحضرتش ارادت داشتند و از محضرش استفایدها برده‌اند. دستور آذرکیوان دعوت سلطانی هند را نپذیرفت زیرا شخصی بود وارسته دل از جهان و متاعش شسته . صاحب دبستان در ضمن شرح کنفرانس مذهبی مینویسد . " و نامه‌ها بآذرکیوان که سرکرده یزدانیان و آبادیان بود نبشتند و او را بهند طلبیدند . آذرکیوان از آمدن عذر خواست و نامه از تصانیف خود فرستاد در ستایش واجب‌الوجود و عقول و نفوس و سموات و کواکب و عناصر و در نصیحت پادشاه مشتمل بر چهارده جزو هراول سطر آن پارسی بحت دری بود و تصحیف آن میخواندند عربی میشد چون قلب میکردند ترکی بود چون تصحیف آن میخواندند هندی میگشت . نواب علامی شیخ ابوالفضل اعتقادی تمام بآذرکیوان داشت . "

شیخ ابوالفضل وزیر معروف سلطانی بود و صاحب تصانیف عدیده و در شخص شاه نفوذی بغایت داشت .

نواب مصمم الدوله شاهنوازخان در کتاب خویش مآثر الامرا قول صاحب دبستان را در این مورد تایید مینماید .

اما سالها بعدتر دستور آذرکیوان بسورت رهسپار و در اصلاح عادات و آداب پارسیان که با مراسم هندو مخلوط بود گوش نمود . پس از چندی از مخالفت محافظه کاران و موبدان که با و نفرین میکردند که کالبدش پس از مرگ بدخمه نرسد خشمگین شده بطرف پتنه مرکز عرفان و فلسفه متوجه و در آنجا اقامت اختیار کرد و در تعلیم و تربیت خویش و بیگانه ابراز مساعی نمود . با حرکت دستور آذرکیوان بسوی هند دستهای از شاگردان او مانند مؤبد خوشی ، موبد سروش ، موبد خداجوی هراتی و فرزانه بهرام بن فرهاد نیز بهندوستان رهسپار و مقیم آن دیار گردیدند . دستور آذرکیوان در سال ۹۸۲ یزدگردی (۱۶۱۳ م) در ۸۰ سالگی در پتنه جهانر بدرود گفت و در همانجا بخاک سپرده شد مزارش تا امروز زیارتگاه خاص و عام است . فرزانه بهرام بن فرهاد صاحب شارستان و از فضلی معروف شیراز و در محضر علمای اسلام بغایت محترم و معزز بود .

شاگردان دستور آذرکیوان بادربار شاهنشاه هند دارای روابط حسنه بوده و در شهرهای بخش شمالی کشور مانند پتنه ، لکهنو ، دهلی ، اگره ، لاهور کشمیر آمدوشد داشته‌اند . (در فرزنانگان زرتشتی ، از آذرکیوان و مریدانش

مشروحا " صحبت شده است .

دی
 موبد اردشیر کرمانی شخصیت برجسته دیگر است که در سال ۹۶۲ یزدگرد
 بهند عزیمت نموده تفصیل آن اینک شاهنشاه هندوستان در سال ۱۰۰۱ هجری
 (۹۴-۵۹۳ م) بمیر جمال الدین حسین انجو فرمان داد در تالیف فرهنگ
 پارسی سره و لغات زند و پازند و پهلوی همت گمارد .
 چون شخص با کفایتی در لغات مصطلح زرتشتیان استاد باشد درهند
 پیدا نمیشد ، اکبر شاه بنا بصوابدید دستور مهرجی رانا از شاه عباس
 شاهنشاه ایران تقاضا نمود ، موبد اردشیر پور دستور نوشیروان کرمانی
 را بسوی پایتخت هند گسیل دارد تا در تدوین فرهنگ نامبرده بمیرجمال -
 الدین یاوری نماید .

موبد اردشیر از مشاهیر فرزندگان زرتشتی است که شهرت فضل و دانش
 او در دربار شاهنشاه هند نیز پیچیده بود . بنا بدعوت اکبر شاه در سال
 ۹۶۲ یزدگردی بهند عزیمت نمود و در لاهور بکمک میرجمال الدین مولف فرهنگ
 جهانگیری بنگارش لغات زند و پازند و پهلوی و واژه های مصطلح مذهبی
 زرتشتیان پرداخت . بیانات مولف فرهنگ نامبرده در تحت واژه " برسم "
 راستی قول بالا را میرساند . پس از بیان معنی واژه چنین آمده . " شرح
 این لغت از مجوسی که در دین خود بغایت فاضل بوده و اردشیر نام داشت
 و او را مجوسیان موبد میدانستند و حضرت عرش آشیانی (اکبر شاه) محض
 بجهت تحقیق لغات فرس مبلغها از برای او فرستاده و از کرمان طلبیده
 بودند تحقیق نموده نوشت . "

صاحب دبستان نیز در همین مورد مینویسد " وهم اردشیر نام زرتشتی
 دانارا زر فرستاد از ایران آوردند . " صاحب آثار الامرا همین قول را تکرار
 و علاوه میکند که او آتش را با خود آورد . موبد اردشیر پس از اتمام
 ماوریت چون از طرف پارسیان دعوتی از او بعمل نیامد در سال ۹۶۷ یزدگرد
 بدون مسافرت بگجرات از راه ملتان بایران مراجعت نمود . اما بسورود
 بملتان بهدین کاوس ماهیار نامه از دستور قیامدین پور پدم ساکن
 بروج متضمن پرسشهای دینی و دعوتش بگجرات بدست او داد . لیکن چون موقع
 از دست رفته بود عذر خواسته دستور قیامدین را بایران دعوت مینماید .
 موبد اردشیر در نامه خویش مورخه دین ایزد و فروردینماه قدیم
 ۹۶۷ یزدگردی در ضمن جواب نامه دستور قیامدین اشعار میدارد .

" معلوم آن برادر بوده باشد که چون بملتان رسیدم بهدین کاوس

ماهیاری را دیدیم و پسندیدیم و از هر باب احوالها پرسیدیم بهدین کاوس چندان تعریف خدا شناسی و راستی و درستی و دین پروری و هوشمندی و یک - جهتی ایشان را گفت که اشتیاق فقیر یکی صد شد بعده آنکه اگر این فقیر بهدین کاوس را در لاهور میدید البته بخدمت میرسید و از دیدار ایشان و جماعت مشرف میشد اما چون تقدیر چنان رفته بود نصیب نشد بهدین کاوس گفت که دستور قیامدین بسیار بسیار میل آمدن بایران دارد و تحقیق میآید از این رهگذر تسلی خاطر فقیر شد امید که دیدار سلامتی نصیب شود و طریقه برادری و محبت و دین پروری آنست که در این ولا راهها ایمن و ازبکیسه شومیه ناپدیدار شده اند و میانه پادشاهان هند و ایران آمدورفت است اندیشه بخاطر رسانند چون جهت دین می آیند درجه کلی در آخرت خواهد بود و دردنیای نیکنام خواهد ماند و کار ایشان و بهدینان آنجانب خالص و بیغش میشود و رنج ایشان ضایع نخواهد ماند .

پارسیان هند در مراسلات پی در پی خویش از موبدان ایران درخواست میکردند دو نفر موبد دانشمند بهندوستان گسیل دارند تا علوم دینی و پهلوی را به آنها تعلیم دهد . اما موبدان ایران از مسافت به آنحدود راضی نمیگشتند زیرا راه خشکی خطرات بیشمار داشت و عبور از آبدریا را نیز مرگ روان یعنی کفاره ناپذیر می پنداشتند .

با وجود این در سال ۹۸۱ یزدگردی (۱۶۱۲ م) یعنی پس از ۱۳۴ سال دو نفر موبد و یکنفر بهدین که نامشان مجهول مانده با توافق بهدین اسفندیار پور سهراب از اهالی سورت از راه خشکی عازم هندوستان میشوند .

شهریار پور رستم پور صندل کرمانی در سال ۱۰۱۹ یزدگردی بعنوان سیاحت و چار ، نامه زرتشتیان ایران را بپارسیان مقیم گجرات میبرد . بهرام بن مهربان یزدی وارد شیرین شهریار یزدی در همان دوران بهندوستان آمد و شد داشته و قاصد نامه های طرفین بوده اند باید دانست راه پارسیان به جزیره بمبئی تقریباً " تا دو قرن ونیم پیش باز نشده بود و غالب آنها در دهات گجرات مانند سنجان ، برّوج ، بانسده ، بلسر واریا و . نوساری . سورت و غیره پراکنده بودند - دو شهر اخیر مرکز مهم آنها را تشکیل میداد و مسافرین زرتشتی ایران تا بآن نواحی بالاتر نمیرفتند .

شخصیت بسیار برجسته ای که در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۰۸۹ یزدگردی) به هندوستان رهسپار و در ۲۶ نوامبر همان سال وارد بندر سورت گردید دستور جاساس ولایتی کرمانی است که استاد اوستا و پهلوی و ستاره شناس و منجم

ماهر میباشد که اوستا و پهلوی را زنده نگاهداشته ایرانشناسی امروزه را مرهون خدمات خود ساخت چون در هندوستان بر سر سنن مذهبی و تشریفات دینی اختلافات عظیم بین پارسیان حکمفرما بود. در اصلاح آنها همت گماشت اما بجز کشتار و خونریزی نتیجه ای ندید.

علت را جهالت و نادانی پیشوایان تشخیص داد و در تعلیم و تربیت موبدان سعی بلیغ نمود. دستور داراب، استاد انکتیل دوپرون فرانسوی آنکه اوستا را بفرانسه ترجمه و در دیار باختر منتشر ساخت و رشته ایرانشناسی را ایجاد نمود، شاگرد همین دستور جاماسب ولایتی و تعلیم و تربیت یافته اوست.

انکتیل دوپرون راجع بدستور جاماسب و فعالیت او، وقایع آن دوره و اختلافات بین پارسیان می نویسد:

" تقریباً ۴۶ سال قبل دستور بسیار دانشمندی موسوم بجاماسب ولایتی از کرمان وارد بندر سورت گشت. دستور نامبرده در اتحاد زرتشتیان که در مسئله استعمال پنام (روبند) دو دسته شده بودند ابراز مساعی نمود. گروهی معتقد بودند که در مورد میت باید استعمال شود و جمعی برخلاف آن دستور جاماسب برسم کرمان زمین با عقیده دسته اخیر موافق بود. اگر این دستور دانشمند مشقات سفر هند را متحمل نگشته و برخلاف عقیده دسته اول رای نداده بود شاید جوی خون بین پارسیان جاری نمیگشت. "

" دستور جاماسب و ندیدادهائی را که در بخش گجرات بین پارسیان معمول بود مطالعه نمود. تفسیرهای آنها را مطول دید. در چندین جا اشتباه یا تکرار داشت. دید جهل و نادانی بین پارسیان حکمفرماست و از رموز مراسم آئینی و حقایق دینی بیخبرند. لجاجت و تعصبات بیجا دامنگیر آنها شده برای اصلاح و رفع جهل در تربیت چندین موبد بکوشید موبد داراب را از سورت و موبد جاماسب را از نوساری و موبد دیگری را از بروج انتخاب نمود و در تعلیم آنها همت گماشت و زنده و پهلوی بایشان بیاموخت. دستور جاماسب پس از چندی بواسطه مخالفت های شدید خسته شده بکرمان مراجعت نمود. "

بقول خان بهادر بهمن جی بهرامجی پتل صاحب پارسی پراکش دستور جاماسب ولایتی هنگام ورود بسورت متوجه شد بین تقویم زرتشتیان هند و ایران یکماه تفاوت موجود است. از اظهار این اختلاف دم نزد. زیرا مساعی او در رفع اختلافات دیگر جماعت بواسطه تعصبات جاهلان کار بجدا ل کشیده بود. از تجربیات گذشته، بجهالت عموم و نادانی پیشوایان از رموز تشریفات

و سندن مذهبی یقین حاصل کرده بود. بنا براین برای اصلاح حال سه نفر موبد هوشیار را از هر بخشی برای تعلیم انتخاب و در تربیت آنها برای فعالیت نمود دستور دارا بکوما نادادا دارو ساکن سورت، دستور جاماسب جاماسب آسا ساکن نوساری و دستور دیگری ساکن بروج با احتمال قوی دستور فریدون پدر دستور کامدین از شاگردان او بودند و اوستا و تفسیر پهلوی آن بیا موختند.

در همان سال مانکجی ایدلجی، دلال ارمنی ها بنا بتعلیم و اشاره دستور جاماسب کرمانی، تقویم ایرانی یعنی روز و ماه قدیم را اتخاذ کرد. اقدام نامبرده مباحثات شدیدی راجع بتقویم بین جماعت ایجاد کرد و سالیان دراز ادامه داشت. دستور جاماسب هنگام مراجعت بایران کتابهای خود را در هند بجا گذاشت و آن عبارتست از یک نسخه درست و نندیداد با تفسیر پهلوی آن و یک کتاب فروشی و یک ترجمه و جر کرددینی و نیرنگستان، ترجمه دو کتاب اخیر بفارسی و با جملات زنده مخلوط و در چگونگی مراسم دینی صحبت میدارد.

شانزده سال بعدتر بهدین جمشید ایرانی در سال ۱۷۳۶ میلادی (۱۱۰۵ یزدگردی) از ایران به هندوستان رهسپار و بیندر سورت وارد شد. چون در رشته نجوم و ریاضی دست داشت مباحثات تقویم رو ب شدت گذاشت پارسیان از او خواهش نمودند تا با محاسبات نجومی تردیدی را که دستور جاماسب با ورود خویش به هندوستان در دل آنها ایجاد نموده رفع نماید بهدین جمشید بجای اینکه خود براستی گفتار دستور ایران گواهی دهد ریاضی و نجوم را بیک نفر موبد با هوش موسوم بکاس بن فریدون تعلیم داد، نامبرده پس از اتمام تحصیلات خویش بحقیقت قول دستور جاماسب برای داده آتش مباحثات را شعله و رتر ساخت بهدین جمشید چهار سال بعدتر در سال ۱۱۰۹ - یزدگردی به بمبئی مسافرت و چون ساکنین انگشت شمار آن جزیره بواسطه اختلافات تقویم روی خوش با و نشان ندادند بایران مراجعت نمود مباحثات تقویم که بالاخره بمنازعه و خونریزی کشید داستان درازی دارد اگر فرصت یاری کرد در آینده بر سر آن صحبت خواهیم داشت.

داستان اولیه بمبئی و پارسیان

" سیاوخش کرمانی چون با جبار اسلام آورد ، برای آنکه ناموس زرتشتیان بدست مسلمان نیفتد دختران خویش را پنهان نگاهداشته و با تفاق سیاح آلمانی به بمبئی فرستاد . پیروزه دختر جوان ایرانی از بین جوانان پارسی پیرمرد ۷۵ ساله را بشوهری خود انتخاب نمود . رستمجی دارابجی نخستین پارسی است که دو سال حاکم مطلق بمبئی و تاطی حیات ، آمروناهی بومیان بود . اولین در مهر بمبئی هنگامی ساخته شد که ۱۶ خانوار زرتشتی در آنجا ساکن بودند . "

پیش

در پیشگفتیم که زرتشتیان کرمان برای رفع ظلم و ستم از سرخو بسخنان محمود بن میرویس افغانی که در سال ۱۷۲۲ میلادی (۱۱۳۴ قمری) بایران حمله نمود فریفته شده ، با قوای خویش در تحت فرماندهی نصرالله نامی از سردار زرتشتی بکمک افغانان باصفهان حمله و تاحسدود شیراز برای آنها تسخیر نمودند . پس از آنکه این سردار دلیر در یکی از جنگهای شیراز از پای در آمد ، روزگار بر زرتشتیان سخت گردید . مخصوصاً پس از قیام نادر قلی میرزا و برچیده شدن بساط افغانه در سال ۱۱۴۲ هجری قمری برابر ۱۷۲۹ میلادی فشار مسلمانان بر زرتشتیان از حد گذشت و آنانرا یارای استقامت نماند . فامیل فامیل مض نجات خویش اسلام میآوردند . اجا فادر اخذ مالیات جزیه در کرمان که در شماره ۷ سال اول هوجت از آن صحبت داشتیم . تا حدود سال ۱۱۹۲ قمری (۱۷۷۸ میلادی) ادامه داشت ، علت مهمی بود که زرتشتیان را به ترک دین پاک نیاگان نمود وادار میساخت .

آن دوره ، دورهٔ پادشاهی نادر شاه بود . بقول صاحب کلیله و دمنه " هر که بر پشت کوه خاک دست خویش مطلق دید دل او چون سر چوگان بر همکنان کژ شود و مروت را زیر قدم بسپرد " نادرشاه پس از یکدوره فتوحات پی در پی و استیلا بر کشورهای همسایه و گرد کردن خزائن بیشمار ، بر اطرافیان و مردم بدبین شد . نوردیده خویش را نابینا ساخت و خود در آتش

قهر و غضب خویش بسوخت و دیگران را نیز بسوزانید . وقتیکه شاهنشاه کشور برجان و مال رعایا ستمکاری آغاز کند بمفادالناس علی دین ملوکهم عمال دولت نیز به پیروی او از اجافو تعدی فروگذاری نمیکنند .

زرتشتیان آندوره روزگاری تیره و تار داشتند . سیاوخش بن دینیا کرمانی با سه پسر و زن خویش فرنگیس یکی از خانواده های زرتشتی کرمانی است که مض رهایی از فشار ستمکاران در حدود سال ۱۷۴۰ میلادی (۱۱۰۹ - یزدگردی) دین اسلام پذیرفت . اما دو دختر جوان خود را برای آنکه ناموس زرتشتی بدست مسلمانان نیفتد در منزل زرتشتیان مخفی نگاه میداشت و برای نجاتشان از چنگال آنان و از دست نرفتن دین ، بدوری و درد فراق جگر گوشگان راضی گشت و منتظر فرصت اعزام آنها به هندوستان بود تا در پناه پارسیان در آرامش زندگی کنند .

کارساز بندگان ، کار او را بسامان آورد . یکنفر سیاح آلمانی که نامش بما نرسیده در سال ۱۷۴۲ میلادی بکرمان وارد و از راه هندوستان مصمم مراجعت بدیار خویش بود . زرتشتیان فرصت را مغتنم میشمارند و سیاوخش با الحاح و اصرار و گریه و زاری از او خواهش مینماید تا دودخترش را با خویش به هندوستان برده و در آنجا بدست خانواده محترم پارسی بسپارد . عواطف سیاح آلمانی از مشاهده اوضاع آسفالور زرتشتیان تحریک و بتقاضای آنها تن در میدهد . هنگام مسافرت دست دختر را بدست او میدهند . مسرد آلمانی از دیدن دختران دل از دست میدهد و در همان آن از پدرش سیاوخش یکی از آنها را خواستگاری و رضایتش را در ازدواج با دختر جلب مینماید و قول میدهد او را در رفتار بدین خود آزاد گذاشته ، دختر دیگر را در هندوستان بشخص امینی بسپارد . و سیاوخش که خود با جبار دین بهی را از دست داده و بظاهر مسلمانی آراسته بود و میخواست که دخترش با گوهـر گرانبهای دین مزین باشد ، در آن گیرودار حیران ماند . ولی چون بیچاره بود دختر را در پناه یکنفر اروپائی دیدن که دشمن دین و آئین بهی نبود ، بهتر دانسته بآن ازدواج رضایت میدهد سپس هر دو دختر باتفاق سیاح آلمانی روی در راه میآورند و پس از چندی بساحل هندوستان در جزیره بمبئی که اخیراً " موقعیت بندری را حاصل کرده بود پیاده میشوند . سیاح آلمانی بوفای پیمان ، دختر کهتر را که پیروزه نام داشت بدست سیکا پور بهرام سپرده خواهش میکند او را بعقد ازدواج شخص نیکوکار پارسی در آورد و خود با دختر دیگر که نامش مجهول مانده بطرف اروپا رهسپار میشود .

شهر بمبئی که امروز عروس هند نامیده میشود و یکی از بنسادر بزرگ بازرگانی است در چند سده پیش، از هفت جزیره بسیار کوچک تشکیل یافته و تا سال ۱۶۶۲ میلادی (۱۰۳۱ یزدگردی) از مستعمرات شرقی دولت پرتغال بود . چون در آنسال کاترین شاهدخت پرتغالی بعقد ازدواج چارلز دوم درآمد ، بعنوان جهیز پادشاه انگلستان واگذار شد . دارابجی پور ناناباهای ساکن قریه موراسوماری از توابع سورت که در قلمرو سلطنت دولت مغول بود ، نخستین پارسی حادشه جوئی است که در حدود سال ۱۶۴۰ میلادی (۱۰۰۹ یزدگردی) با خانواده خویش بجزیره بمبئی مهاجرت و در آن جزیره باتلاقی که در آن زمان هپتانسیا نام داشت و ساکنین آن ماهیگیران و چندین خانواده پرتغالی بودند سکونت اختیار کرد . دارابجی پس از چندی ، در خدمات دولتی حکومت پرتغال داخل و اداره بخش مهم امور جزیره با و محول گردید .

چون در سال ۱۶۶۲ مالکیت بمبئی بدولت انگلستان انتقال یافت ، دارابجی بنا بتوصیه مقامات مربوطه پرتغالی بهمان شغل قدیم خویش باقی بماند و با تجربیات گذشته خویش برای انگلیسها مصدر خدمات بسیار مهمی گردید . دارابجی در بخش فارت یکی از جزایر هفتگانه بمبئی و مرکز سکونت ماهیگیران که نامش بمباین بود که بمبئی باشد برروی اراضی وسیعی که دولت برایگان با و واگذار کرد باغ و عمارات شخصی بساخت و اینک باسم خاندان او بنام محله پتل معروفست و مرکز بازرگانی شهر و ادارات دولتی و ملی است .

دارابجی از طرف انگلیسها مامور وصول مالیاتی بود که بر افراد ماهیگیران وضع نموده بودند دارابجی در حدود سنه ۱۶۸۹ در گذشت و دو پسر باسم ماکوجی و رستم جی از خود بیادگار گذاشت .

پس از فوت دارابجی پسر کهتر او رستمجی ، پهلوان داستان ما از طرف انگلیسها بجای پدر منصوب و در انجام وظایف محوله ابراز فعالیت نمود . شرکت هند شرقی (ایست ایندیا کمپانی) در آن هنگام رتق و فتق امور بمبئی را برعهده داشت و فرماندار از طرف آنها منصوب میگرددید .

شهر بمبئی در آن موقع عاری از استحکامات دفاعیه بود . سیاهان جنجیره در ۴۵ میلی جنوب بمبئی ، دزدان دریائی بودند که گاه و بیگاه بجزیره

بمبئی حمله آورده شهر را میچاپیدند یکی از این حمله های سخت در سال ۱۶۹۰ میلادی (۱۰۵۹ یزدگردی) اتفاق افتاد . فرماندار وقت سرژرمن چیلد پس از شکست فاحش با انعقاد پیمان و دلجوئی از امیردزدان تا چندی

بمبئی را از شر آنها در امان داشت، اما دو سال بعد در سال ۱۶۹۲ - بواسطه شیوع طاعون سختی فرماندار انگلیسی با کلیه نفرات و سپاهیان خویش شهر را تخلیه نمود. چون این خبر بجنجیره و بیاقوت خان امیر دزدان رسید فوراً "با افراد دستجمعی خویش مجدداً" به بمبئی حمله و بخش مهم و قلعه شهر واقع در دونگری را متصرف شدند.

رستم جی چون حال را بدینمنوال و قلعه و جزایر شمالی را در تصرف دشمن دید فرصت از دست نداد. رشته امور نظامی و کشوری شهر را بدست گرفت. جماعت ماهیگیران و بومیان حوالی را مجهز و در تحت فرماندهی خویش بر یاقوت خان حمله نمود و پس از چندین شکست سختی که بآنها داد قلعه را دوباره متصرف و آنها را از بمبئی براند (این قلعه را انگلیسها چون در دسترس دزدان قرار میگرفت بعدها خراب نمودند) مردم بمبئی از این پیروزی شایان که حتی از انگلیسها نیز ساخته نبود و دو سال قبل مجبور بانعقاد پیمان با دزدان شده بودند، شادیهها نمودند و رستم جی را بنام جنرال رستم جی خواندند. رستم جی ما وقع را باطلاع مقامات مربوطه شعبه سورت شرکت هند شرقی رسانید و تا ورود فرماندار جدید طی مدت دو سال حاکم مطلق شهر بمبئی بود. هر چند که در دفتر حکومتی انگلستان اسم او چون از طرف دولت بفرمانداری منصوب نشده بود جزو فرمانداران بمبئی ثبت نشده است اما دفتر شرکت هند شرقی از داستان شجاعت و کارنامه او در غیاب فرماندار و اضمحلال یاقوت خان صحبت میدارد. بمبئی در مدت دو سال فرمانداری رستم جی در کمال امنیت بود و رعایا از رفتار او کمال رضایت و خشنودی را داشتند. ورود فرماندار جدید بـ بمبئی، رستم جی رشته امور نظامی و کشوری را تحویلش داد و خود بلقب پتل بمبئی (کلانتر) ملقب و بمنصب مستوفی گری منصوب گشت و بعلاوه قطع و فصل امور مردم و دادرسی بکلیه دعاوی و امور قضائی بومیان با وواگذار گردید.

باید اشعار داشت که اهمیت کلانتری در آن زمان مانند ریاست کل شهربانی بوده است.

از آنچه گذشت رستم جی پور داراجی پور ناناباهای نخستین پارسی با شهامتی است که در حدود دو قرن ونیم پیش با کفایت و شجاعت و کاردانی خویش ارتشی فراهم و در تحت فرماندهی خود شهر را در غیاب حاکم و ارتش دولتی از دست دشمن پس گرفته و آنانرا متواری ساخته و از طرف ملت بنام جنرال معروف میشود. کلیه مردم بمبئی و بومیان اطراف بآبادیده احترام

بوی نگریسته و امرش را از دل و جان میپذیرفته‌اند. تهیه آذوقه و اثاثیه کشتیهای انگلیسی وارد بر ساحل بمبئی بر عهده او محول بوده است. کرسی ریاست انجمن پارسی پنچایت نیز تا طی حیات با او بود. انگلیسیها مرکز بازرگانی خویش را در دوران نفوذ رستم جی از سورت به بمبئی انتقال دادند. لذا عده بازرگانان و هنرمندان و دلالان پارسی که با آنها و خارجیها روابط بازرگانی داشتند بآنجا مهاجرت نمودند. مانند:

پارسی
 هیرجی ردیمنی نخستین هندی است که در سال ۱۷۵۶ میلادی (۱۱۲۵ یزدی - گردی) بچین مسافرت و روابط بازرگانی را با آن کشور ایجاد نمود. سرکاو سچی جهانگیر با روغت از نیرگان اوست. لوجی وادیا در سورت کشتی ساز بود. از تشویق دودلی، رئیس کل کشتیهای انگلیسی در شرق به بمبئی مهاجرت نمود و در سال ۱۷۳۵ میلادی (۱۱۰۴ ی) اولین لنگر گاه را در بندر بمبئی بنا و کشتی سازی را دایر کرد. خانواده وادیا و خیرات آنان معروفست. هومجی پور بهرام جی دادی شت بازرگان بود و در سال ۱۶۸۸ میلادی به بمبئی آمد و دخمه مخصوص مختص بخانواده خویش در آنجا بساخت و تا کنون دایر میباشد. قریه مبارکه نزدیک تفت در یزد با پول اردشیر دادی شت از نیرگان او و همت مرزبان ظهرا بکسنویه ای ایجاد شد. در آینده از آن صحبت خواهیم داشت.

رستم مانک معروفیه رستم سیت که در سال ۱۶۶۰ میلادی از دربار شاهنشاه مغول پروانه تاسیس کارخانه و بنگاه بازرگانی در سورت برای انگلیسیها گرفت و خود دلال آنها بود در ۸۶ سالگی در سال ۱۷۲۱ در بمبئی در گذشت خانواده ستنا از فرزندان او میباشد. شهرت رستم مانک در یزد نیز پیچیده بود و دستور جاماسب حکیم در سال ۱۷۲۲ چند نسخه خطی اوستا را با خود به بمبئی برای او هدیه میبرد. اما چنانکه گفته شد دو سال قبل از ورودش جهانرا بدرود گفته بود. بنا بر این دستور جاماسب سورت عزیمت و در آنجا رحل اقامت میافکند.

بناجی پور لیمجی پور رستم جی که در سال ۱۶۵۴ میلادی متولد و در سال ۱۷۳۴ وفات یافت نخستین در مهر بمبئی را بر روی زمین ملکی خود جلو منزل رستم جی پتل بساخت و آنرا در روز آذر یزد و آذر ماه شاهنشاهی ۱۰۷۸ یزدگردی برابر ۱۵ ژوئن ۱۷۰۹ افتتاح نمود. در آن موقع جمعیت

نخستین ازدواج پارسی بازرشتی ایرانی ۲۳۱

پارسی در بمبئی از ۱۶ خانوار تجاوز نمی‌کرد .

بیکاجی پور بهرام‌جی، یادگار خیر او بنام چاه آب‌بیکا بهرام در نزدیکی ایستگاه چارچ گت در بمبئی که در سال ۱۷۲۵ میلادی حفر شده تا کنون شهرت عمومی دارد و آبش را برای نوشیدن بجای‌های دورودراز می‌برند . سیاح آلمانی پیروزه دختر ایرانی را بدست او سپرد که هنگام ورودش به بمبئی چهارده سال داشت و در روز دیبمهر و مهرماه قدیم ۱۰۸۹ یزدگردی برابر ۲ مه ۱۷۲۸ میلادی در کرمان متولد شده بود .

آن روزها نزدیک محله پتل تالابی وجود داشت که پارسیان هنگام غروب در آنجا جمع و ساعتی چند در صحبت یکدیگر خوش بودند . روزی بیکا بهرام دختر ایرانی را با خود بآنجا برد تا ازین جوانان حاضر یکی را بعنوان شوهر برای خود انتخاب کند . پیروزه پس از نگاهی بهمه رستم‌جی پتل‌پهلوان داستان و بزرگ پارسیان را برای شوهری خود برگزید . رستم‌جی چون دید نزدیک است طوقی بگردنش افکنده شود پریشان و شرمنده گردید برخاست و راه منزل پیش گرفت . هرچند بیکا بهرام حامی و پشتیبان دختر به پیروزه اصرار نمود جوان دیگری را برگزیند ، دختر انکار نمود روز دیگر باز او را بآنجا برد تا شاید شوهر دیگر انتخاب نماید . آنروز رستم‌جی در آنجا حاضر نبود بنا براین پیروزه پوست‌کنده باو گفت که با شخص دیروزی ازدواج خواهد کرد و بدیگران اعتنا ندارد . لذا بزرگان پارسی بمنزل رستم‌جی رفته پس از چند روز الحاح و اصرار او را بآن ازدواج راضی مینمایند . تگفته نمائند رستم‌جی در آن موقع ۷۵ مرحله از مراحل زندگی خویش را طی نموده بود و باوجود دو ازدواج فرزندی از او زن سابق خود نداشت مردم باو فهمانیدند که چون خود دختر ایرانی بازدها با او اصرار دارد ، انکار او بیمورد است شاید خواست خداوندیست کسه فرزندی برای او از این دختر قدم بجها ن‌گذارد . هر چند پیروزه در آن هنگام چهارده ساله بود بواسطه قامت بلند و رسائی که داشت بیست ساله بنظر میرسید همینطور رستم‌جی نیز باوجود کبرسن ، سالم و تندرست و قامتی زیبا داشت و سیماش سال او را بیش از ۴۵ نشان نمیداد .

چنانکه گفتیم رستم‌جی رئیس پارسیان بمبئی و مرجع امور ساکنین آن شهر بود بالاخره از اصرار دوستان بازدها با پیروزه دختر جوان هر چند که از خانواده و اصالت او آگاهی نداشت تن در داد ، ولی در طی زندگی خانوادگی بنجابت و خون پاکش پی برد که چگونه در رضایت خاطر

او میکوشد و خانه را محل عیش و سورا میسازد . رستم جی از این ازدواج خوشبخت و خوشحال بود و همواره اهورامزدا را سپاسگزار که چنین فرشته خالصی را از ایران برایش ارمان فرستاده است . رستم جی برخلاف زنهای اولیه خویش از پیروزه پدر چهار پسر گردید آنهم فرزندان که برنام نیک پدر افزودند و برای جماعت خویش و مردم شهر بانجام امور خیر موفق شدند . اسامی آنها بترتیب از اینقرار است .

(۱) کاسجی در سال ۱۱۱۴ یزدگردی (۱۷۴۴ م) متولد و در ۵۵ -

سالگی در ۶ اوت ۱۷۹۹ میلادی درگذشت .

(۲) دارابیجی در سال ۱۱۲۳ یزدگردی (۱۷۵۴ م) متولد و در سال

۱۸۰۴ میلادی جهان را بدرود گفت .

(۳) کیخسرو در سال ۱۱۲۵ یزدگردی (۱۷۵۶ م) متولد و در سال

۱۱۶۳ یزدگردی (۱۷۹۲ م) وفات یافت .

(۴) تهمولجی در سال ۱۱۲۶ یزدگردی (۱۷۵۷ م) متولد و در سال

۱۸۲۸ میلادی بسرای دیگر شتافت .

رستم جی پتل چون بسن ۹۵ رسید یعنی در سال ۱۷۶۲ م دو فرزند

بزرگ خویش را داماد نمود .

اسناد در دستاز مقامات مربوطه شرکت حاکی است بر اینکه چنین

مجلس با شکوه سور را کسی بیاد ندارد . رستم جی از فرط خوشحالی و برای اینکه همه پارسیان هند در این شادی وی شرکت داشته باشند بسته‌های شیرینی

و حلوا بین زرتشتیان ساکن دهات و قصبات گجرات مانند سنجان ، پروج ،

کمبایت ، بلسر ، بانسده ، نوساری ، سورت ، واریاو ، واودواده و دهات

و توابع آن بخش نمود .

رستم جی یکسال پس از این عروسی در ۹۶ سالگی در روز آسمان ایزد

و شهریورماه شاهنشاهی ۱۱۳۲ یزدگردی برابر ۱۲ آوریل ۱۷۶۳ بجهان باقی

شتافت .

پیروزه بانو در طی مدت ۴۵ سال پس از درگذشت شوهر درنگاهداری

فرزندان و نبیرگان خویش و تربیت آنها بخوی و اخلاق و روش ایرانی رنج

فراوان برد و در ۸۰ سالگی در روز خیرایزد و شهریورماه قدیم ۱۱۷۷ یزد -

گردی برابر ۱۵ فوریه ۱۸۰۸ درگذشت .

کاسجی فرزند مهتر رستم جی و پیروزه بانو در سال ۱۷۶۳ میلادی

پس از فوت بم منصب کلانتری بمبئی و پست دادرسی بجای پدر منصوب گردید .

نخستین ازدواج پارسی با زرتشتی ایرانی ۲۳۳

چون انگلیسها در سال ۱۷۷۴ میلادی قصبات تهانه ، کلیان ، بندره و دهات تابعه آن را از دولت مراغه تصرف نمودند ، بخشداری و مستوفی - گری متصرفات جدید را نیز حواله کاوسجی نمودند و او با توافق برادران خویش در انجام آن همه امور مهم ابراز فعالیت نمود .

بعلاوه تهیه آذوقه کلیه کشتیهائیکه به بندر بمبئی لنگر میانداخت کنترات و اداره آنها به تهمولجی برادر کهنتر خود ، که در انگلیسی سرآمد بود واگذار کرد . بقول مولفه " بمبئی بهار " کاوسجی جوان رشید و خوش سیما بود و علت آن پوشش ایرانی او بود که مادرش بواسطه عشق بایران و ایرانیت برخلاف پارسیان که با البسه هندیان ملبس بودند ، فرزندان خود را لباس ایرانی میپوشانید تا بایران و ایرانیان علاقه داشته باشند و برآستی فکرش درست و بجا بود .

بعدها فرزندان او بزرزشتیان ایرانی که به بمبئی پناه میبردند کمک شایانی مینمودند و بواسطه محبتهای آنها شالوده مهاجرت زرتشتیان ایرانی به هندوستان از آن زمان ریخته شد .

کاوسجی چون در طفولیت لباس ایرانی خو گرفته بود در بزرگی نیز از خود دور نمیکرد و همیشه و همه جا آنها میپوشید و در این لباس جلال و ابهت مخصوص داشت .

چون کاوسجی بخشدار تهانه ، کلیان و بندره شد ، شماره بسیاری از پارسیان را در آن قصبات مسکن داد .

و در سال ۱۷۸۰ میلادی برای آنها دخمه ، در مهر و نساخانه بساخته کاوسجی در بمبئی نیز آثار خیر از خود بیادگار گذاشته است کسه اینک بنام او معروفست و یکی از آنها تالابی است که اخیراً " شهرداری بمبئی بعلت تنگی فضا پر ساخت و اینک محله تالاب کاوسجی پتل نام دارد .

آغاز مهاجرت

زرتشتیان ایران به هندوستان

" چون مسلمانان خواستند دختر نه ساله کیکسرو ایزدیار را بر بایند ، شبانه نوردیده خویش را برداشته مخفیانه به هندوستان رهسپار گردید و شالوده مهاجرت زرتشتیان را به بمبئی بریخت . دختران او با خانواده محترم پاری ازدواج نمودند و در نجات برادران دینی خویش در ایران کوشش کردند . ستمکاریهای " خان بزرگ " فرماندار مطلق العنان یزد نسبت بزرتشتیان و محرومیت های اجتماعی آنان و قحطی و خشکسالی یزد و خشک شدن آب اهرستان ممد این مهاجرت گردید . چون مسلمانان بمحله زرتشتیان حمله و میت زرتشتی را برای دفن تقاضا مینمایند ، بانوی دلیر ماهستی خدابنده در جلو آنها استقامت بخرج داده با فصاحت خویش آتش خشم آنها را خاموش و دست خالی برمیگرداند . ملاخسرو و بهرام بن رستم پس از ورود به هندوستان در دستگاه امارت نشین حیدرآباد دکن صاحب جاه و مقام گردیدند . ملا بهرام جمشید بین اهالی شیراز براستگویی مشهور و اردشیر آخوند هم معروف بود . "

در پیش گفتیم سیاوخش بن دینیار کرمانی در نتیجه فشار مسلمانان در حدود سال ۱۱۰۹ یزدگردی (۱۱۵۴ هـ - ۱۷۴۰ م) با زن و پسران خویش با جبار دین اسلام پذیرفت و دختران خود را برای حفظ دین بهی ، دو سال بعدتر به هندوستان اعزام داشت . فشار نامبرده علی رغم تصریح قرآن در آیه لا اکره فی الدین یعنی تبلیغ بجبر روانیست ، بانواع و اقسام ادامه داشت و آنانکه بینوا و بیچاره بودند و راه بجائی نداشتند قربانی اینگونه ستمکاریها میگشتند و ناگزیر از دین پاک نیاگان خویش چشم میپوشیدند اما کسانیکه میتوانند چارهئی بیندیشند برای حفظ دین بهی و نجات خود بوسایل گوناگون متوسل میشدند .

بنا بقول صاحب بمبئی بهار ، بهدین ایزدیار و بهدین آذرباد نامی دو نفر از زرتشتیان کرمان در حدود سال ۱۱۳۴ یزدگردی یعنی ۲۵ سال بعد از واقعه سیاوخش بن دینیار برای نگاهداری دین و ناموس و جان خود با کلیه خانواده خویش مخفیانه و با تغییر لباس از کرمان رخت بر بسته و چون راه بجائی نداشتند بسوی یزد مهاجرت نمودند و در آن شهر رحل اقامت

افکندند .

ایران در آن زمان پس از قتل نادرشاه دوران هرج و مرج خویش را می پیمود و محمد تقیخان بافقی معروف بخان بزرگ فرماندار مطلق العنان یزد بود ، کسیکه نسبت بزرتشتیان ستم روا میداشت ، چنانکه در روز پسر برفی هنگامیکه در سردر ارگ خویش نشسته بود دید یک نفر زرتشتی بدبخت در میدان قلعه بر روی یک پای ایستاده و پای دیگرش را در زیر دامن قبا گرم نگاه میداشت ، فرمان داد پای آن مرغ یکپارا ببرید . دژ خیلم بی رحم فوراً " پای آن بدبخت را قطع و از زندگی محروم ساخت . شمهائی از تعدیات این فرماندار یزدی را در شماره ۱۲ سال اول هجرت شرح داده ایم . پناهندگان از این مهاجرت طرفی برنبستند و پس از مرور زمان باز با جبار مهاجرت اختیار نمودند . اما این مهاجرت که گویا خواست خداوندی بود ، بنفع زرتشتیان ایران تمام شد و راه نجات و روزنه امیدی برای آنها باز کرد و گرنه پس از پایان یافتن یک قرن دیگر نشانی از ما باقی نمی ماند .

سه سال پس از ورود ایزدیار و آذرباد ، ملاکاوس دستور دانشمندی پارسی با نامهئی از طرف پارسیان متضمن پرسشهای دینی ، از سورت و راه بندرعباس وارد یزد گردید . نه سال در یزد و اصفهان و شیراز بمانند و زرتشتیان را از طریق و چگونگی مسافرت بهند آگاه ساخت و با پسرش ملافیروز پس از ورود به بمبئی در دلجوئی از زرتشتیان ایرانی ابراز مساعی مینمود . کیخسرو پسر ایزدیار چندی پس از ورود به یزد با گلنار دختر آذرباد مزاجت نمود . رشته یگانگی مهاجرین از این وصلت استوارتر گردید . کیخسرو و گلنار صاحب چندین فرزند شدند . بزرگترین دختر آنها شیرین بانو بود که در یزد بعقد ازدواج بهدین رستم فرامرز درآمد . ولی گلستان بانو دختر دومی چون در حسن و جمال بیمانند بود مورد نظر و طمع دشمنان دین واقع شد و نقشه ربودن او را که در آن وقت فقط نه سال داشت طرح و چون نزدیک بعملی شدن رسید پدر از واقعه آگاه گشت . شبانه نور دیده خویش را برداشته مخفیانه بسوی بمبئی رهسپار شد و پس از تحمل مشقات و سختیهای بیشمار در طی طریق و عبور از دریا بوسیله زورق بادی بالاخره در سال ۱۱۶۴ یزدگردی (۱۷۹۵ م) وارد آن شهر گردید . آن سال سالی بود که لطفعلیخان زند بواسطه خیانت دوستان خود کشته شد و اهالی کرمان بواسطه وفاداری با و قربانی ستمکاری های آغا محمدخان خواجه گشتند . اما

لطف‌یزدانی شامل حال زرتشتیان شد و بواسطه نفوذ ملاگشتا سبب منجم کرمانی در شخص شاه طرف توجه سلطان جبار قرار گرفتند و آن داستانی است خارج از حوصله این مقاله و در آینده هنگام فرصت از آن صحبت خواهیم داشت .

در آن دوره پای زرتشتیان در شهر بمبئی باز نشده بود . سوای پیروزه بانو که در پیش از او صحبت داشتیم و در آن موقع ۶۷ سال داشت و پیرزنی بود خانه نشین و از یارودیار و بستگان خود بیخبر، ایرانی دیگر در آن شهر وجود نداشت مهاجرین زرتشتی در این شهر بیگانه ، بی مأمن و مسکن بودند . کیخسرو ایزدیار با کودک نه ساله خویش گلستان بانو پس از آنکه در ساحل بمبئی پیاده شد در نزدیکی محله رستم جی پتل حیران و سرگردان بایستاد نه راه بجائی بلد بود و نه کسی را میشناخت و نه زبان میدانست که از عابرین چاره جوئی کند بیاد دیار و ییار و فرزندان عزیز افتاد که بواسطه ظلم دشمنان از آنها جدا گشته و بشهر غربت روی آورده است و اینک غریب و بیگس و آواره و پریشان در گوشه خیابان باید بایستد . بض راه گلویش را گرفته و بدرگاه خدا نالان بود که ناگاه گشایشی بکارش رسید . یکنفر پارسی دیندار موسوم به ایدلجی پور داراجی لشکری اورا بدید و بدانست مسافر است ، نزدیک رفت و از حالش جويا شد اورا با دخترش در منزل خویش پناه داد و چون فرزند نداشت گلستان بانو را بعنوان فرزندی بپذیرفت . کیخسرو ایزدیار چون دید میزبان گرامی نور دیده اش را بمثل فرزند خود دوست میدارد ، اورا بوی سپرد و خود دوباره بایران برگشت تا دختران دیگر خود نازبانو و خورشید بانو و پیروزه بانو را بمأمن آزادی برساند . لذا در سه سفر پی در پی دیگر بهند ، هر دفعه باتفاق عدهئی از زرتشتیان که بواسطه خشکسالی و محرومیت های اجتماعی و فشار های مذهبی در مضیقه بودند یکی از دختران خویش را به بمبئی کوچ داد .

دختران کیخسرو ایزدیار بواسطه توجهات آقای ایدلجی لشکری حامی و پدر خوانده گلستان بانو با فامیل محترم پارسیان ازدواج نمودند . چنانکه عروسی گلستان بانو با فرامجی بیکا جی پاندی و نواز بانو با هرمزجی ایدلجی کاما و خورشید بانو با نامدار جاوید نرسی آبادی و پیروزه بانو با پشوتن جی مهر بانجی مهر هومجی واقع گردید . گلستان بانو دختر دومی کیخسرو ایزدیار ، حق بسیار بزرگی بگردن زرتشتیان ایران دارد . تشکیل انجمن بهبودی حال زرتشتیان ایران معروف بانجمن اکابر صاحبان

پارسی و سازمان‌بنگاه‌های خیریه آنها در ایران و اعزام مانکجی صاحب برای سرپرستی زرتشتیان و مساعی آنها در رفع مالیات جزیه بواسطه نفوذ او بود. راجع بداستان وی و فعالیت‌های فرزندان او در آینده سخن خواهیم راند.

دههائی که امروزه در اطراف شهر یزد دیده میشود در آن دوره وجود نداشت. قنوات نوابی و دولت‌آباد و تره‌خانی حفر نشده بود. قاسم آباد، زین آباد، مبارکه، خلیل‌آباد، حسن‌آباد مشیر، مهدی‌آباد مزرعه اردشیر و غیره وجود نداشت. خیرآباد، اهرستان، خرماشاه، سردوراه و کوچه بیک بوسیله آب اهرستان مشروب میگشت. کلیه آبادی اطراف یزد در قرن هشتم هجری بواسطه این آب بود احمد بن حسین بن علی الکاتب مولف تاریخ جدید یزد که کتاب خویش را در سال ۸۶۲ هجری تالیف نموده در تعریف این آب مینویسد: "آب اهرستان چندین موضع قسمت میکنند و قریب پانصد مصنعه در شهر و بیرون از این آب مملو میگردد و بیشتر باغات معمور بر کنار این آب واقعست و قریب هزار کوچه از شارع اهرستان برمیخیزد و همه بر باغ و خانه و بساتین و مساکن مردم میباشند و این آب بشهر میرود و بدارالشفاء حاجبی میگردد و از آنجا بدر مدرسه وردان روزمیرود و بدارالفتح و بدر مسجد میگردد و تمام شهر سیر میکند و الیوم دوازده آسیا در اهرستان بر این آب دایر است آسیاء عزالدین و غیره، و قریب هزار کوچه و بیشتر از این آب بهره مییابند و دو رویه درخت بید و توت و سجد بر لب آب باغ‌ها بود و هنوز بعضی هست چون محله ماء ترک و دشتوک و یخدان و نوع آباد و مسعودیه و سردوراه و کوچه بیک و چهار منار و در مدرسه عبدالقادریه و مصلی عتیق و گوشه حظیره و سرچم و غیره مردم از این آب فایده مییابند."

بارها اهرستان باین آباد که معموری شهر بسته بآن بود بواسطه خشکسالی و یا سیلاب خراب و بایر و مردمانش پراکنده و در بدر شده‌اند، یکی از این وقایع در سال ۸۵۸ هجری رویداد مولف تاریخ نامبرده در این مورد میگوید "چون سال ثمان و خمسین و ثمانمائه (۸۵۸) در آمد در یزد قحط واقع شد و باران نیامد و چشمه‌ها خشک شد و وباء واقع گشت. اغنیاء فقیر شدند و مساکن اسیر و جوانان پیر گشتند و پیران در گذشتند. اطفال خرد و عورات بر سر راهها برگذرها بر همدگر افتاده بودند. گلستان خارستان و مسجدها بیمارستان گشت. قرص گندمین چون قرص آفتا بدر ابردیماهی

محبوب ماند و هر که نان نداشت جان بر میافشاند و هر روز صدودویست میمردند و بیشتر بکفن نمی رسیدند در سال ستین و شانمائیسه (۸۶۰) بارندگی بر اطراف روی نمود و چون بارندگی یوما " فیوما " میشد هر هفته رودی عظیم در رودخانه جاری میگشت تا چهارشنبه بیست و سوم فروردینماه سنه مذکور در پسین گاه سیل روی بشهر آورد. اکثر کاریزها و رستاق از سیل مملو شد و از صحرا بمحلات و باغستان ورود کرد، عمارات شهر و محلات خارج شهر را خراب کرد گویا روز قیامت و شب رستاخیز بود . کس بکس نمیپرداخت از پسین گاه سه شنبه تا چاشتگاه چهارشنبه این سیل جاری بود . . . و بدلیل عقل تا صد سال مثل این خرابی تعمیر نخواهد یافت و آثار او ظاهر خواهد ماند و تمام نباتات و اشجار قدیم و جدید که آب سیل بدور سیده گفستی که شعله آتش بر او زده شده است چندان خشک شد که اثر نم در او نماند . "

در حدود سال ۱۱۴۰ یزدگردی باز آب اهرستان بعلت خشکسالی بتسه میکشد . باغات و کشتزارهای خرمشاه و اهرستان و کوچه بیک تماما " خشک و مردم آنجا مستاصل و پریشان روزگار و دربدر میگردند . شاعر دهاتی وقت " جمشید خسرو داراب " از این پیش آمد و عدم اعتبار آب اهرستان و بدبختی مردم در قصیده " آب اهرستان ندارد اعتبار " نوحه سرائی کرده و از مسافرت اجباری و مهاجرت دستجمعی زرتشتیان برای تحصیل روزی و کسب معیشت بطرف هندوستان و دسته‌ئی بسوی اصفهان اشاره مینماید . فرزندان خسرو گشتاسب غایب با عفتها ن کوچ مینمایند و اسفندیار اردشیر و شاهویر بن سرخابول و خواهران رستم ایران خرمشاهی و جماعتی دیگر چون نامدار جاوید نرسی آبادی و مرزبان ظهران بکسنویه‌ئی و ایران گشتاسب حسینی (جدنگارنده) و برادر مهترش کیخسرو بسمت هندوستان رهسپار و در بمبئی رحل اقامت میافکنند و بعضی ها در آنجا داماد میشوند . نامدار جاوید نرسی آبادی چنانکه گفتیم با دختر کیخسرو ایزدیار ازدواج نمود و ایران پور گشتاسب حسینی مروارید دخت ایران خرمشاهی را بعقد ازدواج خود در آورد . شاهویر بن سرخابول برادر ملابهرام بن سرخابول خرمشاهی میباشد که از منجمین بسیار معروفه زرتشتی بود و پیشگوئیهای او کلیه مقرون بحقیقت بوده است . ملا فیروز شاعر و دستور دانشمند پارسی در مواردی چند از استادی او صحبت داشته است . ملا بهرام در حدود سنه ۱۷۷۰ میلادی (۱۱۴۰ یزدگردی) نزد ملا کاوس ستاره شناسی یاد گرفته است .

دارا بپور مهربان معروف با دارا بمهر یکی از شخصیت‌های برجسته زرتشتی یزد و در خرمشاه منزل داشت. شاعر دهاتی جمشید خسرو دارا بدر یکی از غزل‌های خویش از او اسم برده میگوید:

عرض اخلاص مرا برگوش آقا ییم رسان
آن هنرمند جوان دارا بابابن مهربان
کای جوان هوشمند بی نظیر پر خرد
بنده رادادی خجالت در میان مردمان
آن هنرها نیکه باشد جمله در بازوی تو
یک بیک کرده کرامت آن خداوند جهان
در حدود سال ۱۱۵۰ یزدگردی مصیبت عظیمی بر او و روی آورد. ماه پرویز دختر زیبا و جوانش در بامداد روز عروسی جوانمرگ شد. دارا باز فشار اندوه نامبرده دیری نپائید و جهان را بگذاشت. چندی بعد زن و پسر جوانش نیز بواسطه ناتوانی از پرداخت جزیه و تحمل تعدیات مامورین دولت، اسلام آوردند. اما هر چند ظاهراً "بلباس مسلمانی آراسته بودند باطنا" آئین بهی را پیروی میکردند. پس از مراجعت کیخسرو ایزدیار از بمبئی پسر دارا بمهر و مادرش چون از ظاهر مسلمانی خویش بتنگ آمده بودند مخفیانه به هندوستان رهسپار گردیدند. مادر بورود به بمبئی چشم از گیتی پوشید. پسر نیز پس از چندی علی و ناتوان گردید. بعد از مدتی با نامی نو بایران و خرمشاه مراجعت نمود و در منزل یکی از خویشان اقامت اختیار کرد، لیکن بواسطه کسالت طولانی خویش چندی پس از ورود در گذشت. چون بلباس زرتشتی ملبس بود و مسلمانان از هویت او بیخبر بودند، مردم ده بنا بوضعیت خودش میت را بآئین مزدیسنی بدخمه سپردند. یکی از مفسدین بمسلمانان خبر رسانید و بآنها گوشزد نمود که مرحومی را که هنگام غروب بدخمه سپرده‌اند پسردارای بمهر جدیدالاسلام است. غوغا و همه‌مه از این خبر بین مسلمانان تولید و بمحله زرتشتیان حمله و تقاضای استرداد میت را مینمایند. بزرگ زرتشتیان خرمشاه در آن موقع بانوئی بود با کمال و فصیح و حاضر جواب و برخلاف جنس خویش قوی و پهلوان موسوم بماه ستی خدا بنده. چون تغیر و خشم مسلمانها را بدید خود را بین آنها انداخته کدخدایشان را بخود خوانده میگوید که مسلمان بقانون اسلام باید مختون باشد بیائید برویم و میت را در دخمه ملاحظه نمائیم اگر مختون باشد ضبط کرده دفن نمائید و هر مقدار غرامتی را که بخواهید از ما وصول کنید

والا در آرامش ما زرتشتیان بیچاره بیجهت خلل وارد نیاورید. خشم مسلمانها از این پیشنهاد معقول فرو می نشیند ولی چون شب بود قرار بر این میدهند که علی الصباح کدخدای مسلمان با تفاق او بدخمه رفته میترا را ملاحظه نمایند. بانوی دلیر نامبرده پس از گذشتن نیمی از شب بیکه و تنها بر اسب سوار و بشتا ببطرف بدخمه رهسپار و در دل شب در آن محل مخوف داخل گشته آلت تناسل مرحوم را با کارد از کالبد جدا کرده پائین سرازه پرت مینماید و دوباره بسرعتی هرچه تمامتر بمنزل مراجعت و پس از شست و شو به بندگی میپردازد که کدخدای مسلمان در خانه اش را میزند. بدون معطلی با کدخدا براه میافتد. چون در دخمه را باز و داخل میشوند، کالبد میت را بی آلت تناسل می بینند. کدخدای مسلمان حیران و در اقدامات خود با شکست مواجه میشود و پس از مباحثات زیاد بالاخره قول ماه ستی را بزرتشتی بودن مرحوم می پذیرد.

در روزگار کریمخان زند، ملا بهرام جمشید مهربان خرمشاهی در شیراز حجره داشت و بخرید و فروش کالا میپرداخت. بواسطه راستی و درستسی خود بین اهالی شهر و عشایر مشهور بود. غالباً چادر نشینان و ایلات فارس و اطراف او را معتمد خود قرار داده و با او سروکار داشتند و حتی نقدینه و در آمد فروش خویش را بدون اخذ سند به پیشوی امانت میگذاشتند. ملا بهرام نه تنها طرف و شوق ایشان بود بلکه علمای عظام شهر نیز او را امین و قولش را بردیگران ترجیح میدادند. میگویند سالی رؤیت هلال عید در آخر ماه صیام بسیار ضعیف بود و بغیر از دو نفر همگی از مشاهده محروم ماندند. بینندگان که یکیشان عالم علوم مذهبی بود، رؤیت هلال را بمجتهد بزرگ شهر اعلام داشتند، اما مورد قبول نیفتاد. شاهد دیگر اظهار داشت ملا بهرام نیز بر رؤیت هلال موفق گردیده است. مجتهد او را احضار نمود و جویای رؤیت هلال گشت. چون ملا بهرام دیدن ماه نورا تصدیق نمود. مجتهد بپذیرفت. شخص عالم از رجحان قول یکنفر غیر مسلم کافر بر قول مسلم و عالم مسلم اعتراض نمود. مجتهد در جواب گفت که در چند سال قبل یکروز ملا بهرام با دیک سر بسته و مهور بمنزل او رفته اظهار میدارد که این دیک امانت فلان لر میباشد که از سه سال قبل مراجعت ننموده است پس از تحقیق معلوم شده که هنگام عزیمت بدیار خویش در طی طریق در گذشته است. لذا خواهش میشود محتویات آنرا که نمیدانم چیست بوارث یا وراثت او مسترد دارید. اینجانب

در جلو ملا بهرام دیگ را گشودم و دیدم پراست از مسکوکات طلا و نقره اگر این امانت نزدیکی از مسلمانان بنام امروزه میبود بجرئت میگویم که مسترد نمیداشتند. اما ملا بهرام با وجودیکه دیگران از موضوع بی اطلاع بودند بدست من سپرد تا بمالکش ردنمایم. ملا ردشیر معروف به آخوند یکی دیگر از زرتشتیانی است که در شیراز بدادوستد مشغول و طرف توجه مردم آن دیار بوده و در زلزله شیراز بزیر آوار رفت و درگذشته پسرش ملا خسرو بعد از مرگ پدر ماترکش را پول نقد کرده تقریباً در حدود سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۱۷۰ یزدگردی) عازم هندوستان شد و در دستگاه آمات نشین نظام حیدرآباد دکن به پست مهمی گماشته شد. ملا خسرو چون در انجام وظایف محوله ابراز مساعی مینمود طرف توجه مقامات مربوطه واقع گردید. اما از زندگانی خویش بری نچید و در عنفوان شبا بدر شهر چادرگات از توابع حیدرآباد درگذشت.

بهرام بن رستم ایران خرمشاهی (جد مادری نگارنده) در طفلی یتیم گردید و در هشت سالگی با قافله هند به بمبئی عزیمت نمود و در آن دیار در پناه عمه خود بتحصیل علم و هنر پرداخت. پس از کسب کمال بحیدرآباد دکن رفت. بواسطه فصاحت و رشادت و قامت زیبا در دربار نظام، طرف توجه درباریان و شاه واقع گردید. شهریار رستم بهمرد کوچه بیگی شاعر دهاتی که در هشتاد سال قبل بسن کهولت رسیده بود در این مورد میگوید:

تو گفتی بود رستم پهلوان
بر آورد در دم چو تیراز هدف
هزار آفرین جهان آفرین
خرامان و پویان چنان چون تذرو
دل خرم و شاد چون پهلوان
رشیدی او دید و هر سو شنید
همیرفت چون شید تابنده پیش
نگه کرد نواب عالی مقام
بدل هر زمان نام یزدان بخواند
بفرمود با آن سر انجمن
مواجب دهید از زر بارگاه

گوی بود مانند سرو روان
سخن بودش هر یک چو در صد ف
هر آنکس که دیدش بگفت آفرین
ستادن چو طوبی و رفتن چو سرو
سوی حیدرآباد رفت آن جوان
چو نواب آنجا مرا و را بدید
طلب کرد او را بر تخت خویش
درودی بشه داد و کردش سلام
ورا دید بالا و حیرت بماند
از او کرد پرسش ز سرتا به بن
که این نوجوان در بر تخت ما

بهرام بن رستم چنانکه از بیات فوق دیده میشود بعنوان یکی از درباریان وندیما ن سلطان حیدرآباد پذیرفته میشود بعدها نواب شیفته راستی و درستی و شیوه نیکوی او گردیده وی را به پست مهم ریاست مباشرت املاک خاصه منصوب میگردد اند . بهرام در زمان حیات خویش زرتشتیان ایرانی دیگر را نیز در اقامت در امارت نشین حیدرآباد مشوق گردیده است از آن جمله نوشیروان نرسی آبادی در شاه آباد کن بزراعت و کاسبی مشغول شد . نوشیروان آبادان شریف آبادی در شولاپور بشرا بفروشی پرداخت و تیزاندا از محلتی به پیلهوری و زراعت مشغول شد . بهرام بن رستم درسی سالگی در بمبئی بدرود زندگی گفت وزن جوان بنام خرمن و یک دخترش ساله بنام آنبهر (مادرنگارنده) از خود باقی گذاشت .

خداداد شهریاری جمشیدخرم شاهی پسر عموی میرزا خدا مراد بهرام کی فرمیبا شد آنکه کارنامه اش را در فصل زرتشتیان و انقلاب مشروطیت آورده ایم ، خداداد در خردسال بیسن ۷ یا ۸ با اتفاق پدر از شیراز به بمبئی رهسپار میشود . در روزگاری که رانندگان لوکوموتیف فقط راه آهن را همه انگلیسها و اندکی هم پیاریسیان بودند ، خداداد یکی از بهترین رانندگان لوکوموتیف فقط راه آهن هند بود که بتنازگی از بمبئی بداخله هندیبندیا دگشته بود . عموی خداداد ملا بهرام جمشید معروف به لاجی یعنی هل بود که تجارت عمده هل منوط با وجود ملا بهرام زرتشتی مشهور بر استگونی مقیم شیراز است که جلوتر از او سخن رانده ایم .

بخش دیگر از

تاریخچه مبسوط و کامل زرتشتیان ایران

" سردبیر محترم هوخت . مقاله زیر در نیمه آخردسا میر ۱۹۵۰ برای اطلاعات ما ها نه فرستاده شد تا با درج آن ، مقالات تاریخچه زرتشتیان را در تحت عنوان فوق تکمیل نمایند چون تا کنون در صفحات آن نامه شریفه مندرج نگردید خواهشمند است برای اطلاع برادران زرتشتی در صفحات هوخت منتشر فرمائید که شیوه سپاسگزاری است . "

جای خوشحالی است که اخیرا " اطلاعات ماهانه در شماره ۳۲ مقاله " تاریخچه کامل و مبسوط زرتشتیان " را بطبع

رسانیده و آقای ایرج افشار نویسندهٔ محترم مقاله با وجود عدم وسائل در روشن کردن بخشی از تاریخ، خوب از عهده برآمده و کار را برای دیگران آغاز نموده‌اند. اینک موقعی است که هر یک از مطلق‌عیان بفراخور اطلاعات خویش در تکمیل تاریخچه نامبرده مساعدی ابراز دارند.

بسیاری از زرتشتیان در دوره استبداد صغیر در راه آزادی و مشروطیت و کمک بمجاهدین و آزادیخواهان با اقدامات مجدانه مشغول بوده و چند نفر نیز مانند ارباب برشید مهر و ارباب پرویز شاهجهان و ارباب کیخسرو رستم کرمانی بویژه ارباب فریدون خسرو اهرستانی جان خود را در این راه قربان ساخته‌اند. تجارتخانه جمشیدیان و تجارتخانه جهانیان و تجارتخانه ارباب کیخسرو کرمانی که برای دولت کار بانک را انجام میدادند در مواقع لزوم از معاونتهای مادی و وارد کردن مهمات برای آزادیخواهان خودداری ننمودند. بسیاری از جوانان غیور زرتشتی مانند ارباب مهربان جمشید پارسائی، هنگامیکه سربازان محمد علی میرزا پیشروان آزادی را تعقیب نموده و در خیابانها و پس‌کوچه‌ها گوش‌بزننگ بودند، بمب و اسلحه را برای آزادیخواهان میبردند و همینطور ارباب رستم شاهجهان که چون شیر درنده بین زرتشتیان ابراز فعالیت مینمودند.

اما جای افسوس است هرچند که قانون اساسی بکلیه اتباع کشور

حق مساوات اعطا نمود ، متأسفانه اصل ۵۸ متمم قانون اساسی با تعیین امتیاز بین اتباع ، مساوات اعطا شده را بطور غیر مستقیم لغو و جامعه زرتشتی ، فرزندان اصیل کشور را که صاحب خون پاک نیاگان باستانی خویش میباشند از اشغال مشاغل حساس کشور محروم نمود . ما امیدواریم روشن - فکران گروه اکثریت در رفع این نقص مهم در قانون اساسی کشور دموکرات ، کشوری که امضاکننده منشور اقیانوس اطلس میباشد فعالیت ابراز خواهند داشت .

چنانکه آقای افشار اشعار داشته‌اند زرتشتیان ایران در زنده نگاهداشتن تاریخ ، فلسفه و فرهنگ مذهب خود رنجهای بیکران کشیده‌اند . اما متأسفانه ستمهای بی پایانی که از دوره سلطنت صفویان ببعد سربار مصائب آنها گردید ، بویژه قتل و غارت آنها در کرمان هنگام غائله افغان و کشتار عام ساکنین گبرآباد اصفهان بفتوای علما و فرمان شاه سلطان حسین ، میراث گرانبهائی را که با قربانیهای فراوان چون جان گرامی خویش حفظ نموده بودند در آخر دوره کریمخان زند از دست دادند . چون خواستاهورا مزدا بود که سخنان و خشور کهنسال ، فراموش نگردد ، زرتشتیان ایران را در سده دهم هجری برانگیخت تا فرهنگ اوستا و پهلوی را بیارسیان هندوستان که بواسطه آوارگی و اقامت طولانی در دیار غربت فراموش کرده بودند تعلیم دهند .

میراث گرانبهائی که نیاکان باستانی بدین طریق بدست آنها سپرده شد و آنها نیز بنوبه خود در فروزان نگاهداشتن آتش محبت ایران جانفشانیها و مساعی ابراز داشتند و باز میراث نامبرده را چنانکه خواهیم دید در سال ۱۸۸۴ میلادی در شخص شهید روانشاد ماستر خدا بخش بهرام رئیس به زرتشتیان ایران برگرداندند .

اوضاع زرتشتیان ایران پس از خاتمه سلسله زندیه از بد ، بتتر گشت و بجز عده انگشت شماری باسواد در بین آنها پیدا نمیشد . مالیات جزیه عموم را مستاصل و پریشان روزگار ساخته بود . چنانکه در حدود سال ۱۲۶۵ هجری قمری شصت نفر از زرتشتیان قریه ترک آباد یزد که مرکز مهم دستوران و موبدان زرتشتی بود چون از پرداختن دو ریال پول جزیه عاجز بودند و مامورین نیز با ضرب چوب و چماق و مشت و لگد و شتم و لعن مطالبه مینمودند طاقت نیاورده با خانواده خویش اسلام آوردند . اینحال ادامه داشت تا سال ۱۲۷۳ هجری رسید و فرزانه محترم مانکجی صاحب پور لیمجی‌ها تریا

از هندوستان بزیارت میهن نائل گشت اوضاع اسفانگیز بهدینان را مشاهده نمود و در بهبودی حالات و تعلیم و تربیت آنها و رفع جزیه همت گماشت . ملا بهرام رستم خسروآبادان نرسی آبادی و استاد جوانمرد شیرمرد نوذر خلفخانعلی و ملا افلاطون اسکندر گشتا سب کرمانی و میرزا اسفندیار افسری اله آبادی سرآمد شاگردان او بودند که به ترتیب در تهران و یزد و کرمان در خدمات اجتماعی و تعلیم و تربیت زرتشتیان محل خویش فعالیت ابراز نمودند .

روانشاد استاد کیومرس وفادار خرمشاهی که مصدر خدمات مهم فرهنگ زرتشتیان یزد گردید ، زبردست استاد جوانمرد تربیت یافته . دبستانهایی که در اوایل سده چهاردهم هجری در دهات زرتشتی نشین یزد بر پا گشت و بسرپرستی انجمن اکابر صاحبان پارسی بمبئی محول گردید اثر مساعی و زحمات خستگی ناپذیر او و دهش زرتشتیان بینوای ایرانی است که از فرط فشار برادران مسلم بهندوستان مهاجرت و در آنجا دارای سوسامانی شدند . استاد کیومرس در سخنرانی بیمانند خود ، آنگاه که مظفرالدینشاه هنگام اعطای مشروطیت بارعام داد ، ارباب جمشید بهمن رب ارباب کیخسرو رستم کرمانی ، ارباب کیخسرو شاهرخ و استاد کیومرس از زرتشتیان بحضور سلطانی مشرف گشتند . در خاتمه سخنرانیهای مفصل علما و سران و مدیران جراید ، استاد کیومرس با فصاحت و بلاغت خدادادی خویش توجه شاهنشاه و علما و اعیان و اشراف کشور را بحفظ حقوق گروه اقلیت زرتشتی متوجه ساخت ، چنانکه شاه با بیان درربار خویش فرمودند " البته البته زرتشتیان هم وکیل خواهند داشت و آن وکیل هم شما خواهید بود " استاد کیومرس در پاسخ عرض نمود که ارباب جمشید ، بزرگ جامعه زرتشتی است و وکالت حق اوست و در همان مجلس او را بسمت نمایندگی زرتشتیان شناختند . بدین طریق ارباب جمشید دریک گردش اولیه مجلس وکیل زرتشتیان بود و چون بعلت کبرسن خود را از آن شغل مهم بکنار کشید بمصاحبه سران قوم وکالت زرتشتیان در مجلس باربا بکیخسرو شاهرخ که در تجارتخانه ارباب جمشید سمت دبیری را داشت محول گردید .

ارباب کیخسرو شاهرخ شخصیت برجسته زرتشتی است و تا طول حیات ریاست مباشرت مجلس را در دست داشت . بتصدیق دوست و دشمن درطی زندگانی خویش خدمات مهمه نسبت بمجلس و میهن انجام داده است .

یکی از فرزندان زرتشتی که در احیای فرهنگ مزدیسنا در ایران

قدم بزرگ برداشت ماستر خدا بخش پور بهرام رئیس نرسی آبادی است و تا آخرین لحظه حیات محور فرهنگ زرتشتیان بود. نامبرده در زبانهای مختلفه انگلیسی، گجراتی، پارسی، اوستا، پهلوی، زندو پازند استاد والسنهء سانسکریت، عربی، فرانسه و آلمانی را نیز بطور کامل میدانست. این دانشمند وارسته که تا هنگام شهادت از علایق دنیوی دست شسته بود، در خدمات اجتماعی و فرهنگی زرتشتیان ابراز مساعی مینمود.

تاسیس انجمن زرتشتیان ناصری یزد که در سال ۱۸۹۲ میلادی بدست آقای کیخسروجی خانما جب دومین نماینده پارسیان هند شالوده ریازی گشت از اثر فکر و همت او بود و تا سال ۱۲۸۷ یزدگردی (۱۹۱۷ میلادی) هنگامی که با تیر تعصب بدمنشان شهید شد، سمت دبیری و مشاور مذهبی آن انجمن را داشت.

در طی مدت سی و سه سال در تعلیم اوستا و پهلوی و مسائل مذهبی بموبدان و بهدینان صرفهت نمود و هزاران پرسشهای دینی و آئینی را که از اطراف بانجمن یا بخودش میرسید پاسخهای متین داد، حتی علماء و بزرگان و رجال کشور نیز از پرسشهای وابسته بفرهنگ مزدیسنا خودداری ننموده اند. هنگامیکه میرزا محمد حسینخان ذکاء الملک راجع بحقیقت زبان دساتیر از انجمن زرتشتیان ناصری یزد سؤال نمود استاد ماستر خدا بخش آنرا پاسخ متین داد و زبانش را جعلی خواند، وی نخستین کسی است که چنین حقیقتی را در ایران بیان نمود. استادان اوستا و پهلوی هندوستان بویژه هیربد تهمورث انگلساریا و استاد بهرام گور که با استاد ماستر رابطه و مکاتبات داشته اند علوم مقام فرهنگی او را تصدیق نموده اند. دانشمند نامبرده در تالیف و تدوین کتب آئینی مزدیسنا ابراز فعالیت نموده است و چون استادی بود وارسته و نه جویای نام و شهرت، کتب خویش را پس از اتمام تالیف بدون هیچ انتظاری برای انتشار بسه دیگران واگذار میکرد:

تالیفات او:

۱ - بندهشن را در سال ۱۸۷۸ میلادی از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و بموبد مهرگان موبد سیاوخش سپرد تا در طبع و نشر اقدام نماید ولی متاسفانه اینک که ۷۲ سال از تالیفش میگذرد هنوز از گوشه خانه موبد مهرگان قدم بیرون ننهاده و چون پرده نشینان از انظار مخفی است.

۲- گواه زناشوئی زرتشتیان که همه پند و اندرز دینی و بزبان اوستا و پهلوی بود . بتصویب دستوران کیش بهی آنرا در سال ۱۸۸۶ میلادی به زبان دری و معمول بین مردم ترجمه نمود و اینک هنگام عقد ازدواج بین موبدان زرتشتی مرسوم میباشد .

۳- گلدسته چمن آئین زرتشت بتوسط برادرش میرزا مهربان در بمبئی طبع و منتشر گردید کتاب مذکور بوزیران و علمای معروف و سران کشور و مدیران جراید و حتی بسلطان وقت مظفرالدین شاه اهدا شده است .

۴- رساله برخلاف قربانی در سال ۱۲۶۵ یزدگردی تالیف و منتشر گردید و بین زرتشتیان تا شیری بسزا بخشید و صدی هفتاد از قربانیهای کهنه هنگام جشن مهرگان بعمل میآمد کاسته گردید .

۵- آئین نامه ارث و میراث و زناشوئی در سال ۱۲۸۰ یزدگردی بتصویب دستور نامدار پور دستور شهریار و سران جماعت بر طبق مقررات مذهبی و آئین نامه معمول بین پارسیان هند تنظیم کرد .

۶- گاتها در سال ۱۲۸۵ یزدگردی سخنان مقدس و خورش کهنسال را از اوستا بیارسی ترجمه و برای طبع و انتشار بخدمت ارباب کیخسرو شاه رخ که نماینده جماعت بود به تهران فرستاد ولی طبع آن بعللی بتاخیر افتاد تا آنکه استاد شهید گشت و چنانکه ارباب بدر سؤال و مطالبه وراثت آن روانشاد راجع بنامه مقدس مزبور اظهار داشتند و در روزنامه هفتگی فروهر مورد بحث قرار گرفت در منزل او مفقود گردیده بود .

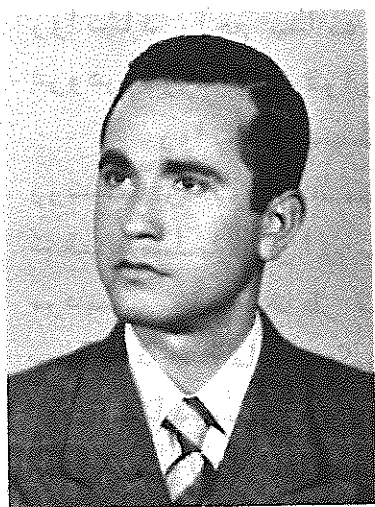
روانشاد دینشاه جی جی باهای ایرانی سلیسیتر رئیس سابق انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی دانشمندی است که جدش بواسطه ستم و فشار و بالاخره تعقیب مسلمانان از یزد فرار و به بمبئی پناه میبرد و چنان از ایران و مردمش رنجیده خاطر بود که هرگز اسم ایران را برابر فرزندان خویش بزبان نمیآورد . اما برعکس نوه اش دینشاه ، جویای ایران و خواها ن ترقی میهن دور افتاده بود . در بهبودی اوضاع اجتماعی مردم بویژه زرتشتیان ایران و تاسیس بنگاه های فرهنگی در آنجا و پخش فرهنگ مزدیسنا ، رل بسیار مهمی بازی نموده است . دولت ایران محض قدردانی از خدمات ایران پرستانه اش او را با تفاق فیلسوف هند ، سر را بیندرا نات تا گور بایران دعوت و بنشان درجه یک علمی سرافراز فرمود و در مدت اقامت در میهن مهمان شاهنشاهی بود . آقای دینشاه کتب و رسالات ادبی بسیاری را بانگلیسی و گجراتی و فارسی تالیف نموده است یکی از تالیفاتش بنام سرودهای رحمانی زرتشت شهرت

بسزائی حاصل نمود و بچندین السنه مختلفه اروپائی ترجمه گردید و نگارنده نیز آنرا به فارسی ترجمه و بنا متعلیمات زرتشت در سال ۱۳۱۱ شمسی منتشر ساختم. برای آنکه هم میهنانش به مقام اخلاقی و تعلیمات پیغمبر ایران باستان پی بزند، استاد دپوردا و درابه بمبئی دعوت و بکار ترجمه کتب مذهبی زرتشتیان گماشت و در حدود مدت ده سال یا بیشتر مخارج اقامت استاد را چه در هند و چه در اروپا متحمل و در تهیه همه گونه وسایل مادی برای ایشان ابراز مساعی نمود تا با فکر راحت در گزارش او ستا فعالیت ابراز دارد. براستی میتوان گفت موفقیت استاد دپوردا و ددر سرکار فرهنگ مزدینا از کمکهای مادی و مهربانی و دلجوئی و تشویق آقای دینشاه ایرانی بوده است.

دستور خدا یا رپور دستور شهریا ربرادر که تر دستور بزرگ یزد بود در کودکی به بمبئی شتافت و در اوستا و پهلوی و انگلیسی و گجراتی استاد گردید چندی پیش از شهادت استاد ما ستر خدا بخش به یزد و اردو تا مدتی در دبستان دینیاری آموزشگاه موبدان به تدریس اوستا و انگلیسی پرداخت و سپس به هندوستان مراجعت و در آنجا جهان را بدرود گفت. دستور خدا یا رکارنا ماهارشد شیربکان را از پهلوی بفارسی ترجمه نمود و کتاب خوبی نمای دین زرتشتی را برای اطلاع بهدینان از اصول آئین خویش در سال ۱۸۹۸ میلادی تالیف و منتشر نمود.

استادان زرتشتی در دانشگاه

دکتر شاپور نریمان زاده - فرزند بهمن متولد ۱۳۱۰ خ تحصیلات دبستانی و متوسطه



را در یزد در دبستان خدا دادی خرما هوما رکارو ایرانشهر طی کرد و سال ۱۳۲۸ بدریافت دیپلم نایل و به تهران عزیمت نمود در ضمن تدریس در آموزشگاههای زرتشتی در دانشگاه تهران به تحصیل ادامه و در رشته های زبان و ادبیات انگلیسی از دانشکده ادبیات و دانشسرای عالی فارغ التحصیل شد. در ضمن کار به تحصیل ادامه و بدریافت فوق لیسانس در رشته های علوم اجتماعی و زبان شناسی نایل گردید و تحصیل در دانشکده حقوق را نیمه تمام گذاشت. بهند مسافرت و در دانشگاه بمبئی در زمینه زبان و فرهنگ ایران زمین با مرپژوهش و تدریس مشغول شد و در سال ۱۳۴۹ خ در دانشگاه مذکور با خذ درجه دکتری Ph.D. در ایران شناسی

موفق گردید. سپس کار مطالعه و پژوهش را در دانشگاه دهلی آغاز نمود و در بخش سنسکریت و دوره دکتری علوم اجتماعی با ادامه تحصیل مشغول و با تلاش فراوان آنرا به پایان رسانیده بسال ۱۳۵۳ بایران مراجعت و در فرهنگستان بعنوان پژوهشگر بکار پژوهش پرداخته و سپس در دانشگاهها با مر تدریس

مشغول گردید و نیز مدت کوتاهی در دانا نشگا هلندن در بخش زبانهای کهن هندوایرانی نیز مطالعه و تحقیق نموده است. دکتر نریمان زاده چندین مقاله تحقیقی پیرامون فرهنگ و زبانهای هندوایران و تمدن و فرهنگ اوستائی بزبانهای پارسی و انگلیسی در چند مجله داخلی و خارجی از او درج گردیده است.

استادان زرتشتی که مشخصات آنها بما نرسید بذكرنا مشان اکتفا میشود:-
 دکتر فرهنگ مهر فرزند مهریان رئیس سابق دانا نشگا ه شیراز - دکتر فرها دآبادانی
 فرزند سام استاد دانا نشگا ه اصفهان - دکتر خدا رحم رئیس بهرامی استاد دانا نشگا ه تهران
 - دکتر بوذرجمهر مهر فرزند مهریان استاد دانا نشگا ه تهران - دکتر اردشیر خدا دادیان
 استاد دانا نشگا ه ملی - برزومدارائی فرزند بهرام استاد دانا نشگا ه آریامهر - دکتر
 خدا دمستغنی فرزند فریدون استاد دانا نشگا ه شیراز - دکتر سهراب سعادت استاد
 دانا نشگا ه شیراز - مهندس سیروس نوشیروانی .

زرتشتیان و جها نشا ه

دستور نوشیروان پوردستور مرزبان از دانشمندان معروف کرمان زمین و موبدان موبدویوژدا شرگران دیار بود. در اوستا و پهلوی استا دوشعر هم میگفت بسی از داستان مذهبی و مراسم و تشریفات دینی را از وندیداد و اوستا و پهلوی بفارسی ترجمه و منظوم ساخته مزدک نامه، قصه سلطان محمود، کرامات موبدان، داستان جمشید و حقیقت در باب مرگ، داستان نوشیروان عادل و مرزبان گارسانی در اهمیت گهنبار. داستان اردای ویراف و قصه پادشاه هرات از جمله منظومات اوستا داستان اخیر از یک واقعه تاریخی زرتشتیان سخن میراند و ما بر سر آن صحبت میداریم.

چون سخنان منظوم بهتر از سخنان منشور در برابر زوال روزگار ایستادگی مینماید بنا بر این زرتشتیان پیشین غالب داستان خود را هر چند اشعارشان سست و بیما یه میبود بقالب نظم در آورده اند اشعار دستور نوشیروان نیز از همان رقم ولی چون دارای جنبه تاریخی است از اهمیت آن نمیکاهد.

دستور نوشیروان درستاره شناسی نیز بهره وافیه داشته و در رملوزیج و اسطرلاب استاد و پیشگوئیهای او مقرون بحقیقت بوده است. چنانکه در شرح احوالش آمده.

مرا و را بسی علم و تدبیر بود	بسی را زدیرینه را میگشود
ز را زد خلق آگساره بود	همه را ز پیشش خدا مینمود
برمل و بز یجش همه سال و ماه	چه کردی توانگر بکارش نگاه
یکی مرد صادق بد و خوب دان	همه راست بد گفته اش بر نشان

دستور نوشیروان در سال ۹۵۲ یزدگردی برابر ۹۹۱ هجری (۱۵۸۳ م) با اتفاق بزرگان زرنشتی کرمانزمین عازم یزد و زیارت زیارتگاههای آن دیار میگردد .

بین آنها و بین زرتشتیان یزد یگانگی کامل حکمفرما بود ، موبدان و بزرگان یزد هم بهمراهی آنها بزیارت زیارتگاهها میشتابند . رسیدیم در یزد با اتفاق نبد آن زمان در میانمان نفاق همه جمله دستور یزد آنزمان شده جمع آن جایگه همچنان دستور خسرو پور دستور ماونداد که امضایش در نامه بهندوستان مورخه بهمن روز و خرداد ماه قدیم ۹۲۸ یزدگردی جزو اسامی موبدان شرفاوار آمده است در ضمن صحبت واقعه ای نقل مینماید که در حدود بیش از صد سال قبل بزرتشتیان یزد رویداده بود ، دستور نوشیروان داستان مذکور را بنظم نگاشته و جزو نامه های دینی برای پارسیان هند فرستاده و امروز جزو روایات برای ما محفوظ مانده است .

دستور نوشیروان در اواخر قرن دهم و نیمه قرن یازدهم هجری میزیست . نامه هایی که پس از سنه ۱۰۳۶ هجری از کرمان بهندوستان رسیده چون دارای امضای او نیست و با امضای پسرش رستم رسیده است بظن قوی بایستی جهان را بدرود گفته باشد .

اینک داستان نامبرده را با وقایع تاریخی زمان تطبیق مینمائیم :

سال ۸۲۶ یزدگردی بود (۸۶۲ هجری ۱۴۵۷ م) حاجی قنبر جهانشاهی از اواخر سال ۸۶۰ هجری از جانب جهان شاه بن قرا یوسف سومین سلطان قراقرق در یزد فرمانروائی میکرد ، فرمانداری بود دادگر و سلیم النفس و در ترفیه احوال رعایا و عمران و آبادانی شهر کوششها مینمود ، مردم یزد بواسطه خشکسالی سالهای قبل و سیل و طوفان سنه ۸۶۰ هجری که غالب آبادیهارا ویران و قنوات را کور نموده بود در پریشان حالی میزیستند . در چنین موقع زرتشتیان یزد بواسطه یکی از ناکسان که اسمش مجهول مانده و همواره بر دینی و آئینی تازه راه میپیمود در عذاب و زحمت بودند این ناکسس بد جنس هر روز بوسایلی گوناگون در تباهی زرتشتیان و دین بهی فعالیت بخرچ میداد . بنا بقول دستور نوشیروان :

یکی مرد دستور خسرو بنام	ماونداد بدبایش ای نیکنام
چنین گفت از بهر ما داستان	چو برگفت یکسر شنودیسم زان
که در دور پیشین یکی پادشاه	هراتش بدی منزل ای نیکخواه

همی راز من بشنو و ییاد وار
 که بددر میانشان یکی ناکسی
 بداومرد بدفعل و هم زشتخوی
 پریشان شدندی از آن بد گمان
 روانش بماناد اندر سقر
 که نومید بادا ز پال صراط

جهان‌نشا بد نام آن شهریار
 به یزد اندرون بود بهدین بسی
 بهر روز بردین دیگر بسد او
 همه هیربد کدخدا آن زمان
 ببین تا چه بد ساخت آن بدگهر
 برفت آن زمان سوی شهر هرات

یزد از سال ۸۵۸ هجری جزو قلمرو سلطنت میرزا مظفرالدین جهان‌نشا
 ترکمانی در آمد و تبریز پایتخت آن پادشاه بود و هرات دارالسلطنه
 شاهرخ میرزا و گورگانیان . پس از فوت شاهرخ میرزا در سال ۸۵۰ هجری درری
 بین امرای چغتای و نبیرگان امیر تیمور گورگانی اختلاف افتاد و بر سر
 تملک هرات پیکارها شد و بارها دست بدست بگردید ، تا آنکه در سال ۸۶۱
 هجری بدست میرزا سلطان ابراهیم مفتوح شد و او پدر خویش علاء الدوله
 را بر تخت سلطنت گورگانیان بنشانند بنا بقول صاحب تاریخ منتظم ناصری
 در اوایل سال ۸۶۲ هجری جهان‌نشا بسوی خراسان حمله و سپاه میرزا سلطان
 ابراهیم را در نزدیکی استرآباد در هم شکست و یکسره بسمت هرات راند .
 علاء الدوله چون تا بمقاومت با ارتش جهان‌نشا را نداشت فرار را بر قرار
 اختیار نمود و هرات بی تکلف در تحت تملک میرزا مظفرالدین جهان‌نشا
 در آمد ، این واقعه در ماه شعبان همان سال اتفاق افتاد . اما در اوایل
 سال ۸۶۳ هجری سلطان ابوسعید بن میرزا سلطان محمد بن میرزا میران‌شاه بن
 امیر تیمور که پس از قتل عبدالله فرمانفرمای ماورالنهر در سال ۸۵۵ ه
 پادشاه آن دیار گردیده بود با لشگری جرار به عزم پیکار با جهان‌نشا
 متوجه هرات گردید جهان‌نشا از هرکات فرزند خویش در آذربایجان و مرکز
 سلطنت دل‌نگران بود و میلی به پیکار نداشت ، لذا با سلطان ابوسعید
 از در آشتی در آمد و هرات و خراسان را باو واگذار نمود و سایر بخش
 های ایران را از آن خود ساخت و در صفر ۸۶۳ هجری عازم تبریز گشت .

بنا بر آنچه گذشت میرزا مظفرالدین جهان‌نشا ششماه هرات را متصرف
 و بر تخت سلطنت آن جلوس نمود بنا بر این واقعه زرتشتیان در اواخر سال
 ۸۶۲ هجری روی نمود .

آن ناکس زرتشتی که از او سخن داشتیم اندکی پیش از سال ۸۶۱ هجری
 بسمت هرات پایتخت گورگانیان متوجه و در آن شهر رحل اقامت میافکند .
 آنگاه که پادشاهی هرات بجهان‌نشا مسلم گشت روزی بخدمت آن شاه شرف‌حضور